



فلسفه رسانه

مبانی عملی نظم جدید در عصر اینترنت

نویسنده:

مایک سنبوت

مترجمان:

عادل صادقی دهلان

سید علی محمد آذربخش

سندبوٲ مایک ۱۹۶۱- م Sandbothe, Mike

فلسفه رسانه مبانى عملى نظم جدید در عصر اینترنت/ مترجمان عادل صادقى دهلان ، سید علی محمد
آذربخش - تهران: تپش قلم ، ۱۳۹۲.

ص. ۳۹۴

ریال ۱۵۰۰۰۰ : ۹-۹۳۷-۹۳۶-۶۰۰-۹۷۸-۹۷۸ ISBN :

فهرست نویسى بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. فلسفه جدید- قرن ۲۰ م . ۲. پراگماتیسم. ۳. رسانه های گروهی. ۴. اینترنت
الف . صادقى دهلان ، عادل ، ۱۳۴۹- مترجم . ب . آذربخش ، سیدعلی محمد ، ۱۳۵۵- مترجم.

۱۳۹۲ ۸۱/۹/۸۰۴ B

۱۹۰ - ۳۲۵۶۹۶۶

فلسفه رسانه مبانى عملى نظم جدید در عصر اینترنت

نویسنده: مایک سنبوٲ

مترجمان: عادل صادقى دهلان و سید علی محمد آذربخش

ویراستار: رحمت‌اله جبارنیا

صفحه‌آرا: هانیه دوستان

ناشر: تپش قلم

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۲۰۰ جلد

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، زیرزمین، پلاک ۵، انتشارات مشهور

تلفن: ۳۷۷۴۶۸۰۶

شابک: ۹-۹۳۷-۹۳۶-۶۰۰-۹۷۸-۹۷۸ ISBN :

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰

فهرمت مطالب

مقدمه	۶
فصل اول: مروری بر پیشینه فلسفه به عنوان رشته دانشگاهی مدرن	۱۲
۱. تاریخچه رشته‌های فلسفی	۱۶
۲. ظهور فلسفه به عنوان موضوعی مستقل	۲۶
۳. مفهومی جامع از فلسفه از دیدگاه کانت	۳۵
فصل دوم: موقعیت ناپایدار فلسفه معاصر: تحول [گرایش] عمل‌گرایانه‌ی چرخش زبانی	۵۱
۱. مفهوم چرخش زبانی	۵۶
۲. سه ناهمخوانی و دوگانگی چرخش زبانی	۵۹
۳. تحول عملی در چرخش زبانی	۷۱
۴. ویتگنشتاین، کوین و سلارز	۷۷
۵. دیویدسون و رورتی (Davidson and Rorty)	۸۶
۶. بازنگرایی و ضد بازنگرایی	۹۸
فصل سوم: فلسفه رسانه: بین عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی	۱۱۵
۱. وظیفه نظریه‌پردازانه برای فلسفه رسانه	۱۱۷
۲. وظیفه عمل‌گرایانه برای فلسفه رسانه	۱۲۳

فهرست ۵

۳. چهار قاعده‌ی راهنمای فلسفه رسانه عمل‌گرا ۱۳۱
۴. مفهوم متقاطع فلسفه رسانه عملی ۱۴۶
- فصل چهارم: ساختار فرارسانه‌ای اینترنت** ۱۸۰
۱. رسانه سرد و گرم ۱۸۳
۲. تفسیری عمل‌گرا از تفاوت رسانه‌های مک‌لوهان ۱۹۴
۳. تمایز مک‌لوهان و اینترنت متقاطع ۲۰۰
- فصل پنجم: استفاده عمل‌گرایانه از رسانه در اینترنت** ۲۲۰
۱. کد دیجیتال: پایه‌ای برای عمل‌گراسازی ۲۲۲
۲. عمل‌گرایی اینترنت درباره ارتباط نشانه‌ها ۲۲۸
۳. عمل‌گراسازی رسانه‌های ادراکی توسط اینترنت ۲۴۱
- فصل ششم: عمل‌گراسازی حس مشترک در اینترنت** ۲۵۴
۱. اقتصاد رسانه و مدیریت رسانه ۲۵۶
۲. صلاحیت رسانه‌ها و قضاوت انعکاسی ۲۶۹
۳. معرفت‌شناسی تجربی رسانه ۲۹۲
- منابع ۳۰۳

مقدمه

با توجه به اهمیت رو به رشد تکنولوژی مدرن اطلاعات و ارتباطات در زمینه فرهنگ، علم، تجارت و سیاست، موضوع رسانه برنامه‌های روشنفکری در قرن بیست و یکم داشت. از این مقطع، آموزش و پژوهش در رشته‌های روانشناسی رسانه، جامعه‌شناسی رسانه، آموزش رسانه، حقوق و اقتصاد رسانه ورود پیدا کرده‌اند. این موضوع برای مدت‌های طولانی در رشته‌های اصلی و مقوله‌های فرارشته‌ای که به مطالعات فرهنگ، رسانه و ارتباطات محدود بوده است، اختصاص یافته بود. اما آن گونه که هگل^۱ معتقد بود جغد^۲ فلسفه مینروا^۳، تنها با پایان غروب

۱. Hegel

۲. Minera

فریدریش هگل فیلسوف و فلسفه را به جغد مینروا تشبیه کرد. تشبیه فیلسوف به جغد از آنروست که این پرنده کار خود را هنگامی آغاز می‌کند که روز رو به پایان است و تاریکی غروب به تدریج فضا را تیره می‌کند. فلسفه نیز هنگامی سربرمی‌آورد که شکلی از زندگی دوران شکل‌گیری خود را گذرانده است و آرام‌آرام گردوغبار خاکستری زمان بر روی آن می‌نشیند. فلسفه در این هنگام کهن‌سالی وضع موجود را با رنگ خاکستری خود به تصویر می‌کشد و امر واقع را در قلمرو فکر بازسازی می‌کند.

۳. اطلاعات از موقعیت کنونی رشته‌های اشاره شده می‌تواند در ۲۰۰۱ groebe/six و wihterhoff- spark ۱۹۹۹ در مورد فلسفه رسانه، ۲۰۰۰ Neumann-braun/dohn در مورد رسانه و جامعه‌شناسی ارتباطات، ۲۰۰۱ vollbrecht در مورد آموزش رسانه، ۲۰۰۰ banahal و ۲۰۰۰ fechne در مورد قانون رسانه، ۲۰۰۱ ahmeppen/karmas در مورد اقتصاد رسانه یافت شود.

بال‌های خود را می‌گشاید. (Hegel ۱۹۵۲, ۱۳) بنابراین می‌توان گفت که فلسفه پیشرفته و ساختارمند رسانه هنوز نیازمند تحقیق است.^۱

این کتاب درصدد است افق‌های فلسفه رسانه را مورد بررسی و کنکاش قرار دهد و براساس مولفه‌های اصلی آن، این نوع از فلسفه را برای انجام چنین پژوهشی با دو هدف دنبال می‌کند. هدف اول این کتاب توضیح یک مفهوم فلسفی نسبتاً قابل قبول از رسانه می‌باشد. این مفهوم میان رسانه‌هایی که با قوای احساسی و ادراکی سر و کار دارند (نظیر تصویر، زبان محاوره، نوشتار و موسیقی) با رسانه‌های تکنولوژیک یا انتقال فنی (مانند رسانه‌های مکتوب، رادیو، تلویزیون و اینترنت) دارای ارتباط پیچیده و تنگاتنگی می‌باشد. این مفهوم به صورت همزمان به مباحث رایج درباره وظایف و کارکردهای مرتبط با این رشته نوین کمک می‌کند.^۲ پیشنهاد می‌کنم که فلسفه رسانه نباید به صورت انحصاری به عنوان حوزه نظری جدید یا رشته اصولی درک و شناخته شود. از سوی دیگر نویسنده درصدد است خوانندگان کتاب را به تفکر در حوزه پژوهش فلسفه رسانه در برابر پیشینه نوزایی معاصر عمل‌گرایی فلسفه آمریکایی در حوزه‌های معرفت‌شناسی و فلسفه علم و زبان ترغیب نماید.^۳

در ادامه از واژه تقریباً ساختگی، "نظریه‌گرا"^۴ برای اشاره به درک حرفه‌ای از فلسفه رسانه استفاده خواهم کرد. برای اینکه تصور شرایط

۱. امروزه کارهای موجود یا خود را بیشتر برای فهرست‌های داخلی محدود کرده‌اند مثلاً kioock/spahr (۲۰۰۰ hartmann) یا برای مجموعه‌های وابسته (مثلاً bolz ۱۹۹۴, taylor/ saarinen)

۲. Cf. munkler/ roesler/ sandbothe ۲۰۰۳, sand botke/ nagl.

۳. در این مورد مثلاً ۲۰۰۴ egginton/ sand bothe مشاهده می‌شود.

۴. Theoreticist

ممکن برای ایجاد معنا و بنای واقعیت ذاتا به یک هدف آموزشی آکادمیک مبدل شده است. شکل گیری فلسفه نوع عمل گرای جدید در حوزه فلسفه رسانه، به تلاش در راستای پاسخ به سؤال‌های اصلی رسانه در مورد فلسفه مدرن منجر شده است. فلسفه نظری مدرن، ضمن تفسیر چشم اندازهای عملکرد اجتماعی - سیاسی جوامع دموکراتیک به راهبری آنها می‌پردازد. ادعای فلسفه رسانه عمل‌گرا به این امر اشاره دارد که در بحث و مشاجره بر سر باورها و اعتقادات میان واقع‌گرایان و ضدواقع‌گرایان رسانه باید به این مسئله بپردازد که برای شکل‌های دموکراتیک اجتماع کدام نوع از معرفت‌شناسی رسانه کارایی دارد.

این اظهارنظرها منعکس کننده دیدگاهی از فلسفه است که به طور روز افزونی از ذات موضوع در تاریخ بنیادین فلسفه دانشگاهی مدرن محروم شده است. فلسفه مدرن ابتدا در قرن نوزدهم به عنوان یک رشته مستقل در موضوعات آموزشی و سپس در اوایل قرن بیستم به عنوان رشته‌ای قاضی و بی‌طرف شکل گرفت. سپس در نیمه دوم قرن بیستم کم‌کم به عنوان رشته‌ای متواضع خود را تثبیت کرد.^۱ هر دو دیدگاه به هویت دانشگاهی این رشته شکل می‌دهند. در چارچوب نوزایی معاصر عمل‌گرایی، بخشی به خودشناسی فلسفه دانشگاه افزوده شد که تا آن زمان برای بنیانگذار فلسفه مدرن، امانوئل کانت^۲ اهمیت اساسی داشت، اما بعدها نسبت به این رشته توجه چندانی نمی‌شد. این کارکرد عمل‌گرایی است که شامل تشریح مساعی بر اساس هنجارهای آرمانی و فرهنگی جوامع دموکراتیک آنها می‌شود. این امر با بهینه‌سازی ضد

۱. Habermas: ۱۹۸۳

۲. Immanuel kant

استبدادی و عام‌گرایی سازگار می‌باشد و منطبق بر کلیدواژه‌هایی است که در توصیف این گونه از جوامع مورد استفاده قرار می‌گیرد.

موضوع اصلی این کتاب بیان اساس و ریشه‌های رشته جدید فلسفه رسانه و بحث و بررسی درباره خودشناسی فلسفه آکادمیک است. برای تمرکز مناسب و دقیق در این زمینه مطالب زیر با تکیه بر تفکر متافلسفی بر تاریخچه فلسفه تا به امروز به عنوان موضوعی مستقل در دانشگاه‌های مدرن، مورد مطالعه قرار گرفته است. این نگرش دو بخش آغازین کتاب را تشکیل می‌دهد، که در ابتدا بحث فلسفی رسانه از جایگاه کمتری برخوردار است. این امر نه تنها برای پرهیز از محدودسازی چشم انداز نظریه‌گرایی فلسفی مفید است بلکه در هموارسازی مسیر بخش‌های دیگر کتاب سودمند است تا جایی که فلسفه رسانه به عنوان یک رشته میان رشته‌ای مطرح و هدف‌گذاری می‌شود. رشته فلسفه رسانه می‌تواند در نظم بخشی به دگرگونی میان دیدگاه‌های نظریه‌پردازانه و واقع‌گرایانه فلسفه آموزشی دانشگاهی مشارکت نماید.

نگارش کتاب دارای ویژگی مهمی است که در عنوانش مشخص است. تاسیس و راه‌اندازی رشته جدید، از اجرای یک برنامه پژوهشی متفاوت است. نخستین بار معنای ایجاد یک رشته نوین توسط مارتین هایدگر^۱ به وضوح شرح داده شده بود. او می‌گوید: اگر این رشته را به عنوان یک چارچوب مبادله‌ای مد نظر قرار دهیم، معنای تاسیس یا پایه‌گذاری بهتر توضیح داده خواهد شد. از زمینه‌سازی در نظریه‌ای که مساله اصلی آن برونداد فرعی یک چارچوب ساختگی است، باید پرهیز

۱. martin Heidegger

کنیم. می‌توان اینگونه اظهار کرد که تقریباً پایه‌گذاری، خود طرح‌ریزی نقشه ساختمان است به صورتی که با چیستی و چگونگی پایه و اساس آن سازگار باشد. (هایدگر ۱۹۹۷) در مطالعه مطالب زیر، به خاطر داشتن نظرات هایدگر مفید خواهد بود. مطالعه طرح یک بنا با سیر عملی در ساختمان تمام شده، یکسان نمی‌باشد.

کتاب حاوی شش فصل است. فصل اول نشان می‌دهد که چگونه باید کشمکش متافلسفی میان مفاهیم عمل‌گرایانه و نظریه‌پردازانه در بستر تاریخ نهادین پیشرفت فلسفه مدرن درک شود. بخش دوم در مورد تصمیمات اولیه قرن نوزدهم - یعنی زمانی که فلسفه در راستای حرفه‌ای سازی و در جهت تعیین کارکرد موضوعی از لحاظ نظریه‌گرایی بود - صحبت خواهد کرد. این امر نشان می‌دهد که موضوع مورد بحث به سهولت مورد عنایت قرار نگرفت، بلکه همراه با چارچوب چرخش زبانی ایجاد شده در فلسفه مدرن قرن بیستم به مساله مبدل شد. بخش سوم به معانی آن در تعیین کار فلسفه رسانه می‌پردازد. این بخش پیشنهاد می‌دهد که چطور عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی می‌توانند با یکدیگر درون چارچوب مفهوم عرفی فلسفه رسانه عمل‌گرا عجين شوند. به عنوان مثال استفاده از اینترنت (که در بخش چهارم تا ششم این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرد) چگونه در تحقیق فلسفی رسانه به کار می‌رود.

بخش چهارم ساختار اصلی فرا رسانه‌ای جدید را بازسازی می‌کند. بدین منظور تمایز بین رسانه گرم و سرد مارشال مک لوهان، نظریه‌پرداز کانادایی رسانه در دهه شصت قرن بیستم، برای پژوهش عمل‌گرایانه‌ی اینترنت مورد استفاده قرار خواهد گرفت. فصل پنجم به روش مشابهی

به حرکت‌های ساختارشکنانه‌ای که به پیروی از مک لوهان توسط ژاک دریدا^۱ پیشگام فلسفه نظریه‌پردازانه صورت گرفت، می‌پردازد. ابزارهایی که برای بسط و گسترش استفاده از این روش برای آشکار کردن عمل‌گراسازی رسانه در اینترنت مورد بهره‌گیری قرار می‌گیرد هم در ارتباط با رسانه‌های ارتباطی نمادین و رسانه‌های ادراک حسی. نهایتاً بخش ششم به کاربردهای سیاسی اجتماعی برای فهم روزمره معرفت عمومی از خود و جهان پیرامون - که ممکن است ناشی از عمل‌گراسازی استفاده ما از رسانه باشد - می‌پردازد. بر همین اساس شرایط اقتصادی، آموزشی و سیاسی رسانه به عنوان مولفه‌ای مهم در بازتاب استفاده فلسفی رسانه مورد توجه قرار می‌گیرد تا وضعیت ارتباطات دموکراتیک را در عصر اینترنت بهبود بخشد.

فصل اول:

مروری بر پیشینه فلسفه
به عنوان رشته دانشگاهی مدرن

رشته جدید فلسفه رسانه پیامد کشمکش‌های وضعیت‌گذار جریان فلسفه مدرن است. این وضعیت با ظهور تصاعدی جایگزین‌های عمل‌گرا به همراه تصور نظریه‌گرایانه‌ی فلسفه دانشگاهی شکل گرفته است. با توجه به این تصویر، پژوهش فلسفی باید بر تحلیل شرایط امکان‌شناخت انسانی تمرکز کند. در مقابل، جایگزین‌های عمل‌گرا رویه‌ای را پیشنهاد می‌کند که نه تنها بر مساله نظریه‌گرایی درباره شروط امکان آگاهی ما از واقعیت تأکید می‌کند بلکه در طراحی روش‌های انسانی در مورد تغییر واقعیت مشارکت فعال دارد.^۱

این کتاب به بررسی تضاد عمده بین فلسفه عمل‌گرایی و عمل‌گرا از یک طرف در مقابل نظریه‌پردازی و نظریه‌پرداز از طرف دیگر می‌پردازد. هدفاین تضاد در اصطلاح‌شناسی، ناچیز شمردن طولانی و مشکل‌ساز دو واژه عمل‌گرا و عمل‌گرایی فلسفی است. بر همین اساس، دو واژه نظریه‌پرداز و نظریه‌پردازی فلسفی برای نشان دادن یک جهت‌گیری به شدت نظری به کار می‌روند، چنان‌که تئوری به عنوان هدفی در خود تعبیر شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. در مقابل، واژه‌های عمل‌گرایی و

۱. ۱۹۸۰. dickstein ۱۹۹۵, Putnam ۱۹۹۲, b, Putnam ۱۹۹۹, rorty ۱۹۲۰. Cf. bernstein برای آثار بیشتر همچنین مصاحبه‌های ۱۹۹۹ Nagl ۲۰۰۴. b, egginton/sandbothe ۲۰۰۲ و brandom کتاب‌شناسی منتخب در پایان ۲۰۰۴ egginton/sandbothe را مشاهده می‌کنید.

عمل گرا، نشان دهنده برتری و جهت گیری به سمت عمل هستند. باید به این نکته اشاره نمود که تضاد نشان دهنده مخالفت عمل گرایی با تئورینیست، یا اینکه در بحث عمل گرایی یا نظریه عمل گرایی مجاز وجود دارد. به همین دلیل، طرح این نکته نامناسب خواهد بود اگر گفته شود که موضوع تقابل عملی و نظری، برای رسیدن به شناخت عملی فلسفه بدون نظریه است. دلیل انتخاب واژه دشوار نظریه گرایی، ایجاد چنین امکانی به همراه تصریح تفاوت میان نظریه های معطوف بر استفاده واقعی و عینی و نظریه هایی است که به عنوان یک فعالیت مستقل دنبال می شوند.^۱

قبل از بررسی فلسفه و اجزای آن، و احیای تنش متافلسفی بین تصورات عملی و نظری که به طور همزمان وضعیت متزلزل فلسفه را وصف می کند، باید این موضوع را مورد توجه قرار دهیم که وقتی شما به عنوان یک فیلسوف به موضوع رسانه می پردازید، اغلب با این سؤال مواجه می شوید که فلسفه چه ربطی به رسانه دارد. بدیهی به نظر می رسد که این گونه از پرسش ها ریشه در فلسفه زبان یا در علوم منطق، اخلاق، زیبایی شناسی یا معرفت شناسی دارند که موضوعاتی واقعا فلسفی هستند. اما اصطلاحات نوظهوری مانند «نظریه فلسفی رسانه» یا «فلسفه رسانه» غیر متعارف، تامل برانگیز و نامفهوم به نظر می رسند. حتی ممکن است معانی مختلف این اصطلاحات از نظر کارشناسان دارای تناقص باشد.

۱. واژه نظریه پردازانه (thepreticist) در مقایسه با عمل گرایی .. شکل می گیرد. در مقاله سال ۱۹۰۵ او «عمل گرایی چیست» .. اصرار می کند تولد همه «عمل گرایی» اعلام کند. سرچاً با افزودن گمان قابل قبول که این کلمه به قدر کافی زشت که ر بوده شود. (, ۱۹۳c c peirce ۲۷۶ f) گرچه نظریه گرایی theoreticism به ندات شیک تر است، این حکم در مقایسه با عمل گرایی - خود را تا حدی در زبان فنی فلسفه آکادمیک مدرن تثبیت کرده است.

پیش داوری‌های بیان شده در چنین فرضیاتی عمدتاً از تناقض آشکار میان رشته‌های فلسفی موجود و رشته جدید فلسفه رسانه ناشی می‌شود. آزرده‌گی خاطر کارشناسان از طرح رشته فلسفی مستقلی به نام «فلسفه رسانه» در برابر رشته مقبول و آشکار فلسفه که رشته‌هایی مانند منطق، علم اخلاق، زیبایی‌شناسی، معرفت‌شناسی و فلسفه زبان یا علم که امروزه از آنها به عنوان رشته‌های فلسفی حقیقی یاد می‌شود، قرار می‌گیرد. این مساله روشن حاصل رویه‌های بی‌ثبات پژوهش‌های مبنی بر تاریخ و سنت‌هایی هستند که تا حدی موقعیت ناپایدار فلسفه معاصر را زیر سؤال می‌برند.

در ادامه، این موضوع با نگاهی کوتاه بر تاریخچه رشته‌های فلسفی نشان داده می‌شود.

۱. تاریخچه رشته‌های فلسفی

واژه فلسفه در تاریخ دانشگاه‌ها برای سال‌های متمادی به عنوان موضوعی دانشگاهی مشخص و واحدی به شمار نمی‌رفت. در عوض، عنوان فلسفه، برای مجموعه وسیعی از حوزه‌های مختلف به کار می‌رفت، که ابتدا در دانشکده‌های هنرهای قرون وسطی مورد استفاده قرار گرفت و کاربرد آن سپس در دانشکده‌های فلسفی قرون هفدهم و هجدهم میلادی گسترش یافت. تنها از زمان دیلتای^۱ این موضوعات به شکل امروزی مطرح شده‌اند و تا حدی در زمره علوم تجربی و تا حدی در زمره علوم انسانی قرار گرفته‌اند.^۲ اگر تاریخ فلسفه در معنای وسیعش ادراک شود،

۱. Dilthey

۲. پیشنهاد (طرح) دیلتی (۱۹۰۳) Dilthey به وزیر آموزش و پرورش برای تقسیم آموزشکده

مشتمل بر موضوع جدید فلسفه همراه با بخش‌ها و شاخه‌های سستی آن، تصویر ذیل، پدیدار از رشته‌های فلسفی معاصر، متداول خواهد بود.

علوم منطق و اخلاق به همراه علم فیزیک در میان حوزه‌هایی از فلسفی هستند که در دوران باستان تشکیل یافته بودند. تقسیم فلسفه به سه حوزه منطق، اخلاق و فیزیک، احتمالاً به زمان افلاطون و سقراط برمی‌گردد. و با اضافه شدن متافیزیک به عنوان رشته‌ای بنیادی، گسترش یافت و توسط پیروان مکاتب فلسفی یونان رواقیون، لذت‌گرایان و سوفسطائیان نهادینه شد.

از منظر تاریخی، مفاهیمی همچون علم فیزیک^۱، رویکرد فیزیکی^۲، علم اخلاق^۳ و رویکرد اخلاقی^۴ اصطلاحاتی هستند که ابتدا توسط ارسطو مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در مقابل، مفاهیم متافیزیک و منطق تنها در اواخر عصر قدیم کاربرد یافته بودند. آن‌گونه که مشهور است واژه «متافیزیک» در ابتدا به عنوان اصطلاحی وابسته به مکان در کتابخانه در نظر گرفته شده بود، که توسط اندرو نیکوس^۵ رودز^۶، حاشیه‌نویس نوشته‌های ارسطو در قرن اول پیش از میلاد، برای نامگذاری دست‌نوشته‌های ارسطو در مورد مسائلی که ورای فیزیک یا پس از فیزیک بوده‌اند، در قفسه کتابخانه‌ها موجود بود، ضرب شد. احتمالاً از (simplicius) به بعد این تعریف موقت کتابدارها، به مفهومی مملو از

را مشاهده کنید. برای جزئیات بیشتر کلور ۱۹۸۳ Kluver به ویژه ۸۸ - ۷۲ مشاهده شود.

۱. Physike در زبان یونانی.

۲. Physical در انگلیسی و physikos در زبان یونانی.

۳. Ethics در انگلیسی و ethike در یونانی.

۴. Ethical در انگلیسی و ethikos در زبان یونانی.

۵. Andronisus

۶. Rhodes

معانی مختلف مهم که تعیین کننده رشته پایه فلسفه است، به یک مفهوم تبدیل شد. (Cf.hoffe ۱۹۹۶، ۱۴۰۴) موضوع در مورد منطق متفاوت است. موضوع آن به صورت نظام یافته‌ای در کتاب معرفت^۱ ارسطو (همانطور که بعدها نامیده شد) داشته است، و سنتی را بوجود آورد که قرن‌ها دوام آورده و ابتدا توسط Gottlob frege به طور اساسی توسعه یافت. هرچند واژه منطق (logike) توسط خود ارسطو استفاده نشده بود و توسط مدارس رواقی فلسفه ساخته شده بود. (cf.hoffmeister ۱۹۹۵، ۳۸۲)

این مسائل تقریباً شناخته شده هستند، اما حقیقتی که اغلب نادیده گرفته می‌شود این است که تقسیم قدیمی فلسفه به سه یا چهار بخش، قالبی که از زمان افلاطون و سقراط تا ارسطو و مدارس فلسفه یونان مورد استفاده قرار می‌گرفت، دوباره در اواخر عصر قدیم از بین رفت. در قرون وسطی رشته‌های باستانی فلسفه با هنرهای لیبرال (دستور زبان، خطابه، جدل، علم اعداد، هندسه، موسیقی و ستاره‌شناسی) جایگزین شدند،^۲ اگرچه منطق، تحت نام جدل نقش مهمی را در ساختار دروس سه‌گانه^۳ بازی می‌کرد، علم اخلاق، فیزیک و متافیزیک تنها بعداً در دانشکده هنر تحت رهبری سه فلسفه و در قالبی تغییر شکل یافته، اهمیت جدیدی پیدا کرد. (cf.leff ۱۹۹۳) تا اینجا نظریه تداوم تاریخی که ما با رشته‌های باستانی فلسفی همراه می‌کنیم، گمراه کننده هستند. تا به اینجا تصویری منقطع شکل گرفته است.

در دوره‌های مدرن رشته‌های جدید زیبایی‌شناسی: فلسفه زبان، منطق رسمی، معرفت‌شناسی و فلسفه علم راه خود را به همراه رشته‌های

۱. Organon

۲. Cf.kohnke ۹۱۸۹، Kilnkenberg ۱۹۷۱.

۳. دروس سه‌گانه در قرون وسطی عبارت بودند از دستور زبان - منطق - مبنای بیان.

فلسفی قدیمی باز کرده‌اند. آنها تنها پس از شکل‌گیری فلسفه حرفه‌ای به عنوان یک موضوع مستقل در قرون نوزدهم و بیستم، در آموزش و تحقیقات فلسفی به عنوان بخش‌های مستقل جای گرفته‌اند، فرایندی که در آن رشته‌های جدید و قدیم به صورت متزلزل به هم پیوند خوردند، و تا به امروز پابرجا مانده‌اند. همچون یک قانون، حرفه رسمی رشته‌های جدید منوط به ادعای جایگزینی متافیزیک، که در دوران تجددگرایی به طور فزاینده‌ای نقش آن عنوان رشته بنیادی کمک کننده مورد نقد قرار می‌گرفت، بود (Marquard ۱۹۶۲, ۲۳۲, passim) و بر این اساس به علت تهیه و تدوین موضوعی با یک ماتریکس سلسله مراتبی و منضبط.

واژه زیبایی‌شناسی در سال ۱۷۳۵ توسط الکساندر گاتلیب بامگارتن (Alexander baum garten gottlieb) ساخته شد. (baum garten ۱۱۶, ۷۸, ۱۹۵۴) بحث فلسفه زبان نیز برای اولین بار در نیمه نخست قرن هجدهم البته ابتدا به صورت پراکنده و نه در کاربردهای آموزشی، ظاهر شد. (cf. dlerse ۱۹۹۵, ۱۵۱۴) در سال ۱۷۴۸ پیرام ماو پرتوس (pierre l.m.de maupertuis) پروژه فلسفه زبان را به عنوان رشته مستقل فلسفه ارائه داد. این پروژه که در آغاز به طور بسیار مبهمی ساخته شده بود، توسط جان گات فرید هردر (johann georg herder) و جوهان جورج هامان (johann georg hamann) در نیمه دوم قرن هجدهم، و توسط ویلهلم ون هامبلوت - که مشارکت پیشگامانه او با وجود این بدون سازمان باقی ماند - در قرن نوزدهم ادامه یافت.^۱

ظهور واژه‌های «معرفت‌شناسی» و «فلسفه علم» از ذی‌شبه‌های «زیبایی

۱. Maupertuis ۱۹۸۸, Herder ۱۹۶۴, Hamann, Humboldt ۱۹۶۳.

شناسی» و «فلسفه زبان» متاخرتر است. «معرفت شناسی» و «نظریه علم» هر دو به قرن نوزدهم برمی گردند. واژه معرفت شناسی (erkenntnistheorie) ابتدا توسط ارنست راینهولد (Ernst Reinhold) در سال ۱۸۳۲ بنیاد نهاده شد و توسط ادوارد زلر (Edvard zeller) به عنوان اصطلاحی تخصصی استقرار پیدا کرد.^۱ مفهوم فلسفه علم (wissenschaftstheorie)، هم به عنوان یک اصطلاح و هم به عنوان شاخه‌ای از فلسفه به (Eugen k. During) ۱۸۷۸ برمی گردد.

در همان سال رشته جدید فلسفی منطق گزاره‌ها و محمول توسط گات لوب فرگ (gotlob frege) در حین کار روی نشانه‌های مفهوم بوجود آمد. (The begriffsschrift of ۱۸۷۸) امروزه واژه «منطق رسمی»، مورد استفاده در فرمول‌سازی منطق سمبولیک مدرن و مرتبط با زبان‌های ساختگی، در کارهای کانت (kant) یافت می‌شود. (kant ۱۹۳۳، ۱۷۶ b ۱۷۰۰) اما هنوز این واژه به شکل مورد قبول قیاس منطقی ارسطو اشاره دارد، یعنی منطق سستی حاوی توضیحات و تفاسیر در زمینه زبان طبیعی. تنها پس از کارهای فرگ (frege) است که مفهوم منطق رسمی با بیان ریاضی زبان طبیعی پیوند داده شد و در اوایل قرن بیستم، به فرمول بندیروش فلسفه‌ی منطقی برتراند راسل (Bertrand Russell) و ویتگنشتاین (Wittgenstein) و رادولف کارنپ (Rudolf Carnap) منجر شد، که خود نقطه آغاز چرخش زبانی فلسفه مدرن در قرن بیستم بود.^۲

۱. Cf. راینهولد (Reinhold) ۱۸۳۲ و زلر (Zeller) ۱۸۶۲، در مورد ریشه‌های مفهوم معرفت‌شناسی. واینگر (Vaihinger) ۱۸۷۶ مشاهده شود.

۲. یک مثال خوب برای برنامه منطق‌گرای اولیه فصل «منطق به عنوان عصاره فلسفه» در دانش ما از

در فلسفه آکادمیک این زیبایی شناسی بود که ابتدا در قرن ۱۸ ادعای داشتن عنوان رشته پایه و کارآمد را مطرح کرد، و به دنبال آن معرفت شناسی و فلسفه علم در قرن نوزدهم.^۱ در مقابل رشته‌ی فلسفه زبان تا دهه‌های اول قرن بیستم بحث برانگیز باقی ماند.^۲ تنها به دنبال تثبیت آکادمیک منطق رسمی بود که فلسفه زبان، تحت لوای «چرخش زبانی» نفوذ آموزشی خود را به دست آورد. این امر بویژه ابتدا در فلسفه انگلیسی زبانان رخ داد، اما بعد در قاره اروپا نیز اتفاق افتاد، و در نیمه دوم قرن بیستم فلسفه زبان به رشته پایه‌ای جدید تبدیل شد.^۳ جایگاه آن با تغییر از فلسفه تحلیلی به فلسفه فرا تحلیلی که در حال حاضر در دنیای فلسفه انگلیسی زبان رخ می‌دهد، بیش از پیش خالی باقی مانده است.^۴ پیشرفت‌های موازی در فلسفه اروپایی (قاره‌ای) با تغییر فلسفه زبان به دستورشناسی (grammatology)، ساختار شکنی، فلسفه نشانه‌ها یا تعبیر و تفسیر، و به فلسفه‌های ارتباطی، متقاطع، بلاغی و یا منطق نشانه‌ای مشخص می‌شوند.^۵

-
- دنیای بیرونی راسل (Russel)، ابتدا چاپ شده در ۱۹۱۴ (۶۹-۴۲، ۱۹۶۱ Russell) مشاهده کنید.
۱. مارکورد (Marquard) ۱۹۶۲ در مورد زیبایی شناسی، کوهنگ (Kohnke) ۱۹۹۱ در مورد معرفت شناسی، و کاریر (Carrier) ۱۹۹۶ در مورد فلسفه علم.
 ۲. دیرس (Dierse) ۱۹۹۵ و بورشه (Borshe) ۱۹۹۶ در مورد گفتگو درباره موقعیت فلسفه زبان در قرن نوزدهم.
 ۳. رورتی ۱۹۹۲ (cf. Rorty) برای یک گزارش انتقادی از فلسفه زبان به عنوان قدرتی جانشین معرفت شناسی رورتی ۱۹۷۹ مشاهده شود. برای یک گزارش مثبت (تاییدی) ۱۹۷۵ Hacking را مشاهده کنید، برای بازسازی تاریخ چرخش زبانی در فلسفه اروپا و رابطه آن با فلسفه انگلیسی زبان هابرماس ۱۹۹۹ مشاهده شود.
 ۴. Putnam ۱۹۹۲, cf. Rajchman/west ۱۹۸۵.
 ۵. در مورد گرامرشناسی دریدا ۱۹۷۶، در مورد ساخت شکنی دریدا a ۱۹۸۲، ۱۹۸۱، نوریس (Norris) ۱۹۸۴ و رورتی a ۱۹۹۵. cf. در مورد فلسفه نشانه سیمون ۱۹۹۵ (simon) را مشاهده کنید. در مورد فلسفه تفسیر ۱۹۹۹، ۱۹۹۳ Abel و Lenk ۱۹۹۳ مشاهده شود. الگوی تفسیر نیز نقش مهمی را در ایالات متحده ایفا می‌کند که مثلاً توسط / Shusterman ۱۹۹۱

برخلاف پیشرفت‌های جدید، منطق رسمی، علم اخلاق، زیباشناسی، معرفت‌شناسی و فلسفه زبان یا علم که به عنوان رشته‌های حقیقی فلسفی شناخته می‌شوند، باید در برابر پیشینه جریان خاصی که مشخصه تأسیس رشته‌های فلسفی دوره مدرنیته هستند، دیده شود. این جریان ارتباط نزدیکی با فرآیند تثبیت فلسفه آکادمیک به عنوان موضوعی مستقل در قرن نوزدهم و بیستم دارد. در چارچوب این فرآیند، زیبایی‌شناسی، معرفت‌شناسی، منطق رسمی، فلسفه علم یا زبان و علم اخلاق - در زمینه نوسازی فلسفه عملی در دهه هفتاد قرن بیستم (Riedel ۱۹۷۳/۱۹۷۴) - همگی به عنوان داوطلبانی برای تصرف جایگاه رشته اساسی و کارآمد ظهور کرده‌اند.

اساساً امروزه این بازشناسی که بخش‌های مختلف آموزش و تحقیق فلسفه از آن برخوردارند، ابتدائاً در دوره مدرنیته همراه با ظهور یک ادعای جامع و اساسی که وعده - و وعده‌ای که تا به امروز با هیچ یک از رشته‌های نام برده محقق نشده - ساخت قالب منظم فلسفه به صورتی لازم‌الاجرا را می‌داد، ظاهر شد.

با توجه به خالی بودن جایگاه یک رشته کارآمد و پایه درون مجموعه‌ی فلسفه آکادمیک - که در تمایل کنونی برای تنوع فزاینده در ساختار رشته علمی فلسفه نیز بازتاب می‌یابد - مؤلفان گوناگونی فلسفه رسانه را نیز به عنوان داوطلب بالقوه در جانشینی برای فلسفه زبان،

Hiley / Bohman و Mowgolis / Rockmore مستند شده است. برای مفهوم دلیل ارتباطی هابرماس ۱۹۸۷ / ۱۹۸۴، برای دلیل Itransversal ولش ۱۹۹۵، و دلیل نشانه‌شناختی Schonrich مشاهده شود. در مورد دلیل بلاغت Gabriel ۱۹۹۷ را مشاهده کنید که او در مورد چرخش بلاغت در فلسفه، زمان مشاهده تغییر الگو به دنبال «چرخش تحلیلی زبان قبلی» سخن می‌گوید. (Gabriel ۱۹۹۷, ۱۲, ۹)

وارد بحث کرده‌اند.

رجحان فلسفه رسانه در ارتباط با این جایگاه از این تشخیص بر می‌آید که فلسفه رسانه برای مدت‌ها به عنوان عملکردی الگو در بیشتر حوزه‌های حقیقت نقش داشته است یعنی اهمیت اجتماعی و فرهنگی کسب شده توسط رسانه در قرن بیستم، در قرن بیست و یکم افزایش بیشتری خواهد داشت. در مقابل این پیشینه همانطور که در بحث کنونی توسط برخی از مؤلفان خاطر نشان شده است، مسئله رسانه نیز اهمیت فلسفی فزاینده‌ای برای درک واقعیت، به خود می‌گیرد.

اما تعداد کمی از مؤلفان درباره نتایج احتمالی که از این امر برای ساختار رشته‌ای فلسفه آکادمیک ناشی می‌شود، صحبت کرده‌اند. دیدگاهی معتبر درباره این مسئله توسط رینهارد مارگر بتر (reinhardmavgreiter)، سیبل کرامر (Sybille Kramer) و مارتین سیل (martinseel) مطرح شده است. مارگر بتر فلسفه رسانه را به عنوان الگویی جدید و در حال ساخت برای موضوع فلسفه می‌داند. او چنین در نظر می‌گیرد که به عنوان رشته پایه جدید این امر فرمول‌نویسی مجدد رسانه‌ای - فلسفی مباحث اساسی معرفت‌شناسی، فلسفه زبان و فرهنگ، انسان‌شناسی و نظریه ذهن را ممکن می‌سازد.^۱ او با تاکید بر اینکه «بنا بر این فلسفه رسانه چیزی بیش از به اصطلاح حوزه خاص را ارائه می‌کند، چون ویژگی رسانه‌ای آن (medialitat) تصمیم فرعی ذهن انسان نیست بلکه اصلی است»، ادعای فلسفه رسانه مبنی بر رشته پایه جدید را آشکار می‌کند. (morgreiter ۱۹۹۹، ۱۷)

۱. ۱۰، a، ۱۹۹۹ Margreiter همچنین b ۱۹۹۹ Margreiter را مشاهده کنید.

سیبل کرامر به روشی مشابه استدلال می‌کند. او به همراه پیتر کوچ (peter Koch) نظریه راهنمای فلسفی «چرخش رسانه - انتقادی را چنین مطرح کردند: هر چیزی که در مورد دنیا شناخته شده، فکر شده یا گفته شده در قابل دانسته شدن، قابل تصور شدن یا قابل گفته شدن به رسانه بستگی دارد. (Koch/Kramer ۱۹۹۷a, ۱۲) کرامر بسیار واضح‌تر از مارگریتر فلسفه رسانه را مستقیماً به وضعیت جانشینی برای فلسفه زبان منتقل می‌کند. بنابراین او می‌نویسد: همانطور که «چرخش زبانی» اولویت پدیده آگاهی را با چرخش به سمت زبان گرفت، به همین منوال اکنون به نظر می‌رسد که موضوع زبان خود در حال تغییر به سمت رسانه است. (Kramer, ۱۹۹۸ b, ۷۳)

به دنبال مارگریتر و کرامر، مارتین سیل نیز در شکلی اصلاح یافته بر موقعیت پایه معرفت‌شناسانه فلسفه رسانه تأکید می‌کند و دسترسی کلی ما را به جهان به صورت زیر شرح می‌دهد: «تنها به این خاطر ما به خود اجازه می‌دهیم توسط رسانه دانا هدایت شویم که این امکان برای ما ایجاد می‌شود به خود اجازه دهیم توسط اهداف خاص دانش خود در دانش خود هدایت شویم؛ (Seel ۱۹۹۸, ۳۵۱ f) هرچند، در مقایسه با مارگریتر و کرامر که از نسخه‌های متفاوت ضد واقعیت‌گرایی رسانه‌ای - فلسفی حمایت می‌کنند، سیل تلاش می‌کند «آغاز معرفت‌شناسی رسانه، را مطرح کند که، نه تنها با واقعیت‌گرایی فلسفی قابل مقایسه نیست بلکه نسخه‌ای از واقعیت‌گرایی فلسفی است.^۱

۱. Seel ۱۹۹۸ a, ۱۰. همچنین سیل ۲۵۵, ۱۹۹۸ b مشاهده شود. در مورد طبقه‌بندی سیل تردیدهایی وجود دارد. به همراه خود توصیف که بالا نقل شد، تلاش‌هایی برای تعیین موضوع خود در «ساختارگرایی واقع‌گرایی» «ساختارگرایی میانه‌رو» یا «واقع‌گرایی میانه‌رو» یافت شد. (یادداشت ۱۴, ۲۵۵, Seel ۱۹۹۸ b) هم‌زمان نویسنده ادعا می‌کند بر جایگزین نظری ساختارگرایی یا واقع‌گرایی

مشخصات پایه‌ای و وظیفه فلسفه رسانه که توسط مارگریتر، کرامر و سیل پیشنهاد شده، سازوکار بنیانگذاری رشته‌های فلسفی جدید را که خود را در تجدد تثبیت کرده بودند، تداوم می‌بخشد. بنابراین فلسفه رسانه شبیه پیشینیان تاریخی خود، معرفت‌شناسی و فلسفه علم یا زبان، به عنوان رشته پایه جدید ارائه شد. به این طریق فلسفه رسانه در سطحی وسیعتر، ادعا می‌کند که بحث نظریه پردازانه را ادامه می‌دهد تا اینکه تعیین کند آیا نظام (ساخت) واقعیت باید در حالتی واقعیت‌گرا یا ضد واقعیت‌گرا توصیف شود، و بنابراین این بحث را به سرانجامی برساند. حتی امروزه این بدون شک یک استراتژی امیدبخش در دنبال کردن تثبیت آکادمیک یک رشته جدید است.^۱ هرچند، اگر کسی تجربه‌های ناامیدکننده در گذشته در مورد ادعاهای اساسی جامع انجام شده توسط رشته‌های جدید را جدی بگیرد، طبیعی است که احتمالات جایگزین را برای تعیین وظیفه فلسفه رسانه مورد آزمایش قرار دهد. چنین احتمالاتی از اصلاح خودانگاری عملی که تاکنون رخ داده، بخصوص در حوزه‌های معرفت‌شناسی و فلسفه علم و زبان، ناشی می‌شوند. به خاطر نامیدی‌های اشاره شده، این رشته‌های فلسفی سابقاً پیشرو اکنون خود را از ادعاهای اساسی و به لحاظ تاریخی موروثی خود رها می‌کنند و تشکیل یک

غلبه می‌کند (Seel ۱۹۹۸a, ۳۵۲). البته این موردی است که تا اینجا سیل با استفاده از ابزارهای فلسفی رسانه برای آشکار کردن عناصر ساخت‌گرا (ضد واقع‌گرا) در واقع‌گرایی و عناصر واقع‌گرا در ساختارگرایی در آن کوشیده است. بنابراین مناسب‌تر خواهد بود اگر سیل تحلیلی را که در مورد تعاملات و انتقال‌های موجود بین ساختارگرایی و واقع‌گرایی نه به عنوان غلبه جایگزین‌های اصلی معرفت‌شناسانه، بلکه به عنوان توسعه نظام‌مند توصیف کرده بود.

۱. در این کتاب رسانه دلیل، مطالعات در مورد نظریه ذهن و خردمندی در مورد اساس یک نظریه رسانه (۲۰۰۱) ماتئاس وگل (Matthias Vogel) تلاش می‌کند این استراتژی را به طور نظام‌مند به کار برد. من قادر نبودم کار او را در نظر بگیرم، چون هنوز زمان تکمیل این کتاب در دسترس نبود.

ضد حرکت ضد بنیانگذار را تشکیل می‌دهند.

برای درک مناسب از طیف احتمالاتی که منجر به خودانگاری از فلسفه آکادمیک می‌شود، قرار دادن موقعیت انتقالی کنونی در بافت نهادینه‌سازی فلسفه مدرن مفید خواهد بود. سپس بازسازی پیدایش نهادی (سازمانی) تنش متافلسفی بین خودانگاری‌های عملی و نظریه‌پردازانه از فلسفه که وضعیت کنونی را شکل می‌دهد ممکن خواهد شد. همزمان، نوری انتقاد آمیز بر ویژگی نظریه‌پردازانه یک طرفه از نوع بنای رشته‌هایی که مارگریتر، کرامر و سیل به فلسفه رسانه در بحث کنونی داده‌اند، انداخته می‌شود.

۲. ظهور فلسفه به عنوان موضوعی مستقل

تصور ما در مورد فلسفه به عنوان یک موضوع فکری مستقل، حرفه‌ای، با سیستم متنوعی از رشته‌ها و زیر رشته‌ها، منشأ تاریخی نسبتاً جدیدی دارد. درست است که این تصور به قرن هجدهم برمی‌گردد، که در طی آن مدت، تغییر - که در قرن شانزده آغاز شد - دانشکده هنرهای قرون وسطا به چهارمین دانشکده مستقل - یعنی دانشکده فلسفی - عملی شد. (f. Bodeker ۱۹۹۰-esp.۳۳ff) اما این فرآیند باید از نهادینه‌سازی آکادمیک فلسفه به عنوان موضوعی مستقل در دانشکده فلسفه، که در دوره قرن نوزدهم و بیستم دنبال شد، متمایز شود.

در بحث کنونی درباره خودانگاری فلسفه جدید این حقیقت توسط ریچارد رورتی (Richard Rorty) بازخوانی و تاکید شد. او می‌نویسد: «این نظر که رشته‌ای خودمختار وجود دارد با نام "فلسفه"

مستقل و قضاوت کننده دین و علم هر دو، کاملاً جدید است.» و در جایی دیگر تاکید می‌کند که رشته مستقل فلسفه بیش از دو بیست سال عمر ندارد،^۱ نقش اصلی در تشکیل فلسفه به عنوان موضوع آموزشی حرفه‌ای، توسط جداسازی آن از علوم ایفا می‌شد زمانی که اینها به طور رو به رشدی از رشته فلسفه مادر خود جدا شدند و خود در قرن نوزدهم و بیستم به لحاظ نهادی مستقل شدند.

در قرن هجدهم مفهوم غالب فلسفه در چارچوب دانشکده فلسفه هنوز جامع بود و جهت‌گیری‌هایش را از استانداردهای دانشکده هنرهای قدیمی می‌گرفت. بنابراین تمام بخش‌های دانشکده فلسفه - ریاضیات، فیزیک، نجوم و سیاست و موضوعات جدید مثل تاریخ، جغرافیا، لغت‌شناسی، تجارت یا قانون طبیعی - به عنوان موضوعات فلسفی در نظر گرفته می‌شدند.

روی هم رفته این موضوعات از ادعای رهبری فلسفه، که کریستین ولف (Christian Wolf) آن را به عنوان علم جهانی درک کرده بود، بهره می‌بردند.^۲ ارزیابی ولف از دانشکده فلسفه در اقتباس مشهور او از تصویر قرون وسطایی فلسفه به عنوان خادم الهیات منعکس شده است. در تصویر

۱. رورتی ۱۹۸۹، ۵. در مورد متن کامل Hans Erich Bodeker را مشاهده کنید که در مقاله‌ای که قبلاً نقل شد به تفصیل شرح می‌دهد که «چقدر طول کشید تا فلسفه امنیت رشته‌ای و نهادی را به عنوان یک علم به دست آورد. (Urrich, ۱۹۹۰, ۳۴) Bödeker Johannes Schneider اشاره می‌کند که «تقسیم‌بندی فلسفه در حالت اجرایی محدودتر تنها در نیمه دوم قرن ۱۹ آغاز شد، تاخیری که تا حدی توسط این حقیقت توضیح داده شد که «فلسفه تابع مدرسه نبود». (Schneier ۱۹۹۹, ۱۱۶)

۲. در مورد درک Wolff از فلسفه به عنوان یک علم بنیادی و جهانی Wolff ۱۹۷۸, ۱۱۵ f مشاهده گردد. در مورد تأثیر Wolff در قرن ۱۸ ۲۷۷-۲۶۶, ۱۹۸۳ Hammerstein را مشاهده کنید.

ولف، جهان = خرد، خادم دانشکده‌های بزرگتر است، تا اندازه‌ای که اگر خادم راه را روشن نکند، ارباب در تاریکی خواهد لغزید.^۱

تنوع‌سازی در طیف موضوعات دانشکده فلسفه که در قرن هجدهم آغاز شد سپس هر گروه از موضوعات - که در نظریه امروزی غیر فلسفی نامیده می‌شوند - در دانشکده فلسفه را به سمت استقلال و جدایی تدریجی در قرن نوزدهم و بیستم هدایت کرد. این حرکت تمایزکننده، به عنوان مثال در دانشکده‌های علوم طبیعی تازه تاسیس، ریاضیات، قانون، اقتصاد و علوم اجتماعی و تخصصی شکلی عینی یافت.^۲ درون چارچوب این حرکت، و با توجه به مدل علمی که در حال آزادسازی خود بردند، فلسفه ضروری دانست که خود را به عنوان رشته‌ای تخصصی با محتوای دقیق و روشن معرفی کند و خود را در واژگان رسمی روش شناسانه محدود کند.^۳

در تعیین محتوای فلسفه به عنوان حرفه‌ای مستقل، معرف‌های (نمایندگان) موضوع غالباً استراتژی مشابهت با رقیب خود را به کار گرفتند. لوتز گلدستز یکی از اندک فیلسوفان آلمانی که مدت‌ها خود را با تاریخچه نهادی موضوع خود (تاریخی که تا به امروز به قدر کافی تحقیق نشده است) مشغول کرده‌اند، این استراتژی مشابهت را چنین توصیف می‌کند: «مهمترین حرکت‌ها در فلسفه دانشگاه در دو‌یست سال اخیر می‌تواند به عنوان «الگوسازی» فلسفه در نمونه، محتوا، مشکلات و

۱. Regina Meyer و Wolff ۱۹۷۳، ۵۳۶ و ۱۹۹۵ بازسازی تاریخی از توسعه سلسله مراتب دانشکده در قرن ۱۸ فراهم می‌کند. در مورد این موضوع Brasch ۱۸۹۵ مشاهده شود.

۲. cf. kluver ۱۹۸۳، ۷۲-۸۸.

۳. اینجا و در ادامه ۱۹۴۸، Schnadelbach (شنادل باخ) مشاهده کنید.

روش‌های علوم، و معمولاً ارائه آن به عنوان علم اصلی یا پایه فلسفی شناخته، شود: تفکر روان‌شناسی کانتی‌ها (Kantians) (بخصوص فرایز و هربارت (fries, herbart) تاریخ‌گرایی هگلی‌ها، جامعه و اقتصادگرایی هگلان جوان، فیزیکی‌نگری حلقه وین، ریاضیات‌گرایی فرگ و بسیاری از نوابات‌گرایان، واژه‌شناسی (تاویل‌گرایی) سنت شلیر ماچر و دیلتی (Schleiermacher-dilthey)، گرامرگرایی (زبان‌شناسی‌گرایی) مکتب ماتر ویتگنشتین - کارنپ (Mauthner- Wittgenstein-carnap) یا فلسفه زبان معمول و غیره (Geldsetzer ۱۹۷۴: ۳۴f).

با توجه به استراتژی مشابهت که توسط گلدستزر (Geldsetzer) تأکید شده، دانشکده مستقل فلسفه در جستجوی سازمان‌دهی خود به عنوان مسئول برتر فلسفه در بین علوم خاص و منحصر به فرد بود همانطور که رورتی (Rorty) تأکید می‌کند، این استراتژی با شکل رسمی پایه از یک مرزبندی اساسی فلسفه از علم مبنا را می‌سازد.^۱ این استراتژی به صورت چارچوبی توسط کانت (Kant) در اواخر قرن هجدهم در بافت یک پروژه فلسفی جامع و کامل (در زیر با جزئیات بیشتر بررسی می‌شود) تاسیس شد، که به طور خاص توسط کانتی‌های جدید (neokantianism) در روشی از نظر آموزشی مؤثرتر در طول قرن نوزدهم به کار می‌رفت. بر این اساس، جداسازی آن از علوم بر این مفهوم تکیه داشت که هسته فلسفه «نظریه دانش و آگاهی» است، نظریه‌ای جدا از علوم، چون خود این نظریه

۱. گلدستزر (Geldsetzer ۱۹۷۴, ۳۴)، رورتی (Rorty ۱۹۷۹, ۱۳۲). در زمینه همچنین کار اُسوالد شومر (Oswald Schwemmer) را مشاهده کنید که در کتاب خود فلسفه و علوم حدی را نشان می‌دهد که شناسازی با محتوای علوم فردی بر اساس «مقررات داخلی فلسفی» است (Schwemmer ۱۹۹۰, ۲۰) حاکی از استراتژی جداکننده که رورتی توصیف می‌کند.

مبنا و پایه علوم است. (Rorty ۱۹۷۹, ۱۳۲)

با توجه به این بنیادگرایی معرفت‌شناسانه و هویت‌یابی فلسفه مدرن، رورتی (rorty) روشن می‌کند که: ما اکنون رد این مفهوم را حداقل در تأملات دسکارتس (Descartes) و در کتاب *de emendatione intellectus* اسپینوزا (Spinoza) می‌یابیم، اما این نظریه تا زمان کانت به خودآگاهی نرسید. تا اواخر قرن نوزدهم این نظریه وارد ساختار مؤسسات آکادمیک (آموزشی) و توصیفات و نظرات نابخردانه و سرسری اساتید فلاسفه نشد.

براساس رورتی (rorty)، در تثبیت هویت آکادمیک فلسفه به عنوان یک موضوع، تأخیر اتفاق افتاد به دلیل این حقیقت که در نیمه اول قرن نوزدهم «هگل» (hegel) و سیستم‌سازی ایده‌آل‌گرایانه» در تحت الشعاع قرار دادن این سؤال مداخله کرده بودند «رابطه فلسفه با دیگر رشته چیست؟» رورتی (rorty) ادامه می‌دهد: هگلیانیزم (Hegelianism) تصویری از فلسفه به عنوان یک رشته را ایجاد کرد که به نحوی دیگر رشته‌ها را هم کامل کرد و هم فرو بلعید، به جای اینکه به آنها مبنی بدهد. این کار همچنین فلسفه را بسیار محبوبتر، جالبتر و مهمتر از آن کرد که به خوبی حرفه‌ای شود: این روند اساتید فلسفه را برای تجسم روح جهان به جای پرداختن به صدایشان به چالش کشید.^۱

۱. رورتی (Rorty ۱۹۷۹, ۱۳۵). به خاطر اهمیت تأسیس دانشگاه فریدریچ ویلیهام (Friedrich Wilhelm University) (دانشگاه هام بولت (the Humboldt University)) در برلین در سال ۱۸۰۹ در این زمینه شنادل باخ ۳۲-۲۱، ۱۹۸۴ مشاهده شود. رورتی به تمایل ایده‌گرایی آلمانی به تسخیر یا جذب دیگر رشته‌ها اشاره می‌کند که در اینجا دانشگاه هام بولت چنان تأثیری داشت که به عنوان مثال، علوم طبیعی [...] اساساً هیچ جایگاه مناسبی در

بنابراین حرفه‌ای سازی نظام مند فلسفه آکادمیک تنها بعد از پایان سلطه هگل (hegel) و ایده آل گرایی نظری بر صحنه روشنفکری (عقلی) در آلمان، ممکن شد. (Rorty ۱۹۷۹, ۱۳۳) رورتی می‌افزاید: حرکت بازگشت به کانت (kant) دهه شصت قرن نوزدهم در آلمان، در واقع شروع ماجرا بود - راه جداسازی رشته غیرتجربی مستقل فلسفه از ایدئولوژی از یک طرف و علم در حال رشد روان‌شناسی تجربی از سوی دیگر.^۱ بعد از رورتی (rorty)، یورگن هابرماس (Jürgen Habermas) مطرح می‌کند که کانت kant در واقع روش جدید استدلال را در فلسفه به وجود آورد. (Habermas ۱۹۸۳, ۹ f.) و در روشی همانند رورتی، تاکید می‌کند که: کانت به کمک استدلال خارق العاده، رشته جدید معرفت‌شناسی را ایجاد کرد. او وظیفه یا به عبارت بهتر حرفه فلسفه را به روشی جدید و پرمقتضای تعریف کرد؛ (habermas ۱۹۸۳, ۹ f.). هابرماس ادامه می‌دهد: از زمان کانت، فلسفه به صورت دو گانه نقش ایفا کرده است؛ به عنوان راهنمای علوم - که جایگاه هریک را نشان می‌دهد - و به عنوان قاضی عالی فرهنگی در قلمرو علم، اخلاق و هنر.

هر دو نقش برای فلسفه مدرن ممکن است چون مانند معرفت‌شناسی،

دانشگاه جدید نداشت چون فلسفه طبیعی حاکم بر ایده‌آل‌گرایی آلمانی تطبیق بهتری با اصلاحات مورد نظر داشت و قادر به اشغال کرسی‌های استادی مرتبط در فاز اول اصلاح دانشگاه بود. (Kluver ۱۹۸۳, ۷۵) در این زمینه همچنین بن - دیوید (Ben - David ۱۹۷۱) را مشاهده کنید.

۱. (Rorty ۱۹۷۹, ۱۳۴). برای تحلیل مفصل فرآیندهای نهادی‌سازی که در حوزه فلسفه در آلمان تحت برتری نئوکانتیسم (Neokantianism) رخ داد کوهنگ (Kohnke ۱۹۹۱ a) مشاهده شود. در این متن ظهور نهاد سمینار فلسفی (نهادی که از نظر ویژگی در ارتباط با دیگر موضوعات در دانشکده فلسفی دیر به وجود آمد) یا بخشی به عنوان یک واحد اجرایی مستقل درون دانشکده فلسفی مهم است. (cf. Schneider ۱۹۹۹, ۱۱۴-۱۱۹, Erben ۱۹۱۳ a, ۱۹۱۳ b)

فلسفه مدرن با دانش پیش از دانش سروکار دارد، یعنی مدرک خارق العاده‌ای بر یکسانی شرایط تجربه ممکن با شرایط امکان موضوعات تجربه، ارائه می‌دهد. بنابراین خودانگاری نظریه پردازانه فلسفه مدرن، با تمرکز بر مسئله شرایط ممکن برای دانش بشری، ثابت می‌شود - مسئله‌ای که باید برحسب رابطه با واقعیت، که عینیت را در حالتی واقعی، غیرواقعی یا ترکیبی از هر دو بدیهی می‌داند، پاسخ داده شود.

کانت (kant) خود کاملاً از ارتباط آکادمیک و نهادی روش فلسفی خارق العاده که پایه گذاری کرد، آگاه بود (که بعدها توسط نئوکانتی ها کامل شد) و به وضوح آن را در متن مشهور و مؤثر خویش "برخورد دانشکده‌ها" بیان کرد. (cf. bein ۱۹۷۴) بخش اول این متن به برخورد دانشکده فلسفه با دانشکده الهیات می‌پردازد، (kant ۱۱۹۹۲، ۲۱) عنوان فصل اول "رابطه دانشکده‌ها" است و بخش دوم آن در ارتباط با "مفهوم و بخشهای دانشکده فرودست" است (Kant ۱۹۹۲، ۳۱، ۴۳). این دانشکده فرودست، فلسفه است، در ارتباط با سه «دانشکده بالا» - الهیات، قانون و پزشکی - که تدریس آنها با دستورات دولتی محدود می‌شوند، دانشکده فلسفی ممتاز است تا جایی که تنها دانشکده‌ای است که در آموزشهایش از قوانین دولتی مستقل است... که با نداشتن هیچ دستوری، در ارزیابی هرچیزی آزاد است (kant ۱۹۹۲، ۲۷).

نقش متقابل دانشکده فلسفه به عنوان راهنما و قاضی توسط کانت با نوشتن این مطلب آشکار می‌شود: نقش آن در ارتباط با سه دانشکده بزرگتر کنترل آنهاست. (kant ۱۹۹۲، ۴۵) موضوع فلسفه، که به عنوان رشته مستقل درون دانشکده فلسفه پایه گذاری می‌شد، نقش اصلی را در

اینمی گرفت. کانت (kant) قبلا چنین حرفی را در کتاب «نقد دلیل محض» در ارتباط با وظایف متافیزیک بیان کرده بود، که قرار بود به کمک معرفت شناسی خارق العاده در "مسیر مطمئن علم"، قرار گیرد و "به تنهایی آنچه که ممکن است فلسفه نامیده شود" را پایه گذاری کند. (kant ۱۹۹۳، ۷، ۶۶۵، bvii، ۷۸۷) همانطور که او مطرح می کند، متافیزیک وظیفه دفتری سانسورکننده برای تضمین نظم و هماهنگی کلی و در واقع سعادت جامعه علمی را دارد. (kant ۱۹۳۳، ۶۶۵، b۸۷۸)

جداسازی فلسفه و علوم که در قرن نوزدهم به طور نهادی می خواست رخ دهد، توسط کانت، در کتاب برخورد دانشکده ها، به شکل تفکیک سازی پیشنهاد شده درون دانشکده فلسفه، پیش بینی شده بود. با توجه به این پیشنهاد، "دانشکده فلسفی شامل دو بخش است: بخش دانش تاریخی (شامل تاریخ جغرافی، زبان شناسی، علوم انسانی، همراه با تمام دانش تجربی موجود در علوم طبیعی) و بخش دانش عقلانی محض (ریاضیات محض و فلسفه محض، ریاضیات طبیعت و اخلاقیات). دانشکده فلسفه همچنین رابطه این دو بخش را با یکدیگر مطالعه می کند." (kant ۱۹۹۲، ۴۵)

تفکیکی که کانت در اینجا پیشنهاد می کند تصویری نهادی از تمایز بین تجربی و خارق العاده (متعالی، مافوق طبیعی) است که در درک و فهم او از فلسفه انتقادی بسیار مهم بود. این تمایز او را قادر ساخت تا یک هویت آکادمیک را برای موضوع فلسفه به روشنی مشخص از علمی که در حال آغاز رها سازی هرچه بیشتر خود از متافیزیک -

ملکه پیشین خود - بودند، تضمین کند.^۱ در قرن نوزدهم برنامه - ای که عمدتاً توسط کانت متوقف شد - بنیان‌گذاری فلسفی شرایط متعالی اعتبار برای ادعاهای دانش، به شکل نظام‌مندی پیشرفت یافت. و نئوکانتی‌ها آن را به استراتژی - که هنوز مؤثر است - تبدیل کردند، تا استقلال فلسفه آکادمیک به عنوان یک موضوع آموزشی در مقایسه با علوم متنوع را تضمین کنند.

با توجه به روندهای نهادینه‌سازی در قرن نوزدهم، کلاوس سی اچ کوهنک (Klaus Kohnke) روشن می‌کند که: اولین ابراز مثبت فلسفه به عنوان موضوعی فنی همزمان نوع کاملاً جدیدی از خودانگاری فلسفی را نشان داد. این روند این پیامد را داشت که مطالب دشوار (مشکل آفرین) که سابقاً در مورد فلسفه تاریخ، فلسفه اجتماعی یا سیاسی وجود داشت، بخشی کاملاً حذف شده و بخشی به عنوان موضوعات معرفت‌شناسی محض یا فلسفه علم، مجدداً فرمول‌بندی شدند.^۲ بنابراین بهای پرداخت شده برای تخصصی کردن نظریه‌پردازانه فلسفه به عنوان یک موضوع مستقل دانشگاهی، این بود که مفهوم گسترده فلسفه، که هنوز برای خود کانت تعیین‌کننده بود و آشکارا جنبه‌های عملی داشت، به طور رو به افزایشی در خودانگاری حرفه‌ای اساتید فلسفه محدود شد.

۱. کانت [A viii] (Kant ۱۹۳۳، ۷) - در استراتژی سیاسی مرتبط با عقیده تأسیس یک دانشکده مستقل فلسفی کانت که پایین‌تر بود و بنابراین یک دانشکده آزاد در ارتباط با صاحبان قدرت اشنادل باخ ۲۷-۲۵، ۱۹۸۴ Schnadelbach مشاهده شود.

۲. کوهنک (۱۹۸۹، ۸۳۶). همچنین کوهنک (Kohnke ۱۹۹۱ a) مشاهده شود - با توجه به تأثیر فلسفه بر پیشرفت تأسیس فلسفه آکادمیک در قرن نوزدهم - اشنایدنر (Schnadelbach ۱۹۹۹) به ویژه ۲۴۹-۲۹۳).

قبل از پرداختن به جزئیات بیشتر تنش متافلسفی سرکوب شده در فلسفه اروپایی بین عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی، می‌خواهم مفهوم گسترده فلسفه که شکل دهنده تفکر کانت بود، را یادآوری کنم.

دیده می‌شود که کانت از یک طرف در ابتدای تکاملی قرار دارد که به تخصصی کردن نظریه‌پردازانه‌ی فلسفه مدرن منجر شد. در حالی که، از طرف دیگر، او به طور همزمان مولفی است که از قبل تنش معاصر بین خودانگاری عمل‌گرا و نظریه‌پردازی از فلسفه را پیش‌بینی کرد و به روشی متفکرانه به آن پرداخت. با این تاریخچه در بخش سوم این کتاب سعی خواهم کرد تعیین وظیفه فلسفه رسانه را - فراتر از مارگریتر، کریمر و سیل (Margreiter, Krämer and Seel) - بر اساس مفهومی هم از لحاظ نظام‌مندی و هم از لحاظ تاریخی گسترده‌تر از فلسفه، شرح دهم.

۳. مفهومی جامع از فلسفه از دیدگاه کانت

در مقایسه با محدودیت‌های استراتژیکی، در مفهوم فلسفه که به طور نهادی توسط نئوکانتی‌ها (Neokantianism) در قرن نوزدهم به کار رفته بود، مفهوم گسترده فلسفی کانت مشتمل بر رشته‌های تجربی به همراه رشته‌های محض، هنوز قابل اجرا بودند. این حقیقت معمولاً در گزارش‌هایی که تمرکز بر تأثیر تاریخی کانت بر جریان اصلی نهادینه‌سازی فلسفه به عنوان یک حرفه مستقل دانشگاهی است، نادیده گرفته می‌شود. این امر در گزارش روتی نیز به صادق است. دیدگاه او در مورد کانت با محدودیت‌های تفسیری کانت که هم در نئوکانتی‌گرایی و هم در سنت تحلیلی وجود دارند، شکل گرفته است.

در مقابل این، هابرماس (Habermas) قبلاً به در بخش کانت از کتاب تدریس (habilitation) خود به وجود "نتایج نظام برانداز"^۱ مفهوم گسترده فلسفه، که توسط کانت در برخورد دانشکده‌ها و در نوشته‌هایش در مورد فلسفه تاریخ اعلام شده و به کار رفته است، اشاره کرده است. (Habermas ۱۹۸۹, ۱۱۶) هرچند با این عمل، هابرماس از این حقیقت که مفهوم فلسفه کانت مستعد پذیرش این آغاز (مقدمه) می‌باشد، چشم‌پوشی کرد. بازتاب مهم این مسئله این است که هابرماس به اشتباه مطرح می‌کند که کانت دانشکده پایین را به دانش مکتسب از استدلال محض محدود کرده است (بنابراین دانش تاریخی مستثنی شده است): آنها - دانشکده‌های بالاتر - صرفاً علوم را به کار می‌برند و در مقابل دانشکده‌های کوچکتر به خاطر دلیل سره با دانش کسب شده از استدلال محض سر و کار دارد؛ (Habermas ۱۹۸۹, ۱۰۵)

خودانگاری فلسفی کانت، مجزا از محدودیت‌ها به دلیل تأثیرش بر تاریخ نهادی، در فصل architectonic (ساختار) کتاب نقد دلیل محض *Critique of Pure Reason* "صول قیاسیروش"^۲ نمود پیدا می‌کند. کانت آنجا می‌نویسد: تمام فلسفه یا دانشی است که از دلیل محض ناشی می‌شود، یا دانشی است که از اصول تجربی کسب شده است. اولی فلسفه محض و دومی^۳ را فلسفه تجربی می‌نامند.

قائم بر این تمایز، کانت - در همان مفاد - بین مفهوم صرفاً مدرسی فلسفه و مفهوم جهانی آن یا conceptus cosmicus تمایز قایل می‌شود.

۱. system-exploding consequences

۲. Transcendental Doctrine of Method

۳. کانت ۱۹۸۸ b ۶۵۹۴, ۱۹۳۳ (cf. Kant ۱۹۹۶, ۳۳ f) همچنین کانت

در حالی که اولی تنها به "کمال منطقی دانش" از طریق مفاهیم محض، اختصاص دارد، و دومی علم ارتباط تمام دانش با اهداف ضروری استدلال انسان است. (teleologia vationis humanae)؛ (kant ۱۹۳۳، ۶۵۷، f.b۸۱۷) کانت در سخنرانی‌هایش در مورد منطق، این تفاوت را با توجه به مفهوم مدرسی فلسفه چنین به نظم در می‌آورد: از نظر مدرسی، فلسفه تنها با مهارت سروکار دارد، و در مورد مفهوم جهانی با سودمندی. (kant ۲۰۰۲، ۵۳۷)

این تفاوت به این معنا است، که از نظر کانت اصطلاح "فلسفه محض" تا آنجا که به مفهوم جهانی آن مربوط است، ذاتاً به فلسفه تجربی وابسته است. (kant ۱۹۳۳، ۶۵۹b۸۱۸) ادعای جامعی که کانت به فلسفه، به مفهومی خالص و محدود به موضوع مستقل آموزشی، مرتبط می‌کند، به روشنی در کار دوگانه (dual) منعکس شده است - که به شدت در دانش و آموزش کانت نادیده انگاشته شده - در بخش دوم «برخورد دانشکده‌ها» تعریف می‌گردد. با وجود اختصاص به دانش مبنی بر دلیل محض، تعریف موضوع کار فلسفه، رابطه‌ای با بخش دانش تاریخی را پیش بینی می‌کند، تا آنجا که رابطه این دو بخش یادگیری نسبت به یکدیگر، موضوع تحقیق آن هم هست. (kont ۱۹۹۲، ۴۵)

بنابراین از نظر کانت موضوع فلسفه خود باید در نهایت در معنای جهانی‌اش (in sensucosmopolitico) فهمیده شود، همانطور که او در جای دیگر بیان می‌کند. (kant ۱۹۹۷a، ۳۰۰) یعنی، با توجه به مفهوم جهانی فلسفه. کانت چنین فلسفه‌ای را به عنوان فلسفه در معنایی عالی (in sensu eminent) توصیف می‌کند، و روشن می‌کند:

فیلسوف عملی فیلسوف حقیقی است. فلسفه نظریه خرد کامل است، که هدف‌های نهایی دلیل انسانی را به من نشان می‌دهد. (kant ۱۹۹۷ a, ۳۰۱, ۳۰۰) همانطور که در سخنرانی‌های خود در مورد منطق مطرح می‌کند: فیلسوف عملی، آموزگار خرد از طریق اصل و مثال، فیلسوف واقعی است.^۱ این بدین معناست که از نظر کانت فلسفه - واقعاً به درستی - حتی به عنوان یک موضوع خاص آموزشی به خودی خود یک هدف آموزشی نیست، بلکه با توجه به سعادت جامعه علمی، دارای نقش اخلاقی - عملی است، یعنی مانع می‌شود کسانی که با شجاعت و به طرز مفیدی از طرف آن کار می‌کنند، هدف والا و نهایی، سعادت تمام بشر، را گم کنند. (kant ۱۹۳۳, ۶۶۵ (b۸۷۸)).

اما چشم‌انداز درونی یک فلسفه محض که با توجه به مفهوم جهانی درک می‌شود، تنها دلیل برنامه کانت برای هدایت فلسفه در راستای مسیر امن یک علم نیست (kant ۱۹۳۳, ۷, bvii) بوسیله وسیله فلسفه متعالی (فوق طبیعی) به اهمیت فلسفه تجربی وفادار می‌ماند. از نظر کانت فلسفه تجربی نیز همانند فلسفه عملی، به خودی خود قابل قبول است، و نباید تنها به عنوان یک بخش جدایی‌ناپذیر از دانشکده فلسفی در نظر گرفته شود، بلکه باید به شیوه‌های هدفمند توسعه بیشتری یابد. علاوه بر این: از نظر کانت فلسفه محض در خدمت تنزیل به مفاهیم عمومی موجود در فلسفه تجربی، است. (kant ۱۹۹۶, ۶۳) بنابراین کانت در

۱. کانت (Kant ۲۰۰۲, ۵۳۷ cf). در این مورد همچنین ولف گانگ ولش (Wolfgang Welsch) به ویژه (۱۹۸۸)، که ارتباط معاصر کانت را در این حقیقت می‌بیند که فرد برای کانت در فلسفه «حاکم» باقی است.

اثر "زیربنای متافیزیک اخلاقیات"^۱ تأکید می‌کند: تنزیل به مفاهیم عمومی مطمئناً بسیار ستودنی است، به شرط آنکه عروج به اصول دلیل محض نخست رخ داده و تا رضایت مندی و خرسندی کامل ادامه یابد. (Kant ۱۹۹۶, ۶۳)

بر اساس توضیح انتقادی درباره مفاهیم حاصل از فلسفه محض و متعالی، کانت بنای شکل جدیدی از فلسفه عمومی را پیش‌بینی کرد، که در مقایسه با فلسفه‌های گلچین شده رایج دوره کانت، این شکل جدید فلسفه حاوی معجون‌های از مشاهدات قاتی و ناجور و اصول نیمه منطقی نبود، ولی قادر خواهد بود تا داشتن شایستگی بسیار کمیاب فلسفه واقعی را اثبات کند. (Kant ۱۹۹۶, ۶۳ f) کانت به این منظور نظریه انتقادی فیلسوفانی را که فریبکاری را خوب تشخیص می‌دهند، طرح ریزی کرد. زمانی که گاهی آنها ما را از این محبوبیت ادعا شده دور می‌کنند، تا شاید تنها بعد از داشتن بینش قطعی، به راستی محبوب شوند؛^۲ استراتژی دوگانه کانت در موضوعات فلسفی در ارتباط فلسفی که او در انسان‌شناسی، به عنوان اصل عملی درون فلسفه تجربی می‌دید، انعکاس می‌یابد.

موقعیت نظام‌مندی که توسط انسان‌شناسی درون چارچوب مفهوم کانت از فلسفه در نظر گرفته می‌شود، توسط او در مقدمه اثرش "زیربنای متافیزیک اخلاقیات" چنین شرح داده می‌شود: بنابراین فیزیک بخش تجربی خود را خواهد داشت اما یک بخش منطقی نیز خواهد داشت، همچنین علم اخلاق، اگرچه اینجا به بخش تجربی ممکن است نام خاص انسان‌شناسی عملی داده شود، در حالی که بخش منطقی

۱. *Groundwork of the Metaphysics of Morals*

۲. کانت (Kant ۱۹۹۶, ۶۴) (ترجمه اندکی اصلاح شده).

ممکن است به درستی اخلاقیات نامیده شود. (kant ۱۹۹۶، ۳۴) کانت در سخنرانی ۷۵ - ۱۷۷۴ خود در مورد علم اخلاق توضیح می‌دهد که: علم قوانین اینکه انسان باید چگونه رفتار کند، فلسفه عملی است، و علم قوانین رفتار حقیقی او انسان‌شناسی است. کانت ادامه می‌دهد: این دو علم رابطه نزدیکی به هم دارند و اخلاقیات نمی‌تواند بدون انسان‌شناسی وجود داشته باشد. چون فرد ابتدا باید در مورد عامل بداند که آیا او نیز در موقعیت انجام چیزی که از او خواسته شده، قرار دارد. در واقع می‌توان با اطمینان فلسفه عملی را حتی بدون انسان‌شناسی، یا بدون آگاهی از عامل در نظر گرفت، که در این صورت تنها ذهنی یا یک نظریه است، بنابراین انسان باید حداقل طبق آن مطالعه شود. مردم همیشه در حال موعظه کردن هستند که چه باید انجام شود، و هیچ کس در مورد اینکه آیا این کار می‌تواند انجام گیرد یا نه فکر نمی‌کند. بنابراین فرد باید در مورد انسان بداند که آیا او نیز می‌تواند آنچه را که از او خواسته می‌شود انجام دهد. اگر نتوان انسان را برای پیروی از قوانین آماده کرد، وضع قوانین بی‌فایده خواهد بود، بنابراین این دو علم بسیار به هم مرتبط هستند. اما همانند زمانی است که فیزیک نظری با تجربه و آزمایش ترکیب شود، چون ما انسان را نیز آزمایش می‌کنیم.^۱

در مقابل این پیشینه، ادعاهایی که کانت از لحاظ نظام‌مند به برنامه

۱. کانت (Kant ۱۹۷۴، ۴) در مورد چرخش زبانی که ابتدا در مفهوم انسان‌شناسی کانت رخ داد مقدمه برنت (Brandt) بر تفسیر خود از سخنرانی‌های انسان‌شناسی کانت مشاهده شود. (اینجا ۴ نقل شده (Brandt ۱۹۹۹) کانت ابتدا انسان‌شناسی را به عنوان یک رشته موضوع نظری مستقل دریافته و به آن فکر کرده، اما حدود سال ۱۷۷۳ او شروع به تغییر آن به یک رشته واقعی یا عملی کرد و نیز آن را نظری نمی‌دانست. (Brandt ۱۹۹۹، ۱۰)

انسان‌شناسی مرتبط کرد باید از کتابی که او در واقع به چاپ رساند، متمایز شود، این کتاب در واقع حق این ادعاها را به جا نمی‌آورد. ادعاهای نظام‌مندی که کانت به برنامه انسان‌شناسی مرتبط ساخت، در مقدمه‌ای که او برای چاپ ۱۷۹۸ کتاب "راهنما" ^۱ی خود (kant ۱۹۷۴.۵) برای سخنرانی‌های انسان‌شناسیش نوشت، روشن می‌شود. در این سخنرانی‌ها ایده اولیه کانت در مورد تبدیل انسان‌شناسی - که در مورد آن او در ترم زمستانی از ۱۷۷۲/۷۳ تا ۱۷۹۵/۹۶ به طور مرتب سخنرانی کرد - به رشته مناسب آکادمیک، بیان شده است. (۱۹۹۹، ۱۴۱) کانت در مقدمه خود این تفاوت، که در بالا توضیح داده شد، بین فلسفه با توجه به مفهوم مدرسی و فلسفه با توجه به مفهوم جهانی‌اش، را در حوزه فلسفه تجربی، به دو روش بکار می‌برد:

از یک طرف او انسان‌شناسی را، با توجه به مفهوم جهانی‌اش، به عنوان اصول تشکیل دهنده دانش ما از انسان، در معنای دانشی از جهان که باید بعد از تحصیلات حاصل شود، طبقه‌بندی می‌کند. (kant ۱۹۷۴.۳) از طرف دیگر، با توجه به انسان‌شناسی، او بین دانش نظری و عملی از جهان تفاوت می‌گذارد و دومی را براساس مفهوم اخلاقی/ عملی از عمل‌گرایی قرار می‌دهد.

کانت می‌نویسد که انسان‌شناسی به عنوان دانشی از جهان که باید بعد از تحصیلات حاصل شود، زمانی که دانشی وسیع درباره چیزها در جهان است، به غلط عملی نامیده می‌شود - مثلاً حیوانات، گیاهان و مواد معدنی سرزمین‌ها و آب و هواهای مختلف - اما فقط زمانی درست است که درباره

دانشی از انسان به عنوان شهروند جهانی باشد. (kant ۱۹۷۴، ۳) این حقیقت که کانت در اینجا به جهان از بعد اخلاقی / سودمندی می‌پردازد، روشن می‌شود، چون درست قبل از این او تأکید کرده بود: اصول نظام مند تشکیل دهنده دانش ما از انسان (انسان‌شناسی) می‌تواند دیدگاهی فیزیولوژیکی یا عملی را اتخاذ کند. دانش فلسفی از انسان این مطلب را بررسی می‌کند که طبیعت از او چه می‌سازد، و دانش عملی این امر را بررسی می‌کند که انسان به عنوان عاملی آزاد چه می‌کند، یا از خود چه می‌تواند یا باید بسازد.^۱

استفاده اخلاقی / سودمندی از واژه "عملی"^۲ که در این متن کانت یافت می‌شود، به طور قابل توجهی از استفاده استاندارد در قرن هجدهم منشق می‌شود. دومی^۱، که کانت خود در بخش‌های دیگری از کارش به آن می‌پردازد، "عملی" را به شیوه‌ای نامعین به عنوان «سودمند»، مؤثر و مفید، (kuhne – bertman ۱۹۸۳، ۱۶۲) بدون هرگونه تصمیم‌گیری درباره محتوای افق هدفمند یا محدودیت افق هدفمند، صرفاً به منظور استفاده فردی درک کرد. نمونه ایاز استفاده از واژه "عملی"، در قرن هجدهم، حتی توسط کانت، ممکن است در تفاوتی که او در "زیربنای متافیزیک اخلاقیات"^۳ بین قوانین فنی مهارت یا تدابیر عملی دوران‌دیشی، و فرامین اخلاقیات قایل شده، دیده شود (kont ۱۹۹۶، ۶۹). مشورت دادن، از لحاظ عمل‌گرایی از فرمان اخلاقی / سودمندی دقیقاً از این نظر جدا می‌شود که ضرورتش، تنها تحت شرایط ذهنی (درونی) و محتمل حفظ می‌شود، و اینکه آیا این یا آن انسان این یا

۱. کانت (۳، ۱۹۷۴ Kant) (ترجمه اندکی اصلاح شده)

۲. pragmatic

۳. *Groundwork of the Metaphysics of Morals*

آن را در شادی خود به حساب می‌آورد.^۱

در حالیکه در مقدمه انسان‌شناسی تنش بین شاید و باید به عنوان تنشی که خود موضوع فلسفه عملی شناخته می‌شود، در کتاب "زیربنا" از نظر مفهومی در معنایی مخالف عمل‌گرایی (به معنای محدود) در برابر اخلاقی، بکار برده شده است. گرچه درست است که کانت نیز این مخالفت را به درون انسان‌شناسی می‌کشد (kant ۱۹۷۴، ۱۸۳) با این عمل او به معنای عمل‌گرایی، چشم‌انداز فلسفی - تاریخی تمایل به هدف‌نهایی را با اشاره به فرار از هدف‌های ذهنی تنظیم شده، اضافه کرد، و بنابراین وجودی متوازنی که برای مطابقت مقدر شده، شود.

همچنین در مقدمه انسان‌شناسی کانت وقتی از دانش درباره یک انسان به عنوان شهروند جهانی، صحبت می‌کند، این کلمه را در معنای اخلاقی / سودمندی، استفاده می‌نماید. (kant ۱۹۷۴، ۴) منظور او از این کار این است که بُعد خرد جهانی، از نقطه نظر "انتقاد دلیل محض"^۲، بالاترین نقطه دلخواه که توسط تفکر فلسفی که به سمت مفهوم جهانی فلسفه می‌رود، تصور می‌گردد. متوسل شدن به آزادی، به عنوان انگیزه عملی^۳ اصلی انسان‌ها، که این می‌نمایاند، نشان می‌دهد که انسان‌شناسی از دیدگاه عملی نه تنها یک علم توصیفی بلکه یک علم تجویزی (هنجاری) هم هست. (kuhne - bertram ۱۹۸۳-۱۶۳)

۱. کانت (Kant ۱۹۹۶, ۶۹-cf) تمایز اولیه کانت بین قوانین عملی عمل آزاد برای دستیابی به آن هدف‌ها که به وسیله احساسات به ما سپرده شده‌اند و «قوانین اخلاقی» که نه به روشی مشروط تجربی بلکه به روشی مطلق به ما تجویز شده‌اند. ([Kant ۱۹۹۳, ۶۳۲ f. [B ۸۲۸ f)

۲. *Critique of Pure Reason*

۳. practical

مفسران مختلف از این امر نتیجه گرفته‌اند که انسان‌شناسی کانت نتایج سه انتقاد را به عنوان ضروریات متعالی مسلم فرض می‌کند، تا شرایط تحقق آنها را از یک چشم‌انداز عملی در مورد بررسی قرار دهد. در این حالت، مثلاً داوید ای لانگ (David A. Long)، تأکید می‌کند که کانت مسائل مورد بررسی در انسان‌شناسی خود را جدا از مطالعه محدودیت‌های دانش در نقد اول نمی‌دید. (Long ۱۹۸۲، ۳۰۰) این دیدگاه به‌ویژه می‌تواند بر این حقیقت تکیه کند، که در متنی که قبلاً ذکر شد، کانت موضوع انسان‌شناسی عملی را نه تنها به چیزی که انسان از خود می‌سازد مشخص می‌کند، بلکه به عنوان مجموعه‌ای کامل از آنچه انسان [...] می‌سازد، یا می‌تواند و باید از خود بسازد، در نظر می‌گیرد. (emphasis, m.s) تا اینجا، انسان‌شناسی از دیدگاه عمل‌گرایی، تنها قسمتی از فلسفه تجربی، با توجه به مفهوم جهانی نخواهد بود، بلکه همانطور که در برخورد دانشکده‌ها آمده است، باید به عنوان عملی‌کننده رابطه فطری فلسفه محض با فلسفه عملی در نظر گرفته شود.

برخلاف این دیدگاه، رینهارد برانت (Reinhard Brandt) در مقدمه "تفسیر انتقادی در مورد انسان‌شناسی کانت از دیدگاه عملی"^۱ به درستی اشاره کرده است که «انسان‌شناسی عملی» با انسان‌شناسی که کانت به عنوان رشته مکمل فلسفه اخلاقی محض نامیده است، یکی نیست (Brandt ۱۹۹۹، ۱۴). در مقابل، با توجه به برانت، مادر کانت، از طرفی یک دوگانگی فلسفه متعالی یا انتقادی، و از طرف دیگر ابتدا انسان‌شناسی تجربی و بعد از آن انسان‌شناسی عملی را می‌یابیم. (Brandt ۱۹۹۹، ۱۶۰f) در

۱. *Critical Commentary on Kant's Anthropology from a Pragmatic Point of View*

حقیقت، کانت در "انسان‌شناسی از دیدگاه عملی"^۱ به ندرت از نتایج فلسفه اخلاقی محض - که قبلاً در نقد دلیل عملی^۲ (۱۷۹۹)، زیربنای متافیزیک اخلاقیات، و متافیزیک اخلاقی^۳ (۱۷۹۷) بسط داده بود - استفاده می‌کند. علاوه بر این، بیشتر آنچه که افق deontic اخلاقی - عملی را دنبال می‌کند و توسط مقدمه به آن اشاره شد به سؤالات (مکتب) تعالیم تدبیر مربوط به اهداف ذهنی انسان فردی میدان می‌دهد.

تنها در فصل پایانی کتاب، انسان‌شناسی یک افق اخلاقی - عملی را نمایان می‌سازد، که انسان را فراتر از نمونه قدیمی ساخت. مسلماً این افق از نتایج حاصله از فلسفه اخلاقی کانت، این شرایط برای تحقق‌پذیری آن، با توجه به ادعای بیان شده در مقدمه آن، باید توسط انسان‌شناسی آزموده می‌شد (به صدور می‌آمد). اما همزمان فصل آخر انسان‌شناسی به فراتر از افق توصیف شده به وسیله فلسفه اخلاقی محض اشاره می‌کند، و کانت آن را چنین در نوشته‌اش روشن می‌کند: «در مورد بقیه، انسان باید و می‌تواند خوش‌بختی خود را بسازد، ما جز این نمی‌توانیم چیزی را پیش از تجربه با توجه به آنچه که درباره توانایی‌های آن می‌دانیم نتیجه‌گیری کنیم. تنها می‌توانیم آن را از تجربه و تاریخ استدلال کنیم، و انتظار ما همانقدر خوب و اساسی است که برای ناامید نکردن پیشرفت گونه ما به سمت بهتر شدن، و ارتفاع رویکرد آن به این هدف با تمام دوراندیشی و تدبیر و تذهیب اخلاقی ما لازم است (ارتفاع) هر انسان به بالاترین توانایی‌اش» (kant ۱۹۷۴، ۱۸۹) با توجه به این

۱. *Anthropology from a Pragmatic Point of View*

۲. *Critique of Practical Reason*

۳. *Groundwork of the Metaphysics of Morals, and the Metaphysics of Morality*

مجله کانت، باید و شاید اخلاقی از یک چشم‌انداز، پیش از تجربه ناشی می‌شود. در این مورد، نظریه گسترش ادعای پیش از تجربه در مورد انسان‌شناسی در دست نوشته‌ای نیز بیان می‌شود که بخشی از nachlob- reflection no ۹۰۳ را تشکیل می‌دهد - که در آن او واژه تعالی‌گرایی انسان‌شناسی را ساخت. (kant ۱۹۱۳، ۳۹۵)

علاوه بر این و مستقل از این، کانت یک افق اجتماعی سیاسی از عمل انسانی را به روشی که به وسیله خود فلسفه تجربی مجاز شمرده شده، طرح ریزی کرد، "یعنی تنها از طریق تجربه و تاریخ" و بنابراین بدون متوسل شدن به فلسفه متعالی برای مسئله تعیین ماهیت اخلاقی انسانی به عنوان موجودی ناطق و عقلانی.^۱ این افق غایت‌شناسانه به بازتاب‌های فلسفه تاریخ بازگشت می‌کند که کانت در همان سال منتشر کرد و با توجه به آن، تأثیر عمومی انقلاب فرانسه در طرز تفکر همه ناظران، [...] که خود در این بازی درگیر نبودند، می‌تواند به عنوان یک نشانه تاریخی شناخته شود. (kant ۱۹۹۲، ۱۵۳، ۱۵۱) منظور او حادثه‌ای تاریخی است که تأسیس چیزی شبیه به جامعه جهانی را ممکن می‌کند (cosmopolitanism) (kant ۱۹۷۴، ۱۹۱) تا در آینده به عنوان یک کشور ایده‌آل قانونگذار دیده شود.

کانت در این نوشته‌های جزئی^۲ از چشم‌انداز فلسفه تاریخی کار کرد تا مشارکتی هدفمند و از لحاظ تبلیغاتی مؤثر، برای قدرت چنین کشوری در جهت دادن به اعمال و رفتار، داشته باشد.^۳ مشخصه

۱. کانت (Kant ۱۹۷۴، ۱۸۹ cf) اینجا و در ادامه لیوتارد ۱۹۸۶ Lyotard.

۲. Cf. نوشته‌های کانت (۱۹۸۳) در مورد انسان‌شناسی، فلسفه تاریخ، سیاست و آموزش همچین وی‌آند ۱۹۶۴ weyand مشاهده شود.

۳. در مورد نظریه علامت تاریخی کانت لیوتارد (Lyotard) نیز مشاهده شود، که او دیدگاهی را

دگرگون کننده و عملی این مشارکت‌ها به طور مناسبی توسط مارگریتاون برنتانو (Margherita von Brentano) به عنوان تلاشی در پیش‌گویی صادقانه توصیف شده است.^۱

این بُعد از تفکر کانت به‌ویژه به روشنی در رساله سیاسی - فلسفی او در مورد "نظریه تاریخ جهانی با هدف جهانی"،^۲ مطرح می‌شود. (۱۷۸۴) او آنجا می‌نویسد: ما می‌توانیم ببینیم که فلسفه نیز ممکن است انتظارات هزاره‌ای^۳ خود را داشته باشد، اما آنها از نوعی هستند که تحقق آنها می‌تواند با آگاهی از نظریه‌ای که براساس آن ساخته شده‌اند، تسریع یابد، بنابراین آنها هرچیزی هستند غیر از خیال‌بافی؛ (kant ۱۹۷۱، ۵۰) مشخصه دگرگون کننده و عملی فلسفه تاریخ کانت، همانطور که در این نظریات نشان داده شده، توسط نئوکانت‌گرایی (neokantianism) حتی زمانیکه به فلسفه تاریخ کانت تبدیل شد، حذف شدند. بنابراین هنریچ ریکرت (Heinrich Rickert) و دیگر اعضای مدرسه بادن (Baden school) تلاش کردند تا نوشته‌های نظریه پردازانه جزئی کانت را با شناسایی آنها به عنوان تلاش‌هایی، از چشم‌انداز فلسفه علم، برای بنا نهادن یک روش‌شناسی برای علوم تاریخی، دوباره تفسیر کنند.^۴

انتخاب می‌کند که در این تفکر شاید کل تفکر تاریخی سیاسی کانت در تفکر او در نظر گرفته شده است. (Lyotard ۱۹۸۶، ۵۸) برای یک بحث کلی از نظریه عملی کانت در مورد تبلیغات عقیده هابرماس (Habermas) در مورد تبلیغات به عنوان اصل واسطه بین سیاست و اخلاق را مشاهده کنید. (Habermas ۱۹۸۹، ۱۰۲-۱۱۷) همچنین (Habermas ۱۹۸۷) Blesenkemper.

۱. ون برنتانو ۲۰۸، ۱۹۸۳. Von Brentano. همچنین هابرماس، که او در این حالت از خود مفهومی فلسفه تاریخ کانت سخن می‌گوید، که منظور او از آن، فلسفه تاریخی است که مقصد و تأثیر سیاسی خود را نشان می‌دهد. (Habermas ۱۹۸۹، ۱۱۵)

۲. Idea for a Universal History with a Cosmopolitan Purpose

۳. Chiliastic اعتقاد به اینکه هزاره جدید می‌تواند نشانه تغییری شدید باشد.

۴. ریکرت (Rickert ۱۸۹۹). برای انتقاد از این حرکت هوف (Hoffe ۱۹۸۸، ۲۴۱) مشاهده

با به خاطر داشتن معانی بسیاری که مشخص کردن عمل‌گرایانه وظیفه فلسفه برای کانت داشت، می‌توان نظریه بعدی را که توسط لوودینگ اشتاین (Ludwig stein) در سال ۱۹۰۸ در تاریخچه نافرجام واژه عمل‌گرایی^۱، بیان شد، درک کند: بنابراین شاید کانت در اتخاذ نام «عمل‌گرایی» و معرفی آن به جریان کوچک فلسفی روزمره، عامل و سبب ساز بی‌گناهی بوده است.^۲ گرچه، همانطور که اشتاین می‌گوید - هیچ استفاده‌ای از اسم نمی‌شود،^۳ هر فردی حق دارد که بگوید استفاده‌های اخلاقی و سودمندی از «عمل‌گرایی»، که نقش مهمی را در کارهای کانت ایفا می‌کند، اساس عمل‌گرایی سیاسی را فراهم کرد، همانطور که توسط جان دوی (John Dewey) در آغاز قرن شروع شد و توسط ریچارد رورتی (Richard Rorty) در شرایط تفکر معاصر به روز شده و ارائه گردید. علاوه بر این، فرد همچنین حق دارد بگوید که استفاده کانت، نقطه جدایی را برای پایه‌گذاری عمل‌گرایی توسط فلسفه متعالی، مشخص کرد مثل آنچه که توسط یورگن هابرماس (Jurge Habermas) (به دنبال چارلز مندرز پیرس (Charles sanders Peirce) و جورج

شود.

۱. Attempted History of the Term “Pragmatism”

۲. استین (Stein ۱۹۰۸, ۱۵۱). گزارشی متفاوت و تاریخی از این نظریه توسط مورای جی مورفی (Murray G Murphey) در مقاله‌اش، فرزندان کانت. عمل‌گرایان کمبریج، ارائه شده است. (Murphey ۱۹۶۸) همچنین مقاله‌ای که قبلاً اشاره شد توسط دیوید ای لانگ (David A. Long) مشاهده شود که او به این نتیجه می‌رسد که در کل، فلسفه کانت بسیار به شکل‌های قیاسی وفادار می‌ماند تا اینکه خود عملی انگاشته شود. اما آن به عنوان یک نقطه حیاتی در دوری از پیشرفت عمل‌گرایی در قرن نوزدهم عمل کرد. (Long ۱۹۸۲, ۳۱۱)

۳. این امر احتمالاً ابتدا در سخنرانی‌های شلینگ (Schelling) در سال ۱۸۰۳ در مورد روش مطالعه آکادمیک ظاهر شد. (Cf (Schellin ۱۹۶۶, ۱۰۵) در این مورد الینگ (Elling) ۱۲۴۵۱) به ویژه (۱۹۸۹).

هاربرت مید (George howbert Mead) در فلسفه معاصر به طور نظام‌مند توسعه یافت.^۱ مفهوم گسترده فلسفه کانت، که در آن برنامه‌های گوناگون فلسفه عمل‌گرایی به روش‌های مختلف با برنامه فلسفه محض پیوند خورد (و نیاز آن به توجیه فلسفه متعالی) به تنش‌هایی که بحث متافلسفی کنونی را شکل می‌دهد اشاره می‌کند، که تمرکز آن، همانطور که ولف گانگ ولش (Wolfgang ولش) بجا مطرح کرده است، "تضاد اصلی نظریه‌پردازی در مقابل عمل‌گرایی است".^۲

نهاده‌ی سازی فلسفه به عنوان یک حرفه مستقل با خودانگاری نظریه پردازانه در قرن نوزدهم و بیستم دو خصوصیت دارد. اول اینکه، فلسفه، تحت تأثیر نئوکانیانیزم، به عنوان یک موضوع شروع به کنارگذاری هم اصول تجربی - که کانت هنوز می‌طلبید - و هم اولویت فلسفه عملی مرتبط با غایت‌شناسی منطق کانتی (Kantian) کرد. علاوه بر این، دوماً تاریخ نهادی فلسفه مدرن باطرد نظام‌مند مشخص کردن عمل‌گرایانه‌ی وظیفه فلسفه تجربی که برای کانت - حتی مستقل از شرایط انطباق فلسفه محض - هنوز نقشی مستقل ایفا می‌کرد.

دنبال کردن تاریخچه این طرد و محدودسازی نظری خودانگاری فلسفه به تفصیل، خارج از محدوده این کار است.^۳ در مقابل فصل

۱. منازعه بین رورتی و هابرماس تا آن حد که دلیل خارق‌العاده نیاز به نمایش در عمل‌گرایی دارد. در مجموعه‌ای از مقالات مستند شده است. (Rorty ۱۹۹۴, hubermas ۱۹۸۳, Sanders) ۱۹۹۶ را بیشتر ببینید.

۲. ولش ۸۸۹، ۱۹۹۵. Welsch. من در مورد تحلیل ولش در مورد این تضاد مهم به تفصیل در بخش آخر فصل ۳ در زیر بحث می‌کنم.

۳. Cf. در این مورد کوهنک (Kohnke ۱۹۹۱ a)، از چشم‌انداز تاریخ فلسفه، و اشنایدر (Schneider ۱۹۹۹) برای دیدگاه تاریخ نهادی. برای قرار دادن این در چشم‌انداز تاریخی کلی تجدید تول مین (Toulmin ۱۹۹۰) به خصوص ۱۷۴ - ۱۳۹ را نیز مشاهده کنید.

بعدی شرایط ناپایدار کنونی در فلسفه معاصر را با اشاره به تنش متافلسفی بین عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی مطرح می‌کند. این تنش است که کانت با تامل به آن می‌پردازد، اما تا حد زیادی در تاریخچه فلسفه مدرن در قرن نوزدهم و بیستم سرکوب شده است. تاریخچه وقوع مجدد این تنش در ارتباط با تحول (گرایش) عمل‌گرایانه حاکم بر چرخش زبانی توسط فلسفه مدرن در قرن بیستم، ارائه خواهد شد. در مقابل این پیشینه، در فصل سوم این کتاب، وظیفه فلسفه رسانه مشخص خواهد شد.

فصل دوم:

**موقعیت ناپایدار فلسفه معاصر:
تحول [گرایش] عمل‌گرایانه‌ی چرخش زبانی**

اولین تلاش برای نوسازی خودانگاری عمل‌گرایانه‌ی موضوع فلسفه مدرن در آمریکا در چند دهه اول قرن بیستم رخ داد. در این زمان تفکر عمل‌گرایانه سنتی آمریکایی - چارلز سندرز پیرس، ویلیام جیمز و جان دیویی - قاطعانه خودانگاری آکادمیک فلسفه آمریکایی را هم از نظر محتوایی و هم از نظر نهادی شکل داد.^۱ با این حال این بازگشت تعیین وظیفه‌ی فلسفه به عنوان موضوع فکری به شیوه عمل‌گرایانه، که کم و بیش به دانشگاه‌های آمریکایی محدود بود،^۲ به عنوان فلسفه تحلیلی در کشورهای انگلیسی‌زبان در دهه سی و چهل قرن بیستم شروع به گسترش کرد و از این رو توسط یک ضد حرکت نظریه‌پردازانه منحل شد.

این ضد حرکت، بخشی به خاطر مهاجرت نمایندگان پیشرو حلقه وین (vienna circle) به ایالات متحده و انگلستان، در طول دهه ۵۰ و ۶۰ خود را ابتدئاً در دانشکده‌های فلسفه آمریکا و بریتانیا، و در پی آن در سطح قاره اروپا تثبیت کرد.^۳ این ضد حرکت امروزه همچنان از نظر

۱. Cf. موریس (۱۹۷۰ Morris) و رورتی (Rorty ۱۹۸۲ d).

۲. در مورد تحریف‌هایی که تأثیر عمل‌گرایی در آلمان در نیمه اول قرن بیستم را شکل داد Joas ۱۹۹۳ مشاهده گردد. یک بررسی خوب از رویکردهای عملی پراکنده در مورد تفکر یافت شده در اروپا توسط تایر ۳۴۷-۲۷۰، ۱۹۸۱ Thayer فراهم شد.

۳. برای پیشرفت در USA رورتی (Rorty ۱۹۸۲ f, ۲۰۰۰ a) و هاکر (Hacker ۱۹۹۶) مشاهده شود. بررسی پیشرفت کلی فراهم شده توسط هاکر (Hacker) ۱۹۹۶ و پوت‌نم (Putnam) ۱۹۸۱ به خصوص ۱۲۶ - ۱۰۳.

آکادمیک و سازمانی در بسیاری مناطق نفوذ فراوانی دارد. اما همزمان یک گفتمانی درون فلسفه تحلیلی در نیمه دوم قرن بیستم به وجود آمده است که "نوزایی عمل‌گرایی" (Rorty ۱۹۹۸f, ۲۹۱)، مشخصه موقعیت ناپایدار فلسفه معاصر در آمریکا و اروپا، را ممکن ساخت.

گسترش نهادی فلسفه تحلیلی در طول قرن بیستم همراه با تثبیت فلسفه زبان به عنوان رشته پایه فلسفی جدید رخ داد. اهمیت مرکزی توسط فلسفه زبان در قرن بیستم یافت، لزوماً به این حقیقت مرتبط است که منطق رسمی - بنا شده توسط فرگ (ferag) و گسترش یافته در دهه‌های اول قرن بیستم توسط راسل (Russell)، وایتهد (whitehead) و ویتگنشتاین جوان (Wittgenstein) - به نظر می‌رسید ابزاری را که امکان بررسی زبان‌های طبیعی با استفاده از تحلیل منطقی زبان‌های رسمی به عنوان یک الگو را می‌دهد، فراهم کند.

چنین فلسفه زبان محوری برنامه فلسفه متعالی در بررسی شرایط ممکن دانش که به زمان کانت برمی‌گردد، را ادامه داد. این روند تا آنجا ادامه می‌یابد که زبان توسط اکثر فلاسفه تحلیلی به عنوان وسیله (رسانه) برجسته دانش بشری از حقیقت درک شده بود. در مرکز چرخش زبانی امیدی نظریه‌پردازانه مبنی بر قابل بازسازی کردن نظام پایه دانش انسانی - از نظر روان‌شناسی دقیق و از نظر علمی صحیح - از طریق تحلیل ساختارهای پایه منطقی زبان وجود داشت.

تعیین وظیفه فلسفه رسانه به عنوان رشته فلسفی جدید پایه، همانطور که توسط مارگریتر، کرامر و سیل طرح شده، باید در برابر این پیشینه دیده شود. وقتی فلسفه رسانه به عنوان جانشین فلسفه زبان دیده

شود، مسئله نظریه پردازانه‌ی شرایط ممکن برای تولید معنا و ساخت واقعیت، برای فلسفه رسانه مهم می‌شود. تداوم سنتی که این حالت نشان می‌دهد توسط مارگریتر چنین بیان می‌شود: «چرخش رسانه» به موضوع بزرگ جدید – و در بررسی دقیقتر قدیمی – فلسفه اشاره می‌کند: مسئله تجربه واقعیت و واقعیت تجربه. (Margreiter ۱۹۹۹a, ۱۷)

در مقابل رشته‌های معرفت‌شناسی یا فلسفه علم و زبان که بر آن مقدم بودند، چنین تصور شده، که فلسفه رسانه در پاسخگویی به مسائل پایه و سنتی فلسفه مدرن، خود را به نظام‌های قوانین تحلیل متعالی – فلسفی، روش‌شناسانه، رسمی – منطقی یا دستوری محدود نمی‌کند. در مقابل علاوه بر این، شرایط چارچوب رسانه را هدف قرار می‌دهد، شرایطی که فرض شده‌اند تا زیربنای سیستم‌های مقرراتی نام برده شده باشند. به این طریق فلسفه رسانه تلاش می‌کند تا با وسایل جدید و اصلاح شده، و دقت نظریه‌پردازانه‌ی پایه، خصوصیات قدیمی‌تر فلسفه تحلیلی را، پیش ببرد.^۱

با تشریح تحول عمل‌گرایانه‌ی فلسفه تحلیلی کنونی، فصل حاضر، تعیین وظیفه بیشتر به روز فلسفه رسانه را در طول کتاب طرح خواهد کرد. باسازی تحول عمل‌گرایانه با کمک عوامل نظام‌مند و تاریخی رخ می‌دهد که ابتدا ریچارد رورتی در مقدمه ویراستار خود برای گزیده‌های چرخش زبانی (Rorty ۱۹۹۲a) به طور خلاصه مطرح کرد و بعد در نوشته‌های بعدی او توسعه بیشتری یافت.

۱. این حقیقت به طور خاص توسط کرامر (Kramer) به وضوح مطرح شده است، او به تفصیل مطرح می‌کند که چه طور نظریه پایه فلسفه تحلیلی قدیمی‌تر، در مورد شکل خالص زبان، باید معنای دیگر تقریباً قابل قبول از نظر ساخت میانجی زبان به عنوان هدف بررسی فلسفی رسانه کسب کند. (Kramer ۲۰۰۱, ۲۷۲ f)

چشم انداز عمل گرایانه‌ی رورتی در مورد تاریخ فلسفه تحلیلی، که به هیچ روی ادعای ارائه دیدگاه استاندارد و مورد اجماع آکادمیکی از این پیشرفت را ندارد، اینجا به عنوان یک وسیله به کار خواهد رفت. با کمک این وسیله، تنش متافلسفی بین عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی، که موقعیت ناپایدار فلسفه معاصر را توصیف می‌کند، از طریق بازسازی نسب‌شناسی توضیح داده می‌شود.

از آنجا که گسترش خودانگاری آموزشی (آکادمیک) فلسفه مرتبط با تحول عملی چرخش زبانی زیربنای مفهوم فلسفه رسانه عمل‌گرایانه‌ی توسعه یافته در این کتاب را می‌سازد، یک فصل کامل به بازسازی مفصل این گسترش اختصاص خواهد یافت. بنابراین ارزیابی آن برای تعیین کار فلسفه رسانه تا فصل سوم کتاب به تعویق می‌افتد. این بحث چنان انجام شده که می‌تواند توسط خوانندگان نه چندان علاقمند به موضوعات حتی فلسفی بدون پیشینه پیشرفت‌های داخلی مربوط به فلسفه که با چرخش زبانی آغاز شدند، دنبال گردد. این پیشرفت‌ها در ادامه به طور مفصل بازسازی خواهند شد چون در مبحث خود انگاری فلسفه آکادمیک، تاکنون به قدر کافی مورد بحث قرار نگرفته‌اند.

۱. مفهوم چرخش زبانی

مفهوم چرخش زبانی، توسط رورتی (Rorty) در گزیده‌های سال ۱۹۶۷ او با همان نام، وارد چرخه کلی شد. او در مقدمه ویراستار این گزیده‌ها، به گوستا و برگ من (Gustav Bergmann) اشاره می‌کند که در دهه پنجاه این واژه را ساخته بود. (Rorty ۱۹۹۲b, ۹۸۱۰) هرچند، رورتی منبع دقیق اولین استفاده برگ من از اصطلاح را معین نکرد. در مقاله‌ای

در مورد، فلسفه زبان، در دایرةالمعارف historisches wörterbuch der philosophie مقاله مثبت گرایى منطقی، زبان و بازسازی متافیزیکی^۱ برگ من، به عنوان متن مرجع استاندارد ذکر می شود که در آن تدوین «چرخش زبانی» برای اولین بار در فلسفه یافت شد.^۲ هرچند با مراجعه به آن، فرد در می یابد که در متن ۱۹۵۳ استفاده از مفهوم «چرخش زبانی» (Bergmann ۱۹۵۴a, ۳۱) تا آن زمان شناخته شده فرض شده است، حقیقتی که در اشاره به آن به صورت معرفه، بازتاب یافته است.

در حقیقت برگ من تا کنون یک سال قبل تر در مقاله دو نوع فلسفه زبانی^۳، از این واژه استفاده کرده بود. جایی که واژه سریعاً در اولین جمله متن ظاهر می شود. واژه ابتدا با حرف نکره معرفی می شود و سپس در طول متن با حرف معرفه استفاده می شود. تدوین مقدماتی برگ من می گوید: فلسفه معاصر متحمل چرخش زبانی شده است. حداقل این امر در مورد بخش بزرگ و مهمی از تمام فعالیت های فلسفی در کشورهای انگلیسی زبان در طول یک یا دو نسل اخیر، حقیقت دارد. با این حال تأثیر سه نفر یعنی مور (Moore) راسل (Russell) و ویت گنشتاین (Wittgenstein) بارز است. عملاً تمام فلاسفه زنده مستقیم یا غیرمستقیم حداقل شاگرد یکی از اینها هستند. (Bergmann, ۱۹۵۴, ۱۰۶)

برگ من چرخش زبانی را به عنوان تغییری در فلسفه انگلیسی زبان در قرن بیستم می شناسد. این مسئله به هیچ روی مسلم نیست. در بررسی و مرور تاریخ فلسفه زبان مدرن در فصل اول این کتاب، قبلاً

۱. Logical Positivism, Language, and the Reconstruction of Metaphysics.

۲. این مقاله به گروه ویرایشی یا Redaktion نسبت داده می شود. (۱۹۹۵ - ۱۵۲۴)

۳. Two Types of Linguistic Philosophy

نکات مهم چرخش زبانی در مقابل تاریخ قاره‌ای را بیان کرده‌ایم (Maupertuis, Herder, Hamann, Humboldt). هرچند، آنچه که درباره تمرکز برگ من بر فلسفه انگلیسی زبان درست است، این است که فلسفه زبان ابتدائاً با اجرای چرخش زبانی در چارچوب فلسفه تحلیلی، شکل مؤثر و جاافتاده‌ای حاصل کرد. گزارش ذیل به این شکل‌گیری خواهد پرداخت.

ویژگی اصلی چرخش زبانی بعداً در مقاله سال ۱۹۶۰ برگ من *strawsonontology*، در مورد نظریه‌ای که در مورد جهان صحبت می‌کند، از طریق صحبت در مورد زبان مناسب، رخ می‌دهد، بیان شد. برگ من ادامه می‌دهد: این تغییر زبانی است، موضوع بحث پایه برای روش، که فلاسفه عادی و ایده‌آل زبان [...] با آن موافقتند؛ (Bergmann ۱۹۶۴، ۱۷۷) ویلارد ون اُرمَن کوین (willard van orman Quine) در فصل پایانی کتاب "کلمه و هدف" (۱۹۶۰ *word and object*) تحت عنوان، ارتقای معنایی^۱، بدون به کار بردن واژه چرخش زبانی، تعریف مشابهی از آن ارائه می‌کند. کوین (Quine)، که رورتنی در مقدمه خود به او نیز اشاره می‌کند، "موضوع بحث مفید و پر استفاده را که من ارتقای معنایی خواهم خواند" این چنین توصیف می‌کند: ارتقای معنایی تبدیل بحث با اصطلاحاتی خاص، به بحث درباره آن اصطلاحات است [...] استراتژی ارتقای معنایی، بردن بحث به حوزه‌ای است که هر دو گروه در مورد هدف‌ها و شرایط اصلی آنها، توافق بیشتری دارند. (Quine ۱۹۶۰، ۲۷۱ f)

ادعای مطرح شده توسط حامیان چرخش زبانی، که توسط برگ من و

۱. semantic ascent

کوبین در این طرح ریزی‌ها بیان شد، این است که فلسفه را به روشی مجهز می‌کند که آن را برای حل کردن یا پایان دادن به مشکلات فلسفی به روشی نظام‌مند، قادر می‌سازد. در این معنای جامع رورتی در آغاز مقدمه خود در مورد انقلاب فلسفی جدید در مورد فلسفه زبان، می‌نویسد: منظور من از «فلسفه زبان» این دیدگاه است که مشکلات فلسفی، مشکلاتی هستند که ممکن است با اصلاح زبان یا با شناخت بیشتر در مورد زبانی که اکنون استفاده می‌کنیم، حل شود (یا پایان یابد) (Rorty ۱۹۹۲b, ۳). منظور او از مشکلات فلسفی، مشکلات اساسی فلسفه مدرن هستند که بر سؤالات نظریه‌پردازانه در مورد شرایط ممکن دانش و زبان، رابطه بین ذهن و جهان، نظام درونی معنا، یا تضاد و تناقض آزادی و اراده تمرکز می‌کنند.

۲. سه ناهمخوانی و دوگانگی چرخش زبانه

این حقیقت که رورتی در مقدمه ۱۹۶۷ خود، به دوگانگی‌های درونی چرخش زبانی توجه کرده است، اغلب نادیده گرفته شده است. این امر تا حدی به این خاطر است که رورتی آشکارا آنها را دوگانگی نمی‌نامد.

برای اینکه اجازه دهیم تنش‌های درونی حاکم بر چرخش زبانی با وضوح کامل ظهور یابد، سه ناهمخوانی و دوگانگی ذیل، که در بررسی‌ها اولیه رورتی در مورد چرخش زبانی می‌توانند تشخیص داده شوند، بیان خواهند شد. منظور از دوگانگی، هم شکاف‌های درونی موجود در خودانگاری بزرگان چرخش زبانی است و هم ابهامات بیرونی است که در اثر ارتباط دادن نسخه‌های مختلف چرخش زبانی به یکدیگر حاصل می‌شود.

در شرح سه ناهمخوانی، دانستن این مطلب مفید خواهد بود که

نقطه آغاز بحث رورتی در مورد چرخش زبانی، نظریه پایه‌ی مشترک بین مدارس رقیب فلاسفه زبان - که در دهه ۵۰ و ۶۰ از هم فاصله گرفتند - است. در ارتباط با هر دو فلسفه زبان ایده‌آل و عادی رورتی می‌نویسد: من تلاش کردم نشان دهم که برنامه‌های آنها، ابزارهای جایگزین برای هدف‌های مشابه هستند، و اینکه هیچ یک از آنها تز فلسفی مستقلی - که منتقدان آنها ادعا می‌کنند فلسفه زبان متعهد به آن است - را مسلم فرض نمی‌کنند.

من استدلال کرده‌ام که فرضیاتی که آنها می‌سازند به یک ادعای قابل قبول خلاصه می‌شود: اینکه ما نباید سؤال پرسیم مگر اینکه بتوانیم معیاری برای پاسخ‌های قانع کننده به این سؤال‌ها، ارائه کنیم. (Rorty ۱۹۹۲، ۱۴)

اولین ناهمخوانی، که رورتی در چرخش زبانی تصدیق کرد، به تز فلسفی مستقلی مربوط می‌شود که از نظر منتقدان، فلسفه زبان به آن متعهد است. در دوره بررسی فعلی این ناهمخوانی اهمیت کمتری خواهد داشت، اما به هر حال در ترسیم شکل‌های مختلف چرخش زبانی مهم است. رورتی در دو بخش اول مقدمه خود با استفاده از تفکیک درونی چرخش زبانی، که قبل از جدایی دو مدرسه فلسفه زبان ایده‌آل و فلسفه زبان عادی رخ داده است، این مسئله را توضیح می‌دهد.

رورتی، نظریه اصلی^۱ Ayer-Carnap را که می‌گوید: سوالات فلسفی، سوالات زبان هستند،^۲ را از دو مسیر متفاوت انتخاب شده

۱. A.J. Ayer و Rudolf Carnap از اعضای حلقه وین و حامیان اثبات‌گرایی منطقی.

۲. رورتی ۱۹۹۲ b، ۱۲ rorty برخلاف برگمن (Bergmann) رورتی به مور (moore) راسل (Russell) و ریت گنستین به عنوان پیشگامان تغییر زبان برنمی‌گردد، مستقیماً در بیانات صریح از چرخش برای زبان به آن نزدیک می‌شود (همانطور که توسط مور - راسل و ویت گنستین مهیا شد).

توسط فلسفه زبان ایده‌آل و عادی، در تلاش برای اصطلاح متفقدانه این نظریه اصلی، متمایز می‌کند. این اصلاحات نافرجام از تلاش برای ادامه تفکر اصلی Carnap و Ayer ناشی می‌شوند، بدون اشتراک در فرضیه قوی که هر دو در طراحی دیدگاه‌هایشان ایجاد کردند. این فرضیه (پیش‌انگاری) بر این فرض اتکا می‌کند (فرضی که بعداً توسط Carnap و Ayer مورد تشکیک واقع شد) که چیزی به عنوان «منطق» فلسفی بی‌طرف داخل زبان وجود دارد که ممکن است به عنوان پایه‌ی قهری قضاوت‌های ناشایست درباره نظریه فلسفی، معرفی شود، (Rorty ۱۹۹۲b, ۶۱) یا به کمک یک سیستم ساختاری موافق بازسازی گردد.^۱ بنابراین اولین دوگانگی چرخش زبانی می‌تواند به عنوان یک دوگانگی تاریخی بین نسخه اولیه مثبت‌گرایی چرخش زبانی و مسیرهای جایگزین بعدی انتخاب شده توسط طرفداران فلسفه زبان ایده‌آل و عادی در اصلاح متفقدانه این چرخش، توصیف شود.

اولین مسیر اصلاح، در بین دیگران، به برگ من Bergmann برمی‌گردد. برگ من می‌گوید مسائل فلسفه نباید به عنوان مسائلی که از یک ناهماهنگی بین ساختارهای تاریخی - گرامری و منطقی زبان روزمره ما بوجود می‌آید، دیده شوند. با توجه به نظر برگ من، هیچ قدرت بی‌طرف به نام «ساختار منطقی» درون زبان روزمره وجود ندارد، که بتواند به عنوان راهنمای قهری برای خود - تصحیح فطری عمل کند. به این خاطر هرچه ما در چارچوب زبان روزمره یا چارچوب زبان‌های

۱. کارنپ (cornap, ۱۹۶۷ a) و جاهای مختلف. همچنین آیر ۲۰۰۱ ayer مشاهده شود. دیدگاهی که توسط کارنپ (cornap) و آیر (ayer) دفاع شد. که نحو منطقی که دستور زبان عمیق زبان طبیعی را شکل می‌دهد به ویت گنیستن اول برمی‌گردد. Cf. wittenstein ۱۹۶۱. به‌ویژه ۵۰۴۱۴-۵۰۷۳-۴۵۰۷۳ (v.f.) و [۵۰۵۶۳] ۵۶.

علمی واقعیت مدار حرکت کنیم، نمی توانیم از مسائلسنتی فلسفی رهایی یابیم. در مقابل، برای رسیدن به این، ساخت یک زبان ایده آل مورد نیاز است، زبانی که اصلاح بیانات و نظریات فلسفی را تنها به عنوان فرایندها^۱ درباره نحو و تفسیر این زبان، را ممکن می سازد و زبانی که تا این حد انتخاب معیار لازم الاجرا را ممکن می کند. از نظر برگ من این زبان ایده آل در مرحله اول باید حاوی اسباب منطق گستره ای^۲ و گزاره های^۳ مربوط به برداشت مستقیم باشد.^۴

دومین مسیر اصلاح راهی است که توسط نمایندگان، فلسفه عادی، یعنی رایلی (Ryle) آستین (Austin)، استراسون (Strawson) و دیگران برگزیده می شود. آنها تلاش کردند تا پیش فرض هایی را تحلیل برند که برگ من - گرچه انجام نداد - مجبور بود در تعریف زبان ایده آل پیشنهادی خود آشکار سازد. به جای برگشتن به زبان ایده آلی که هنوز ساخته نشده است، رایلی، آستین و استراسون سؤالات اصلی سنت فلسفی را به عنوان سؤالاتی که از استعمال غلط هر روزه و علمی زبان ناشی می شود، توصیف می کنند، استعمال غلطی که باید بوسیله تحلیل زبانی باز شود. معیار ایده آل بودن، که برگمن مشخص نساخت، به این طریق توسط تفاوت بین استفاده درست (یعنی هر روزه و علمی) و نادرست (یعنی فلسفی) زبان جایگزین می شود. خودانگاری فلسفه زبان عادی که این امر بازتاب می دهد، توسط رورتی، در مقاله اولیه او، واقع گرایی، مقوله ها، و تغییر زبان^۵، چنین تفسیر شد: هیچ مشکلی نمی تواند در زبان عادی به

۱. metastatements
۲. extensional logic
۳. predicates

۴. برای بازسازی موقعیت برگ من، رورتی ۱۹۹۲b.۶ff مشاهده می شود.

۵. Realism, Categories, and the "Linguistic Turn" (۱۹۶۲)

وجود آید که زبان عادی نتواند از پس آن برآید، و در واقع، هیچ مشکل فلسفی تاکنون در زبان عادی بوجود نیامده، بلکه تنها در زبان‌های غیر واقعی و نامفهومی که توسط فلاسفه از پاره‌های ناهمگون گفتار عادی ساخته شده‌اند، بوجود می‌آیند. (Rorty ۱۹۶۲، ۳۱۸)

به طور خلاصه، اولین دوگانگی چرخش زبانی می‌تواند چنین توصیف شود. نمایندگان تجربه‌گرایی منطقی (Russell, Carnap, Ayer) در انتشارات اولیه خود این دیدگاه را مطرح کردند که با استفاده از ابزار منطق رسمی - که توسط فرگ (Frege) راسل (Russell) وایتهد (Whitehead) و ویتگنشتاین اولیه (Wittgenstein) در دسترس قرار گرفت - باز کردن قلمرو بی طرف از لحاظ فلسفی از ضوابط معنای منطقی درون ساختار درونی عمیق زبان روزمره و علمی ممکن است. این پیشفرض قوی در طی تفکیک چرخش زبانی پیاده شد. به جای آن، تلاش‌هایی برای نامگذاری ضوابط معنی مربوط به زبان ایده‌آل یا وابسته به زبان‌های استاندارد انجام شد. چنین ضوابطی یا از طریق اصلاح انتقادی زبان طی ساخت زبان ایده‌آل (Carnap ii-Ayerii-Bergman و دیگران) و یا از طریق تحلیل توصیفی استفاده زبان روزمره و علمی بدست آمده بودند. (Ryle, Austin, Strawson و بقیه)

دوگانگی دوم و سوم چرخش زبانی هر دو به دیدگاهی مربوط می‌شوند - که در ابتدا به نظر می‌رسد رورتی با آن همنظر است، اما در بخش پایانی مقدمه خود از آن انتقاد می‌کند - که می‌گوید سؤالات فلسفی تا وقتی که هیچ معیار قانع کننده پاسخگویی به آنها تا به صورت رضایت بخش در دست نیست، نباید مطرح شوند.

این دیدگاه زیربنای تلاش‌های فلاسفه زبان ایده‌آل و زبان عادی را

تشکیل می‌دهد تا ضوابط معنایی مربوط به زبان ایده‌آل یا زبان استاندارد، را برای ارزیابی سؤالات فلسفی تدوین کنند. رورتی در مقدمه اش تا حدی با این نظریه موافقت می‌کند، تا حدی که می‌تواند به عنوان نظریه‌ای افراطی‌گری کشانده شود که نقش چرخش زبانی با توجه به مشکلات اصلی سنتی فلسفه مدرن «صرفاً انتقادی» و «لزوماً گویشی» شناخته می‌شود. (Rorty ۱۹۹۲b, ۳۳) با این حال در مورد چنین افراط‌گری توافق وجود ندارد، نه در بین نمایندگان فلسفه زبان ایده‌آل، و نه در بین نمایندگان فلسفه زبان عادی. در مقابل، در هر دو طرف تعداد زیادی از نویسندگان به بازدهی سازنده چرخش زبانی متعهدند و به تلاش برای حل مشکلات «سنت بزرگ» (Rorty ۱۹۹۲, ۳۱) به وسیله تحلیل زبان ادامه می‌دهند.

دومین دوگانگی چرخش زبانی شامل اختلاف عقیده اشاره شده مابین دیدگاه‌های حل سازنده مشکل^۱ و ختم تخریب‌کننده مشکل^۲ روش زبانی است. دوگانگی منعکس شده در این اختلاف عقیده نسبت به ناهمخوانی عمیق‌تر سوم، یک دوگانگی نسبتاً سطحی است. چون دوگانگی بین تعهد فلسفه زبان به تلاش اثبات‌گرایانه برای پایان دادن به مشکلات فلسفی، (Rorty ۱۹۹۲, ۳۱) و تلاش مقابل برای یکپارچه‌سازی فلسفه زبان به شیوه‌ای سازنده با سؤالات اصلی فلسفی سنت، یک اتفاق نظر متافلسفی اساسی مسلم فرض می‌شود. این اتفاق نظر شامل درک قبلی، درکی بدیهی از دیدگاه‌های سازنده و تخریب‌گر روش زبانی، از تعیین ضروری فلسفه به عنوان رشته علمی مستقل، که از طریق ضوابط ارزشیابی و روش‌های یکپارچه توصیف شده است. ایراد وارد کردن

۱. constructive problem-solving
 ۲. destructive problem-dissolving

به این درک قبلی، که زیربنای دوگانگی دوم را می‌سازد و مسلم است، منجر به دوگانگی سوم و قاطع می‌شود، که اکنون به آن می‌پردازیم. در مقایسه با دو دوگانگی دیگر، دوگانگی سوم در چرخش زبانی به نقطه‌ای فراتر از آنچه که رورتی در مقدمه ۱۹۶۷ خود آن را اتخاذ کرد، اشاره دارد. نقطه جدایی این دوگانگی تمرکز بر موضوع ضوابط بی‌طرف در ارزیابی، یا روش‌های علمی در پاسخ دادن به مشکلات اصلی سنتی فلسفه مدرن است. این تمرکز، که در چارچوب دوگانگی اول و دوم چرخش زبانی مشکل‌ساز نبود، این حقیقت را منعکس می‌کند که - با پیشی گرفتن از چشم‌انداز فصل آخر «فلسفه و آینه طبیعت» رورتی^۱ (۱۹۷۹) - انواع چرخش زبانی که تاکنون توضیح داده شد «سخنان عادی» بودند. (Rorty ۱۹۷۹، ۳۲۰)

رورتی، به دنبال توماس اس کوهن (Thomas S. Kuhn)، از «علم عادی» رویه حل مشکلات با اتفاق نظری در مورد اینکه چه چیزی به عنوان توضیحی خوب از پدیده به شمار می‌رود و اینکه حل شدن یک مشکل چه چیزی می‌طلبد، را می‌فهمد. با عمومیت دادن این مسئله رورتی توضیح می‌دهد: سخن عادی سخنی است که درون مجموعه‌ای از عرف‌های مورد توافق درباره آنچه که به عنوان همکاری مناسب، پاسخ دادن به یک سؤال، داشتن یک بحث خوب برای آن پاسخ یا یک انتقاد خوب درباره آن به شمار می‌رود، ادا شود. (Rorty ۱۹۷۹، ۳۲۰)

هر دو شیوه حل‌سازنده مشکل و ختم تخریب‌گر مشکل که به مشکلات اصلی سنتی فلسفه مدرن می‌پردازند - با توجه به بحث منتج

۱. *Philosophy and the Mirror of Nature*

از دوگانگی سوم - بر یک اتفاق نظر مسلم تمرکز می‌کنند. اتفاق نظری که اصول سؤالات مفروض فلسفه و ضوابط یکپارچه ارزیابی پاسخ این سؤالات را توصیف می‌کند.

در مورد حل سازنده مشکل، تحلیل زبانی در تشریح طرح‌های زبانی - فلسفی برای حل مشکلات معرفت‌شناسانه کتاب درسی فلسفه، بکار می‌رود. در مورد تخریب‌گر، هدف نقد زبانی، نشان دادن این مطلب است که سؤالات معرفت‌شناسانه از لحاظ روش‌شناسانه نادرستی زبانی دارند. در هر دو مورد فوق - از دیدگاه نظریه‌پردازانه - تمرکز بر تشریح ضوابط فطری زبان است که به کمک آن، درباره معنی‌دار بودن یا بی‌معنی بودن و قابل پاسخ بودن یا غیر قابل پاسخ بودن مشکلات فلسفی به ارث رسیده از سنت، قضاوت می‌شود. این موضوع بر هر دو فلسفه زبان ایده‌آل و فلسفه زبان عادی اعمال می‌شود.

رورتنی در فلسفه و آینه طبیعت^۱، جزم‌گرایی نظریه‌پردازانه باقیمانده در هر دوی این تلاش‌ها، توصیف شده در مقدمه خود بر چرخش زبانی، در اصلاح نظریه اصلی Ayer / Carnap - که می‌گوید سؤالات فلسفی سؤالات زبان هستند - را بدون توسل به منطق بی‌طرف فلسفی، به تفصیل مطرح می‌کند. رورتنی نقطه ضعف مشترک هر دو مکتب چرخش زبانی، که از چشم‌انداز متافلسفی در مقدمه ۱۹۶۷ به آن نگاهی شده، را در «آینه طبیعت» با کمک محتوای اساساً دوگانه‌گرای آنها توصیف می‌کند: تمایز بین لازم و مشروط - احیا شده توسط راسل و حلقه وین (Russell, Viennacircle) به عنوان تمایزی بین «درست به خاطر معنا» و «درست به خاطر تجربه» -

۱. *Philosophy and the Mirror of Nature*

معمولاً بدون چالش پیش رفته، و خاص ترین مخرج مشترک تحلیل «زبان ایده آل» و «زبان عادی» را شکل داده بود. (Rorty ۱۹۷۹، ۱۶۹)

در واقع، مدافعان هر دو فلسفه زبان ایده آل و فلسفه زبان عادی به ایده ی صدق - نظریه ای، مربوط به زمان افلاطون، وفادار بودند، اینکه جملات صادق به یک بخش بالایی و یک بخش پایینی تقسیم می شوند - جملاتی که مطابق با چیزی هستند و آنهایی که تنها در لطف و عرف صادق هستند. (Rorty ۱۹۸۲ b, xviii, cf, zvi) برخلاف افلاطون، که ضرورت مصداق برای او از نقطه ی ارجاعی در بیرون از مشخصات مکانی - زمانی در جهان واقعی، یعنی در دنیای عقاید و افکار ناشی می شود، مدافعان تجربه گرایی منطقی ضرورت مصداق را با توسل به عرف و اصول منطقی تعیین کردند.^۱

پیشنهادهایی که بر اساس اصول منطقی ادعای حقیقت داشتند، توسط راسل (Russell)، کارنپ (Carnap)، آیر (Ayer) و دیگر مدافعان پیشین تجربه گرایی منطقی (یا atomism) پیشنهادهایی در نظر گرفته می شدند که از نظر معنا درست، و از این رو تحلیلی و ضروری هستند. از نظر آنها چنین طرح هایی هدف مناسب فلسفه تصور می شدند که - به این خاطر - به عنوان تحلیل منطقی معنا رخ می دادند. در مقابل، پیشنهادهای تجربی که اطلاعات داده شده به معنا ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با دارند، توسط تجربه گرایان منطقی پیشنهادهایی در نظر گرفته می شدند که از نظر تجربه درست، و از این رو ساختگی و مشروط هستند. از نظر آنها چنین طرح هایی توسط فلاسفه شکل

۱. مشکلات مربوط به این امر و طرح های مختلف در مورد چگونگی حل آنها توسط دیوید لویس (David Lewis) در کتاب خود در مورد آداب (توافق) توسعه یافته اند. (Lewis ۱۹۶۹).

نمی‌گیرند، بلکه تنها توسط دانشمندانی شکل می‌گیرند که غرق در وضعیت واقعیت هستند.^۱

مدافعان فلسفه زبان ایده‌آل و عادی این تمایز را بین حقیقت لازم و مشروط، در مفاهیم فلسفه‌ای که به روشنی زبانی شناخته شده، بازسازی کردند. بر اساس این قضایا، حقیقت تحلیلی از نظر معنا به نظر می‌رسد موضوعی واقعاً فلسفی در تئوری معنا باشد در حالی که حقیقت ساختگی از نظر تجربه به علوم فردی به عنوان موضوع تحلیل تجربی اختصاص داده شده بود. برای مدافعان فلسفه زبان ایده‌آل هدف معناشناسی رسمی، که آنها به دنبال توسعه آن بودند، شامل ساختن زبانی بود که مکانیسم ساخت معنا را به طور منطقی شفاف ارائه کند. در مقابل، مدافعان فلسفه زبان عادی به دنبال تدوین نظام‌مندسازی شکل‌های اساسی استفاده از زبان روزمره بودند، که به نوبه‌ی خود برای طراحی یک چارچوب جامع زبانی برای تولید معنا استفاده می‌شد. در انجام این کار، اکثر پروژه‌های فلسفه زبان عادی - در مقایسه با پروژه‌های ترکیبی یا رسمی معناشناسی اولیه فلسفه زبان ایده‌آل - به مسائل مربوط به توسعه عمل‌گرایی‌های رسمی یا عمل‌گرایی‌های فراگیری شبه متعالی برمی‌گردد.^۲ وظیفه دومی آشکارسازی شرایط ممکن استفاده

۱. Cf. در این مورد ساختار منطقی جهان کارنپ (carap) (۳۰۲-۱۵۷ بویژه ۱۹۶۷a) که برای امپراطوری منطقی متداول بود، corpanp ۱۹۶۷ b. توسعه آن در حذف متافیزیک از طریق تحلیل منطقی زبان، (۱۹۷۸ carnap)، و ۲۰۰۱، ۱۰۳-۳۰. به عنوان پشتیبان کارنپ در اینجا tractatus ویت گنستین بخصوص f. ۱۱۱ff، ۲۵، f. ۱۹۶۱ (wittgenin) در مورد بحث بین «دانش با آشنایی» و «دانش با توصیف» ۱۹۹۲ Russell مشاهده می‌گردد.

۲. در مورد تاریخچه مفهوم عمل‌گرایی، cf. schneide ۱۹۸۹. در این متن Schneider همچنین بر رویکردهای واکنشی، که در فلسفه زبان عادی پیش رفت کرد، با هدف قرار دادن «معناگرا سازی عملی گراها» نگاهی می‌اندازد. (Schneider ۱۹۸۹، ۱۲۳۶ f).

ما از زبان (و بنابراین ساخت معنا) از نظر مجموعه‌ای از روش‌های ضروری استفاده که برای ساختن ساختار اساسی زبان به کار برده می‌شوند، را شامل می‌شود.^۱

تمایز بین طرح‌های لازم و مشروط، در هر دو مکتب چرخش زبانی، در مشخص کردن حدود فلسفه به عنوان رشته‌ای مستقل با حوزه موضوعی مشخص از علوم فردی، بکار برده شدند. این حوزه شامل ساختارهای ضروری زبان بود که همانند شرایط امکان (شکل دهنده بررسی موضوع نحوی، رسمی - معنایی، و / یا رسمی - عمل‌گرایی) ساخت معنا، زیربنای بررسی تمام موضوعات آزاد در علوم خاص را تشکیل می‌داد.

ایراد رورتی درباره تفاوت نظری بین فلسفه، به عنوان رشته‌ای که به پیشنهادات ضروری می‌پردازد، و علوم فردی که به پیشنهادات مشروط می‌پردازد، بخشی از چیزی است که او «حمله ویتگنشتاین - سلارز - کوین و دیویدسون (Wittgenstein-sellars-quine Davidson) بر تمایز بین درجات و گروه‌های جملات»، می‌نامد. (Rorty ۱۹۸۲b, xix) این یک حرکت روشنفکرانه است که پیش از این درون چرخش زبانی در اواخر دهه چهل آغاز شده است و خود را در مقابل اصول حفظ شده درون فلسفه‌های زبان ایده‌آل و عادی، هدایت می‌کند. قبل از پرداختن به تصویری از این حرکت روشنفکرانه انتقادی، من بررسی‌های انجام شده در این فصل تا به اینجا را با ارتباط دادن نظام‌مند سه دوگانگی بازسازی شده‌ی چرخش زبانی زبان به یکدیگر خلاصه خواهم کرد.

۱. cf. Austin ۱۹۶۲, sealer ۱۹۶۰, همچنین کار apel و هابرساس کم رویکرد قبلی را به عمل‌گرایی‌های جهانی به ظاهر خارق‌العاده توسعه داد. (ape ۱۹۸۰ ۲۲۵-۳۰۰, ۱۹۷۰).

اولین دوگانگی چرخش زبانی به موقعیت روش زبانی مربوط می‌شود. در حالی که تجربه‌گرایان منطقی (Russell, Carnap I, Ayer) به نظریه اعتبار نحو منطقی، از لحاظ فلسفی بی‌طرف، به عنوان هسته کل زبان وفادارند، مدافعان فلسفه زبان ایده‌آل و عادی، ادعای اعتبار و صحت روش زبانی را به ضوابط معنای مرتبط با زبان ایده‌آل یا وابسته به استفاده استاندارد از زبان، نسبت می‌دهند. دوگانگی دوم به هدف‌های تعیین شده روش زبانی مربوط می‌شود و در هر دو فلسفه زبان ایده‌آل و عادی نفوذ می‌کند. در هر مکتب از یک طرف نمایندگانی وجود دارند که هدف تنظیم مجدد مشکلات فلسفی به صورت زبانی را به عنوان حل سازنده مشکل می‌دانند و از طرف دیگر، آنهایی که آن را ختم تخریب‌گر مشکل می‌دانند. بالاخره دوگانگی سوم به فرضیات متافلسفی مربوط می‌شود که پایه و اساس جستجو برای یک روش زبانی و از این رو آگاهی روش‌شناسانه و نظریه‌پردازانه هم در فلسفه زبان ایده‌آل و هم فلسفه زبان عادی، را تشکیل می‌دهند.

در حالی که هر دو مکتب به این فرضیه‌ی که روش زبانی ابزارهای اجباری برای تحلیل مشکلات فلسفی را فراهم می‌کند، وفادارند، همزمان موقعیت‌های خود - انتقادی که به دقت این فرضیه و به همراه آن هر یک از اصول نظریه‌پردازانه مرتبط با فلسفه زبان را مورد سؤال قرار می‌دهند، در محیط چرخش زبانی توسعه یافته‌اند. اکنون زمان بحث در مورد این موقعیت‌هاست، که در مقدمه ۱۹۶۷ رورتی به آن پرداخته نشده بود، اما در نوشته‌های بعدی او که تحت عنوان حمله ویت گنشتاین - سالرز - کوین - دیویدسون» اشاره شد، در دسترس

قرار گرفت. (Rorty ۱۹۸۲, xix)

مشاهده خواهد شد که، به دنبال رورتی، روش خود - انتقادی که اینجا بازسازی شده و تفکر فلسفه تحلیلی را فرا می‌گیرد، منجر به بسط و گسترش مختصات اصلی پذیرش فلسفه مدرن به عنوان یک موضوع می‌شود. برای درک بهتر تعیین وظیفه فلسفه رسانه فراتر از تلاش‌های نظریه پردازانه نافرجام مارگریتر، کرامر و سیل (Margreiter, Krämer and Seel)، این گسترش بیان خواهد شد. برای به کار بستن اساس و بنیان فلسفه رسانه به صورت به روز، لازم است که چرخش زبانی نه تنها به شکل کلاسیک جزمی خود، بلکه همچنین، بالاتر از همه، در شکل پیشرفته خود به عنوان الگویی برای تعیین وظیفه فلسفه رسانه در نظر گرفته شود.

۳. تحول عملی در چرخش زبانی

شکل پیشرفته چرخش زبانی، از دوگانگی سوم، که توضیح داده شد، ناشی می‌گردد. این دوگانگی بر تمرکز می‌کند سؤال متافلسفی خودانگاری نظریه پردازانه فلسفه آکادمیک به عنوان یک موضوع مستقل از نظر روش‌شناسی از علوم فردی جدا شدند. رورتی در «آیینه طبیعت ۱۹۷۹» و «نتایج عمل‌گرایی» ناهمخوانی سوم چرخش زبانی را با توسل به سنت روشنفکرانه خود - انتقادی، که توسط ویت گنشتاین، سلارز، کوین و دیوید سون به عنوان «گفتمان درون فلسفه تحلیلی» گشوده شد، توصیف کرد. (Rorty ۱۹۷۹:۶) او در مقدمه‌ای اثر «نتایج عمل‌گرایی»^۱ نتایج بعدی چرخش زبانی را روشن می‌کند، که اکنون در حال ملموس‌تر شدن هستند: من فکر می‌کنم که فلسفه تحلیلی در کوین (Quine) و ویتگنشتاین دوم (Wittgenstein) سلارز (Sellars) و دیویدسون (Davidson) به اوج

۱. *Consequences of Pragmatism*

می‌رسد - که باید گفت از خود فراتر می‌رود و خود را خشتی می‌کند. این متفکران با موفقیت و به درستی تمایز اثبات‌گرایانه معنایی و عمل‌گرایانه، تحلیلی و ساختگی، زبانی و تجربی، نظریه و مشاهده را مبهم می‌کنند. (Rorty ۱۹۸۲ b,xviii)

برخلاف پیشینه حملات، به رهبری ویتگنشتاین، سالرز، کوین و دیویدسون، بر جزمی‌اندیشی به ارث مانده در فلسفه زبان ایده‌آل و عادی، رورتی پیشنهاد می‌کند که آنچه که گستاو برگ‌من (Gustav Bergmann) چرخش زبانی نامید، نباید مثل آنچه که اثبات‌گرایان منطقی آن را می‌بینند، دیده شود - به عنوان چیزی که ما را قادر می‌سازد با چانه زدن با کانت بر سر «تجربه» یا «آگاهی»، سؤالات کانت را بدون شکستن حریم روانشناسان مطرح کنیم. و در همان متن رورتی ادامه می‌دهد: در واقع، این امر انگیزه اولیه «چرخش» بود، اما (به لطف کل‌نگری^۱ و عمل‌گرایی نویسنده‌گانی که ذکر کردم) فلسفه تحلیلی زبان قادر شد از این انگیزه کانتی فراتر رفته و یک نگرش طبیعت‌گرا، رفتارگرا نسبت به زبان اتخاذ کند. (Rorty ۱۹۸۲ b,xxi) از طریق نگرش طبیعت‌گرا و رفتارگرا در مورد زبان، که توسط ویتگنشتاین، سالرز، کوین و دیویدسون گشوده شد، گفتمان مسلط بر فلسفه تحلیلی و چرخش زبانی زیربنای آن، چرخشی به سمت اثبات‌گرایی داشتند که رورتی نقطه قطعی این چرخش را ملازم با عمل‌گراسازی فلسفه تحلیلی می‌بیند. (Rorty ۱۹۸۲ b,xxi)

برای اجتناب از ابهام اصطلاح‌شناسی، در این متن مهم است که استفاده مثبت رورتی از مفاهیم عمل‌گرایی، عملی‌سازی، عملی و غیره،

۱. Holism این نظر که کل از جمع اجزا بزرگتر است.

از استفاده این واژه‌ها مرتبط با اندیشه توصیف شده قبلی از کاربردشناسی^۱ رسمی، یا کاربردشناسی شبه متعالی فراگیر، در چارچوب فلسفه زبان عادی متمایز شود.^۲

عمل‌گرایی حمایت شده توسط رورتی در «آینه طبیعت» و «نتایج عمل‌گرایی» به دنبال تضعیف تمایز زبانی بین «معناشناسی» و «کاربردشناسی» است تا آنجا که تمایز بین «لازم» و «مشروط» - توسط ویتگنشتاین، سلارز، کوین، دیویدسون - مشکل‌ساز تصور می‌گردد. رورتی به جای این دو تمایز، در دو اثر اشاره شده، استفاده از واژه «عملی» را با هدف ارتباط دادن فرایندهای زبانی به شیوه‌های غیرزبانی و فعال در بستر طبیعت‌گرایانه - به روشی که بتواند به طور تجربی بررسی شود -، اختیار می‌کند. این استفاده از «عملی» در معنایی «طبیعت‌گرایانه» یا «رفتارگرایانه» در «آینه طبیعت» روشن می‌شود، زمانی که رورتی می‌نویسد: «رفتارگرایی معرفت‌شناسانه (که ممکن است تنها «عمل‌گرایی» نامیده شود)، [...] این ادعا است که فلسفه جز معنای مشترک (تکمیل

۱. Pragmatics

۲. رابرت برنوم در مقاله‌اش «کاربردشناسی و عمل‌گرایی‌ها (۲۰۰۲ brandom) تلاش کرده است این تفاوت را زمان به کار بردن مفهوم کاربردشناسی برای هر دو طرف روشن سازد. درک مثبت برنوم از کاربردشناسی قصد بازسازی هنجارهای احتمالی زبان را به چیزی دارد که یک جامعه زبان‌شناسی به طور درون ذهنی خود را متعهد می‌کند تا قادر به برقراری ارتباط باشد. تا اینجا، درک او به طور افراطی نوعی نظریه عادی شده است، اما درکی که تلاش می‌کند مفهوم قدیمی (نظریه پردازانه) کاربردشناسی را با مفهوم اصطلاح‌شناسی، نام کاربردشناسی (ولی نه صفت عمل‌گرایی، که ارتباط نزدیکی با اسم عمل‌گرایی دارد) برای استفاده نظری ظاهراً خارق‌العاده که به طور سنتی با آن مرتبط است حفظ شود. برای نقد برنوم در این مورد رورتی، ۱۹۹۸ مشاهده شود. او با خلاصه کردن در پایان مقاله‌اش با توجه به محافظه کاری اصطلاح‌شناسی برنوم می‌گوید: ریختن شراب تازه درون بطری قدیمی بدون گیج کردن مشتریان سخت است. (orty ۱۹۹۸e, ۱۳۴).

شده توسط زیست‌شناسی و تاریخ و غیره) درباره دانش و حقیقت، چیز بیشتری برای ارائه نخواهد داشت. (Rorty ۱۹۷۹, ۱۷۶)

تعبیر رورتی از «عمل‌گراسازی فلسفه تحلیلی» (Rorty ۱۹۸۲ b xxi) که توسط ویتگنشتاین، سالرز، کوین و دیویدسون آغاز شد، اغلب به اشتباه چنین فهمیده شده که به لطف پذیرش عملی^۱، چیزی برای فلسفه جز فروپاشی خود باقی نگذاشته است. هر چند در قسمت‌های پایانی «آینه طبیعت»، رورتی به روشنی بیان می‌کند که «هیچ خطری در به پایان رسیدن فلسفه وجود ندارد.»^۲ از نظر رورتی آنچه که ممکن است و باید به لطف حرکت عمل‌گراسازی به پایان برسد، موضوع پافشاری فقه‌قربایی فلسفه بر قالب‌های ثابت نظریه‌پردازانه از مشکلات سنتی فلسفه مدرن است. (Rorty ۱۹۷۹, ۳۹۴)

در پی حمله ویتگنشتاین، سالرز، کوین، دیویدسون، با توجه به رورتی، این پافشاری باید با خودانگاری تغییرپذیر تفکر فلسفی جایگزین شود، که از طریق آن برای فلسفه، همکاری نزدیک با علوم فردی و هنرها در تدوین یک واژه‌نامه عملی، ممکن می‌شود. این واژه‌نامه جدید فلسفه دیگر برای تحلیل یا توجیه بنیادهای علوم تجربی فردی، هنرها یا تکنولوژی‌ها تلاش نمی‌کند. تمرکز آن بیشتر بر «روش جدید برای توصیف دانش و تحقیق است» (Rorty ۱۹۹۲ d, ۳۷۳) که برای توصیف شدن به وسیله علوم فرهنگی و اجتماعی، (از چشم‌انداز

۱. Pragmatic

۲. رورتی ۱۹۷۹، ۳۹۴، cf اینجا رورتی ۱۹۹۸ n ۱۶، ۴۷ b. در مورد بحث انتقادی در مورد آنچه که او «روش یطانی نگاه کردن بر چیزها» می‌نامد با استقبال رورتی ۲۰۰۴ Rambery را مشاهده کنید.

بیرونی) بر روابط علی مؤثر و (از چشم انداز درونی) بر جنبه‌های محدود هنجاری استفاده از فرآیندهای دانش تأکید می‌کند.

با "شیوه جدید توصیف دانش و تحقیق" (Rarty ۱۹۹۲ d, ۳۳) بُعد دوم استفاده رورتی از مفهوم «عملی» آغاز می‌شود، بعدی که «عملی»^۱ را با «تغییرپذیر» به معنای «غیر طبیعی»، «ابداعی» و «اصلاح‌کننده» مرتبط می‌سازد. این استفاده به بحث تضاد طبیعی و غیر طبیعی در مرکزیت دوگانگی سوم چرخش زبانی مرتبط می‌شود. واژه‌نامه عملی که رورتی برای فلسفه توصیه می‌کند به دنبال حل یا ختم قهقرایی مشکلات فلسفی با ابزارهای جدید نیست. بلکه ویژگی "روش جدید" رورتی دیدگاهی است که با استفاده از واژه‌نامه منسجم عملی^۲، مشکلات معمول نظریه پردازانه فلسفی به گذشته سپرده می‌شوند و سؤالات و مشکلات جدید جایگزین آنها می‌گردند.

تحول عمل گرایانه^۳ چرخش زبانی می‌تواند به سه روش مختلف به عنوان تغییرپذیر (یا غیر طبیعی) شناخته شود. ابتدا می‌تواند به عنوان، تغییر در معنای ضعیف، یک تحول در حال وقوع، در سنت پایدار تحقیق فلسفی، از یک قالب قدیمی به یک قالب جدید، شناخته شود. دوماً می‌تواند به عنوان، تغییرپذیر در معنای قوی، یک تغییر نوع‌شناسی که حتی تعریف‌های اصلی درون فعالیت تحقیق فلسفی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شناخته شود و سوماً می‌تواند به عنوان تغییرپذیر در قوی‌ترین معنا شناخته شود، یعنی که به عنوان یک فعالیت که در فرآیند عمل‌گراسازی فعالیت فلسفی نیازمند تعریف جدید است، فعالیتی که

۱. Pragmatic
 ۲. Pragmatic
 ۳. pragmatic twist

خود تغییرپذیری را ویژگی تعیین کننده رفتارهای فلسفی می سازد. پس فلسفه دیگر مثل تحلیل روش شناختی - تجربی یا غیر تجربی - از حقایق موجود یا ساختارهای در دسترس زبان درک نخواهد شد، بلکه به عنوان یک فعالیت تغییرپذیر که به طور تجربی برای تغییر حس مشترک کار می کند، درک و عمل می شود و بدین شکل رویه های مستحکم دانش و شکل های حقیقی دانش را با نگاهی به آینده بازسازی می کند.

در «آینه طبیعت» و «نتایج عمل گرایی» اگرچه نه در مقدمه «چرخش زبانی»، روش جدید عمل گرایانه فلسفه توسط رورتی طوری از نظر نسب شناسی بازسازی می شود که رویکردهای قاطع در پیدایش واژه نامه عمل گرایی از مباحث جامع چرخش زبانی پدیدار می شوند. یک نکته خاص از این دیدگاه درباره مسائل در مقاله عمل گرایی رورتی، رفتارگرایی معرفت شناسانه و خارق العاده سازی فلسفه تحلیلی^۱، (Rarty, ۱۹۸۵) ایجاد می شود، که سه سال بعد از چاپ «نتایج عمل گرایی» ظاهر شد. رورتی در این مقاله سه نوع نویسنده را در خط حمله ویتگنشتاین، سلارز، کوین و دیویدسون متمایز می کند.

گروه اول نویسندگان - از نظر چارچوب دوگانگی های بازسازی شده اخیر در توسل به مقدمه ۱۹۶۷ رورتی - در مورد ناهمخوانی دوم چرخش زبانی فعالیت می کنند. سلارز و کوین از این دسته نویسندگان هستند. آنها عمل گرا سازی فلسفه تحلیلی را به طور منفی با معیارهای درمانی مادی سازی فراهم می کنند. بر خلاف این، ویتگنشتاین یک نوع آمیخته (دو رگه) را ترسیم می کند. از یک طرف، تفکر او به طور قوی

۱. Epistemological Behaviorism and the De-Transcendentalization of Analytic Philosophy

درون ناهمخوانی دوم چرخش زبانی عمل می‌کند، ولی از طرف دیگر، ما متوجه انتقال به سطح مشکل ناهمخوانی سوم در مورد او می‌شویم. نوع سوم نویسندگان تشخیص داده شده توسط رورتی، را دونالد دیویدسون (Donald Davidson) نمایندگی می‌کند، که از نظر او گذر از سطح مشکل ناهمخوانی دوم به سطح مشکل ناهمخوانی سوم، نسبت به نظر ویتگنشتاین، به شکلی اساسی‌تر (بنیادی‌تر) رخ می‌دهد. (۵۸ به ویژه c Rorty ۱۹۹۱). بنابراین از نظر رورتی این دیویدسون است که در خط ویتگنشتاین سالرز، کوین و دیوینسون، کمک اصلی را به تحول عملی چرخش زبانی انجام داد. همان‌طور که دیده خواهد شد، بر اساس اشتراکات (Commonalities) تأکید شده توسط رورتی، با این حال تفاوت‌هایی بین رورتی و دیویدسون باقی می‌ماند. اما قبل از نگاهی به دیویدسون و ناهمخوانی سوم چرخش زبانی به طور مفصل، من مایلم نشان دهم که چه طور تفکر ویتگنشتاین، سالرز و کوین - در ارتباط با ناهمخوانی‌های بازسازی شده چرخش زبانی - توسط ناهمخوانی دوم چرخش زبانی تعیین می‌شود.

۴. ویتگنشتاین، کوین و سالرز

ناهمخوانی دوم چرخش زبانی از تنش بین روش‌های حل مشکل به صورت سازنده و ختم مشکل به صورت درمانی در مورد مشکلات اصلی سستی فلسفه مدرن ناشی می‌شود. از نظر ویتگنشتاین چنین تنشی باید از دو نظر فهمیده شود. ابتدا، تفکر او به دو موقعیت فلسفی تقسیم می‌شود: موقعیت منطقی که توسط ویتگنشتاین جوان در کتاب (۱۹۲۱) *Tractatus* مطرح شد، و دیدگاه استفاده نظری که توسط ویتگنشتاین (دوم) پیر در

«بررسی‌های فلسفی»^۱ (posthumous ۱۹۵۳) توسعه یافت. ادعای سازنده اولین کار مهم ویتگنشتاین، همان‌طور که در مقدمه آن بیان شده، در تمام نقاط مهم آن، راه حل نهایی مشکلات - یعنی مشکلات فلسفه - را یافته است. (Wittgenstein ۱۹۶۱) بر خلاف این، رویکرد درمانی مطالعات فلسفی قصد حل مشکلات معمول نظریه پردازانه فلسفه مدرن را ندارد، بلکه قصد پایان دادن به آنها را دارد.^۲

دوماً، چشم‌انداز «بررسی‌های فلسفی»^۳ به خودی خود دوگانه (دو وجهی) است. از یک طرف، ویتگنشتاین (به عنوان فیلسوف درمانی^۴) برنامه‌ای را که در Tractatus فلسفه زبان بر پایه منطق حمایت کرده بود به طعنه مورد بررسی قرار می‌دهد، و اکنون وظیفه فلسفه را برملا کردن ادعاهای غلط می‌داند. از طرف دیگر، او خود (به عنوان فیلسوف تغییر پذیر به معنای ضعیف) نظریه‌ی تمایز بین مطالعات تجربی و دستوری^۵، یا بین غیر فلسفی و فلسفی را که ابتدا مورد تمسخر قرار داده بود، دوباره به خاطر توسعه یک نظریه کلی از فلسفه برمی‌گزیند.^۶

۱. *Philosophical Investigations*

۲. تفاوت بین موضع ویت گنستین اول و دوم نیز می‌تواند از نظر ناهمخوانی اول چرخش زبان توصیف شود. همچنین، تنش درونی که تفکر ویت گنستین دوم را به طور همزمان فرا گرفت حاکی از رابطه‌ای با ناهمخوانی سوم است، که در فصل بعد توضیح بیشتر داده می‌شود. در متن حاضر من خود را به بازسازی تفکر ویت گنستین با توجه به ناهمخوانی دوم محدود می‌کنم.

۳. در این مرحله پروژه بررسی‌های فلسفه پیوسته از شکست درونی (فطری) برنامه Tractatus به وجود می‌آید. - Cf. خلاصه ویت گنستین در پایان Tractatus: «فرضیات من به عنوان توضیحات عمل می‌کند در این صورت که: هر فردی که مرا درک کند نهایتاً آنها را بی‌معنی می‌داند، وقتی از آنها استفاده کرده است - مثل گامی - برای بالاتر رفتن فراتر از آنها (به این ترتیب، او باید نردبان را بعد از بالا رفتن از آن دور بیاندازد). (Wittgenstein ۱۹۶۱, ۷۴ [۶,۵۴])

۴. *Philosophical Investigations*

۵. therapeutic

۶. Grammatical

۷. کنی ۱۹۸۴، ۴۵ Kenny در مورد درک ویت گنستین در متن بازی‌های زبان و سبک‌های زندگی Cf. همچنین ولش ۴۱۶ - ۴۰۸ به ویژه ۴۲۴-۳۹۶، ۱۹۹۵ welsch.

تفکر سلارز و کوین نیز تا حد زیادی توسط ناهمخوانی دوم چرخش زبانی تعیین می شود. اما آنها با ویتگنشتاین فرق دارند، او (به عنوان فیلسوف تغییر پذیر در معنای قوی^۱) به طور همزمان پایه های مهم واژه نامه عمل گرایانه فلسفی را بنا نهاد - در بخش سوم با جزئیات بیشتر به آن پرداخته می شود - . هر چند دستاوردهای سلارز و کوین، در ممکن ساختن مرحله عملی چرخش زبانی پیش گام شدند، عمدتاً به عنوان تخریبی یا درمانی توصیف می شوند. در این باره رورتی می گوید: «نه کوین و نه سلارز [...] مفهوم جدیدی از فلسفه را توسعه نداده اند»، (Rarty ۱۹۸۵، ۹۶) مهم ترین دستاوردهای دو نویسنده در تاریخ فلسفه، بیشتر در مشکل سازی^۲ و بویژه در تخریب کردن عقاید بنیادین و تمایزات اصلی (از کانت (Kant) تا نمایندگان اصلی هر دو مکتب چرخش زبانی) به عنوان اصول مسلم تعیین نظریه پردازانه وظیفه فلسفه جدید به عنوان یک رشته مستقل در برابر علوم، کاربرد داشتند.

سلارز به لحاظ درمانی تمایز بین فرض تجربی و درک ذهنی را مورد سؤال قرار داد. کوین تمایز بین ساختگی - مشروط و تحلیلی - لازم، به همراه جدایی فلسفه و علم مرتبط با آن را از بین برد.^۳ ناهمخوانی خاص نظر کوین و سلارز در این حقیقت منعکس می شود که به ترتیب هر یک در شناخت تمایز مورد سؤال قرار گرفته توسط دیگری به عنوان مشکل ساز شکست خوردند، و کم و بیش بی چون و چرا آن را در برنامه سازنده خود مسلم فرض کردند: انگار کوین، با وجود تقبیح

۱. transformative philosopher in the strong sense

۲. having problematized

۳. سلارز ۱۹۹۷ و کوین ۱۹۵۱ - ابتدا و به ترتیب از سال ۱۹۵۱ و ۱۹۵۶.

تمایزات مفهومی - تجربی، تحلیلی - ساختگی و زبان - حقیقت، هنوز قادر به تقبیح فرق بین مفروض و مسلم نیست. بر عکس، سلارز، با وجود دست یابی به دومی، نتوانست اولی را تقبیح کند. (Rarty ۱۹۸۵, ۹۶)

با مروری بر سلارز و کوین، باید اضافه شود که ویژگی‌های تغییرپذیر^۱ در عناصر سازنده تفکر طبیعت‌گرای آنها نیز قابل شناسایی هستند. اما اینها ویژگی‌های تغییرپذیر تنها در معنای ضعیف هستند. برای هر دو متفکر گذار به گفتمان طبیعت‌گرایی به عنوان تغییری در قالب رشته‌ای موضوع فلسفه، تغییری در حال وقوع در نوع معینی از فعالیت فلسفی، متداوم فرض شده بود. بنابراین سلارز منتقدانه تأکید می‌کند که "اکنون ما می‌فهمیم که مفهوم فلسفه جزئی‌نگرانه^۲ یک دام و فریب است". (Sellars ۱۹۹۷, ۸۰) و اینکه ساخت سلسله‌مراتبی و جدایی‌طلبانه ماتریکس رشته‌ای از موضوع مشکل‌آفرین خواهد شد. اما همزمان - گویی که بدیهی باشد - با تصور، اینکه فلسفه علم نیست، (Sellars ۱۹۹۷, ۸۰) او به تقسیم کار جزئی بین علوم تجربی مربوط به حقایق ساختگی مشروط و فلسفه غیر تجربی، که باید به حقایق تحلیلی لازم بپردازد، وفادار است.

جنبه‌های تغییرپذیر درک سلارز از فلسفه در نقد او از گفتمان آکادمیک جزئی‌گرایی^۳ که فلسفه و علم هر دو را فرا می‌گیرد، منعکس می‌شود. با توجه به این مسئله، گفتمان به عنوان یک نقشه دیده شده است که به خرده نقشه‌های کنار هم تقسیم شده است، که هر یک، یک

۱. Transformative
۲. Atomistic
۳. Atomistic

خرده منطقه در کنار منطقه‌های دیگر را نشان می‌دهد و کل موضوع گفتمان را می‌سازند. (Sellars ۱۹۹۷, ۸۰) از این نظر، رشته فلسفه غیر تجربی تعریف‌های مفهومی و تحلیل‌های منطقی ارائه می‌کند، در حالی که علوم فردی در مورد مشکلات تجربی بر اساس اصطلاح‌شناسی توضیح داده شده توسط فلسفه کار می‌کنند. بر خلاف این، شکل جدید کار تحلیلی فلسفه توسط سالرز چنین توصیف می‌شود: «تحلیل» دیگر به تعریف واژه‌ها نمی‌پردازد، بلکه توضیح ساختار منطقی - در وسیع‌ترین معنا - گفتمان را می‌رساند، و گفتمان دیگر به عنوان یک سطح موازی با دیگری نمایان نمی‌شود، بلکه به عنوان مجموعه ایاز جنبه‌های متقاطع که روابط آنها با یکدیگر و با حقیقت فوق زبانی، با هیچ الگوی منفرد یا ساده مطابقت ندارد، نمایان می‌شود. (Sellars ۱۹۹۷, ۸۰)

این امر ساختار جدیدی را برای قالب رشته‌ای فلسفه روشن می‌کند، ساختاری که دیگر به لحاظ سلسله‌مراتبی بر رشته پایه‌ای خادم تمرکز نمی‌کند، در مقابل به روشی شبکه‌ای عمل می‌کند. در این مورد، سالرز تأکید می‌کند: دیگر فیلسوفی علاقمند به مشاهده نمی‌تواند بگوید بگذارید کسی که علاقمند به گفتمان تجویزی است مفاهیم آن را تحلیل کند و مرا به حال خود بگذارد، نه همه اما اکثر مفاهیم جالب فلسفی در بیش از یک بعد از گفتمان درگیر شده‌اند. (Sellars ۱۹۹۷, ۸۰ f) در برابر این پیشینه، رابطه بین فلسفه و علم نیز برای سالرز تغییر می‌کند. اگر فلسفه نه تنها مسئول تحلیل جزئی‌نگرانه و تعریف واژه‌های علوم فردی است، بلکه قصد دارد به طور کلی ساختار اصلی و تمام ارتباط مجموعه‌ای از گفتمان‌های روزمره، علمی و فلسفی را تحلیل کند، یعنی اگر فلسفه باید به عنوان "گفتمانی درباره انسان در تمام گفتمان"، شناخته شود، پس

آشنایی با روند تفکر علمی [در رابطه با فعالیت فلسفی MS] برای ارزیابی چارچوب مقوله‌های حس مشترک (شعور معرفت عمومی) از جهان ضروری است. (Sellars ۱۹۹۷, ۸۱)

همزمان، سالرز مسلم می‌داند که فلسفه کلی‌نگرانه^۱ با هدف قرار دادن یک بینش تصریح شده و منسجم از انسان در جهان، (Sellars ۱۹۹۷, ۸۱) از نظر ساختار از علوم جدا می‌ماند تا جایی که آنها را به روش فلسفی خاصی، موضوع خود می‌سازد. برای سالرز - بر خلاف کوین، دیویدسون و رورتی - این چنین فعالیت فلسفی به شدت از نظر روش‌شناسی از رویه تحقیق تجربی علوم جدا باقی می‌ماند. این امر زمانی روشن می‌شود که نقل قول قبلی در این متن دیده می‌شود: «روشهای تحلیل فلسفی این چنینی ممکن است از روش‌ها یا نتایج علوم هیچ استفاده‌ای نکنند. اما آشنایی با روند تفکر علمی برای ارزیابی مقوله‌های چارچوب تصور دیدگاه مشترک از جهان ضروری است.» و سالرز در همین متن روشن می‌کند: «من نمی‌گویم که برای پی بردن به منطق - منطق چند بعدی - گفتمان عادی لازم است که از نتایج یا روش‌های علم استفاده کنیم. (Sellars ۱۹۹۷, ۸۱)

بر خلاف کوین، که در «کلمه و هدف»^۲ به طور مستقیم متذکر می‌شود که، فلسفه [...] به عنوان تلاشی برای بهتر فهمیدن چیزها، در نقاط ضروری هدف و روش از علم بد و خوب تشخیص داده نمی‌شود. (Quine ۱۹۶۰, ۴۳ f) از نظر کوین، حس مشترک، علم و فلسفه یک کل را تشکیل می‌دهند که تنها به تدریج نه در اصول از یکدیگر

۱. Holistic

۲. *Word and Object*

تشخیص داده می‌شوند. او در مقاله خود، دو اصل تجربه‌گرایی^۱، این امر را به عنوان "سیستم کل"، توصیف کرد که متشکل از یک بنای مصنوعی است که تنها در طول لبه‌ها با تجربه برخورد می‌کند. (Quine ۱۹۵۳, ۴۴، ۴۲) در حالی که جزمی‌گرایی^۲ باقی مانده کوین - که به طور تجربی شبکه باور ما را به یک بعد کلی تصور شده از تجربه بیواسطه پیوند می‌دهد - توسط سالارز (و بعداً به خصوص توسط دیویدسون و رورتی) مورد نقد قرار گرفت، توضیح طبیعت‌گرای کوین از ساختار درونی شبکه باورهای انسانی به فراتر از وفاداری سالارز به تقسیم عمیق ساختاری بین گفتمان فلسفی و علمی، اشاره می‌کند.

بنابراین، کوین در مقاله خود به همان نام، برنامه «معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه»، تدوین شده در کار اصلی او «کلمه و هدف»، را نه تنها به عنوان «بیرون آورنده معرفت‌شناسی از حالت قدیمی خود در فلسفه اول توصیف می‌کند، بلکه بیشتر از آن، تاثیرگذار برادغام تدریجی معرفت‌شناسی با روان‌شناسی و زبان‌شناسی می‌داند. (Quine ۱۹۶۹, ۸۷، ۸۹ f) این پاک کردن عمدی مرزها بین فلسفه و علم همواره از نقد کوین از تقابل جزمی‌جفت‌های تحلیلی / ساختگی و لازم / مشروط ناشی می‌شود، که با کمک آن جداسازی نظریه‌پردازانه موضوع فلسفه مدرن از علوم تجربی در چارچوب تجربه‌گرایی منطقی و هر دو مکتب فلسفه زبان‌شناسی، استمرار یافته است.

همزمان مهم است بدانیم که از بین بردن مرزها بین فلسفه و علم، که توسط کوین حمایت شده، قصد تعریف جدید از فعالیت فلسفی به

۱. Two Dogmas of Empiricism

۲. Dogmatism

معنای دقیق کلمه را نداشت. از نظر کوین، ماتریکس رشته‌ای فلسفه می‌تواند با ماتریکس رشته‌ای علوم تجربی مثل روان‌شناسی یا زبان‌شناسی، بدون به خطر انداختن کارهای (مباحث) مناسب برای معرفت‌شناسی فلسفی در هم تنیده شوند. با توجه به کوین، این مباحث به وسیله جنبش طبیعی‌سازی^۱، که او پرورانده، نه تنها مورد خیانت قرار نمی‌گیرند، بلکه تناقض قدیمی آنها از بین می‌رود و در نتیجه آن، برای اولین بار به شیوه‌ای تدریجی قابل درکارانه شدند.

این خود - ارزیابی به خصوص زمانی روشن می‌شود که کوین خود را از ویتگنشتاین دوم و حرکت درمانی درون فلسفه زبان‌شناسی متمایز می‌کند. کوین می‌نویسد: «ویتگنشتاین و پیروانش، بیشتر در آکسفورد (oxford)، یک رسالت فلسفی باقی مانده در درمان یافتند: در درمان فلاسفه از این فریب (گمراهی) که مسائل معرفت‌شناسانه وجود دارد. اما من فکر می‌کنم که در این زمان شاید گفتن اینکه معرفت‌شناسی هنوز به پیش می‌رود مفیدتر باشد، گرچه در ترتیبی جدید و طبیعتی روشن. معرفت‌شناسی، یا چیزی شبیه به این، تنها به عنوان فصلی از روان‌شناسی و بنابراین علوم طبیعی معنا می‌یابد؛ (Quine ۱۹۶۹, ۸۲) گرچه، همان‌طور که کوین ادامه می‌دهد، معرفت‌شناسی اکنون به طور تجربی، یک پدیده طبیعی را مطالعه می‌کند، یعنی، یک موضوع فیزیکی انسانی، معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه^۲ هم‌زمان به موضوعی اختصاص می‌یابد که تا حدی به دلایل مشابه دلایلی که همیشه معرفت‌شناسی مجبور بوده است، ما مجبور به مطالعه آن هستیم یعنی، برای اینکه بدانیم چه طور

۱. Naturalization movement

۲. Naturalized

مدرک به نظریه مربوط می‌شود، و اینکه چه طور نظریه مربوط طبیعت از هر مدرک موجود فراتر قرار می‌گیرد. (Quine ۱۹۶۹, ۸۲,۸۳)

وفاداری متفاوت کوین و سلارز به پیش فرض (پیش‌انگاری) تقسیم نظریه پردازانه پایدار درباره فعالیت فلسفی به این حقیقت اشاره می‌کند که تفکر آنها در دوگانگی^۱ دوم چرخش زبانی حرکت می‌کند. طبیعت‌گرایی رفتارگرایانه که سلارز و کوین به عنوان الگوی جدید تحقیق فلسفی توسعه دادند، توسط آنها به طور یک طرفه سؤال‌های اصلی سنت جدید موضوع، یعنی این الگو در افق قهقرایی سؤال، به قابلیت حل مشکل یا ختم مشکل ماتریکس جدید تحقیق (طبیعت‌گرایانه) ارتباط داده شد. هر یک از آنها به روش‌های متفاوت از این ماتریکس جدید حمایت کردند. سلارز با بازسازی ساختار درونی رشته‌ای فلسفه، همزمان با حفظ موضوع در هویت آکادمیک خود، و کوین با آوردن حرکت فرارشته‌ای به مرزهای موضوع، با چسبیدن به جهت‌گیری معرفت‌شناسانه فعالیت فلسفی و فهرست کردن کمک علوم به این جهت‌گیری نظریه‌پردازانه.

از این لحاظ موقعیت تفکر دونالد دیویدسون^۲ شبیه سلارز و کوین نیست. دیویدسون با دیدن تعیین وظیفه فلسفه نه به عنوان حل‌کننده مشکل و نه پایان‌دهنده مشکل، بر دوگانگی دوم فائق می‌آید، اما در مقابل با درکی در معنای قوی تغییرپذیر^۳ از فلسفه، یعنی بازتعریف کننده خود فعالیت فلسفی، آغاز می‌کند. این مسئله دیویدسون را با رورتی مرتبط می‌کند که همزمان (با پیشی گرفتن از دیویدسون)

۱. Ambivalence
 ۲. Donald Davidson
 ۳. Transformative

مفهومی از فلسفه در قوی‌ترین معنا تغییرپذیر، که با توجه به آن فعالیت فلسفی خود نیز تغییرپذیر خواهد بود، را ارائه می‌کند.

۵. دیویدسون و رورتی (Davidson and Rorty)

دیویدسون بر اساس نقد «دوگانگی برنامه و محتوا» (Davidson ۱۹۸۴،) در مقاله معتبر سال ۱۹۷۴ خود، در مورد نظریه دقیق یک برنامه ذهنی، برای پیشنهاد‌های رورتی در مورد توسعه یک واژه‌نامه عمل‌گرایی فلسفی، نقطه‌ای کاربردی در چرخش زبانی تدوین کرد. رورتی در مروری بر زندگی‌نامه روشن‌فکری خود، بر اهمیت فراوان این مقاله در شکل‌گیری تفکرش، چنین تأکید می‌کند: «در سال ۱۹۷۱ دیدگاه‌های فلسفی من تکان خوردند، و شروع به تغییر کردند. این همان سالی بود که دیویدسون به من اجازه داد متن سخنرانی‌های او در مورد لاک ۱۹۷۰ را ببینم، که شامل چکنویس اولیه از «ایده اصلی برنامه مفهومی»^۲ او بود.^۳

ملاحظات دیویدسون بر نقد او از مفهومی از فلسفه، که او به عنوان سؤال «تجربی» در مورد رابطه برنامه‌ریزی^۴ زبان انسانی با واقعیت توصیف می‌کند، متمرکز است. معنای اولیه زیربنایی این سؤال، با توجه

۱. dualism of scheme and content

۲. On the Very Idea of a Conceptual Scheme

۳. رورتی ۱۹۹۸، ۵۱. این جمله را با بیانات دیویدسون مقایسه کنید: من همیشه از ریچارد رورتی (Richard Rorty) به خاطر پاسخ او به تفکرات من در باره برنامه‌های ذهنی سپاسگزار بوده‌ام. تا مدتی چنین به نظر می‌رسید که تقریباً هیچ‌کس دیگر نمی‌فهمد که من در «در مورد ایده مهم برنامه ذهنی» به چه چیزی می‌رسیدم، و این موضوع برای من اهمیت بسیاری داشت که رورتی نه تنها نکته مهم را دریافت کرد بلکه از آن حمایت کرد.

(Davidson ۲۰۰۰، ۵۹۵)

۴. Schematizing

به دیویدسون، از نظریه‌ی ساده یک «سیستم سازمان‌دهنده و چیزی منتظر سازمان یافتن» ناشی می‌شود. (Davidson ۱۹۸۴, ۱۸۹) دیویدسون ادامه می‌دهد، این معنای اولیه زیربنای بخش‌های زیادی از فلسفه معاصر را (به علاوه فلسفه کوبین) به عنوان «اصل تجربه‌گرایی، اصل سوم» می‌سازد.^۱

با نگاهی دوباره به تعریف‌ها از مفهوم چرخش زبانی از نظر برگ‌من (Bergmann) و کوبین (Quine) (که در آغاز بخش نقل شد) روشن می‌شود که چه طور ادعای روش‌شناسانه از فلسفه چرخش زبانی یافته^۲ با دوگانگی محتوا - برنامه که دیویدسون آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد، مرتبط می‌شود. در هر دو تعریف از چرخش زبانی از یک طرف بین گفت‌وگوی هدف‌محور در مورد دنیا یا گفت‌وگوی محتوا محور با اصطلاحات خاص، و از سوی دیگر گفت‌وگوی متفکرانه درباره یک زبان مناسب یا ارتقا معنایی به گفت‌وگو درباره اصطلاحات مورد نظر، تمایزی ایجاد می‌شود.^۳ بنابراین نظریه روش‌شناسانه راهنمای چرخش زبانی حاوی این فرضیه مشکل‌آفرین است که تامل در مورد ترکیب زبانی اشاره‌ی محتوا دار ما به اشیاء، بحث را به سطحی تغییر می‌دهد که گروه‌های (مختلف) توافق بهتری در مورد اهداف (یعنی کلمات) و اصطلاحات اصلی مربوط به آنها، دارند.

این فرضیه هدایت‌گر به دو دلیل مشکل‌آفرین است. ابتدا، چون این

۱. دیویدسون ۱۹۸۴، ۱۸۹. در مورد نقد دیویدسون از کار کوبین (ibid, ۱۹۱, cf) را مشاهده کنید همچنین پاسخ کوبین (۴۲ - ۳۸، ۱۹۸۱) به این نقد و واکنش دیویدسون (۱۹۹۰). در تفاوت‌ها بین دیویدسون و سلارز کار رورتی ۱۹۹۱e را مشاهده کنید.

۲. linguistically-turned philosophy

۳. برگمن ۱۹۷۷، ۱۹۶۴ و کوبین ۱۹۶۰، ۴۲۷۱ به ترتیب.

فرضیه امکان ایجاد شکافی روشن بین کلمه و هدف، بین زبان و واقعیت و بنابراین بین برنامه و محتوا، را بدیهی فرض می‌کند. دوم، چون به اشاره می‌گوید که این شکاف یک فضای مشخص از لحاظ روش‌شناسی، از برنامه - تحلیل فلسفی می‌گشاید که «ما توافق بیشتری» (Quine ۱۹۶۰, ۲۷۲) نسبت به آنچه که در فضای اشاره پر محتوا مطرح است، در مورد آن داریم. (Quine ۱۹۶۰, ۲۷۲) این اشاره (کنایه) با این حقیقت مورد مخالفت قرار می‌گیرد که گرچه در برخی شرایط اندیشه و تامل کردن در استفاده ما از زبان امکان نمایان‌تر مشکلات و اختلاف عقیده را می‌دهد، اما به عنوان یک قانون به هیچ وجه به توافق و اجماع بیشتری منجر نمی‌شود. این به این خاطر است که تحلیل استفاده از زبان نمی‌تواند به عنوان یک تحلیل خالص و بی‌طرف از برنامه انجام گیرد، بلکه باید همیشه نقطه جدایی نسبی آن را در میانه استفاده از زبان در نظر گرفت، بنابراین مشکلات محتوا به صورت اصلاح شده (و اغلب حتی تأکید شده) در فراسطح فرض شده تحلیل، دوباره ظاهر می‌شوند.

دیویدسون این اصل زبان‌شناختی که تحلیل متفکرانه برنامه^۱ واقعاً یک شاهکار فلسفی است، را با کلی‌نگری^۲ نظری منسجم که از آن دفاع می‌کند، مقایسه می‌نماید: آنچه که نظریه منسجم را متمایز می‌کند تنها این ادعا است که هیچ چیز نمی‌تواند به عنوان دلیلی برای حفظ باوری به شمار آید به جز باوری دیگر. طرفدار آن، درخواست زمینه یا منبع دلیل از قماش دیگر را به عنوان نامفهوم بودن رد می‌کند. (Davidson ۲۰۰۱ b, ۱۴۱) با این شرایط، هر دو به چیزی که سریعاً به معانی داده شد (محتوای تفسیر نشده)

۱. Scheme
۲. Holism

متوسل می‌شوند و اشاره (توجه) به برنامه‌های مفهومی (مقوله‌های زبانی، شکل‌های منطقی، اصول عام رسمی - عمل‌گرایی) کنار گذاشته می‌شوند. این مسئله در برخی تفکرات بعدی دیویدسون روشن می‌شود که در آنها تدوین اولیه خود را بعداً اصلاح می‌کند: تأکید من بر انسجام احتمالاً تنها راهی برای اشاره به این نکته منفی بود، «تمام آنچه که به عنوان مدرک یا دلیل برای یک باور، باید از کلیت مشابه‌باوری که به آن تعلق دارد برخاسته باشد.» (Davidson ۲۰۰۱ c, ۱۵۵)

نقد دیویدسون می‌تواند به شکلی اصلاح شده بر نسخه پیشرفته دوگانگی برنامه - محتوا مورد حمایت جان مک دوول^۱ به کار رود. (Mac Dowell ۱۹۹۶) مک دوول با فرضیه محتوای از پیش تفسیر شده، یعنی محتوایی که به خودی خود فکور فرض شده، شروع به کار می‌کند، بنابراین دوگانگی قوی برنامه و محتوا (تفسیر نشده) موجود در تجربه‌گرایی سنتی بین فضای منطقی طبیعت و فضای منطقی دلایل به دوگانگی ضعیف برنامه و محتوا (تفسیر شده) تغییر می‌یابد. نقد تجربه‌گرایی بازتاب یافته، که توسط مک دوول حمایت شده و از نظر آن طبیعت لزوماً به طور مفهومی «طبیعت دوم» از پیش شکل یافته است، آغاز خود را به حساب دیویدسون و رورتی می‌گذارد با این حقیقت که دوگانگی برنامه و محتوا به شکلی ضعیف شده در فضای دلایل^۲ مک دوول مجدداً ظاهر می‌شود. نقد مک دوول که از این امر ناشی می‌شود، در بخش آخر این فصل به تفصیل بررسی خواهد شد.

در مقایسه با مک دوول، دیویدسون بر شکاف پایدار در مورد

۱. John McDowell

۲. space of reasons

دوگانگی برنامه - محتوا پافشاری می‌کند. او محدود کردن فلسفه به چشم‌انداز رفتارگرا را پیشنهاد می‌کند، که قبلاً توسط کوین در «کلمه و هدف» در تحقیق زبان‌شناسی تجربی مورد استفاده قرار گرفت. برای انجام این کار دیوی سون به طور همزمان تغییراتی اساسی در الگوسازی کوین برای فعالیت زبان‌شناس به وجود می‌آورد. از نظر دیویدسون، اشیای فیزیکی که بومیان زبان، به عنوان موضوعات آزمایش از نظر زبانی به آنها خو گرفته‌اند، و باید از چشم‌انداز قوم‌مدارانه زبان‌شناس تعریف شوند، جایگزین محرک عصبی، به ادعای کوین مرجع^۱ بی‌طرف، می‌شوند.^۲ سؤالات مربوط به برنامه‌ریزی زبانی تفسیرکننده‌ی «رنجش‌های سطحی ما» (Quine ۱۹۶۰, ۲۲) که با فرضیه یک مرجع بی‌طرف (محرک عصبی) آغاز می‌شود، از نظر دیویدسون توسط طبیعت‌گرایی تاویلی نظریه «تفسیر افراطی»^۳ جایگزین می‌شوند. (Davidson ۱۹۸۴ b) در مورد دومی - همان‌طور که رورتی به اختصار مطرح می‌کند - زبان‌شناس میدانی در چرخه تاویلی آنقدر می‌چرخد تا احساس آرامش کند. (Rort ۱۹۸۶ a, ۳۳۹)

تئوری تفسیر افراطی دیویدسون، دلایل بیرونی از چشم‌انداز بیرونی زبان‌شناس میدانی را هدف قرار می‌دهد. یعنی مکانیسم‌های علی و فرآیندهای وفق دادن آن مدرک به استفاده خاص، شیوه‌ی خاص و

۱. points of reference.

۲. Cf. کوین ۱۹۶۰ فصل ۲ (۷۹ - ۲۶) به خصوص ff۳۱. در مورد تعیین حدود، نظریه distal. حمایت شده توسط دیویدسون از نظریه نزدیک (تقریبی، proximal) مورد توجه کوین، دیویدسون ۷۳، ۱۹۹۰ مشاهده شود. در مورد متن کلی Cf. رورتی ۱۸۹۶ f ۳۳۹ a نیز مشاهده می‌گردد.

۳. radical interpretation

موقعیت خاص نشانه. قوم‌شناس زبانی دیویدسون به خوبی آگاه است که هیچ روند بی‌طرفی در توصیف این دلایل در دسترس او نیست. او تنها می‌تواند تلاش کند که تا حد ممکن باورهای گویندگان را با باورهای خود وفق دهد. محقق میدانی زبان همزمان آگاه است که تفسیر افراطی از خانه آغاز می‌شود. او می‌داند که «چیز زیادی برای دانستن در مورد رابطه بین باورها و باقی واقعیت وجود ندارد به جز چیزی که از مطالعه تجربی تعاملات علی بین اورگانسیم‌ها و محیط آنها می‌آموزیم.» (Rorty ۱۹۸۶ a, ۳۴۱)

ویژگی طرز کار زبان‌شناس میدانی در خارج و فراگیری زبان اول یک فرد، هر دو با توجه به دیویدسون، چیزی است که او موقعیت «مثلث‌بندی» می‌نامد. (Davidson ۲۰۰۱ b, ۲۰۲) چون در هر دو مورد، تطبیق و همانندسازی موضوعات تفکر [...] به پایگاه اجتماعی متکی است؛ یعنی، این امر در یک چپش ساده مثلثی، یعنی دو عامل و یک موضوع مشاهده شده مشترک، رخ می‌دهد. (Davidson ۲۰۰۱ b, ۲۰۲, ۱۹۹۰, ۷۵)

اصول اولیه در فرآیند یادگیری زبان، که در چهارچوب آن فرد از فرد دیگر می‌آموزد تا در مورد چیزهای معمولی فکر و صحبت کند، توسط دیویدسون چنین توصیف می‌شود: وقتی نوآموز صدایی تولید می‌کند یا به شکلی دیگر پاسخی می‌دهد که معلم آن را مناسب می‌یابد، به عمد یا غیر عمد، پاداش می‌گیرد [...]. موفقیت در سطح اول تا حدی حاصل می‌شود که نوآموز به موقعیتی مشابه از نظر معلم، با صداهایی از نظر معلم مشابه، پاسخ می‌دهد. معلم به دو چیز پاسخ می‌دهد: موقعیت بیرونی

و پاسخ‌های نوآموز. نوآموز به دو چیز پاسخ می‌دهد: موقعیت بیرونی و پاسخ‌های معلم؛ به طور خلاصه، دیویدسون روشن می‌کند که: «تمام این روابط علی هستند. بنابراین مثلث لازم شکل می‌گیرد و ارتباطات در مورد اشیاء و حوادث مشترک را ممکن می‌سازد.» (Davidson ۲۰۰۱ b, ۲۰۳)

از نظر دیویدسون ایده یک «معرفت‌شناسی خارجی شده»^۱، در ارتباط با این مثلث‌بندی اجتماعی - عمل‌گرایانه، جای روش درون‌نگر^۲ دکارتی (Cartesian) در مورد سنت معرفت‌شناسانه را می‌گیرد که (تا کوین و به علاوه او) کم و بیش به صورت اول شخص^۳ بود. (Davidson ۲۰۰۱ b, ۲۰۴) در شرایط یک چرخش زبانی که در بحث دوگانگی محتوا - برنامه هم باقی مانده بود، شایستگی زبانی^۴ به عنوان یک توانایی - که باید به طور درون‌نگر بررسی شود - برای تشکیل محتوا درون یک برنامه نشانه‌شناختی با ساختاری متفاوت یا تصور شده به صورت کل‌نگرانه، و برای قابل تشخیص کردن و قابل شناسایی کردن چیزها به عنوان چیزها، در نظر گرفته شده بود. دیویدسون این دیدگاه را در مقابل این نظریه تحریک‌کننده قرار می‌دهد که می‌گوید چیزی به عنوان زبان وجود ندارد، (Davidson ۱۹۸۶، ۴۴۶) این نظریه نتیجه تقابل با «عقیده سوم» تجربه‌گرایی است، تز اصلی سنت جدید فلسفی، مطرح شده توسط دیویدسون، که می‌تواند در کارهای کانت و زیربنای قرائت‌های گوناگون چرخش زبانی از کارنپ (Carnap) و برگ‌من (Bergmann) تا سلارز (Sellars) و کوین (Quine)، دنبال شود.^۵

۱. externalized epistemology

۲. Introspective

۳. first person

۴. linguistic competence

۵. دیویدسون ۱۹۸۴، a، در مورد رابطه تاریخی با کانت cf. دیویدسون ۲۰۰۱، e, ۴۰.

بر خلاف دیدگاه غالب قبلی، دیویدسون تفکر شایستگی زبانی را به عنوان نوعی فن، پیشنهاد می‌کند (Rorty ۱۹۹۴، ۹۷۶) یعنی، به عنوان مجموعه‌ای از ابزارهای عمل گرایانه که به ما اجازه می‌دهد با دیگر افراد و محیط غیر انسانی تعامل داشته باشیم. این نظریه این بعد از استفاده عمل‌گرایی رورتی در معنای طبیعت‌گرایی و رفتارگرایی است که او در تفسیر خود از دیویدسون بر آن تأکید می‌کند. این تأکید در پیشنهاد دیویدسون روشن‌تر می‌شود که می‌گوید ما باید مرز بین دانستن یک زبان و شناخت دنیا را به طور کلی‌تر از بین ببریم. (Davidson ۱۹۸۴، ۴۴۶)

با چنین درک کاربردی از زبان، از نظر دیویدسون، نوع‌شناسی جدیدی در تعیین وظیفه فیلسوف رخ می‌دهد، که او را فیلسوفی تغییرپذیر در معنای قوی می‌سازد. در حالی که کوین عمدتاً کار تجربی زبان‌شناس میدانی را برای پاسخ فلسفی به موضوعات معرفت‌شناسانه به خدمت می‌گیرد، دیویدسون فعالیت فلسفی را به عنوان فعالیتی با هدف می‌شناسد که از پیش تعیین شده نیست، ولی در کار زبان‌شناس میدانی مورد نیاز است.

از نظر دیویدسون، فلسفه قادر است ابزارهای خاص منطقی را که از نظریه حقیقت تارسکی (Tarski) ناشی می‌شوند، و دیویدسون ما را به استفاده آنها در زبان‌های طبیعی قادر می‌سازد، وارد متن تحقیق زبان‌شناس میدانی نماید. اما این امر - حداقل، چنان‌که دیویدسون معتقد است - با اضافه کردن یا تلفیق کردن یک چشم‌انداز دوم، شاید دقیقاً یک چشم‌انداز فلسفی، بر چشم‌انداز زبان‌شناس میدانی برابر نیست. برعکس، بر اساس موقعیت مثلث‌بندی که او نشان می‌دهد، دیویدسون

خواستار تغییر نوع شناسانه‌ی فعالیت فلسفی است. این تغییر دقیقاً شامل انحلال چشم‌انداز فلسفی در چشم‌انداز بیرونی مشروط یک زبان‌شناس میدانی، که در حال کار تجربی با این ابزارهای رسمی، و بنابراین تعیین خود فعالیت علمی به روش جدید غیر تجزیه‌گرا^۱ است.

دیویدسون در مقاله اخیری تأکید می‌کند که: «من اغلب توضیح داده‌ام که تفسیر افراطی برای فراهم کردن تذکرات مفید برای زبان‌شناسان واقعی، یا انتقاد از روش‌های آنها تلاش نمی‌کند.» (Davidson ۱۹۹۵، ۱۳) او این مسئله را بیشتر توضیح می‌دهد: «هدف از نظریه توصیف این مسئله نیست که ما دقیقاً چه طور تفسیر می‌کنیم، بلکه تأمل در این مورد است که چه چیزی در تفکر و زبان است که آنها را قابل تفسیر می‌سازد.» (Davidson ۱۹۹۵، ۸) اما از طرف دیگر، او در همان متن تلاش می‌کند نشان دهد که رویکرد مفسرانه او راه را برای رویه جدیدی در تحقیق زبانی فلسفی روشن می‌سازد: «چون رویکرد من به توصیف، تحلیل (در معنای سخت)، و توضیح تفکر، زبان و عمل از یک طرف، به نظر من برخی از ویژگی‌های علم راداراست و از طرف دیگر با عنوان «به شدت غیر علمی» مورد حمله قرار گرفته است، من قصد دارم نظریه خود را بیازمایم تا ببینم چه طور و آیا می‌تواند به عنوان علم دفاع شود.» (Davidson ۱۹۹۵، ۶) مقصود دیویدسون در اینجا این است که نظریه ترجمه افراطی^۲، که او همچنین از آن به عنوان «نظریه یکپارچه حرف و عمل» یاد می‌کند، باید به عنوان اساس علم عقلانیت (خرد)، که باید تدوین شود، شناخته شود. با توجه به

۱. Nonreductionist
۲. radical translation

دیویدسون جنبه مرکزی این نظریه، هنر به کار بردن نظریه رسمی در یک فرد واقعی است.^۱

دیویدسون و رورتی در این دیدگاه مشترکند که طبیعی سازی عمل گرایانه فلسفه زبان و معرفت شناسی باید به صورت افراطی تر ویتگنشتاین، سلارز و کوین باشد. همچنین تشخیص و تصدیق تغییری افراطی، تغییری وسیع در تفکر فلسفی معاصر، مرتبط با پایه ریزی واژه نامه عمل گرایی در فلسفه، در هر دو مشترک است.^۲ هر چند بر خلاف دیویدسون، از نظر رورتی این طبیعی سازی عمل گرایانه، منجر به درک تغییرپذیر^۳ فعالیت فلسفی در قوی ترین معنی می شود، یعنی به معنای فعالیتی که به خودی خود تغییرپذیر است. با توجه به این نظریه فلسفه یک تجربه معرفت شناسانه می شود، که به سمت ممکن سازی تغییرات آینده در حس مشترک^۴ می رود.

در مقابل، دیویدسون خود را به عنوان مدافع تغییر نوع شناسانه نه چندان افراطی، نسبت به پیشنهاد رورتی، می شناسد. دیویدسون در پاسخ به سؤال «فرق من و رورتی اگر وجود داشته باشد، در کجاست؟» زمانی پاسخ داد: «رورتی می خواهد به موقعیتی بپردازد که به ما اجازه ترک تلاش برای یک توجیه عام - که نه ممکن است و نه لازم - درباره ادعاهای دانش را می دهد، رورتی تاریخ فلسفه غرب را مثل نبرد پیچیده و بدون پیروزی بین شکاکیت نامفهوم و تلاش ناموفق برای

۱. دیویدسون، ۱۹۹۵، ۸. دیویدسون ۱۹۸۶ نیز به این جهت اشاره می کند. برای مراحل مقدماتی موضع نهایی او دیویدسون ۱۹۷۴ مشاهده شود. رورتی ۱۹۸۷ یک بررسی منظم در مورد طبیعت گرایی غیر تحویلی (تجزیه ای) دیویدسون فراهم می کند.

۲. دیویدسون، ۲۰۰۱ Cf ۳۹، c. همچنین ۴۷ f.

۳. Transformative

۴. common sense

پاسخ دادن به آن می‌بیند. از دسکارتس (Descartes) تا کوین (Quine) معرفت‌شناسی به نظر من فقط یک فصل پیچیده، و به هیچ وجه گمراه‌کننده، در کار فلسفی است. پایان دادن به این فصل، با بهره‌گیری از شیوه‌های تحلیل و وفاداری به معیارهای شفافیت خواهد بود که همیشه مشخصه بهترین فلسفه بوده، و با شانس و اراده، همچنان خواهند بود. (Davidson ۲۰۰۱ c, ۱۵۷)

طبیعت‌گرایی تاویلی^۱ دیویدسون قصد دارد یک رویه فلسفی - زبانی را ایجاد کند که دقیقاً از نظر توصیفی و مشاهده‌ای نظری نامیده شود. در دیدگاه دیویدسون، رویه تحقیق علمی زبان‌شناس میدانی ماهر و خیره در فلسفه، با تغییر واقعیت زبانی نیست. در مقابل، هدف فلسفه‌ی دیویدسون، شرح زبان‌های متفاوت به صورت تجربی و از لحاظ تاویلی نسبی است - یعنی توصیف نظام هنجارهای مشروط یک فرهنگ خاص - که به عنوان ابزارهای عملی تعامل تصور می‌شوند.

در مقابل این تاریخچه، عمل‌گرایی توصیفی دیویدسون می‌تواند از عمل‌گرایی به طور برجسته تغییرپذیر رورتنی تشخیص داده شود. در حالیکه عمل‌گرایی توصیفی دیویدسون بازسازی رسمی - منطقی نظریه‌های خاص حقیقت مخصوص زبان‌های طبیعی مختلف را هدف قرار می‌دهد، عمل‌گرایی تغییرپذیر رورتنی بدون ابزارهای تحلیلی منطقی نمادی^۲ کار می‌کند چون او نگران تحلیل علمی شکل‌های موجود تعامل نیست، بلکه نگران شکل‌دهی اجتماعی سیاسی رویه‌های آینده است. بر خلاف دیویدسون که فعالیت فلسفی را به همراه رویه پژوهشی

۱. Hermeneutic
۲. symbolic logic

زبان‌شناس بازسازی می‌کند، رورتی در تعیین مجدد فعالیت فلسفی نه با الگوی نظریه پردازانه علوم تجربی بلکه توسط الگوهای گرفته شده از رویه‌های فرهنگی در ادبیات و هنر که مستقیماً تغییر را هدف قرار می‌دهند و او آنها را به علوم طبیعی و فرهنگی و تکنولوژی انتقال می‌دهد، هدایت می‌شود.

دیدگاه اجتماعی سیاسی مربوط به واژه‌نامه فلسفی عمل‌گرایانه توصیه شده توسط رورتی هنوز در کارهای «آینه طبیعت» و «نتایج عمل‌گرایانه» گنجانده نشده بود. این امر ابتدا در کارهای اخیر دهه نود، چاپ شده در پی کار مهم بعدی او «احتمال، استهزا و اتفاق نظر»^۱ توسعه یافت. نظریه زیربنایی این کارها توسط رورتی در مقاله‌اش به نام هیلاری پاتنم و تهدید نسبت‌گرا^۲ چنین توصیف شده است: به طور خلاصه، استراتژی من [...] هر چیزی را از معرفت‌شناسی و متافیزیک به سیاست فرهنگی تبدیل می‌کند و نیز هر چیزی را از ادعاهای مبنی بر دانش و شواهد به پیشنهادها که باید آنها را امتحان کنیم، تبدیل می‌سازد.^۳ ارتباط دادن فعالیت فلسفی به دموکراسی، که در این استراتژی مطرح شده، برای عمل‌گرایانه تغییرپذیر رورتی (در قوی‌ترین معنا) مرکزیت دارد. این تفکر سومین کاربرد عمل‌گرایانه را از دیدگاه رورتی مشخص می‌کند، استفاده‌ای که در بخش‌های دیگر این کتاب بسیار نمایش داده خواهد شد.

قبل از نتیجه‌گیری با نگاهی به استراتژی رورتی برای تغییر توجه فلاسفه از متافیزیک و معرفت‌شناسی به نیازهای سیاست دمکراتیک

۱. *Contingency, Irony, and Solidarity*

۲. Hilary Putnam and the Relativist Menace

۳. رورتی، ۱۹۹۸، ۵۷، b، همچنین رورتی ۱۹۸۹، ۶۸، i ۱۹۹۸ به ویژه ۳۸.

(Rorty ۱۹۹۸ i, ۶۳۸) با جزئیات بیشتر، ارائه دیدگاه کلی او در مورد موقعیت فلسفه معاصر باید برای انعکاس موضع او در کارهای چاپ شده اخیرش، بروز شود. به این طریق، ملاحظات فصل حاضر می‌تواند به طور نظام‌مند در ارتباط با تحلیل موقعیت انتقالی فلسفه معاصر، با فراهم کردن پیشینه برای توصیف طیفی گسترده از کارهای ممکن برای فلسفه رسانه در فصل بعد، ارزیابی شود.

۶. بازنگرایی و ضد بازنگرایی

ویژگی اصلی واژه‌نامه عمل‌گرایی که توسط رورتی در بحث جدید فلسفی از آن حمایت شده این است که دیگر برای اتخاذ موقعیتی درون بحث‌های نظری فلسفه مضاف تلاش نمی‌کند. این ویژگی همان‌طور که نشان داده شده است، از تحول عمل‌گرایانه‌ای که رورتی در پی ویتگنشتاین، کوین، سالرز و دیویدسون در چرخش زبانی به وجود آورده است، ناشی می‌شود. در دومین مقاله بازنگرانه (۱۹۹۲) در مورد چرخش زبانی این تحول در کلمات زیر خلاصه می‌شود: «کمک مشخصی که چرخش زبانی به فلسفه کرده است، فکر می‌کنم که به آن کمک کرده تا از بحث در مورد تجربه به عنوان ابزار تصویرسازی ذهنی (نمایندگی)^۱ به بحث در مورد زبان به عنوان چنین ابزاری تغییر کند - تغییری که همان‌طور که معلوم شد، کنار گذاشتن خود مفهوم تصویرسازی ذهنی (نمایندگی) را آسان‌تر ساخت. (Rorty ۱۹۹۲ d, ۳۷۳) در آخرین نکته - یعنی کنار گذاشتن خود مفهوم تصویرسازی ذهنی (نمایندگی) - نقطه قطعی تمایز بین مسیر عمل‌گرایی عقلانی، که رورتی

۱. Representation

با پیروی از دیویدسون پیشنهاد داده، و سنت عقلانی موضوع جدید فلسفه، امتداد یافته از کانت تا کوین، می باشد.

اهمیت این تمایز به روشنی در قاعده عمل گرایایی به عنوان ضد بازنماگرایی^۱ رورتی بیان شده است.^۲ برای توضیح تنش درونی، که از دیدگاه رورتی ویژگی فلسفه معاصر است، او تمایز بین بازنماگرایی و ضد بازنماگرایی را به عنوان حرکت های اصلی فلسفه مدرن پیشنهاد می کند. رورتی به همراه دیویدسون، بازنماگرایی^۳ را نوعی از تفکر فلسفی می داند که در تمام شکل هایش بر «نظریه نظریه» (iden iden) تمرکز می کند. (Rorty ۱۹۸۶ a, ۳۴۴) منظور او این دیدگاه، هدایت شده توسط دوگانگی برنامه - محتوا، است که دانش در محیط ذهن رخ می دهد - تعریف شده با احساسات، مفاهیم، افکار (عقاید)، توانایی های شناختی، احکام قانون، طرح کلی، مقاصد، بناها (طرح ها) پیشنهادها، معانی و غیره - و اینکه این محیط به عنوان یک موضوع تامل فلسفی، به طور همزمان به عنوان محتوای توجیه کننده استقلال نهادی فلسفه به عنوان یک موضوع فکری در مقایسه با علوم عمل می کند.

از دیدگاه بازنماگرا (تصویرگرا) علوم، رویه های شناختی دانسته می شوند که گرچه هر یک از تصویرهای ذهنی استفاده می کنند، اساساً چنان تعیین شده اند که خود آنها را به موضوع تفکر تبدیل نکنند. با توجه به دیدگاه اصلی بازنماگرا، این امر در فلسفه رخ می دهد و آن را از علوم فردی متمایز می سازد. از نظر رورتی ضد بازنماگرایی نه تنها

۱. Antirepresentationalism

۲. رورتی ۱۹۹۸ cf، همچنین رورتی ۱۹۹۸ ۶۳۷-۶۳۵، i.

۳. Representationalism این دکرین که تفکر عبارت است از دست کاری تصاویر ذهنی اشیاء.

تفاوت فلسفه به عنوان یک رشته منعکس‌کننده برنامه - در مقایسه با علوم فردی استفاده‌کننده‌ی برنامه - را مورد سؤال قرار می‌دهد، بلکه دیدگاه اصلی و زیربنایی این تمایز یعنی وسیله بازنمایی دانش که یا در ارتباط با اشیاء در رویه شناختی ذهنی به کار می‌روند یا موضوع خود را در نگرشی انعکاسی می‌سازند، مورد سؤال قرار می‌دهد. در مقابل، وظیفه ضد بازنامگرایی فلسفه، رها سازی فلسفه، علم و حس مشترک (شعور) از «نظریه نظریه» که زیربنای بازنامگرایی است، و دانش، تفکر، و سخن را قابل فهم ارائه می‌کند، بدون توسل به «*tertia*» یعنی میانجی‌های ذهنی مفروض، دیده می‌شود. (Rorty ۱۹۸۶ a, ۳۴۴) تفاوتی ندارد که آیا این *tertia* مثل سنت، به عنوان مفاهیم غیر علی یا پیشنهادات درک شوند، و بنابراین با ابزارهای غیر تجربی مورد بررسی قرار گیرند، یا مانند نظر کوین به عنوان برنامه‌های علی محرک درک شوند و از این رو به وسیله ابزارهای تجربی بررسی گردند.

موضع ارائه شده توسط رورتی بین بازنامگرایی و ضد بازنامگرایی باید به روشنی از تفاوت بین واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی ارائه شده توسط مایکل دامت (Michael Dammett) متمایز شود.^۱ بسیاری از سوء تفاهم‌ها در بحث کنونی درباره خودانگاری فلسفه معاصر مستقیماً از یکی دانستن موضع قبلی با آخری ناشی شده‌اند. در استعمالات رورتی تفاوت بین واقع‌گرا کپی‌کننده نظریه‌ها و ضد واقع‌گرا سازنده نظریه‌های دانش، به عنوان مترادف برای مفهوم مخالف بازنامگرایی و ضد

۱. دامت (Dammett ۱۹۷۸). در مورد بحث واقع‌گرایی - ضد واقع‌گرایی مجموعه مقالات ویرایش شده توسط ۱۹۹۲ Forum fur philosophie Bad Homburg را مشاهده کنید. در مورد عدم موضع‌گیری رورتی در مورد نمایش‌گرایی و عدم نمایش‌گرایی مثلاً رورتی ۱۹۹۰-۱۹۹۱e-۱۹۹۹c۱۰۰۱ d, را مشاهده کنید.

بازنماگرایی عمل نمی‌کند، بلکه تفاوتی درونی در بازنماگرا است. این مسئله توسط رورتی به وضوح بیان شده است، زمانی که او می‌نویسد: «من ادعا می‌کنم که موضوع بازنماگرایی در برابر ضد بازنماگرایی از موضوع واقع‌گرایی در برابر ضد واقع‌گرایی جداست، چون موضوع دوم تنها برای بازنماگرایان به وجود می‌آید.» (Rorty ۱۹۹۱ d, ۲) و رورتی در جای دیگر می‌نویسد: «از نظر من کشمکش بیهوده متافیزیکی بین ایده‌آل‌گرایی و مادی‌گرایی، در سال‌های اول این قرن با کشمکشی متافیزیکی بین عمل‌گرایان [...] و ضد عمل‌گرایان جایگزین شده بود. [...] کشمکش دوم فراتر از واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی است.^۱

به هر حال، رورتی در کارهای اولیه‌اش، به خصوص با استفاده از استعاره آینه در «آینه طبیعت»، خود در این حقیقت که نقد او در مورد بازنماگرایی، در معنای وسیع به عنوان نقدی از نظریه عمومی بازنماگرایی درک نشده (Rorty ۱۹۷۹, ۱) بلکه در معنایی محدود به عنوان نقدی از نظریه کپی (کپی - نظریه) درک شده است، کمک کرد. بر همین اساس ولفگانگ ولش (Olfgang ولش) به نقد رورتی از فلسفه در «آینه طبیعت» به این صورت ایراد وارد کرده است که فلسفه مدرن از قرن هفدهم [...] دانش را [...] دقیقاً با توجه به الگوی آینه درک نکرده بود، [...] از نظر رویکرد، مفهوم جدید دانش نه برای انعکاس که برای ساخت هم‌سو شده بود. (ولش ۱۹۹۵, ۲۱۳, f) این انتقاد تا حد مشخصی درست است اما باید تا حدی نسبی شود.

درست است که در «آینه طبیعت»، ساخت‌گرایی معرفت‌شناسانه یا ضد واقع‌گرایی - که ولش به دکارت (Descartes) و کانت (Kant)

۱. رورتی ۱۹۸۶ a, ۳۵۴. cf ۱۹۸۶ همچنین رورتی ۱۹۸۶ b.

نسبت می‌دهد (ولش ۲۱۴، ۱۹۹۵) - از این ایده که خاصیت معرفت‌شناسی مدرن این است که دکارت، لاک (Locke) و کانت فکر می‌کردند انسان تنها در صورتی می‌تواند به طور مناسب طبیعت را منعکس کند که آینه آگاهی انسان، به طور معرفت‌شناسانه‌ای برای جلوگیری از گمراهی، مرتباً جلا داده شود، توجه کمتری می‌شود. هر چند، همزمان، در برابر اعتراض ولش، رورتی باید دفاع شود تا حدی که در «آینه طبیعت» جلا دادن آینه آگاهی عصر جدید، در انقلاب کوپرنیکی به ضد واقع‌گرایی، به اوج رسیده است. از نظر رورتی - درست مانند ولش - این امر شامل این فرضیه کانت است که هر چیزی که می‌گوییم درباره چیزی است که ساخته‌ایم.^۱

رورتی در جدیدترین آثار خود تئوری تطابق حقیقت را به جای استعاره‌ی آینه، به عنوان ویژگی زیربنایی دو گونه‌ی خود استفاده کرده است: «هیچ نکته‌ای برای بحث مابین واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی وجود ندارد، چون چنین بحث‌هایی ایده خالی و گمراه‌کننده‌ی «حقیقی شدن باورها» را مسلم فرض می‌کنند.» (Rorty ۳۳۵، cf, ۳۵۳) این ایده که هدف اولیه دانش انسانی نمایش مناسب واقعیت است، معرفت‌شناسی‌های کپی - نظری و سازنده را تعریف می‌کند. کپی - نظریه‌های واقع‌گرایانه^۲ و سازنده‌گرایی ضد واقع‌گرایانه^۳ باید معیار

۱. رورتی ۱۹۷۹، ۱۳۷، ۱۳۸. همچنین بخش سه و چهار فصل ۳ از آینه طبیعت را مشاهده کنید که در آن رورتی ضد واقع‌گرایی کانت را با نشان دادن این مطلب که کانت، اولین کسی بود در مورد زیربنای دانش به عنوان فرضیات و نه هدف‌ها (موضوع، اشیا) فکر کرد. قبل از کانت تحقیقی در مورد «طبیعت و منشأ دانش» تحقیقی برای نمایش‌های درونی محرمانه بوده است. از نظر کانت، این تحقیق برای قوانینی شد که ذهن برای خود ترتیب داده بود. (Rorty ۱۹۷۹، ۱۶۰)

۲. Realistic copy theories

۳. antirealist constructivisms

متفاوت کفایت را به کار برند و مفاهیم متفاوتی از واقعیت را مسلم بدانند، اما هر دو درون الگوی نمایش‌ها با هدف تطابق باقی می‌مانند. در حالی که در کپی - نظریه (نظریه کپی) کافی بودن یک نماینده (تمثال) توسط رابطه آن با بازنما - برتر^۱ موضوع (شیء) تعیین می‌شود، و معیار تطابق ضد واقع‌گرا با اصطلاحات بازنما - فطری^۲ تعیین می‌گردد. سؤال تعیین‌کننده این است که آیا درک ضد واقع‌گرا از نمایندگی حقیقت رسماً با مقررات، که به عنوان شرایط امکان درک شده‌اند، برای ساخت چیزی به عنوان چیزی مطابقت دارد.^۳

با توجه به رورتی پیش‌فرض مشترک تصورات واقع‌گرایانه و ضد واقع‌گرایانه‌ی تطابق، فرض تجانس هستی‌شناسانه بین باورها و غیرباورها است. (Rorty ۱۹۸۶, a, ۳۳۸) یک واقع‌گرا با استدلال مادی‌گرایانه، فکر می‌کند هیچ چیز نمی‌تواند با ذره‌ای از واقعیت فضایی - مکانی مطابقت داشته باشد مگر اینکه با ذره‌ای دیگر روابط علی مناسب داشته باشد؛ در عوض ضد واقع‌گرا، با استدلال ایده‌آل‌گرایانه، ادعا می‌کند که هیچ چیز نمی‌تواند با یک نماینده و تمثال مطابق باشد مگر نماینده و

۱. representation-transcendent

۲. representation-immanent

۳. مارتین هیدیگر (Martin Heidegger) قبلاً مطرح کرده بود که «در طول انقلاب کوپرنیک (Copernican Revolutions) مفهوم قدیمی حقیقت در معنای «کمک» (adaequatio) دانش برای موجود بسیار اندک تغییر کرده است که آن [انقلاب کوپرنیک] واقعاً آن [مفهوم قدیم حقیقت] فرض می‌کند، در واقع حتی آن را برای اولین بار پایه‌گذاری می‌کند. بازسازی او در مورد بحث کانتین می‌گوید: «دانش قدیمی تنها می‌تواند به موجودات [چیزها] مربوط باشد (کمک کند) اگر این موجود به عنوان موجود قبلاً ابتدا ظاهری هستند [offenbar] یعنی تاکنون ابتدا در ترکیب وجود (بودن) خود شناخته می‌شود. ظاهر بودن موجودات (حقیقت قدیم) دور نمایان‌شدگی ترکیب وجود موجودها می‌چرخد (حقیقت هستی‌شناختی) (Heidegger ۱۹۹۷, ۸f).

تمثال. (Rorty ۱۹۸۶ a, ۳۳۷ f) بنابراین این ادعا توسط این دیدگاه سازنده حمایت می‌شود که یک برنامه میانجی وجود داشته که غیرباورها را قبل از آنکه قابل بحث شوند، شکل داده است. (Rorty ۱۹۸۶ a, ۳۴۳) بازنماگرایان (تصویرگرایان) پیشرفته مثل جان مک دوول (Jahn Mc Dowell) تلاش می‌کنند اشکال واقع‌گرایانه و غیر واقع‌گرایانه تفکر را با یکدیگر در واقع‌گرایی زبانی سازگار کنند. رورتی دیدگاه مک دوول را در ارتباط با چرخش زبانی چنین توصیف می‌کند: «در تصویر مک دوول، چرخش زبانی در فلسفه کمک می‌کند تا بفهمیم هرچه که شکلی زبانی ندارد، بخش از فرایند توجیه نیست. هر چند این امر نیاز به «معنی‌دار بودن تفکر تجربی دنیا محور را از بین نمی‌برد». ^۱ رورتی استراتژی مک دوول در مورد ادغام این دو با یکدیگر را این چنین خلاصه می‌کند: که مک دوول حضور ادراکی و دریافتی را به عنوان درخواست دنیا از شما برای طرح یک قضاوت، می‌بیند، در حالی که خود هنوز قضاوت نیست، گرچه شکل مفهومی یک قضاوت را دارد. (Rorty ۱۹۹۸ d, ۱۴۸)

تفکر اصلی مک دوول در واقع مطرح می‌کند که فضای تجربه، مانع‌دور برابر اعمال بیرونی خودانگیختگی را تضمین می‌کند، گرچه نه از بیرون چیزی که قابل تصور است، و همچنین نه از بیرون فضای مفاهیم. (Mac Dowell ۱۹۹۶, ۱۴۴) بر اساس قرائتی از کانت که الهام شده از هگل (Hegel)، ^۲ مک دوول با این فرض شروع به کار می‌کند که رابطه

۱. رورتی ۱۹۹۸ d, ۱۴۲. رورتی ارزیابی خود از چرخش زبانی را از این مورد چنین مجزا می‌کند: من چرخش زبان در فلسفه را چرخشی دور از عقیده درست در مورد پاسخ‌گویی انسان به جهان می‌دانم. (Rorty ۱۹۹۸ d, ۱۴۲ f)

۲. cf. مک دوول ۱۹۹۸ به ویژه ff, ۴۹۰ f ۴۶۶.

با حقایق فوق زبانی نباید به عنوان قطعیت فوری فهمیده شود، بلکه به عنوان تصمیم به دست آمده فکورانه از خود زبان درک گردد. به این طریق شهود واقع‌گرایانه بازنما - استقلال از آنچه که بیانات زبانی ما به آن اشاره می‌کنند می‌تواند به عنوان تصمیمی که خود به طور زبانی تعیین شده است شرح داده شود، یعنی خود ویژگی تفسیری (روشنگر) دارد. از نظر مک دوول اگر کسی اصطلاح واقع‌گرایانه را که به شکل زبانی بفهمد، پس این امر مشخص می‌کند که گرچه ما هیچ یقین فوری از هویت‌های غیر زبانی نداریم، با وجود این ما درون زبان می‌توانیم به اشیاء به عنوان هویت مستقل غیر زبانی و تفسیری، اشاره نماییم.

از نظر رورتی بازسازی دشوار زبانی تجربه‌گرایی که توسط مک دوول حاصل شد، بسیار بدیع و کاملاً موفق است. (Rorty ۱۹۹۸ d, ۱۵۰) اما همزمان - و این نکته برای رورتی تعیین‌کننده است - یا از نظر سیاسی بی‌ربط است، چون نمی‌تواند توسط حس مشترک (درک عمومی) دنبال شود، یا اینکه اگر هم بر عکس تمام انتظارات در دراز مدت در معرفت‌شناسی هر روزه رسوب کند، نمی‌تواند از نظر سیاسی گویا باشد. با توجه به رورتی مفهوم منعکس شده زبانی مک دوول از تجربه، درست مثل خشک‌اندیشی تجربه‌گرا که به درستی توسط دیویدسون مورد انتقاد قرار گرفته، نهایتاً، تصویری از «جهان» را به عنوان قدرت غیر انسانی هدف قرار می‌دهد که ما نوعی احترام را مدیون آن هستیم. (Rorty ۱۹۹۸ d, ۱۵۰) قدرت بی‌حد و حصر یک تفسیر - مستقل محل اشاره (مرجع) برای بیانات زبانی ما به درستی توسط خود مک دوول به عنوان تفسیر درک شده است، و تا حدی نسبی شده است. اما همزمان این

نسبی‌سازی تفسیرگر با هدف مشروعیت دادن به مرجع واقع‌گرایانه برای محل ارجاعی فراذهنی که از درون فضای ارتباط بین ذهنی فراتر می‌رود، رخ می‌دهد.

فرد ممکن است فراتر از مک دوول برود و از نظر رابرت برندوم (Robert Brandom) عینیت (برون‌گریزی) مرجع را به عنوان یک الزام بین‌الذهانی که به طور ضمنی توسط استفاده زبانی که ما در متن رفتارهای اجتماعی کسب می‌کنیم ثابت شده، درک کند. اما با توجه به رورتی، حتی اگر فردی این کار را بکند، باید پرسیده شود که آیا دنبال کردن این زبان - بازی فراذهنی و ارجاع که به صورت بین‌الذهانی بدست آمده، با معنی و مطلوب است.^۱

رورتی دو دلیل ارائه می‌کند که او را به جواب منفی به این سؤال سوق می‌دهد. هر دو دلیل بر این موضوع صدق می‌کنند، که (همان‌طور که قبلاً اشاره شد) از نظر رورتی غیر محتمل است، که نشان اجتماعی بازی - زبان اشاره شده باید نه تنها برای فلاسفه، بلکه برای زن و مرد کوچه خیابان نیز عینی باشد. اولین دلیل ارائه شده توسط رورتی، که قبلاً دیویدسون نیز ارائه کرده بود، این است که با تمرکز بر مرجع (اشاره) فراذهنی استفاده واقعی از زبان به عنوان ابزار عملی ارتباط و موثر در هماهنگی رفتار، از بین می‌رود.

از نظر برندوم بر خلاف این استدلال، ممکن است پاسخ داده شود که مرجع (اشاره) واقع‌گرایانه و اصطلاح‌شناسی بازناگرای (تصویرگرا) مرتبط با آن (مثل نظر Mc Dowell) مشخصه و معیاری درونی برای

۱. در این مورد cf. برندون ۱۹۹۴، ۴۹۵-۶۱۳، همچنین رورتی ۱۹۹۸ ff ۱۳۰، c.

خود زبان نیست، بلکه باید به عنوان ابزاری اجتماعی در خدمت هماهنگی رفتار شناخته شود. رورتی از این پاسخ فراتر می‌رود و بیان می‌کند که برندوم و دیویدسون به قدر کافی در مورد تمام موضوعات توافق دارند و تنها استراتژی‌های بلاغی متفاوتی را برای طرح نکات لزوماً مشابه به کار می‌برند. (Rortey ۱۹۹۸ c, ۱۳۲) در حالی که دیویدسون با استفاده از اصطلاح‌شناسی ضد بازنگرا برای چرخش‌زبانان یک تحول عمل‌گرایانه برای بررسی زبان طبیعی به عنوان ابزار بین‌فردی تعامل‌قائل می‌شود، استراتژی برندوم شامل حفظ اصطلاح‌شناسی بازنگرای چرخش‌زبانان است، ولی به طور مخفی یک واژه‌نامه دستوری را به روشی عمل‌گرایانه بازتعریف می‌کند.^۱ هر چند آنچه که به طور ظاهری شبیه یک تفاوت صرفاً استراتژیک به نظر می‌رسد به تفاوت عمیق‌تر در فهم و درک آنها از فلسفه باز می‌گردد. رورتی این مسئله را چنین روشن می‌کند: «اما بلاغت، به خصوص اگر مثل من، سنت عمل‌گرا نه به عنوان روشن‌کننده اندک پیچیدگی‌های باقی مانده از فیلسوفان بزرگ بلکه به عنوان کمک‌کننده به تغییر تاریخی در خودانگاری بشریت دیده شود، اهمیت دارد. (Rortey ۱۹۹۸ c, ۱۳۲) دومین دلیل مطرح‌شده توسط رورتی در برابر عمل‌گرایی بازنگرای برندون، بر خلاف پیشینه عمل‌گرایی تغییرپذیر رورتی (در قوی‌ترین معنی) نتیجه می‌دهد، که با توجه به آن وظیفه فلسفه کمک به توسعه ایمن‌تر، دموکرات‌تر و آزادتر اجتماعات انسانی سازماندهی شده است. این امر همان منظور استنباط رورتی از سنت عمل‌گرایی به

۱. از نظر برندون، که تفکر خود را عمل‌گرایی‌های دستوری می‌نامد، دستوری به معنی اخلاقی، عملی نیست بلکه بر اساس الزامات درون‌ذهنی است. (Brandom ۱۹۹۶, ۳-۶۶۱)

عنوان یک سنت روشنفکر است که از زمان ویلیام جیمز و جان دوی (William James – John Dewey)^۱ تلاش کرده فلسفه را به عنوان چیزی بیش از یک کار تخصصی به کار گیرد. از این نظر، فلسفه نیز باید در واقع بالاتر از همه، به روشی فرارشته‌ای، به عنوان شیوه تفکر دموکراتیک و شریک فعال در زمینه پروژه سیاسی روشنگری – برای توضیح تغییر تاریخی در خودانگاری بشریت – پیاده شود. (Rortey ۱۹۹۸ c, ۱۳۲)

این پیشینه اجتماعی سیاسی است که تفاوت بلاغی اشاره شده در مقابل آن اهمیت خود را برای رورتی به دست می‌آورد: «انتخاب بین رها کردن مفهوم «پاسخ دادن» و «بازنمایی» [...] و حفظ آنها است. بحث من برای رها کردن آنها این است که آنها تصویری از رابطه بین مردم و غیر مردم را حفظ می‌کنند که ممکن است استبدادی^۲ نامیده شود – تصویر انسان مورد قضاوت دیگری غیر از اتفاق نظر دیگر انسان‌ها، قرار گیرد. (Rortey ۱۹۹۸ c, ۱۳۵) رورتی با اشاره مستقیم به برنردوم ادامه می‌دهد: «اما من اصرار برنردوم در استفاده از اصطلاحات «درست شدن»، «واقعاً هست» و «حقیقی کردن»^۳ به عنوان ابزارهایی می‌بینم که به دست مستبدان افتاده و برای اهداف ارتجاعی استفاده خواهند افتاد.^۴

منظور رورتی از اهداف ارتجاعی و خودکامه هدف‌هایی است که نهایتاً در بازنماگرایی زبانی مک دوول منعکس شده و توسط خود

۱. برای نمونه، جیمز ۱۹۷۹ و دووی ۱۹۸۸، ۱۹۸۴، ۱۹۲۲، ۱۹۸۲ و ۱۹۸۵ را مشاهده کنید.

۲. Authoritarian

۳. “getting right,” “really is,” and “making true”

۴. رورتی ۱۹۹۸ c, ۱۳۵, cf نیز رورتی ۱۹۹۷ a به ویژه ۱۷۷: حس من این است که برنردوم با که با توجه بر آن تفکر فلسفی می‌تواند احساس (شهود) پیش پا افتاده به خوبی فلسفه زبان خود را در یک چهارچوب متافلسفی خودنما قرار می‌دهد. و همچنین استعاره‌های آموخته شده را رد کند.

مک دوول به عنوان «افلاطون‌گرایی نرم»^۱ توصیف شده است. (Mc Dowell ۱۹۹۶, ۱۷۸۰) با توجه به رورتی میراث افلاطونی که توسط معرفت‌شناسی بازنگرا تداوم بخشیده شده، شامل تلاش برای مشروعیت بخشیدن به قدرتی برتر است که ما باید به آن احترام بگذاریم. در «امید به جای دانش»^۲ (Rortey ۱۹۹۹ b) خویش اشتیاق به منبعی درونی یا بیرونی مشروعیت که از توافق نظر درون ذهنی فراتر می‌رود، را به عنوان اشتیاق یک فرهنگ نظریه‌پردازانه، با تمرکز بر تعیین انسان به عنوان موجودی دانا، توصیف می‌کند. در واقع، از عهد قدیم تاکنون دانایی^۳ به عنوان فعالیتی غیر بدنی و با هدف درونی، دانسته شده است.^۴

به طرز عجیبی تفکر مک دوول خود ادعای ارائه عمل‌گرایی را دارد که از دستاوردهای رورتی نقص کمتری دارد. (Mc Dowell ۱۹۹۶, ۱۵۶) اما از نظر رورتی این امر در بند الگوی نظریه‌پردازانه باقی می‌ماند که خودانگاری فلسفی مدرن را به عنوان موضوع، به عهد قدیم مرتبط می‌کند. رورتی سعی می‌کند این الگو را با طرح جایگزین خود برای فعالیت فلسفی بشکند: عمل‌گرایان فکر نمی‌کنند تحقیق بتواند ما را در تماس بیشتر با واقعیت غیر انسانی، نسبت به آنچه که همیشه بودیم، قرار دهد، چون تنها معنایی که از «در تماس بودن» می‌دانند تعامل سببی (در برابر بازنمایی دقیق) است. بنابراین از نظر آنها تنها

۱. relaxed Platonism

۲. *Hope in Place of Knowledge*

۳. Knowing

۴. برای بازسازی «نظریه تماشاگر دانش» (Dewey ۱۹۸۸, ۱۹) هدایت شده توسط الگوی تصویرونه عمل، و مربوط به افلاطون و ارسطو، دووی ۱۹۸۸ به خصوص ۳۹ - ۳، ۸۶ - ۶۰ و همچنین ۱۹۸۲، ۹۰۱ - ۹۵ مشاهده شود.

سؤال این است: اگر ما این باور، ایت رویه یا آن نهاد را بپذیریم، آیا زندگی انسان در آینده بهتر خواهد شد؟ (Rortey ۱۹۹۸ c, ۱۶)

جهت‌گیری نظریه‌پردازانه نسبت به قدرتی برتر یک مکان ارائه شده بیرونی یا ساخته شده درونی از مرجع که تفکر و دانش ما باید به آن احترام بگذارند، توسط رورتی با درکی متفاوت از فلسفه جایگزین شده که به دوی (Dewey) برمی‌گردد و در حال حاضر توسط فیلسوفانی با تفکر سیاسی مثل هابرماس (Habermas) راولز (Rawls) و خود رورتی (Rorty) دنبال می‌شود. در مورد تفکر هابرماس رورتی توضیح می‌دهد: چنین فلسفه‌ای معرفت‌شناسی را سیاسی می‌سازد به این معنا که در جست‌وجوی حقیقت آنچه که مهم است، شرایط اجتماعی (و به ویژه سیاسی) است که تحت آن جست‌وجو انجام می‌شود، نه طبیعت درونی موضوعات انجام‌دهنده تحقیق؛^۱ رورتی مشخصه سیاسی اجتماعی عمل‌گرایی ضد بازنماگرا و پیشنهادش برای مشخص کردن نوع جدید فعالیت فلسفی را در سه جلد از مقالات فلسفی‌اش (۱۹۹۸ - ۱۹۹۱)، بیشتر روشن کرده است، و تلاش کرده است آن را در کار فلسفی تا حدی در «دستیابی به کشور خود»^۲ (۱۹۹۸)، فلسفه و امید اجتماعی (a) (۱۹۹۹) به کار برد. تفکر مهم مرتبط‌کننده ضد بازنماگرایی فلسفی (که توسط رورتی به دنبال دیویدسون دفاع شده) با عمل‌گرایی سیاسی (توسعه یافته در شکل اجتماعی جیمز (James) و به ویژه توسط دوی (Dewey) در طول نیمه اول قرن بیستم) می‌گوید: نظر ضد بازنماگرایی

۱. رورتی ۱۹۹۸، ج. فصل اول درخواست برای اطمینان دوی (۳۹-۳ به ویژه ۱۹۸۸ Dewey) و بازسازی در فلسفه اول، به خصوص فصل اول (۸۰-۹۴، ۱۹۸۲ Dewey) مشاهده شود.

۲. *Achieving Our Country*

۳. *Philosophy and Social Hope*

یک عمل‌گرا از باور [...] اعتراضی در برابر این عقیده است که انسان باید خود را در مقابل غیر انسان کوچک کند (انسان باید در مقابل غیر انسان فروتن باشد) (Rortey ۱۹۹۹ e, ۷) این موضوع برای رورتی بدین معناست: من [...] فکر می‌کنم که جهان کافران عمل‌گرا - مردمی که فکر می‌کنند واقع‌گرایی در برابر ضد واقع‌گرایی مثل کاتولیک در برابر پروتستان ارزش چندانی برای تفکر کردن ندارد - جهانی بهتر و شادتر از دنیای کنونی ما خواهد بود. (Rortey ۱۹۹۵ b, ۱۹۵)

سیاسی‌سازی ضد بازنگرایی دیویدسون توسط رورتی به روشنی اینجا ظهور می‌کند. دیویدسون خود علاقمند به کاربردهای سیاسی ممکن ضد بازنگرایی که تحت عنوان ضد ذهن‌گرایی^۱ دفاع می‌کند، نیست. (Davidson ۲۰۰۱ e, ۴۷) اما او یک توضیح طبیعت‌گرا از زبان و دانش فراهم می‌کند که از طریق آن اینها از رابطه بازنگرایی با یک قدرت واقع‌گرای مقدم، یا قدرت ضد واقع‌گرای ساخته شده جدا می‌شوند. (به عنوان یک موضوع (هدف) با یکدیگر). آنچه که برای رورتی در مورد این توضیح جالب است این سؤال نیست که آیا این امر به دانش واقعی و کار زبانی ما کمک می‌کند، سؤالی که خود زیر افسون نظریه‌پردازانه باقی می‌ماند، بلکه این سؤال است که اگر مشخصه حس مشترک (معرفت عمومی) شود، چه کمکی می‌تواند به پروژه سیاسی روشنگری بکند.

تغییر سیاسی اجتماعی موضوعات معرفت‌شناسانه، حمایت سرسختانه از «برتری دموکراسی بر فلسفه» را نشان می‌دهند (Rortey ۱۹۹۸)، که همزمان تفکر رورتی را از محرک‌های توجیه‌کننده، که مشخصه‌ی عمل‌گرایی متعالی هابرماس است، جدا می‌کند. هابرماس در مقایسه با دیویدسون و

۱. Antisubjectivism

برندوم و در هماهنگی با رورتنی فلسفه را به روش سیاسی اجتماعی قطعی ترسیم می‌کند. اما هابرماس بر عکس رورتنی این دیدگاه را پیش می‌گیرد که ایده‌آل‌های سیاسی یک دموکراسی در جهت جامعه مدنی نمی‌تواند بدون بازنگرایی پایه‌گذاری شده در نظریه درون ذهنی اجرا شود. هابرماس این نظریه را به عنوان «واقع‌گرایی عمل‌گرایانه در مورد دانش» یا به عنوان «عمل‌گرایی کانتی (Kantian)» ترسیم می‌کند، بر اساس این حقیقت استعلایی (متعالی) که موضوعات با توانایی سخن گفتن و عمل کردن، و آنهایی که به خود اجازه می‌دهند تحت تأثیر دلایل باشند، توانایی یادگیری دارند - حتی در طولانی‌مدت ناتوان از یاد نگرفتن هستند.^۱

با توجه به رورتنی، امروزه فلسفه دیگر نباید هدف عملی خود را در توجیه (یا چالش) شکل سیاسی دولت‌های دموکراتیک با کمک به حقایق ظاهراً متعالی (استعلایی) ببیند. در مقابل، آنچه که از نظر او مهم است پذیرفتن شرایط تجربه عظیم سیاسی اجتماعی روشنگری مدرن به عنوان پیش‌فرض احتمالی فلسفه‌سازی معاصر است. درون این چارچوب هنجاری برای عمل و ارزیابی، وظیفه تغییرپذیر (در قوی‌ترین معنا) فلسفه عمل‌گرایانه، مشارکت سازنده در محیط آکادمیک فرارشته‌ای است برای بهبود واژه‌نامه‌ای که جوامع دموکراتیک خود را با آن توصیف می‌کند.

فلسفه عمل‌گرایانه نیز سؤالاتی در مورد رابطه بین ذهن و جهان، ساختار دانش و زبان، ترکیب معنا و مفهوم - که به طور سنتی از دیدگاه نظریه‌پردازانه بررسی می‌شده‌اند - را برای این پروژه مطرح می‌کند. در شرایط ناشی از تحول عمل‌گرایانه‌ی فرض شده برای چرخش زبانی توسط ویتگنشتاین، سلارز کوین، دیویدسون و رورتنی،

۱. هابرماس ۱۹۹۹، ۱۶، ۱۴، b. در این زمینه توماس مک کارتی (۱۹۹۱) را مشاهده کنید.

آزمایشات تغییرپذیر بر معرفت‌شناسی‌های گوناگون هر روز مورد ارزیابی دوباره آکادمیک قرار می‌گیرند. به همراه تامل نظریه‌پردازانه در مورد شرایط اجتماعی درک ما از واقعیت، که زمان زیادی بر گفتمان فلسفی حاکم بوده است، این امر به عنوان رویه تحقیق حقوق برابر نمود پیدا می‌کند و همزمان از نظر فرارشته‌ای پرثمر است. نتایج این امر در تعیین وظیفه‌ی فلسفه رسانه در فصل‌های بعدی این کتاب مطرح خواهند شد.

فصل سوم:

فلسفه رسانه:

بین عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی

در زمینه تفکر فلسفه رسانه معاصر دو پیشنهاد متفاوت در مورد خودانگاری رشته در حال پیشرفت فلسفه رسانه می‌تواند دیده شود. از یک طرف، به دنبال پروژه‌های اساسی طرح شده توسط معرفت‌شناسی و فلسفه علم یا زبان در قرن نوزدهم و بیستم، فلسفه رسانه به عنوان رشته‌ی پایه بالقوه در موضوع فلسفه دانسته می‌شود.^۱ از طرف دیگر، پروژه فلسفه رسانه با جهت‌گیری مجدد خودانگاری فلسفه مرتبط می‌شود که به کمک رورتی، در فصل قبل به عنوان تحول عمل‌گرایانه چرخش زبانی بازسازی شده بود.^۲ در ادامه، ابتدا ویژگی‌های اصلی تفکر نظریه‌پردازانه فلسفه رسانه تعیین خواهد شد، و بعد ویژگی‌های تفکر عمل‌گرا. کار فصل کنونی استفاده از این پایگاه برای ترسیم مفهوم متداخل فلسفه رسانه عمل‌گرا است که در آن دو تفکر متفاوت فلسفه رسانه با یکدیگر به روشی عمل‌گرایانه ارتباط داده می‌شوند.

۱. وظیفه نظریه‌پردازانه برای فلسفه رسانه

با اتکا بر پیش‌فرض اصلی بازنگرایی، که بی‌مناقشه باقی می‌گذارد، ادعای اصلی فلسفه رسانه نظریه‌پردازانه شامل قرارداد جریانی اصلی

۱. ر.ک. در این مورد مواضع مارگریتر، کرامر و سیل، که در فصل اول این کتاب معرفی شدند.

۲. ر.ک. همچنین سندبوت (Sandbothe ۱۹۹۸ b).

چرخش زبان - که با توجه به دیویدسون و رورتی توسط دوگانگی برنامه - محتوا شکل می‌گیرد - تحت ساختارشکنی فلسفی - رسانه‌ای و قرار دادن آن در مبنای عمیق‌تر است. دو نهضت ساختارشکن که ارتباط نزدیکی با هم دارند، می‌توانند تشخیص داده شوند.

نهضت اول با توسل به ساختار مادی سیستم‌های نشانه‌ی رسانه محور که در آن انسان معنا را تولید و حقیقت را تفسیر می‌کند، کار می‌کند. تأکید «مادیت ارتباط» (Gumbrecht/ffeiffer ۱۹۹۲) که می‌تواند در زبان گفتار آغاز شود، چرخش زبانی را به طور عمودی تضعیف کند، یعنی از طریق تحلیل عمیق قوانینی که زیربنای وجه مادی یک موضوع را می‌سازند. با این عمل، لازم نیست که لزوماً تمرکززدایی افقی زبان گفتار را، که مشخصه حرکت دوم ساختارشکن است، اجرا کند. این حالت چرخش زبانی را با قرار دادن آن در کنار جمععی از نشانه‌های تصویری، ترسیمی، لامسه، موتوری، صوتی و دیگر سیستم‌های نشانه به عنوان ابعاد هم ارزش ترکیب معنا از طریق رسانه، تضعیف می‌کند.

هر دو استراتژی برای عمیق کردن فلسفی - رسانه‌ای چرخش زبانی می‌توانند با استفاده از الگوی دستورشناسی^۱ ژاک دریدا (۱۹۶۷) (Jacques Derrida) به طور الگووار نشان داده شوند.^۲ به دنبال کارهای تاریخی - رسانه‌ای هارولد ای انیس (Harold A. Innis) در دهه ۵۰،^۳

۱. *Of Grammatology*

۲. بررسی‌های پیشگامانه دریدا اساس مواضع فلسفی رسانه مارگریتر، کرامر و سیل که در فصل اول اشاره شد، می‌سازد. بازسازی نظام‌مند در مورد گذر از آوا محوری‌گرایی به تفکر نوشتن دریدا (Welsch ۱۹۹۵, ۲۵۳) که گزارش زیر در آن قرار دارد، توسط ولش ارائه می‌شود. (۲۷۴ - ۲۵۳ و به خصوص ۳۰۲ - ۲۴۵، ۱۹۹۵)

۳. انیس ۱۹۵۱، ۱۹۵۰. Innis

تحقیقات فلسفی - رسانه‌ای اریک ای هولاک^۱ (Eric A. Havelock) و تفکرات نظری - رسانه‌ای و فرهنگی جک گودی (Jack Goody)، ایان وات^۲ (Ian Watt) و (مارشال مک لوهان)^۳ (Marshall McLuhan) در اوایل دهه شصت، کار مهم اولیه دریدا (Derrida) می‌تواند به عنوان آغازکننده فلسفه رسانه‌ی نظری در نیمه دوم قرن بیستم تصور شود. با در نظر گرفتن دریدا به عنوان یک نمونه، همزمان می‌تواند روشن کند که چه طور دو حرکت ساختارشکن تفکر نظریه پردازانه فلسفه رسانه به هم مرتبط هستند.

برای مهم جلوه دادن این مسئله من با حرکت ساختارشکن عمودی شروع می‌کنم. با کمک این، پیشگام فرانسوی فلسفه پست‌مدرن در ساخت درونی رسانه این سیستم نشانه که به طور روزافزونی برای تفکر مدرن، یعنی زبان، مهم شده بود، نفوذ کرد. فرضیه اولویت روش‌شناسانه زبان که توسط دریدا مشکل‌سازی^۴ شده بود، از نظر او، از مادی‌گرایی خاص - یا بهتر عدم مادیت فرض شده - محیطی که گفتار در آن رخ می‌دهد، ناشی می‌شود. در تحلیل این محیط دریدا دو مرحله را پیش می‌گیرد، که هر یک به جنبه متفاوتی از مادیت محیط زبان گفتاری می‌پردازد. مرحله اول مربوط به ویژگی آوایی (آشکار) آن است، دوم مربوط به مشخصه نوشتاری (پنهان) آن است. این دو مرحله با یکدیگر شامل حرکت ساختارشکن عمودی هستند که از طریق آن، دریدا سعی می‌کند چرخش زبانی را تضعیف کند.

۱. هولاک ۱۹۶۳ Havelock.

۲. گودی / وات ۱۹۶۳.

۳. مک لوهان ۱۹۹۵، ۱۹۶۲ (ابتدا ۱۹۶۴).

ویژگی خاص آوایی زبان با تأکید دریدا بر این حقیقت که در بیان یک جمله ما نه تنها آنچه که به عنوان پیام در ارتباط به یک مخاطب گفته می‌شود را ظاهر می‌کنیم، بلکه همیشه جمله بیان شده را در درون خود نیز می‌شنویم، آشکار شده است. دریدا این پدیده را، که مشخصه‌ی صدای انسان است، شنیدن (درک) گفتار خود می‌نامد. (Derrida ۱۹۹۷, ۷) جهت‌گیری یک طرفه فلسفه غربی نسبت به پدیدارشناسی گفتار، از نظر دریدا، منجر می‌شود که ذات آوایی، که سخن گفتن در آن رخ می‌دهد، غیر بیرونی و غیر مادی و در نتیجه دال غیر تجربی یا غیر حادث، به نظر آید. (Derrida ۱۹۹۷, ۷ f.)

هر چند، با توجه به نقد دریدا، نطقو بیان واقعی که نه تنها در حین هدایت ارتباط به یک شریک گفتاری اجرا می‌شود بلکه در شنیدن و فهمیدن گفتار خود فرد نیز رخ می‌دهد، به نفع جسمیت دادن به حضور درونی و آنی معنا مسدود می‌شود. این تجسم، که دریدا به عنوان تمرکز آوایی (تمرکزگرایی آوا) (phonocentrism) از آن انتقاد می‌کند (Derrida ۱۹۹۷, ۱۱ f) منجر به در سایه ماندن ویژگی پیچیده میانجی‌گرانه‌ی مختص به ساختار کلی سخن انسان می‌شود. به این ترتیب، دریدا به روشی جالب پیشینه فلسفی که بر اساس آن استدلال‌های تمرکز آوایی هجو رسانه رشد کرده است، از انتقاد افلاطون (plato) و روسو (Rousseau) در مورد نوشتار،^۱ تا نظریه‌های فرهنگی - انتقادی رسانه نویسندگان معاصر مثل جین بودریارد^۲ (Jean Baudrillard) نیل پست

۱. ر.ک. به خصوص افلاطون ۱۹۶۱ c ۳۴۵- a ۳۴۰ b, ۱۹۶۱ b: ۲۷۸ c- ۲۷۴ a, در این مورد هولاک ۱۹۶۳ و ۱۹۸۵ Sztzak و ۱۹۹۳ Thiel مشاهده شود. در مورد نقد Rousseau از نوشته ۱۹۸۶ Rousseau و همچنین بحث مفصل دریدا ۱۹۹۷، ۹۵-۳۱۶ مشاهده شود.
۲. Baudrillard ۱۹۷۸ a, ۱۹۷۸ b, ۱۹۹۰, ۱۹۹۴

من،^۱ یا جوزف ویزنوم^۲ (Joseph Wiezenbaum)، پل ویریلیو^۳ (Paul Virilio)، را مورد انتقاد قرار می دهد.

دریدا ایدئولوژی تمرکزآوایی یک سیستم خالص و بدون واسطه‌ی شنیدن و فهمیدن سخن را با نظریه دستورشناسی خود مبنی بر اینکه زبان گفتاری یک مشخصه نوشتاری پنهان دارد، رد می کند. این امر ما را به مرحله دوم حرکت ساختارشکن عمودی دریدا می رساند. اگر تعریف نوشتن، به عنوان نشانگر مکمل نشانگر (Derrida ۱۹۹۷, ۷) یا به عنوان نشانه سوم یک نشانه (Derrida ۱۹۹۷, ۴۳)، که در تمرکزگرایی آوا به معنای تنزل است، در نظر گرفته شده و به طور ساختارشکنانه‌ای به عنوان الگویی برای استعمال زبان گفتاری، استفاده شود، سپس اصلاح مفهوم نوشتن، که دریدا نیز «نوشتن عام» یا «نوشتارنوعی (arche)» می نامد، به دست می آید. (Derrida ۱۹۹۷, ۵۵, ۵۷)

نوشتارنوعی نشان دهنده ساختار نشانه‌شناختی مرجعی است که با توجه به آن معنای هر نشانه‌ای - و معنای کلمات بیان شده و همچنین معنای علائم - از رابطه آن با دیگر نشانه‌ها ناشی می شود. دریدا این ساختار نشانه‌شناختی مرجع ارتباطی را تفاوت^۴ می نامد.^۵ دستورشناسی همانند علم نوشتارنوعی و تحلیل فلسفی مکانیسم تولید معنای مختص به تفاوت، همزمان یک نشانه‌شناسی عام است به این معنا که مفهوم نوشته آوایی، محدود به زبان گفتاری، را به طیف وسیعی از سیستم‌های نشانه می گشاید که باید از نظر دستورشناسی توصیف شوند.

۱. ویریلیو ۱۹۸۴، ۱۹۸۹، ۱۹۹۱، ۱۹۹۴-۵، ۲۰۰۰ c ۲۰۰۰، ۲۰۰۰ b، ۲۰۰۰ a.

۲. پست من، ۱۹۸۵، ۱۹۹۹.

۳. Weizenbaum ۱۹۷۶، ۱۹۹۳

۴. Difference

۵. Cf. در این مورد دریدا ۱۹۸۲ b.

در حالی که حرکت اول به طور عمودی به ساختار عمیق زبان نفوذ می‌کند، و تا حدی تمایز تمرکزآوایی آن را از درون تخریب می‌کند، حرکت تخریب‌گر دوم زبان را نسبی می‌سازد، یعنی از بیرون. این حالت از قرار دادن افقی (یعنی در همان سطح) زبان گفتاری به همراه کنیری از نشانه‌های تصویری، ترسیمی، لامسه، موتوری، صوتی و دیگر سیستم‌های نشانه به عنوان ابعاد هم‌ارزش ترکیب معنا از طریق رسانه، رخ می‌دهد. در این حالت، دریدا تأکید می‌کند که در تفکر معاصر کلمه «نوشتار» نه تنها برای تعیین ایما و اشاره‌های فیزیکی نوشته تصویرنگار^۱ یا اندیشه‌نگار^۲، بلکه کلیت آنچه که آن را ممکن می‌سازد، و همچنین فراتر از دال، برای خود مدلول نیز استفاده می‌شود. و بنابراین ما می‌گوییم به خاطر همه آنها «نوشتن» در کل موجب یک نوشتار می‌شود، فارق از آنکه حقیقی است یا نه و حتی اگر آنچه که در فضا پخش می‌شود مغایر نظام صدا باشد: فیلم‌سازی، طراحی رقص البته، همچنین «نوشته» تصویری، موسیقایی و تجسمی. (Derrida ۱۹۹۷, ۹) هر دو حرکت ساختارشکن دریدا در دستورشناسی (of gramatology)، تمرکزگرایی آوایی را با رمزگشایی شرایط ترکیب معنا به عنوان تاثیر و تاثیر تفاوت‌ها تضعیف می‌کند: تاثیر و تاثیر به خاطر تصویر رسمی تفاوت، که به خودی خود هیچ معنایی ندارد چون از حدوث مادی این واسطه‌ها که در آنها و همانند آنها معنا رخ می‌دهد، ناشی می‌شود.

فلسفه رسانه ساختارشکن دریدا ممکن است به عنون الگویی (یکی از سطوح تاملی که تاکنون تطابق کمی یافته است) برای تعداد بی‌شمار مفاهیم

۱. Pictographic

۲. Ideographic

نظری - رسانه‌ای متفاوت که اکنون تحت بحث و گفت‌وگو هستند، تصور شود. این طیف، مادی‌گرایی رسانه فردریک کیتلر،^۱ (Friedrich Kittler) و نظریه‌های سیستم - نظری یا ساختارگرایرسانه نیکلاس لوهمان^۲ (Niklas Luhmann) و زگفرید جی اشمیت^۳ (Siegfried Schmit) تا دسته بزرگی از نویسندگان که پیتر کوچ (Peter Koch) و سایبیل کرامر (Sybille Kramer) تحت عنوان «چرخش رسانه‌ای - انتقادی در بشریت» را گرد هم می‌آورد. (Koch/Kramer ۱۹۹۷ b, ۱۲) در مرکزیت این پروژه‌های رسانه‌ای - نظری سؤال نظریه‌پردازانه در مورد شرایط برای تولید معنا و ساخت واقعیت است. من کل این مشکل را «نظریه‌پردازانه» می‌نامم چون از تمام متن‌های عینی مورد علاقه و تمام هدف‌های خاص تنظیم شده توسط جوامع انسانی استخراج می‌شود. تعیین نظریه‌پردازانه وظیفه فلسفه رسانه، هدف خود را شرایط رسانه‌محور درک ما از خود و جهان، و از این رو حوزه‌ای فراتراز افق‌های عملی سودمندی که چنین درکی را ایجاد، توجیه یا مجاز می‌سازند، قرار داده است.

۲. وظیفه عمل گرایانه برای فلسفه رسانه

در مقایسه با رویکرد نظریه‌پردازانه، تعیین عمل گرایانه‌ی وظیفه فلسفه رسانه نقطه جدایی خود را در میانه زمینه‌های عملی مفروض از لحاظ فرهنگی و تاریخی در نظر می‌گیرد و هدف‌های سیاسی اجتماعی را برمی‌گزیند. این تغییر چشم‌انداز منجر به دیدگاهی اصلاح‌یافته از

۱. کیتلر ۱۹۹۹، ۱۹۹۳ ۱۹۹۵ a.

۲. Luhmann ۱۹۹۷ (به خصوص جلد ۱۰۱، فصل ۲، رسانه ارتباطات ۴۱۲ - ۱۹۰) ۲۰۰۰.

۳. Schmit ۱۹۹۴-۹۹۹۶، ۲۰۰۰.

چارچوب انواع مختلف رسانه می‌شود. سیستم رسانه، به معنای گسترده، از رسانه ادراک حسی (مکان و زمان)، رسانه ارتباطات نشانه‌ای (مثل تصاویر، زبان گفتاری، نوشته و موسیقی) و رسانه انتقال فنی مثل (صدا، چاپ، رادیو - تلویزیون، و اینترنت) ساخته می‌شود.^۱ در حالی که در تحقیقات زبانی، دستوری یا تصویری - نظری تئوری‌های نظریه پردازانه‌ی رسانه تأکید بیشتر بر حوزه ارتباطات نشانه‌ای است، فلسفه رسانه عمل‌گرا بر حوزه فرعی انتقال فنی تأکید می‌کند. از چشم‌انداز عمل‌گرایی دقیقاً شکل‌دهی سیاسی رسانه‌ای این حوزه بیرونی است که نقطه مهم جدایی در ممکن ساختن تغییرات متوسط و طولانی‌مدت در استفاده از رسانه‌های ادراک حسی و ارتباط نشانه‌ای را ثابت می‌کند.

روابط در هم پیچیده بین انواع مختلف رسانه در تجدد فلسفی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست مورد توجه واقع شدند. این امر در چارچوب چرخش عمل‌گرایانه‌ی فلسفه مدرن رخ داد، که توسط نمایندگان عمل‌گرایی سستی در آمریکا - چارلز سندرز پیرس (Charles Sanders Peirce) و ویلیام جیمز (William James) و جان دودی (John Dewey) - و در اروپا توسط فیلسوفان متفکر عمل‌گرا مثل نیچه (Neitzche) هایدگر اول (Heidegger) و ویتگنشتاین دوم (Witt Genstein) اجرا شد.^۲

۱. در مورد تفاوت درونی مفهوم واسطه cf. سند بوت ۱۹۹۷ Sand Bothe به خصوص ۵۶ f.
 ۲. در این مورد احتمال ما کنایه‌ها و همبستگی رورتی نیز مشاهده شود، که در بخش اول آن ویت گنستین ناتیزه و دووی به عنوان فیلسوفانی مطرح می‌شوند که احتمالات زبان، خود و جامعه را برای عمل‌گرایی مهم شرح داده‌اند. دیدگاه ویت گنستین (۱۵) در مور احتمال زبان (فصل ۱)، عمل‌گرایی ناتیزه (۳۳) برای احتمال خودیت، (فصل ۲) و آزادی‌خواهی عملی دووی برای احتمال جامعه (فصل ۳) است. در مورد چرخش عمل‌گرایی هیدیکر، دووی ۱۹۹۲ c، برندون ۱۹۸۳ و اکرن (Akrent ۱۹۸۸) مشاهده شود.

چرخش عمل گرایانه بر تلاش برای خاتمه دادن به بحث (مناظره) متافلسفی که در تفکرات باکن و دکارت (Bacon, Descartes)، همچنین کانت و هگل (Kant, Hegel) آغاز شده است، به سود عمل گرای، متمرکز است. این بحث در مورد این سؤال بود که آیا فلسفه مدرن باید با دیدی نظریه پردازانه و رو به گذشته بر شرایط دانش که در گذشته آشکار شده، یا جهت گیری فعال عمل گرا به امید به آینده ای بهتر، تمرکز کند. رورتی در معنای دوم توضیح می دهد که: اگر چیزی مشخص در مورد عمل گرای و وجود داشته باشد این است که مفهوم یک آینده بهتر انسانی را جایگزین مفاهیم «واقعیت»، «دلیل» و «طبیعت» می کند.^۱ توصیفی مشابه از عمل گرای در کار هیلاری پوتنم (Hilary Putnam) یافت می شود که «تأکید بر اولویت عمل» را «تأکید اصلی عمل گرای» می نامد.^۲

رورتی و پوتنم شاید به خوبی بانفوذترین حامیان و آغازکنندگان نوزایی تفکر عمل گرای که اکنون تحت عنوان «نوع عمل گرای» رخ می دهد، تصور شوند. از دهه ۷۰ تا کنون، در مرکزیت این نوزایی بحث متافلسفی در مورد این سؤال بوده است که چه طور طرح آینده، نوسازی عمل گرایانه ی فلسفه (Putnam ۱۹۹۲ a) به اهداف اساسی - مثل معرفت شناسی، یا مرتبط با فلسفه زبان یا علم - رشته فنی فلسفه مدرن در جهت گیری نظریه پردازانه خود مربوط می شود. این موضوع قبلاً در فصل دوم به تفصیل بحث شده است.

۱. رورتی، ۱۹۹۹ ۲۷ b، در این مورد رورتی، ۱۹۹۵ c و رورتی ۱۹۹۸ z به خصوص ۲۰ ff مشاهده شود.

۲. Putnam ۱۹۹۵, ۵۲. Cf اینجا و به دنبال مقدمه لودویگ ناگل (۱۹۹۸) (Ludwig Nagl) برای برخی نظرات مهم و مواضع اصلی عمل گرای آمریکایی، با در نظر گرفتن گزیده ای از نویسندگان کلاسیک و نوع عمل گرایان مهم.

تمرکز متافلسفی نوع‌عمل‌گرایی معاصر بدین معنی است که حدود محتوای این فلسفه تاکنون تا حدی مبهم باقی مانده است.^۱ در این ارتباط حقیقت این است که نه رورتنی و نه پوت‌نم فواید تفکر عمل‌گرایی را در مورد فلسفه رسانه را روشن نکرده‌اند. به خاطر این نقص نوع‌عمل‌گرایی، نسخه بعدی نمی‌تواند جهت‌گیری خود را از نویسنده معاصر پارادایمی، با دستاوردهای فلسفی رسانه‌ای عمل‌گرا مطابق با دستاوردهای دریدا در بخش نظریه‌پردازانه، بدست آورد.

یک راه خروج، توسط یک روند جایگزین بازسازی وظیفه فلسفه رسانه با استفاده از چهار قاعده راهنما، بر اساس نظرات نیچه (Nietzsche) و ویتگنشتاین دوم فراهم شده است. این روش این اشکال را دارد که فلسفه رسانه عمل‌گرایانه ابتدا در وضعیت پیشرفته تامل نوع‌عمل‌گرایی طرح‌ریزی نشده است، بلکه در اصطلاح‌شناسی نه چندان امن و آسیب‌پذیر بنیان‌گذاران خود طرح شده است. اما همزمان این مزیت را به همراه دارد که به این ترتیب نسب‌شناسی فلسفه رسانه مدرن که به قبل از دریدا برمی‌گردد، می‌تواند دیده شود. قبل از آغاز بازسازی قاعده‌های راهنما که قبلاً اشاره شد، من مایلم از پیرس، جیمز و دووی کمک بگیرم تا ایده‌های اصلی چرخش عمل‌گرایانه را یادآوری کنم.^۲

مقاله مشهور سال ۱۸۷۸ چارلز س. پیرس «چگونه افکار خود را روشن کنیم» سند بنیان‌گذاری عمل‌گرایی آمریکایی تصور می‌شود. پیرس در این مقاله ویژگی اصلی چرخش عمل‌گرایانه را به شکلی که «قاعده عملی»

۱. Cf. آلن ۱۰۰۴ f به ویژه ۱۹۹۴.

۲. برای شرح مفصل ۲۰۰۱ pape و ۲۰۰۱ Menand مشاهده شود.

می‌نامد پیش‌بینی می‌کند. (Peirce ۱۹۳۴ b, ۲۵۲, cf ۱۹۳۴ a, ۱۳-۱۵) که می‌گوید: «در نظر بگیرید ما خیال داریم که موضوع تفکر ما چه تأثیراتی داشته باشد، که ممکن است احتمالاً ابعاد (بازده) عملی داشته باشد. سپس تصور ما از این تأثیرات، کل تصور ما از موضوع است. (Peirce ۱۹۳۴ b, ۲۵۸) تفکر پیرس که به گفته خودش فلسفه متعالی کانت به عنوان آغاز آن است،^۱ قاعده عمل‌گرایی را به معنای جهان‌گرایی متعالی و در اصطلاحات تکاملی توضیح داد. با توجه به پیرس، نه تنها به معنای «تولید باور تنها نقش تفکر است» بلکه علاوه بر آن او «هویت یک عادت» را به روش فلسفه متعالی، با نگاهی به اینکه چه طور ممکن است ما را به عمل وا دارد، نه صرفاً تحت شرایطی که احتمال دارد به وجود آیند، بلکه تحت شرایطی که شاید رخ دهند، بدون توجه به میزان غیر محتمل بودنشان، تعیین می‌کند. (Peirce ۱۹۳۴ b, ۲۵۳، ۲۵۷)

ویلیام جیمز قاعده پیرس را در مقاله سال ۱۸۹۸ خود «تفکرات فلسفی و نتایج عملی» (James ۱۹۷۵) برگزید و به همراه مفهوم عمل‌گرایی که توسط پیرس مطرح شده بود، به آن شهرت جهانی بخشید. همزمان جیمز بر خلاف پیرس ممکن است عمل‌گرایی با ثبات‌تری تصور شود. چون جیمز آگاهانه خود را به نتایج عینی و مشخص یعنی نتایج خاص و وضعی سازنده معنای یک مفهوم محدود می‌کند. بنابراین جیمز روشن می‌کند: «من خود فکر می‌کنم که آن [اصول عمل‌گرایی m.s] باید به طور گسترده‌تر از آقای پیرس بیان شوند. آزمایش نهایی برای ما در مورد معنای حقیقت در واقع رفتاری است که دیکته یا الهام می‌کند.

۱. پیرس خود را به عنوان کسی که فلسفه را خارج از کانت آموخت توصیف می‌کند. (Peirce ۱۹۳۴, ۲۷۴)

اما حقیقت آن رفتار را الهام می‌کند چون ابتدا چرخش‌های خاصی را برای تجربه ما که تنها آن رفتار را از ما می‌طلبد، پیش‌بینی می‌کند. نکته‌ای که بیشتر در این حقیقت قرار دارد که تجربه باید خاص باشد.^۱ به دنبال پیرس و جیمز یک طرح نظام‌مند عمل‌گرایی فلسفی توسط جان دووی (John Dewey) تهیه شد. دووی در کار مهم خود، در جستجوی اطمینان^۲، که در سال ۱۹۲۹ منتشر شد، قاعده‌ی عمل‌گرایی پیرس را چنین توضیح می‌دهد: پیرس می‌گوید که معنای انحصاری ایده یک موضوع شامل نتایجی است که وقتی موضوع بر اساس روش خاصی عمل می‌شود، حاصل می‌شود. (Dewey ۱۹۸۸ a, ۹۰۸) بعد دووی ادامه می‌دهد: «کار تفکر هماهنگ کردن یا بازتولید ویژگی‌های موضوعات (چیزها) نیست، بلکه قضاوت در مورد آنها به عنوان استعداد تبدیل شدن به چیزی از طریق بیان یک عقیده است. این اصل از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین مورد را در بر می‌گیرد.» دووی مثال زیر را برای مورد ساوه ارائه می‌کند: «برای اینکه حکم دهیم این شیء شیرین است، یعنی، برای نسبت دادن نظر یا معنی شیرین به آن بدون تجربه حقیقی شیرینی، باید پیش‌بینی کرد که وقتی تست می‌شود - یعنی تابع عمل خاصی - نتیجه خاصی حاصل خواهد شد. (Dewey ۱۹۸۸ a, ۱۱۰)

اگر قاعده‌ی عمل‌گرایی برای مفهوم یک وسیله به کار برده شود، دو راه متفاوت به نظر می‌رسد که یک کلمه می‌تواند به عنوان یک وسیله درک و استفاده شود. ابتدا ما می‌توانیم کلمات را از چشم‌انداز

۱. جیمز، ۱۹۷۵، ۲۵۹. در مورد تفاوت بین پیرس و جیمز در این نکته دووس ۱۹۸۸ ff ۶،
نیز مشاهده شود.

۲. *The Quest for Certainty*

نظریه پردازانه به عنوان رسانه دانش و وساطت قدرت‌ها درک کنیم که از طریق آنها (در اصطلاح پیش از کانت) حقیقت بودن یا (در اصطلاح پس از کانت) حقیقت ظاهر برای ما آشکار می‌شود. این تئوری بازنگرای معنای زبانی است که - به لطف واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی، یا ساخت‌گرایی - ارتباط نزدیکی با نظریه تطابق حقیقت دارد. یا دوباره، کلمات می‌توانند از یک چشم‌انداز عمل‌گرایی به عنوان رسانه در معنای هنری درک شود که ما آنها را - همان‌طور که جیمز می‌گوید - به عنوان «برنامه‌ای برای کار بیشتر» و به عنوان ابزاری که از طریق آنها واقعیت‌های موجود ممکن است تغییر کنند، استفاده می‌کنیم». (James ۱۹۰۷, ۵۳)

تفاوت درونی مطرح شده بین مفهوم ابزار نظریه‌پردازانه و عمل‌گرایانه از لحاظ ریشه‌شناسی در کلمه نقش بسته است.^۱ در حالی که کلمه لاتین «medius» هنوز معنای اولیه، «آنچه که در میان است»، یا در معنای مکانی «در بین قرار دارد» معنی می‌دهد، و از آنجا که به عنوان کلمه‌ای خارجی در آلمانی استفاده می‌شود - که شواهد آن از قرن هفدهم موجود است - کلمه دو حوزه متفاوت معنایی را ایجاد کرده است. در حوزه اول medium به معنی «میانجیگری بین دو چیز» به کار می‌رود، یعنی «واسطه یا medium» (مثلاً در شیمی یا دستور زبان) به معنای «وسط» «واسطه»، «قطعه میانی» «عنصر میانجی» به کار می‌رود. در حوزه دوم معنا که از اولی مشتق شده، و بعد مستقل شده، «واسطه یا medium» به عنوان کلمه‌ای «که برای رسیدن به هدفی بکار می‌رود» عمل می‌کند یعنی «واسطه» اینجا به معنای «وسیله» «وسیله کمکی» و «ابزار» استفاده می‌شود. این معنای دوگانه هنوز در معانی

۱. در لغات‌نامه ریشه‌شناسی دودن (Duden) عبارت «واسطه» را مشاهده کنید. (Duden ۱۹۶۳ redaktion)

«رسانه» و «رسانه گروهی» به عنوان «وسیله ارتباطی» و به عنوان «واسطه‌های اطلاعات»، یا «وسیله میانجی اطلاعات» که در طول قرن بیستم بوجود آمده‌اند، دیده می‌شود.

از تفاوت ساختاری درونی مفهوم واسطه - که در انشعاب نوع‌شناسی آن در رسانه ادراکی، ارتباطات و انتقالات فنی جریان دارد - چهار قاعده‌ی فلسفه رسانه عمل‌گرایانه می‌توانند به کمک نیچه و ویتگنشتاین، تدوین شود. در این زمینه اینها باید توضیح ایده‌آل - نمونه و معاصر از یک عمل روشنفکری را (خردمند) فراهم کنند، که مفاهیم آنها امروزه برای فلسفه رسانه به ندرت به قدرت مفهوم‌سازی (تصویرسازی) شده‌اند. این عمل ابتدا در ایالات متحده از طریق بحث بین جان دووی (۱۹۸۴) و والتر لیپمن (Walter Lipp Mann ۱۹۲۵) و در اروپا از طریق بحث بین والتر بنیامین (Walter Benjamin ۱۹۹۹) و تئودور آدورنو (Theodor w. Adorno) آغاز شده بود.^۱ این امر در قرن بیستم از تاملات عمل‌گرایانه‌ی رسانه برتولت برت (Bertolt Brecht)^۲ زیگفرید کراکتور (Siegfried Kacauer ۱۹۶۰) و ریموند ویلیامز (Raymond Williams ۱۹۶۱-۱۹۶۲-۱۹۷۴) تا به امروز در بیانات یورگن هابرماس^۳ (Jurgen Habermas) هانس ماگنوس انزسنبرگر (Hans Magnes Enzensberger ۱۹۸۲-۱۹۹۲) الکساندر کلوگ^۴ (Alexander Kluge)، و پیر بوردیو (Pierre Bourdieu ۱۹۹۸) فراگیر شده است.

۱. Horkheimer/Adorno ۱۹۸۱, Adorno ۱۹۶۳ a / ۱۹۶۳ b.

۲. برجت ۲۰۰۰. Brecht در این مورد فیلک ۱۹۹۸ Filk را نیز مشاهده کنید.

۳. هابرماس ۱۹۸۹، ۱۹۸۱، ۱۹۹۶ b (به خصوص فصل ۸، حوزه جامعه مدنی و جامعه سیاسی ۳۸۷ - ۳۲۹).

۴. کلوگ / نگت ۱۹۹۳، ۱۹۸۱، Kluge/Negt ۱۹۸۵.

۳. چهار قاعده راهنماک فلسفه رسانه عمل گرا

قاعده‌ی اول مستقیماً از کنکاش‌های مستمر در مورد مفهوم وسیله (واسطه) عمل گرا ناشی می‌شود. این قاعده بیان می‌کند که فلسفه رسانه عمل گرا باید از گسترش کلمات «وسیله (واسطه)» و «رسانه» به عنوان مفاهیم اصلی معرفت‌شناسی که می‌توانند - بالاخره - معماهای معرفت‌شناسی یا زبانی را حل کنند، پرهیز کند، و در مقابل باید به استفاده عینی - که ما از رسانه در زمینه‌های خاص می‌کنیم یا نمی‌کنیم - توجه کند. در چارچوب فلسفه رسانه ضمنی که در تفکر نیچه و ویتگنشتاین آشکار می‌شود، سخنان آشکاری وجود دارد که هر دو نه به توسعه مقوله‌های جدید معرفت‌شناسی، بلکه به ایجاد رویه‌ای عینی در مورد نقد عمل‌گرایانه‌ی زبان و رسانه می‌پرداختند.

تا اینجا، با توجه به ویتگنشتاین دوم آنچه که مهم است، نشان دادن استفاده عینی ما از کلمات و جملات خاص در چارچوب بازی‌های مختلف زبان است. ([??]، ۴، ۲۰۰۱ Wittgenstein) منظور ویتگنشتاین از بازی‌های زبان، زمینه‌های کم و بیش تشریفاتی عمل است که شامل عناصر زبانی و فوق زبانی هستند و در شکل‌های فرهنگی جامع زندگی جای گرفته‌اند.^۱ چرخش عمل‌گرایانه‌ی منعکس شده در توجه او به درهم‌تنیدگی‌های بین بازی‌های زبان و شکل‌های زندگی، در همان متن او وقتی درخواست می‌کند که «مرجع آزمایش ما باید چرخانده شود، اما حول نقطه ثابت نیازهای واقعی ما»، روشن می‌شود. ([??]، ۴، ۲۰۰۱ Wittgenstein)

۱. برای مثال‌های عینی، فهرست ویت گنستین در ۲۳؟؟ را مشاهده کنید. (Wittgenstein ۲۰۰۱، ۱۰)

ویتگنشتاین یک جایگزین برای دیدگاه بازنماگرای زبان توصیه می‌کند، که ذهن و معنا را عامل تفکر می‌سازد و زبان را به عنوان وسیله‌ای برای ابراز معانی تفکر که خود به عنوان رسانه میانجی بین کلمه و اشیاء (مابین جمله و حقیقت) تصور می‌شوند. جایگزین ویتگنشتاین از ما می‌خواهد توجه خود را به استفاده حقیقی از نشانه‌ها در زمینه‌های عینی عمل سوق دهیم. پس سؤال فلسفی این نیست که «نشانه به چه معناست؟» بلکه این است که «این نشانه چه طور استفاده می‌شود؟ ما با آن چه می‌کنیم؟» ویتگنشتاین مطرح می‌کند که نشانه‌ها نباید به عنوان رسانه به معنای وجودهای میانجی، یعنی، به عنوان واسطه‌های ذهنی یا حوزه دانش ایده‌آل دانسته شوند. با توجه به جایگزین ویتگنشتاین آنچه که مهم است درک عملی آنها به عنوان وسیله به معنای ابزار در خدمت اهداف خاص است. پند ساده ارائه شده توسط ویتگنشتاین در بررسی‌های فلسفی^۱ می‌گوید: به ابزار در جعبه ابزار فکر کنید: یک چکش، انبردست، اره، پیچ گوشتی، خط کش، چسب، میخ و پیچ وجود دارد. نقش کلمات به اندازه نقش این اشیاء متنوع است. (و در هر دو مورد شباهت‌هایی وجود (Wittgenstein ۲۰۰۱، ۶))

ویتگنشتاین تقاضا می‌کند که استفاده فلسفی ما از کلمات نیز - در واقع چنین استفاده‌ای - به صورت عمل‌گرایانه به عنوان بازی‌های زبان شناخته شوند که در آنها کلمات متناظر نقشی در زبان روزمره ایفا می‌کنند. در ۱۶؟؟ از «بررسی‌های زبانی» ما می‌خوانیم: «آنچه که ما انجام می‌دهیم بازگرداندن کلمات از استفاده متافیزیکی آنها به استفاده روزمره است.

۱. *Philosophical Investigations*

(Wittgenstein ۲۰۰۱، ۴۱) و در ارتباط با نقش ایفا شده توسط کلمه «زبان» در لغت نامه های فلسفی، ویتگنشتاین اظهار می کند: «ما خیال می کنیم که چیزی که در بررسی ما خاص، کامل (عمیق)، ضروری است، در تلاش خود برای درک ماهیت بی همتای زبان ساکن است. یعنی نظم موجود بین مفاهیم طرح، کلمه، مدرک، حقیقت، تجربه و غیره. این نظم یک فوق نظم بین - به اصطلاح - فوق مفاهیم است. البته در حالی که اگر کلمات «زبان» «تجربه»، «جهان» استعمالی دارند باید به اندازه کلمات «میز»، «لامپ»، «در» معمولی باشند. (Wittgenstein ۲۰۰۱، ۳۸ [?? ۹۷])

نیچه نیز دیدگاه نظریه پردازانه زبان، حقیقت و دانش را با توسل عمل گرایانه به مفید بودن و روابط منفعت، تضعیف می کند. بنابراین او در مورد حقیقت و دانش تأکید می کند: «ما هیچ عضوی برای «دانستن»، برای «حقیقت» نداریم: ما می دانیم (یا باور داریم یا تصور می کنیم) دقیقاً همان قدر که برای توده انسانها و برای گونه ها مفید است [...]؛ (Wittgenstein ۲۰۰۱، ۲۱۴ ۳۰۴) تنزل زبان که به طور سنتی به عنوان عضو مشخص دانش و وسیله حقیقت ترسیم شده بود، به یک ابزار عملی ارائه کننده منافع قدرت، زمانی روشن می شود که نیچه در نسب شناسی اخلاقیات^۱ در پاسخ به سؤال منشاء زبان می گوید: «امتیاز ارباب و ار نام گذاری حتی به ما اجازه می دهد منشاء خود زبان را به عنوان مظهر قدرت حاکمان تصور کنیم. آنها می گویند «چنین و چنان است»، آنها مهر (نشان) خود را بر هر چیزی و هر اتفاقی می زنند و سپس به اصطلاح مالک آن می شوند.^۲

۱. *Genealogy of Morals*

۲. ناتیزه ۱۹۹۴، ۱۳۴۱، ??، فردریچ کیتلر مطرح می کند که کاربردهای فلسفی رسانه در پذیرش

قاعده‌ی راهنمای دوم فلسفه رسانه عمل‌گرایانه به منشاء دیدگاه بازنگرای زبان مربوط می‌شود که نیچه و ویتگنشتاین به لحاظ درمانی در جستجوی مبارزه با آن بودند. پاسخ فلسفه رسانه‌ای ویتگنشتاین به سؤال علت‌شناسی آن، چنین می‌گوید: البته، آنچه که ما را گیج می‌کند ظاهر منسجم کلمات زمانی که ما آنها را می‌شنویم یا در دست نوشته یا نسخه چاپ شده می‌بینیم، است. چون کاربرد آنها به وضوح برای ما ارائه نمی‌شود. به خصوص زمانی که در حال کار فلسفی هستیم. ([۱۱] ۶، ۲۰۰۱ Wittgenstein) نیچه تشخیص بسیار مشابهی به علت‌شناسی بسیار مشابه ارائه می‌کند، زمانی که در یادداشتی مربوط به پاییز ۱۸۸۵ و اوایل ۱۸۸۶ می‌نویسد: «کلمات باقی می‌مانند: و مردم باور دارند که مفاهیم آنها نیز باقی می‌مانند!» (Nietzsche ۱۹۸۰ c, ۳۴)

علت‌شناسی فلسفه رسانه نیچه به عهد قدیم برمی‌گردد. در سخنرانی‌اش در مورد تاریخ ادبیات یونان که در ترم زمستانی ۱۸۷۴/۷۵ در بازل (Basle) برگزار شد، نیچه سؤال هولک (Havelock) در مورد انقلاب ادبی یونان را پاسخ داد. (Nietzsche ۱۹۹۵ / Havelock ۱۹۸۲) پیامدهای معرفی و گسترش روزافزون نوشتار الفبای آوایی در یونان قدیم، توسط استاد جوان فلسفه بازل، به عنوان از دست رفتن فرهنگ‌گشاهای و تعاملی توصیف می‌شود: «بنابراین شاهکارهای زبان یونان بعداً به دو طریق شناخته نشوند. ۱. از موقعیت و گروه خاص

عملی زبان ناتیزه قرار دارد. در فصلی در مورد ناتیزه در شبکه‌های گفتگو او می‌نویسد: با جدا در نظر گرفتن از چرخش آشکار تقاضاهای اخلاقی یا حتی صداهای آموزشی، زبان دیگر ترجمه (انتقال) معانی پیش‌زبانی نیست، بلکه واسطه بین بقیه است. (Kittler ۱۹۹۰, ۱۸۶) بررسی در مورد فلسفه رسانه ناتیزه، البته بررسی که بسیار کم به جنبه عملی آن می‌پردازد، توسط Fietz ۱۹۹۲ ارائه می‌شود.

جدا شدند و برای گروهی نامعین نوشته می شدند. ۲. آنها از هنرهای وابسته جدا شدند و برای خوانندگان ساخته می شدند. (Nietzsche ۱۹۹۵، ۲۷۸) نیچه «مرحله انتقالی» را در زمان ارسطو می داند، با این بیان که اتفاقی نبود که او اسم مستعار «anagnostes» - یا «خواننده» را از معلم خود افلاطون دریافت کرد. (Nietzsche ۱۹۹۵، ۲۷۹، ۲۸۳)

نیچه آشکارا سؤال علت شناسی را در سخنرانی خود مطرح و چنین پاسخ می دهد: پس از کجا به بعد نوشته ارزش یافت؟ که چنین ارتقا یافت که به تدریج آموزش، نوشتاری و کتابی شد. هر چند، بیش از همه احترام به نوشته توسط افراد صرفاً علمی ارتقا یافته بود - ریاضی دانان، منجمان، پزشکان، محققان طبیعت و غیره - که خود از آن بهره می بردند: آنچه برای آنها مهم بود ارائه افکار تا حد ممکن به صورت محض و نظری، و کنار گذاشتن احساس و تأثیر بود. [...] هر چه لذت در منطق و علم افزایش یافت، نوشته به عنوان وسیله آن محترم تر شد. (Nietzsche ۱۹۹۵، ۲۸۲ f) همزمان، نیچه بر خلاف پیشینه مطالعاتش در مورد عهد قدیم، افق سؤالات برای یک فلسفه رسانه مدرن را طرح کرد، زمانی که در دست نوشته اش برای سخنرانی ها با توجه به تفاوت بین شفاهی و کتبی نوشت: تفاوت بسیار است، نمی تواند به قدر کافی درک شود، هنوز روان شناسی نویسنده وجود ندارد. (Nietzsche ۱۹۹۵، ۲۷۹)

نیچه در نقدش از فرهنگ کتاب قرن نوزدهم، جنبه نظریه سازی و غیر بافت سازی زبان از طریق تثبیت آن در محیط ظاهراً طبیعی نوشته چاپی را مورد توجه قرار دهد. در Nachlab - بخشی از تابستان ۱۸۸۳ او از قرن نوزده به عنوان عصر نوشتار (Written out age) یاد می کند.

(Nietzsche ۱۹۸۰ b, ۳۴۱) که در آن فرهنگ نظریه پردازانه، از طریق رسانه‌های گروهی، به تمام سطوح جمعیت گسترش یافته بود. در «تفکر بی‌گانه»^۱ نیچه خود رخوت و بی‌میلی به عمل در دنیای کتاب‌های چاپی، علم و مطبوعات را چنین توصیف می‌کند: «کار هرگز تأثیری ایجاد نمی‌کند بلکه تنها «نقد» دیگری بوجود می‌آورد، و نقد نیز دیگر تأثیری ایجاد نمی‌کند، بلکه دوباره یک نقد دیگر بوجود می‌آورد؛ (Nietzsche ۱۹۹۷ a, ۸۷) در یادداشتی از سال ۱۸۸۲، نیچه این نتیجه را می‌گیرد که «قرن دیگری از روزنامه‌ها و کلمات نفرت‌انگیز خواهد بود».

(Nietzsche ۱۹۸۰ b, ۷۳)

قاعده‌ی راهنمای سوم فلسفه رسانه عمل‌گرایانه بیان می‌کند که تنها زمانی که ما بازنگرایی خود را در مواجهه با نوشتار تغییر دهیم، فلسفه و حس مشترک (معرفت همگانی) می‌تواند از ابهامات نظریه‌پردازانه‌ای که به خاطر عادت‌های خاص استفاده در آن گیر افتاده‌اند، رهایی یابند. نیچه در اجرای این قاعده‌ی راهنما تلاش می‌کند نه تنها از نظر توصیفی، بلکه از نظر اجرایی نیز راه‌های تغییر رویه‌های خاص رسانه‌ای نوشتار و متون فلسفی، به صورتی که ویژگی عمل‌گرایانه‌ی استفاده ما از نشانه‌ها دوباره در آنها روشن شود، را نشان دهد.

برای رسیدن به این امر، نیچه تلاش می‌کند در محیط فنی خود کتاب چاپی با هدف اتحاد سلسله‌مراتبی و کفایت معنایی بر شیوه کتاب - مانند نوشتار غلبه کند. او روش دانشمندان در ساخت کتاب‌ها را به شدت به باد انتقاد می‌گیرد (Nietzsche ۱۹۸۰ a, ۴۴۶) و شیوه موجزنویسی^۲ خود را در

۱. *Untimely Meditation*

۲. *Aphoristic*

کتاب افول بت‌ها^۱ چنین مدح می‌نماید: موجزنویسی، ایجاز، که من در بین آلمان‌ها اولین استاد آن هستم، اینها شکل‌های ابدیت هستند. آرزوی من این است که آنچه را که دیگران در یک کتاب می‌گویند و بعضی دیگر در یک کتاب هم نمی‌توانند بگویند، در ده جمله بگویم.

استراتژی او، اشاره به چیزهای آینده فراتر از کتاب، توسط نیچه در علم شاد^۲ روشن می‌شود، زمانی که می‌پرسد: «کتاب‌ها - کتابی که ما را به فراتر از تمام کتاب‌ها نمی‌برد، چه خوبی دارد؟» (Nietzsche ۲۰۰۱, ۱۴۸ [۲۴۸]) علاوه بر این، با نگاهی به خود «علم شاد» شعر زیر مربوط به سال ۱۸۸۲ در املاک NachlaB نیچه یافت شده است. (Nietzsche ۱۹۸۰ b, ۱۴)

این کتاب نیست: کتاب‌ها چه اهمیتی دارند / تابوت‌ها و کفن‌ها چه اهمیتی دارند

این خواسته است، این یک وعده است / این شکستن آخرین پل‌هاست

این شمیم دریاست، سنگینی لنگر است / چرخیدن چرخ‌هاست، راست کردن سکان

توپ می‌گردد، دود آتش سفید می‌شود / دریا می‌خندد، هیولا ...
بیانات ویتگنشتاین در مقدمه‌ای که برای بررسی‌های فلسفی^۳ در سال ۱۹۴۵ نوشت نه چندان جنجالی، مبالغه شده، اما همچنان در محتوا فراتر از منطق کتاب هستند. ویتگنشتاین در مورد موادی که اساس بررسی‌های فلسفی را شکل می‌دهند می‌نویسد: ابتدا قصد من گرد هم آوردن تمام اینها در یک کتاب بود [...] بعد از چند تلاش ناموفق در

۱. *Twilight of the Idols*

۲. *Gay Science*

۳. *Philosophical Investigations*

بهم پیوستن نتایجم به صورت یک کل، فهمیدم که هرگز موفق نخواهم شد [...]». و البته این مسئله به طبیعت «بررسی» مربوط می‌شد. چون این کار ما را وادار به سفر در حوزه گسترده تفکر در هر جهتی می‌کند. (Wittgenstein ۲۰۰۱، ix) شباهت روش نوشتاری ویتگنشتاین و نیچه در «فرهنگ و ارزش»^۱ حتی روشن‌تر می‌شود. زمانی که ویتگنشتاین تصدیق می‌کند: اگر من در مورد موضوعی فقط برای خود فکر کنم و نه با فکر نوشتن یک کتاب، و حول و حوش آن جست‌و‌خیز کنم، این تنها راه فکر کردن است که از نظر من طبیعی است. چپاندن تفکراتم به یک ترتیب منظم برای من شکنجه است. آیا اکنون ارزش تلاش را دارد؟ من تلاش‌های زیادی را در مرتب‌سازی تفکراتی که شاید هیچ ارزشی نداشته باشند، هدر دادم. (Wittgenstein ۱۹۸۰، ۲۸)

نیچه و ویتگنشتاین روش‌هایی از نوشتن را تجربه کرده‌اند که فراتر از نظم کتاب سنتی قرار دارد. اما همزمان انتشار آنها محدود به وسیله فنی کتاب چاپی باقی ماند. قاعده راهنمای چهارم فلسفه رسانه عمل‌گرایانه از این امر ناشی می‌شود، طرح شکل‌دهی فعال یک محیط رسانه‌ای که به فرد اجازه می‌دهد بر موانع فرهنگ نظریه‌پرداز رسانه غلبه کند، فرهنگی که در دنیای گوتنبرگ (Gutenberg) رشد کرد و بعداً در عصر تلویزیون منشعب شد. چهار قاعده راهنمایی فلسفه رسانه عمل‌گرایانه که توضیح داده شده‌اند توسط تجربه تغییر شکل رسانه، که در حال حاضر در حال وقوع است، شکل می‌گیرند. علاوه بر این، قصد آنها قرار گرفتن در جهت این سؤال است که آیا و چگونه عمل‌گراسازی رویارویی ما با رسانه در نشانه‌های دیجیتال دنیای

۱. *Culture and Value*

شبکه‌های دوسویه اطلاعات، در حال رخ دادن است. این سؤال در فصل‌های بعدی به تفصیل دنبال خواهد شد.

در متن کنونی، چهار قاعده راهنمای فلسفه رسانه عمل‌گرایانه که با توسل به نیچه و ویتگنشتاین، در این فصل مطرح شد، با استفاده از اصطلاح‌شناسی نوع‌عمل‌گرایی به روشی نظام‌مند خلاصه می‌شوند. اولین قاعده راهنما نقطه جدایی فلسفه رسانه عمل‌گرایانه را نشان می‌دهد. این قاعده شامل جابجایی مفهوم نظریه‌پردازانه یک واسطه با مشخصه باز‌نماگرایی آن، با درک عمل‌گرایانه‌ی رسانه، با مشخصه ضد باز‌نماگرایی است. بدین طریق رسانه دیگر طرف سوم که فضای نمایش‌ها را می‌سازد و واسطه بین زبان و واقعیت و برنامه و محتوا را بوجود می‌آورد، به نظر نمی‌رسد. در مقابل ابزاری تصور می‌شود که باید بر حسب تأثیرات عمومی خود درک شود، که با کمک آن رفتارها هماهنگ می‌شوند و واقعیت‌ها تغییر می‌یابند.

قاعده راهنمای دوم بیان می‌کند که استفاده گسترده از مفهوم نظریه‌پردازانه «واسطه» با عادت‌های خاص استفاده کتاب‌چاپی که در قرن نوزدهم و بیستم توسعه یافت، مرتبط است. روش‌های گوناگون استفاده مربوط به نشانه‌های زبانی از یک چشم‌انداز عمل‌گرایانه توسط یکپارچگی نمایش واسطه‌محور آنها هموار می‌شود. چنین یکپارچگی ویژگی شکل‌های معین استفاده از کتاب چاپی است و از اینها به درکی از زبان گفتاری انتقال می‌یابد که دومی را از متن عینی عمل خود جدا می‌کند.^۱

سومین و چهارمین قاعده راهنما در مورد تغییر این وضعیت

۱. در مورد ارتباطات بین ظاهر دست‌نوشته و دیدگاه‌های زبان cf. نیز ۱۹۹۸ Giesecke و stetter ۱۹۹۷.

پیشنهاد‌های متفاوتی می‌دهند. پیشنهاد طرح شده توسط سومین قاعده راهنما به استفاده واسطه فنی انتقال کتاب چاپی به شکل عمل‌گرایانه اهمیت می‌دهد و به این ترتیب به تثبیت عادت‌های استفاده در واسطه کتاب چاپی که دل‌بستگی بازنماگرا بر موضوعات ترسیم واقعی و یا ترکیب غیر واقعی حقیقت را پایان می‌دهد، اهمیت می‌دهد. در مقایسه با این، قاعده چهارم قصد بوجود آوردن تکنولوژی‌های جدید رسانه را دارد. طرح شکل‌دهی فعال فرهنگ اصلاح شده از لحاظ فنی رسانه که سرشت واسطه‌ای آن امکان عمل‌گراسازی استفاده ما از رسانه را فراهم می‌کند، از این قاعده ناشی می‌شود. در فصل‌های بعدی این طرح با استفاده از مثال اینترنت شکل عینی بیشتری می‌یابد.

در پایان توضیح وظیفه عمل‌گرایانه‌ی فلسفه رسانه من مایل‌م نگاهی به بیانات پراکنده در کارهای اخیر رورتی در مورد رسانه بیندازم. بر اساس تحول عمل‌گرایانه‌ی فرض شده برای چرخش زبانی در نیمه دوم قرن بیستم، رورتی در درخواست برای یک مفهوم ابزاری واسطه از پیرس، جیمز، دووی، نیچه و ویتگنشتاین دوم را پیروی می‌کند. تحول از یک درک نظریه‌پردازانه به درکی عمل‌گرایانه از رسانه، که توسط این نویسندگان بوجود آمده، توسط رورتی در تأکید او بر اینکه «حتی اگر ما موافق باشیم که زبان‌ها رسانه بازنمایی یا اظهار (بیان) نیستند، آنها رسانه ارتباط، ابزارهایی برای تعامل اجتماعی و روش‌های وابسته شدن با انسان‌های دیگر باقی می‌مانند. (Rorty ۱۹۸۹, ۴۱) بنابراین رسانه مثل سنت آوامحور - که به درستی توسط دریدا مورد نقد قرار گرفت - به ابزاری برای انتقال حافظ معنای اطلاعات از پیش موجود تنزل نمی‌یابد. در

مقابل، تعریف عملی واسطه به فراتر از قلمرو کوچک خاص نظریه پردازی، شرایط دانش از واقعیت، تا حوزه گسترده عمل انسان گسترش می یابد.

رورتی عمل انسان را به طور سیاسی اجتماعی بر حسب خوبی ها و امیدهایی که با توجه به آن مردم در دمکراسی های غربی - علی رغم تمام بازگشت ها و اشتباهات - در دو قرن اخیر به طور رو به افزایشی یاد گرفته اند که رفتار اجتماعی خود را همسو کنند، درک می کند.

این خوبی ها و امیدها ایده آل های سیاسی اجتماعی افزایش همبستگی و کاهش خشونت و حقارت در همزیستی انسانی را، که مشخصه سیاسی روشننگری هستند، دربر می گیرد.^۱ در مقابل پیشینه این ایده آل ها، نقش عمل گرایانه ی وسایل انتقال فنی برای رورتی از تلاش جوامع دمکراتیک برای «وارد کردن انسان های بیشتر و بیشتر به جامعه ما»، (Rorty ۱۹۹۹ b, ۸۲) و دمکراسی سازی در حال جریان هر دو شکل ارتباط عمومی و امکانات خودآفرینی، حاصل می شود.

با توجه به رورتی، توجیه اخلاقی عمیقی برای افزایش همبستگی و کاهش خشونت و حقارت لازم نیست. چون توسعه اخلاقی در فرد و پیشرفت اخلاق در گونه های انسانی به عنوان یک کل، موضوع نشانه گذاری مجدد خودهای انسانی برای گسترش تنوع روابطی که آن خودها را می سازد، است. (Rorty ۱۹۹۹ b, ۷۹) از نظر رورتی رسانه نقش مهمی را در اجرای عمل گرایانه ی این طرح در مورد جهانی سازی دمکراتیک ایفا می کند. آنها در پیش برد فرآیند دیدن دیگر انسان ها به

۱. Cf. به خصوص رورتی ۱۹۹۹ j, ۱۹۹۸ a, ۱۹۹۹ a, ۷۲-۹۰.

عنوان «یکی از ما» به جای «آنها» مشارکت خواهند کرد. و در مرکز آن، برای رورتی، تأثیرات عملی هستند که می‌توانند از رسانه روایی مثل «رمان»، «فیلم» و «برنامه تلویزیون» حاصل شوند. (Rorty ۱۹۸۹, xvi)

توجه رورتی در اینجا - در مقابل نیچه و ویتگنشتاین - ابتدا در مورد محتوا است یعنی در مورد روایت‌های عینی ارائه شده توسط رسانه. رورتی رسانه‌های فراگیر را به عنوان اشکال روایت ادبی معرفی می‌کند که می‌توانند همبستگی را از طریق «داستان‌های غمگین و احساسی» تحت تأثیر قرار دهند. (Rorty ۱۹۹۸ e, ۱۷۲) او امیدوار است به کمک رسانه‌ها، گروه‌های انسانی که در فرهنگ‌های اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی متفاوت و با دیدگاه‌های متفاوت رشد کرده‌اند، با موفقیت با هزاران تکه کوچک، برای برانگیختن هزاران مشترکات کوچک بین اعضای خود، بجای مشخص کردن یک وجه اشتراک بزرگ یعنی انسانیت، به یکدیگر بافته شوند. (Rorty ۱۹۹۹b, ۸۷)

در مورد چهار قاعده راهنمای فلسفه رسانه عمل‌گرایانه که اینجا توضیح داده شد، با توجه به رورتی، ممکن است گفته شود که این قاعده‌های راهنما، از یک طرف آشکارا با قرار گرفتن در خدمت ایده‌آل‌های دمکراتیک روشنگری سیاسی از نظر سیاسی موقعیت‌یابی شده و از نظر سیاسی - اجتماعی دیده شوند، هر چند از طرف دیگر تمرکز رورتی بر جنبه‌های محتوایی رسانه او را به بی‌اعتنایی به فرضیه در مورد تأثیرات رسانه بر اساس ساختار رسمی رسانه - که برای قاعده‌های راهنمای دوم و سوم و چهارم مهم هستند - سوق می‌دهد. گرچه - همان‌طور که در پایان فصل دوم اشاره شد - در کار رورتی کنکاش‌هایی

که به طرح بازنگری سیاسی اجتماعی سؤالات معرفت‌شناسی می‌رسد، یافت می‌شوند با این حال ابزارهای فلسفه رسانه برای چنین بازنگری توسط خود رورتی، در نظر گرفته نمی‌شود.

این امر به ویژه از این حقیقت ناشی می‌شود که رورتی حوزه سیاسی - عمومی رسانه را به شدت از واژه‌نامه‌های معرفت‌شناسی فلسفه نظریه‌پردازانه محدود می‌کند. از نظر او واژه‌نامه‌های معرفت‌شناسی باید به عنوان طرح‌های خودساخته نویسندگان آنها شناخته شوند، و باید گفت به ارتباط آنها برای عموم اهمیت اندکی داده شده است و اگر زمانی، واژه‌نامه‌های جدید معرفت‌شناسی بخواهند راه خود را به سوی انسان عادی بیابند - که برای رورتی نیز می‌تواند در موارد خاصی رخ دهد - پس این اتفاق در آینده دور رخ خواهد داد، یعنی در افق پیشرفت‌های تاریخی بر اساس مقیاس زمانی، دهه‌ها و قرن‌ها. (Rorty ۱۹۹۸ b, ۴۵) (Rortey ۲۰۰۰ b, ۲۰)

از نظر من برخی این ارزیابی محافظه‌کارانه از اهمیت فلسفه در عصر تکنولوژی‌های جدید رسانه به برخی اصلاحات نیاز دارد. تغییر سریع و سریع‌تر فرآیند زبان‌شناسی اروپا، (Rortey ۱۹۸۹, ۷) که رورتی نیز خود در فصل اول حدوث، کنایه و همبستگی^۱ به آن اشاره می‌کند، بدین معناست که پایه‌های معرفت‌شناسی حس عام سریع‌تر و اساسی‌تر از آنچه که رورتی مهبای پذیرش آن بود، در حال تغییر شکل هستند. بر خلاف این پیشینه، رسانه‌های انتقال فنی به عنوان ابزارهایی که ممکن است در شکل دهی تجربی دینامیک‌های تغییری که تازه توصیف شدند، ظاهر

۱. *Contingency, Irony, and Solidarity*

می‌شوند. تا اینجا وظیفه اصلی فلسفه رسانه عمل‌گرایانه معاصر ممکن است ترکیب کردن قواعد راهنما با درک دمکراتیک رورتی از رسانه و طرح بازنگری سیاسی اجتماعی معرفت‌شناسی او، در نظر گرفته شود.

برای مفهوم پیچیده فلسفه رسانه عمل‌گرایانه‌ای که شامل این ترکیب است، هم به نظر می‌رسد که بخشی از سخنان رورتی نیاز به بازبینی دارند در جایی که او موضوعات سری بحث شده توسط [...] دریدا را (مثل [...] اولویت فرض شده گفتار بر نوشتار) به عنوان تخیلاتی از طرف او می‌نامد که به زندگی عمومی جامعه ما بی‌ربط است (حداقل تا آنجا که اکنون می‌بینیم)^۱. سخنانی از این نوع اهمیت فلسفه رسانه را که توسط تفکرات دریدا در متن ارتباطات جدید و تکنولوژی‌های اطلاعات در نظر گرفته شده نادیده می‌گیرند.^۲ بازخوانی رسانه عمل‌گرایانه‌ی «دستورشناسی»^۳ می‌تواند در کسب بینش نسبت به تأثیر مقابل بین تدوین واژه‌نامه‌های فلسفی، تأسیس تکنولوژی‌های جدید رسانه و تغییرات در درک هر روزه معرفت عمومی از خود و جهان کمک کند.

بخش‌های پایانی این فصل پیشنهادی را طرح خواهد کرد که چه طور هر دو جنبه - جنبه محتوا که پیوسته مورد تأکید روتی بوده و جنبه رسمی که توسط نیچه و ویتگنشتاین در چشم‌اندازی عمل‌گرایانه و دریدا در چشم‌اندازی نظریه‌پردازانه مورد توجه قرار گرفته است - در چهارچوب مفهوم فلسفه رسانه عمل‌گرایانه می‌توانند کنار هم قرار گیرند. برای اینکه بتوانیم ابزارهای فلسفه رسانه را که نه تنها توسط

۱. رورتی ۱۹۹۸، ۳۱۷، ۱۹۹۸، ۹۶، ۱۹۸۲ g، ۳۰۹، g.

۲. Cf. در این مورد قبلاً Sand Bothe ۱۹۹۸ a و Ulmer ۱۹۸۵.

۳. *Grammatology*

نیچه و ویتگنشتاین بلکه توسط دریدا نیز توسعه یافته‌اند، برای اهداف فلسفه رسانه پیشرفته به کار بریم، تنش بین تفکرات عمل‌گرایانه و نظریه‌پردازانه فلسفه رسانه در مقابل پیشینه این سؤال کلی که چه طور جنبه‌های عملی و نظریه‌پردازانه فعالیت فلسفی می‌تواند کلاً بر یکدیگر تنیده شوند بررسی خواهد شد.

پیشنهادی که برای حل این مشکل در بحث کنونی در مورد موقعیت ناپایدار فلسفه معاصر بیشترین پیشرفت را داشته پیشنهادی است که توسط ولف گانگ ولس (Wolfgang Iser) ارائه شده است. در ادامه، مفهوم دلیل (منطق) متقاطع که توسط او توسعه یافته، از نظر کارایی برای کاری که من برای ارائه یک بنای دقیق برای فلسفه عمل‌گرایانه‌ی رسانه طرح کرده‌ام، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. روشن خواهد شد که مفهوم منطق متقاطع نمی‌تواند بدون تغییر برای مشکل توصیف شده به کار رود، و اینکه این خود آن است که نیازمند یک تأکید دوباره عمل‌گرایانه است.

۴. مفهوم متقاطع فلسفه رسانه عملی

مفهوم فلسفی تقاطع در ریاضیات و زمین‌شناسی به مدت طولانی مورد استفاده بوده است.^۱ این کلمه ابتدا توسط ژان پل سارتر (Jean-Paul Sartre)^۲ در زمینه‌های فلسفی استفاده شد، و توسط فلیکس گواتری (Felix Guattari) و گیلز دلئوز (Gilles Deleuz)^۳ به

۱. در مورد تاریخ مفهوم transversality (مورب) ولس ۱۹۹۵، ۳۶۷-۳۷۱ اینجا ۳۶۷۸ ۴۰

۲. سارتر ۱۸، ۱۹۴۸، sarter (اصل فرانسوی ۱۹۴۰).

۳. Guattari ۱۹۸۴ و Deleuze ۱۹۷۶، Deleuze / Guattari ۱۹۸۷، ۲۵. چیزی دارد یک جامعه زبان‌شناس به طور درون‌ذهنی خود را متعهد می‌کند تا قادر به برقراری ارتباط باشد. تا اینجا، درک او به طور افراطی نوعی نظریه عادی شده است، اما درکی که تلاش می‌کند

عنوان یک واژه فلسفی شکل گرفت. استفاده آن در نظریه دلیل و گسترش نظام‌مند آن به ساختمان مستقل ایده‌ها، در دو مرحله توسط ولفگانگ ولش اجرا شد. طرح کلی اولیه از مفهوم منطق متقاطع توسط ولش در فصل ۱۱ «تجدد پست‌مدرن ما»^۱ی او ارائه شده بود. (ولش، ۱۹۸۷، ۳۱۸-۲۹۵) گسترش نظام‌مند آن در کتاب «منطق، انتقاد معاصر از منطق و مفهوم منطق متقاطع»^۲ سال ۱۹۹۵ او دنبال شد.

وظیفه مفهوم تقاطع، که در مرکزیت نظریه منطق ولش قرار دارد، شامل نشان دادن «تحول در نامتحول» (ولش، ۷۴۹، ۱۹۹۵) در تکرار شدیدی که در آن الگوها و شکل‌های مختلف عقلانیت با یکدیگر کشمکش می‌کنند، است. واژه «متقاطع» یعنی «حرکت مورب، اریب، عمود بر جهت انتشار (حرکت)» و ولش از آن برای طرح «این حقیقت که در ناهمگونی‌ها اتصالاتی وجود دارد» استفاده کرد. این تصویری است که درباره امکان‌هدایت تولید اتصالات مورب بین مجموعه‌های متفاوت توسط دلیل به ذهنش خطور کرده بود. متحد شدن بدون از بین بردن تکرار، قابل تصور می‌باشد. این امر با تحقیق در درهم تنیدگی بین

مفهوم قدیمی (نظریه پردازانه) کاربردشناسی را با مفهوم جدید عمل‌گرا پر کند. بنابراین در مقایسه با برنوم، من پیشنهاد خواهم کرد که ما به خاطر شفاهیت اصطلاح‌شناسی، نام کاربردشناسی (ولی نه صفت عمل‌گرایی، که ارتباط نزدیکی با اسم عمل‌گرایی دارد) برای استفاده نظری ظاهراً خارق‌العاده که به طور سنتی با آن مرتبط است حفظ شود. برای نقد برنوم در این مورد رورتی، ۱۹۹۸ مشاهده شود. او با خلاصه کردن در پایان مقاله‌اش با توجه به محافظه‌کاری اصطلاح‌شناسی برنوم می‌گوید: ریختن شراب تازه درون بطری قدیمی بدون گیج کردن مشتریان سخت است. (Rorty ۱۹۹۸ e, ۱۳۴)

۱. *Our Postmodern Modernity*

۲. *Reason. Contemporary Criticism of Reason and the Concept of Transversal Reason*

شکل های مختلف عقلانیت و ناهمگونی هایی که به راحتی نمی توان به ساختاری واحد تبدیل کرد و بنابراین باید به عنوان یک شبکه واحد انتقالی در میانه ناهمگونی دیده شوند، به دست خواهد آمد.

نظرات مهم این مفهوم را ولش در بخش دوم کتاب «منطق» تحت عنوان «منطق متقاطع» شرح داده است. آنها را می توان با استفاده از سه فرضیه مهم خلاصه کرد. اولین فرضیه: در ساختار استدلال، بی نظمی های غیر قابل اجتنابی وجود دارد. دومین فرضیه: در اصل، منطق قابلیت ساختار سازی و تعریف دقیق این بی نظمی ها را دارا می باشد. سومین فرضیه: منطق تنها زمانی که درهم تنیدگی های الگوهای متفاوت یا گروه ها و انواع الگوها را بپذیرد، می تواند به خوبی برای حل مشکلات معاصر مجهز شود. اولین فرضیه در مقابل ایده ی غالبی که از کانت تا هابرماس و لیوتارد ادامه پیدا کرده، می باشد که منطق با مجموعه ای منظم از انواع استدلال هایی که به وضوح از یکدیگر مجزا می باشند، سر و کار دارد. فرضیه دوم برخلاف، خطر انتشار می باشد که - خصوصاً در طول تفکرات فراتاریخی، و با برخی فیلسوفان فرامدرن - به سمت نگرش خودسری و «هر کاری انجام دادن» سوق یافت. فرضیه سوم مشخص می کند که فلسفه در ارتباط با واقعیت به هیچ وجه نباید صرفاً به اعمال بازنگرانه مدل های انتزاعی فلسفه در برابر واقعیت بپردازد. به جای آن، با هدایت منطق متقاطع، ارزش خود را به عنوان مذاقه ای در مجموعه مؤثر استدلال - که از قبل به طور اساسی با واقعیت های محتمل تعیین شده است - اثبات می کند.

برای درک فرضیه اصلی ولش باید تمایزی که بین درک و عقل قائل

می‌باشد و در مقدمه بخش دوم کتابش شرح داده را در نظر بگیریم. در پی تمایز کانت بین درک و دلیل، ولش، دلیل را قوه‌ای تعریف کرد که وظیفه تامل بر انواع مختلف استدلال و بر فعالیت عقل به عنوان یک کل را دارد. اولین فرضیه از سه فرضیه به روابط بین استدلال‌ها مربوط می‌شود و مسئله عقلمه معنای قوه تامل که ماورای آنها می‌باشد، را به کنار می‌گذارد. از نظر ولش روابط بین استدلال‌ها، «بی‌نظمی استدلالی» می‌باشد، در حالی که از کانت تا هابرماس و لیوتارد، چیدمان استدلال‌ها، چیدمان مرتبی از انواع استدلال مجزا و مستقل (کانت و هابرماس)، و یا به عنوان انواع گفتمان یا سیستمی از قوانین (لیوتارد) دانسته شده‌اند، ولش «ساختار واقعی استدلال» را با توجه به نظریات دریدا و دولوز، با «طرح شبهه - وب و شبهه - شبکه متحرک و قابل تغییر معماری» مقایسه کرد. ولش با جزئیات نشان داد که ترتیب کلاسیک و منظم استدلال‌های عملی - اخلاقی و زیباشناسی، شناختی، پدیده‌ای سطحی می‌باشند و همین‌طور اینکه تحت شبکه‌ای از «شباهت‌های خانوادگی» بین الگوهای متفاوت و گروه‌هایی از الگوها می‌باشند. قاعده‌ای که از تئوری استدلال ناشی می‌شود، بیان می‌کند که «سیستم کلی عبور و مرور، هم افقی و هم عمودی» باید آشکار شود. برای انجام این کار ولش ادامه می‌دهد: که باید آشکار کنیم که درهم تنیدگی‌ها میان الگوها اغلب به طور سلسله‌مراتبی سازماندهی نشده‌اند بلکه به طور جانبی و عرضی هستند. و اتصال موجود در ساختارها بیشتر تار و پودریاست تا لایه‌ای. (ولش، ۲۰۱، ۱۹۹۵)

برخلاف فرضیه اول، فرضیه دوم نه تنها به شبکه استدلال‌ها اشاره می‌کند بلکه به قوه عاقله که در این شبکه عمل می‌کند، نیز توجه می‌کند. وظیفه این قوه، درست کردن «شناخت ناکافی خود و اعتماد به نفس‌های گزاف الگوها» می‌باشد که شامل شبکه استدلال‌ها می‌شود. (ولش ff, ۶۷۳, ۱۹۹۵) الگوها تمایل دارند موقعیت خود و روابط حاصل از آن در شبکه‌ای از شبکه‌ها را نادیده بگیرند. آنها روی موضوعات خود ثابت هستند و شرایط ساختاری که امکان دستیابی به آنها را ایجاد می‌کنند، را نادیده می‌گیرند. (ولش ff, ۶۷۴, ۱۹۹۵) اگر هم شرایط امکان و رقیب‌های خود را درک کنند، به شیوه تکذیبی یا نکوهشی خواهد بود. آنها خود را به عنوان تنها الگوی درست و معتبر اعلام می‌کنند، و ادعاهای نادرست انحصار را دارند و تمایل به مطلق‌نگری دارند. وظیفه منطق متقاطع این است که استدلال‌هایی را که از پارادایم‌ها به وجود می‌آیند را از این مشکل آگاه سازد: جایی که این روشنگری رخ دهد، تداخل منطق‌ها، پارادایم‌های مجزا را از شکل عقلانی به شکل منطقی هدایت خواهد کرد. (ولش ff, ۶۷۳, ۱۹۹۵)

با این توضیحات به فرضیه سوم ga, در کتاب «منطق» می‌رسیم. فلسفه‌ای که منطق متقاطع همچون راهنمایش عمل می‌کند، به علت ساختار درونی اشیا شرایط واقعیت معاصر سازگار می‌باشد. در همان زمان، در بخش استدلال‌ها، این ساختار بر سیاست ارتباط عملی مستقیم قرار می‌گیرد. نکته مهم نظریه منطق ولش، اجرای عدالت متقاطع می‌باشد که در شرایط پیچیده، بافت‌های بی‌شمار و چندشکلی که خاص واقعیت‌های امروزی هستند، مشخص می‌شوند. در این باره، هر

کس می‌تواند بگوید که در ارتباط با تضمین خاص تئوری آنکه حاصل از توجه به بازسازی آشکار شرایط پیچیده واقعیت می‌باشد، مفهوم برهان متقاطع ویژگی عمده عملی - سیاسی خاص خود را دارد.

این بیانی درونی از خود مفهوم منطق متقاطع به عنوان مفهومی فلسفی که در میانه تنش بین عمل‌گرایی و تئوری‌گرایی عمل می‌کند، متمایز می‌کند: با اذعان به تفاوت‌های اساسی که بین دو نوع فلسفه وجود دارد، شناخت و استفاده خلاقانه از تقاطعات و انتقالات بین آنها را ممکن می‌سازد. این جنبه فرافلسفی مفهوم منطق متقاطع باید با جزئیات بیشتری توضیح داده شود. زیرا این جنبه می‌تواند در ارتباط کاربردی بین وظایف ناهمگون فلسفه رسانه عمل‌گرا و نظریه‌پردازانه کمک کند.

روابط به هم پیچیده بین «نظرات متفاوت تئوری فلسفه» را ولش در فصل ۱۵ بخش دوم کتابش (منطق) بررسی کرده است. قبل از توجه به جزئیات «تحلیل مدل‌ها» که در این بخش انجام شده، تمایل دارم یک نظریه منتقدانه بیان کنم: مفهوم منطق متقاطع از لحاظ رویکردی، مشخصه‌های اولیه‌ی نظریه‌پردازانه را دارا می‌باشد. هدف آن گسترش ابزارهای نظریه‌پردازانه‌ای است که امکان تعریف مناسب شرایط واقعیت‌های معاصر را می‌دهد. درک فلسفه به عنوان «تئوری»، به عنوان فعالیتی با هدف تعریف واقعیت، به تحلیل مدل که ولش در بخش ۱۵ به آن پرداخته است، اشاره می‌کند.

در مطالبی که از قبل گفته شده، مشخص شده که عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی به عنوان «نظرات متفاوت تئوری فلسفه» معرفی شده‌اند. این برابری فلسفه با تئوری، به طور گسترده، به شرح زیر مشکل‌ساز خواهد

بود. برابرسازی فلسفه با تئوری، نقطه آغازی به سمت دیدگاه محدود نظریه‌گرایی است، به این معنی که گرچه در مقیاس وسیع موفقیت‌آمیز بوده، اما ولش در تحلیل مدلش از هر جهت در اجرای عدالت با مفهوم منطق متقاطع در سیاست منطق، موفق نبوده است. با به کار بردن مفهوم تقاطع در تعیین وظیفه فلسفه رسانه، در پایان این بخش پیشنهاد خواهم کرد که رادیکال‌سازی تحلیل مدل ولشمی تواند تا حدی - البته نه تماماً - محدودسازی دیدگاه، که در بالا بیان شد، را جبران کند.

تحلیل مدل ولش، مفهوم تئوری *theoria* ارسطو را به عنوان نوع کلاسیک و تا به امروز پارادیمی درک فلسفه معرفی می‌کند. برای این دیدگاه از نظرویش «شش بخش تعیین‌کننده» مشخص شده‌اند. تئوری، شیوه‌ای از مشاهده است که (۱) مستقیماً برای تمایز اشیاء (غیبی) می‌باشد (۲) رجوع به این اشیاء در شیوه تفکر، که به عنوان یک مفهوم ذهنی درک شده، رخ می‌دهد. برخلاف احساس، موضوعات تعمق نظریه‌پردازانه، ویژگی فکری خاص خود را دارند. *Theoria* «فکر درباره تفکرات» می‌باشد. (۳) در این صورت از سه طرف خودکفا می‌باشد. (۴) فکر کردن درباره تفکرات در ساختار خود خودکفا می‌باشد. زیرا از به چیزی غیر از خودش توجه ندارد. همچنین در شکل اجرایی خود هم خودکفا می‌باشد زیرا عملکرد آن نیاز به هیچ ابزار خارجی، رسانه یا افراد دیگر ندارد. و به علاوه فکر کردن درباره تفکرات در جای خود هم خودکفا می‌باشد زیرا بیش از آنکه هدف عملی بیرونی داشته باشد مانند بازبینی ذهنی، خود هدف نهایی خودش می‌باشد. *theoria* پیش‌فرض‌های مادی خاصی دارد اما در نوع خود بیرونی هستند و بر

محتوای خود تفکر اثر نمی‌گذارد. (۵) فکر حقیقی درباره تفکرات، یا تئوری محض در بالاترین شکلش، در فلسفه در محدوده‌ای مشخص شده که خود را مخاطب اشیاء کامل‌تری قرار می‌دهد که با جاودانگی، ثبات و استقلال متمایز می‌شوند. (۶)

ارسطو به طور پارادایمی انواع تئوری فلسفی را ارائه کرده است. ولش ویژگی‌های «جدایی» از شکل‌های عینی زندگی و بازی‌هایحادث زبان این نوع را با «مشارکت» تفکر از نوع ویتگنشتاین مقایسه کرده است (ولش، ۱۹۹۵، ۸۵۳) از آنجا که نوع دوم تفکر دوگانه بوده و در دو بخش از شش بخش تعیین مفهوم تئوری کلاسیک مشترک است، ولش در یک «بررسی دیالکتیکی» به «آرایی مناسب از فلسفه یا تئوری رسید که فراتر از تفاوت بین دیدگاه‌های ارسطو و ویتگنشتاین بود. منظور او تقابل اصلی بین نظریه‌پردازی بر خلاف عمل‌گرایی است که با جزئیات آن را بررسی کرده است. بازسازی ذیلر آشکارسازی «ساختار دیالکتیک مفاهیم» حاصل از این «تفاوت در دیدگاه‌ها» متمرکز است. (ولش، ۱۹۹۵، ۸۹۸، ۸۹۹)

بر خلاف شیوه تفکر ویتگنشتاینی، «نسخه عمل‌گرایانه‌ی تئوری» (ولش، ۸۸۱، ۱۹۹۵) درکی از فلسفه که ساختار درونی آن با هدف اصلی تئوری فلسفی مشترک نیست، را به عنوان تعمق در اشیاء ارائه می‌کند. از نظر ولش، این تعریف به جای درک پدیدارشناسانه‌ی تئوری، به تئوری طراحی ساختارگرا، مانند «هر چیزی ناشی از شاهکارهای تولید، ساخت یا رویه است»، می‌انجامد. ولش می‌افزاید: از لحاظ فلسفه علوم «این انتقال از تفکر به ساخت» به این حقیقت مرتبط است که به دنبال ایجاد علوم مدرن، یک رویه شناختی تسلط پیدا کرده است که تمرکز

آن بر «تسلط تکنیکی بر واقعیت» است.

بر خلاف این پیش‌زمینه، عمل‌گرایی جنبشی فلسفی به نظر می‌رسد که قصد دارد شکل دانشی که در علوم مدرن به کار می‌رود را رهنمودی برای درک فلسفی تئوری قرار دهد. در این باره ولش تأکید می‌کند که دیدگاه مدرن درباره تئوری چیزی جز عمل‌گرایی نیست که به خود — آگاهی نرسیده است. تئوری مدرن و جدید با عمل‌گرایی در جهت‌گیری عمل‌گرایانه‌ی خود تلاقی دارند. این امر لزوماً جنبه ارادی یا آگاهانه فرآیندهای تئوری علمی را شکل نمی‌دهد. بلکه قادر است در پس‌زمینه باقی بماند در حالی که پیش‌زمینه با یک دیدگاه کلاسیک از تئوری به عنوان «دانشی» ناب و خالص شکل گرفته است. — دوگانگی که از لحاظ عمل‌گرایی، غیر قابل تصور است. (ولش ۸۸۷، ۱۹۹۵)

خصوصیت سازنده دانش در عمل‌گرایی با ارتباط دانش تئوری به مجموعه اهداف عملی، بیرونی مرتبط می‌شود، بنابراین تئوری فلسفی دیگر همچون پایانی در خودش نخواهد بود بلکه (در مدل علوم جدید) به عنوان ابزاری برای چیره شدن بر اهداف و حقایق در نظر گرفته می‌شود. (ولش ۸۸۶، ۱۹۹۵) به نظر ولش این موضوع در این حقیقت که مفهوم «نظری» در اصطلاح مدرنش، به مفهومی سلبی متمایل است، منعکس شده است. در شرایط مدرن، کارهای عملی و تئوری دیگر به صورت فعالیت‌هایی که هر کدام پایان خاص خود هستند، ظاهر نمی‌شوند. اکنون مثل گذشته، ممکن است امکان شادی را ارائه کنند. اما از آنجایی که علوم مدرن به سمت «اهداف حقیقی عمل‌گرایانه در واقعیت‌گرایی دارند نه در اهداف سعادت فردی» (ولش ۸۸۶، ۱۹۹۵) دومی نمی‌تواند به عنوان

هدف مناسب فعالیت فلسفی شناخته شود. هدف تئوری فلسفی اکنون در کاربرد عملی قرار دارد و نه در bios theoretikos و در لذت از زندگی که با تئوری شکل گرفته است.

این امر این حقیقت را منعکس می‌کند که دیدگاه تئوری مبنی بر «تعریفی از انسانی که آن را به عنوان موجودی شناختی - و همچنین حداقل در معنای وسیعش، به عنوان ضرورت تئوری - در نظر نمی‌گیرد» است. به جای آن، طبق این تعریف‌ها «فعالیت فلسفی» به عنوان «تنها فعالیت یک انسان همراه با دیگران» در نظر گرفته می‌شود. به طور خلاصه ولش تأکید می‌کند که با نسخه‌های عمل‌گرایانه‌ی فلسفه، مجزا کردن تئوری و زندگی و پراکندگی مفاهیم فلسفه متوقف نخواهند شد.

ولش با مقایسه تفاوت‌های اساسی بین مفاهیم نظریه‌پردازانه و عمل‌گرایانه‌ی تئوری فلسفه، این دو مفهوم را به صورت «ظرفیت متقابل سست کردن یکدیگر» که از دید منطق متقاطع، به سبب استقلال آنهاست، شرح می‌دهد. در این راستا باید تأکید کنیم که از قبل «پیش طرح مقایسه‌ای» این دو مفهوم، شاهرکاری واقعی از منطق متقاطع بود. با چنین تحلیل‌هایی خصوصیات مفاهیم دقیق‌تر و صریح‌تر می‌شوند (ولش ۸۷۷، ۱۹۹۵). زیرا طرح‌های متقابل، اغلب امکان تشخیص کامل خصوصیات مفهوم اولیه را می‌دهند (ولش ۸۷۷، ۱۹۹۵). علاوه بر این شاهرکار اصلی، دو شاهرکار دیگر منطق متقاطع هم وجود دارند. یکی از آن شاهرکارها، بازسازی دقیق منطقی درخور استدلال مربوطه را ارائه می‌کند و دیگری شکاف‌ها و پرده‌ها، همچنین تحولات و درهم‌تنیدگی‌های بین مفاهیم را می‌گشاید.

دو دستاورد منطقی متقاطع که نام برده شدند، برای تحلیل مدل‌های ولش مهم هستند. ولش با روش تفسیر متقابل، بازنمایی حاصل از یک دیدگاه را با دیدگاه دیگر بازسازی کرد. از دیدگاه نظریه پردازانه، به نظر می‌رسد که می‌توان عمل‌گرایی را در خود با یک فرضیه مهم نظری تعریف کرد. این فرضیه مهم حاوی بینشی است که عمل‌گرایی ادعا می‌کند مبنی بر اینکه هیچ چیز «عینی» نیست بلکه هر چیزی - شامل همه سخنان درباره واقعیت عینی - حاصل دستاوردهای عملی، سازنده و تولیدی هستند (ولش ۱۹۹۵، ۸۸۹). ولش بر اساس منطق متقاطع، این دید نظریه پردازانه را با درک عمل‌گرایی از خود، در تقابل قرار می‌دهد. در اینجا مشخص می‌شود که نسخه‌هایی از عمل‌گرایی وجود دارند که متافیزیکی باقی مانده‌اند و با این ادعا که ویژگی ساختاری همه واقعیت‌ها، خود یک ساختار نیست و باید به عنوان یک حقیقت عینی درک شود، دچار تناقض اجرایی می‌شوند. اما عمل‌گراهای به اثبات «دیدگاه خود [...] را به عنوان گزینه‌ای قطعی می‌دانند، که گزینه‌های دیگر هم در کنار آن ممکن هستند». آنها ادعا ندارند که تعریفی قطعی از واقعیت ارائه می‌کنند، بلکه تنها تمایل دارند یک طرحی معنادار از درک واقعیت را ارائه کنند.

یک گرایش مشابه در تضعیف و هماهنگ کردن دیدگاه مخالف در جانب عمل‌گرایی یافت می‌شود. عمل‌گرایی، نظریه‌گرایی را به این عنوان که فلسفه‌ی آن بر مبنای «یک فرضیه عمل‌گرایانه در مورد ساختن زندگی موفق» است، تصویر می‌کند (ولش ۱۹۹۵، ۸۹۲). این فرضیه طبق گفته عمل‌گرایان، به وضوح نشان می‌دهد، نظریه‌پردازان به نوبه خود

تئوری‌های فلسفی را موضوع عملکردگرایی از دید زندگی قرار می‌دهند. ولش دوباره با استفاده از منطق متقاطع، این تصویر عمل‌گرایانه از نظریه‌پردازی را با درک نظریه‌گرایی از در تقابل قرار می‌دهد. این امر بیان می‌کند که فرضیه تئوری درباره تکمیل زندگی [...]، پیش‌فرضی بیگانه با تئوری نیست» (ولش ۱۹۹۵، ۸۹۲) زیرا حاصل از فعالیت خود تئوری می‌باشد. و پیش‌فرض نیست بلکه یک تجربه درونی (ذاتی) است که از طریق فعالیت خود تئوری تعیین می‌شود. زیرا تنها در تئوری‌سازی فعال - در بالاترین حالت خود - به عنوان نظریه‌پردازی زندگی (bios theoretikos) و براساس آن زندگی در ویژگی لازم درونی خود، است که زندگی برای ما آشکار می‌شود. در این باره، تئوری واقع‌گرایی خود را دارا می‌باشد (ولش ۱۹۹۵، ۸۹۳) که نباید با واقع‌گرایی عمل‌گرایان اشتباه گرفته شود.

ولش از طریق تفسیرهای متقابل عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی به نتایج زیر سوق داده می‌شود: علی‌رغم همه درهم‌تنیدگی‌ها و تشابهات آنها، دو دیدگاه نه می‌توانند یکدیگر را جذب کنند و نه می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند [...] در یک مورد [...] یکی می‌خواهد آنچه که موجود است را به شکل مناسبش بشناسد. در مورد دیگری، هدف ایجاد دنیایی بهتر است (زیرا آنچه که موجود است تنها کمک یا مانعی برای این هدف می‌باشد). [...] نه تنها فرضیه اصلی، بلکه علایق کلی و مهم، همه نگرش‌ها و گرایش‌ها متفاوت هستند (ولش ۱۹۹۵، ۸۹۴). ولش این جمله را این‌گونه توضیح می‌دهد: تضاد [...] همه جنبه‌ها را در بر می‌گیرد. برای مثال گروه هدف (فردی یا گروهی)، شکل زمانی (بی‌پایان یا وابسته به آینده)،

یا شناخت خودبازیگران اش (مجسم یا متوقع). (ولش ۸۹۴، ۱۹۹۵) ولش این مطلب را این گونه خلاصه می کند: «در کل رابطه بین نسخه های کلاسیک ارسطو و عمل گرایی تئوری بیش از یک تضاد است. این امر از نگرش اصلی - ساختاربندی در مقابل مشاهده - و نتایج متفاوت - بهبود دنیا در مقابل علم و دانش - آشکار می شود. (ولش ۹۰۳، ۱۹۹۵)

بنابراین منطق متقاطع در ابتدا با استفاده از طرح های متقابل و با استفاده از روش تحلیل منتقدانه درباره تفسیرهای متقابل به دست آمده از هر دو مفهوم فلسفه، به دقت منطق های نامتجانس عمل گرایی و تئوری پردازی را شرح می دهد. با این کار، منطق متقاطع باید انتقالات و گذارهای متقاطع در میان ناهمگونی ها را نشان دهد. از قبل مشخص شده بود که مفهوم تقاطع، «همزمانی انتقال فعال و ناهمگونی» را ممکن می کند. (ولش ۷۵۲، ۱۹۹۵) قبل از نگاهی دقیق تر به نمونه ی استعمال این کارهای مهم برهان متقاطع، ابتدا باید ایده ی اصلی این استعمال، به وضوح توضیح داده شود.

درل بخش ۱۰ کتابش با عنوان (تقاطع)، ولش توضیح زیر را ارائه کرده است: «ناهمگونی به کناری نمی رود و یا از بین نمی رود، انتقالات موجب یکی شدن محتوا یا ترکیب ساختاری ترکیب های منطقی متفاوت نمی شوند. بلکه ناهمگونی، فقط با فعالیت انتقال عقل - در ظهورش در برابر عقل - مربوط می باشد. این امر قالب مهمی را ایجاد می کند که طبق گفته های ولش می تواند به عنوان مدلی برای درک «انتقالات بین غیر قابل انتقال ها» به کاربرده شود. (ولش ۷۴۹، ۱۹۹۵) این انتقالات «انتقال مادی» که از قبل توسط ساختار درونی مفاهیم متفاوت تصریح شده، آشکار یا مدون شده، نیستند بلکه روابط رسمی در هم تنیدگی هستند که از جابجایی همزمان مفاهیم

نامتجانس توسط ذهن هنگام حرکت میان آنها، ناشی می‌شوند. اما این همه توضیحات نیست. ولش در صفحات بعد می‌افزاید: فقط بخشی از انتقالات ذهن در غیر قابل انتقال‌ها رخ می‌دهند [...]. از طرفی دیگر [...] ذهن همچنین از ارتباطات موجود پرده برمی‌دارد و ارتباطات جدیدی را آغاز می‌کند. (ولش ۱۹۹۵، ۷۵۴)

به طور جالب توجهی، این روش دوم انتقال است که در مدل تحلیلی ولش آمده است. بنابراین در ارتباط با عمل‌گرایی و نظریه‌پردازی ولش تأکید می‌کند که «مفاهیم به طور مشترک عناصر خاص و حمایت‌های خاصی) را دارا هستند. به طور مثال، آنها در این نظریه که پیوستگی منطقی، لازم و ضروری است مشترک هستند، هر دو در این نظریه که اطمینان کلی مهم و ضروری است و اینکه دیدی کل‌نگر - به جای استفاده از صرف «مدیریت بحران» یا «بازسازی مرحله به مرحله» - مورد نیاز است، مشترک هستند. آنچه که برای ولش بالاتر از همه، مهم است این نکته آخر می‌باشد. در تقلا برای «تضمین کلی» به نظر ولش تمرکز بر «اصولی بدیهی است که به تفصیل در فرهنگ ما ثبت شده است. (ولش ۱۹۹۵، ۸۹۵) این قاعده کلی «مرجعی که رویکردهای عمل‌گرایی و نظری به یک اندازه به آن تکیه می‌کنند ولی با اصطلاحات خود قادر به توجیه آن نیستند، را ارائه می‌کند». (ولش ۱۹۹۵، ۸۹۵f)

با این توضیحات ولش به طور ضمنی به پیش‌فرض تحلیل مدل خود، همانطور که من در ابتدا منتقدانه آن را بیان کردم، مبنی بر اینکه دو درک متفاوت از فلسفه با مفاهیم متفاوت تئوری در ارتباطند، اشاره می‌کند. از آنجا که ولش ویژگی مهم و مشترک مفاهیم نظریه‌گرایی و

عمل گرایی تئوری را تقلاً برای «تضمین کلی» نام گذاری می کند و تا جایی که «جست و جو برای اطمینان» (f.Dewey ۱۹۸۸a) در این تلاش منعکس شده است، در اساس انگیزش نظریه پردازی می باشد، می توان گفت که ولش دو موقعیت را از دیدگاه پیش فرض نظریه گرایی شرح داده است. بنابراین منطق مناسب با عمل گرایی در نظرات ولش کاملاً عادلانه نمی باشد. به علاوه خود ولش را با توجه به قاعده اصلی فرهنگی تأکید می کند: با این حال ممکن است فردی بپرسد که آیا این اصول به صورت یک طرفه نظریه پردازانه نیستند، بنابراین در اینجا به علت مقدمات فرهنگی، رویکرد نظریه گرایی برخلاف عمل گرایی، رجحان داده شده است. (Welsch ۱۹۹۰, ۸۹۶)

پاسخ ولش به سؤالی که خودش مطرح کرده بود، دوگانه بود. او از یک طرف اذعان می کند: قطعاً چنین امتیازی به طور سنتی وجود داشته است [...] و از طرفی دیگر اظهار می کند «گرچه پیش فرض گفته شده با نظریه گرایی سازگار است. ولی صرفاً شامل عناصر نظریه گرایی نیست بلکه شامل عناصر عمل گرایی می شود [...]». آنچه که مهم است درک مجموع به عنوان یک عمل فعال است، که از طریق آن ابتدا مجموع به طور مناسبی شکل می گیرد. (Welsch ۱۹۹۰, ۸۹۶) از این موارد او نتیجه گیری می کند که «به علت این عناصر عمل گرایی که متعلق به آن هستند، این فرضیه می تواند به وضوح به عنوان اصل و حامی مفاهیم عمل گرایی به کار رود. و به علاوه: در واقع مفهوم عمل گرایی این نظر را تأیید می کنند که فعال بودن در معنای این نظریه برای شکل گیری دنیای بهتر ضروری و سودمند است، پیشرفتی که عمل گرایی قصد

کمک به آن را دارد (و اصلاً برای صحبت کردن در این زمینه نیازمند نظریه‌ای کل‌نگر از این دنیای دیگر می‌باشد). (Welsch ۱۹۹۵, ۸۹۶)

پوشه‌ی نظریه‌گرایی که در این پیشنهاد قرار دارد، هنگامی که ولش نظریه کل‌نگر یا «چارچوب نظری» را از هم می‌گشاید آشکار می‌شود، که به عقیده او عمل‌گرایی را به این شیوه تعریف می‌کند: رویکرد عمل‌گرایی در ابتدا شامل جهان‌بینی خاصی، مطابق‌گزینه خاص خود می‌باشد (که بیان می‌کند در زندگی قدرت، موفقیت اجتماعی، شادی‌های فردی، یکی شدن با طبیعت یا مانند آن مهم می‌باشند) و ثانیاً علاوه بر گزینه خاص خود یک جهان‌بینی کلی را مورد حمایت قرار می‌دهد که بر مبنای آن نه تفکر و تعمق بلکه عمل، نه پذیرش بلکه شکل دادن مهم هستند. با این حال این نظریه یک گزینه است نه یک اظهاریه. (Welsch ۱۹۹۵, ۸۹۶)

در واقع عناصر نظریه‌پردازی، جهان‌بینی‌های خاص و عام هم در عمل‌گرایی کلاسیک و هم در عمل‌گرایی نوین وجود دارند. با این حال نکته مهم این تفاوت‌ها - همان‌طور که ولش پیشنهاد می‌کند - در عملکرد این عناصر به عنوان گزینه‌های نظری که مانند توصیفات پیشنهادی، فضایی را برای توصیفات جایگزین خالی می‌گذارند، قرار ندارد، بلکه در تئوری‌های عمل‌گرایی قرار دارند که به عنوان ابزارهایی برای ایجاد تغییر در زندگی مجموعه بشر کاربرد دارند. برای عمل‌گرایی کلاسیک، در شکل متداومی که دیویی ارائه کرد، چرخش عمل‌گرایی نه در ویژگی نظری شکل‌های خاص دانش به عنوان «فرضیه» (به عنوان گزینه‌های تعریفی)، بلکه در اینکه واقعاً فرضیه‌های کارا یا فرضیه‌هایی

که در محیطی از فعالیت‌های عملی کار می‌کنند و از لحاظ تجربی - یعنی در زمینه‌ی افعال عمومی - خود را کمابیش مفید نشان می‌دهند، رخ می‌دهد. ایده‌ی کاربردی عمل‌گرایی که در بهم پیوند دادن نظریه و عمل منعکس شده، توسط دیویی اینگونه تشریح شده است: دانستن، خود یک عمل کاربردی است و همین‌طور روشی تعاملی است که تعاملات طبیعی دیگر، به وسیله‌ی آن جهت می‌گیرند.

بنابراین، ویژگی‌های اختیاری عناصر نظری که در عمل‌گرایی از آنها استفاده می‌شود، به عنوان یک پدیده منحصر به فرد (*Sui generis*) در منطق عمل‌گرایی مشخص نمی‌شوند. بلکه بیشتر به لحاظ ویژگی‌های ابزاری است که عناصر نظری برای عمل‌گرایی دارند. بنابراین در ارتباط با شیوه آزمایشی، دیویی تأکید می‌کند که این مفاهیم، اصول کلی پیشرفت‌های نظری و دیالکتیکی که برای هر دانش سیستماتیک ضروری هستند، به عنوان ابزارهای تحقیق شکل یافته و استفاده می‌شوند. او می‌افزاید: سیاست‌ها و طرح‌های اجتماعی به عنوان فرضیه‌ای کارآمد عمل می‌کنند نه به عنوان برنامه‌هایی که باید تبعیت و اجرا شوند. (Dewey ۱۹۸۴، ۳۶۲) به هنگامی که یک ایده نظریه‌پردازانه یا برنامه سیاسی یا یک جهان‌بینی عام یا خاص به طور عمل‌گرایانه به عنوان ابزاری راهنما که باید در شرایط عملی اثبات شوند، درک شوند، به عنوان گزینه‌ای برای راه حل‌های عملی در نظر گرفته می‌شوند. کیفیت چنین راه حل‌هایی را می‌توان به طور عمل‌گرایانه در مقایسه با گزینه‌های دیگر، تعیین کرد (به عنوان اینکه آیا اینها ابزارهای بهتری برای این منظور هستند یا ابزارهای دیگر). دیویی ادامه می‌دهد: ابزارآلات دیگر به عنوان خود دانش در

نظر گرفته نمی‌شوند بلکه ابزار ذهنی کشف پدیده‌هایی که تاثیر اجتماعی دارند، دیده خواهند شد). (Dewey ۱۹۸۴, ۳۶۲)

او این مطالب را در ارتباط با ایده‌ی پایه‌ای خود عمل‌گرایی هم به کار می‌برد. در این باره دیویی تأکید می‌کند که «از آنجا که عمل‌گرایی خودش شیوه‌ای از دانش است همه تئوری‌هایش باید تنها بر اساس فرضیه‌های کارآمد و تجربی باشند، در نتیجه عمل‌گرایی نمی‌تواند متافیزیک در معنای قدیمی باشد. در این بیان مشخص می‌شود که درک عمل‌گرایانه‌ی تئوری را باید در ایده‌ی بنیادی خود عمل‌گرایی هم به کاربرد، یا از نظر ولش، در جهان‌بینی‌های خاص و عام که ویژگی عمل‌گرایی می‌باشند.

جهان‌بینی عام عمل‌گرایی بیان می‌کند که نظریات به عنوان ابزارهایی برای حل مشکلات عملی به کار می‌روند. اگر این نظریه برای خود عمل‌گرایی به کار برده شود، در این صورت، این فرضیه که نظریات باید به عنوان ابزار دانسته شوند، یک چارچوب نظری برای عمل‌گرایی نخواهد بود. بلکه فرضیه بنیادی خود عمل‌گرایی به عنوان یک فرضیه کارآمد که از لحاظ تاریخی و به دلیل موفقیت فنی علوم مدرن، خود را اثبات کرده است، به کار می‌رود و همچنان به طور تجربی مورد آزمون قرار می‌گیرد. و از این طریق در فرآیند این آزمون یک ویژگی الزام‌آور که به طور فراینده آن را از یک گزینه صرفاً نظری متمایز می‌کند، به دست می‌آورد.

بنابراین با دید عمل‌گرایانه، «جهان‌بینی عام» عمل‌گرایی به عنوان «چارچوب نظری» درک نمی‌شود بلکه به عنوان ابزاری دائماً متغیر درک می‌شود که از لحاظ تاریخی و کمابیش مفید بودنش در تاریخ سیاسی

بشر را اثبات می کند. رورتنی درباره فلسفه دیویمی نویسد: فلسفه دیویمی تلاشی سیستماتیک برای زمان مند کردن همه چیز و ثابت باقی نگذاشتن چیزی می باشد. این به معنای صرف نظر کردن از تلاش برای یافتن مرجعی نظری برای ارزیابی طرح هایی برای آینده بشر می باشد (Rorty, ۲۰, ۱۹۹۸). بنابراین، از دید عمل گرای، بهتر است درباره جهان بینی عام صحبت نکنیم بلکه از شماری از فرضیه های فعال صحبت کنیم که در فرایند آزمایش، دائماً اصلاح شده و توسعه می یابند، و همین طور اینکه خارج از این فرآیند، چیزی که بتوان از لحاظ نظری به عنوان یک جهان بینی عام بیان کرد، نیستند.

معیار استفاده آنچه که ولش «جهان بینی عام» عمل گرای می نامد (که در منطق عمل گرای، نه به عنوان جهان بینی نظری، بلکه به عنوان تغییر دائمی جمعی از ابزارهای ذهنی برای فعالیت در شکل دهی واقعیت بشر در نظر گرفته می شود) حاصل از آن چیزی است که ولش جهان بینی خاص عمل گرای می نامد. این جهان بینی نیز به نوبه خود شامل - همان طور که ولش پیشنهاد می کند - ادعاهای نظری درباره «زندگی» نمی باشد. بلکه حاصل ایده آل های جوامع واقعی یا ساختگی است که عمل گرا به عنوان یک انسان در بین دیگران (یا به عنوان خواننده رمان های خیالی)، کسب تجربه می کند.

در حالی که عمل گرایانی چون امرسون (Emerson) یا نیچه (Nietzsche) حمایت خود را از ارزش های جوامع بسته و نخبگان ضد دموکراتیک اعلام کردند، برای عمل گرایانی چون وایتمن، جیمز و دیویمی (Dewey, James, Whitman)، ایده آل های دموکراتیک جنبش روشن

فکری سیاسی هستند که محتوای دیدگاه عمل‌گرایی آنها را تعیین می‌کنند. با این حال، نظر جیمز (James) درباره حدوث تاریخی ایده‌آل‌هایی که از آنها طرفداری می‌کرد، همیشه به طور کامل روشن نبود. به همین دلیل در چنین مواردی، عمل‌گرایان «حدوث contingency – نظری»، به وضوح از عمل‌گرایانی که جهان‌بینی خاصی را – که از نظر ولش، به عنوان چارچوب نظری قاعده فرهنگی برای «تضمین کلی» به کار می‌رود – فرض می‌کنند، متمایز می‌شوند. (Welsch, ۱۹۹۵, ۸۹۶ f.)

توصیف جهان‌بینی خاص عمل‌گرایی توسط ولش به عنوان چارچوبی نظری در خدمت ضمانت کلی، به طور گسترده در فلسفه اخلاق جیمز به کار می‌رود. اصول این فلسفه اخلاق را جیمز در مقاله خود «فیلسوف اخلاقی و زندگی اخلاقی^۱» شرح داده است. او در این مقاله، بدون هیچ ارتباط نظری – حدوث یا هیچ توسلی به عمل‌گرایی، می‌گوید: «قاعده راهنمای فلسفه اخلاقی» به سادگی «در هر زمانی، ارضای نیازها به اندازه‌ای که می‌توانیم، می‌باشد.» و در همین راستا تأکید می‌کند: «تنها یک حکم مطلق وجود دارد که باید دائماً و با ترس و لرز جست‌وجو به گونه‌ای به دنبال اظهار نظر و عمل باشیم که بتوانیم بیشترین میزان خیری که می‌بینیم را فراهم کنیم.» (James, ۱۹۷۹, ۱۵۸)

جیمز برای اثبات مسیری برای تحقق این هدف، در واقع در مقاله خود به واقعیت تاریخی و همچنین ضرورت تجربه‌های تاریخی بیشتر متوسل می‌شود. اما قاعده راهنمای لیبرالی که او برای فلسفه اخلاق

شرح می‌دهد، خود یک چارچوب پیش فرض نظری باقی می‌ماند در حالیکه اساسی است برای اعتقاد فیلسوفان مبنی بر اینکه «آسان ترین راه همیشه در جهت ترتیب و آرایشی فراگیرتر و غنی‌تر خواهد بود».

(James ۱۹۷۹, ۱۰۷)

در باز کردن چنین افق‌های عامی برای ضمانت کلی، جیمز به هیچ وجه همچون یک نسبی‌گرا عمل نکرده است. «ما»یی که جیمز درباره آن صحبت می‌کند همه انسان‌ها را شامل می‌شود و - بر خلاف جریان امروزه و رورتی - از لحاظ نژادی، مربوط به جهان غرب نمی‌باشد. پوتمن در این باره می‌نویسد: «هیچ چیزی در نوشته‌های جیمز نیست که «اعتبار کلی» را به معنی اعتبار کلی در فرهنگی خاص، فرض کند [...] بلکه من فکر می‌کنم که «ما» در نوشته‌های جیمز شامل اکثریت زیادی از همه انسان‌ها می‌باشد و در حقیقت، هیچ شاهدی وجود ندارد که او آن را به بشر محدود کرده باشد (و برخی شواهدی که او آنها را محدود نکرده است). تصویر مشهور او درباره جنگ عظیم بین بد و خوب که تا «آخرین فرد» ادامه خواهد یافت و حتی شاید شامل موجودات فوق طبیعی هم شود، نشان می‌دهند که جامعه مربوطه حداقل تمام گونه‌های بشر (و احتمالاً فراتر از آن) را در بر می‌گیرد

مطابق با جهان‌بینی کلی جیمز، همتایی نظری وجود دارد که متوجه تضمین کلی فعال و عملی می‌باشد. تاریخچه عقاید و عادت‌های، همچنین پیشرفت شکل زندگی جمعی ما برای جیمز رویدادی فراتر از فرهنگ‌ها است. جیمز - به شیوه‌ای شبیه پیرس - با این فرضیه که شبکه عقاید انسانی یک تاریخچه واحد دارد، آغاز می‌کند. با این حال پیرس

معتقد بود که این وحدت در قدرتی بیرونی قرار دارد که تکامل عقاید ما را از بیرون به طور هدایت می‌کند، بنابراین در طولانی مدت مطابقت واقع‌گرایانه به واقعیتی که خود آن را توسعه می‌دهد، تضمین شده است، جیمز فکر می‌کرد که چنین تطابقی نمی‌تواند و نیازی به تضمین ندارد. برای جیمز تمرکز ما بر توسعه واحد و بهینه‌سازی روش ساخت دنیا، که پیوستگی درونی در ساختار شبکه عقاید و الگوهای عملی را ضمانت می‌کند، کفایت می‌کند اینکه چگونه خود این بهینه‌سازی درونی باید توضیح داده شود را جیمز بی‌جواب گذاشته است. «چارچوبی نظری» از جهان‌بینی عام او که منعکس‌کننده اصل بدیهی فرهنگی و تأکید شده توسط ولش است، می‌تواند معطوف به تضمین کلی در نظر گرفته شود.

بر خلاف آن، باید تأکید کنیم که عمل‌گرایی متداوم، همان‌طور که دیویی و رورتی بیان کردند، وابستگی تاریخی و براساس آن توجیه‌ناپذیری افق‌های سیاسی - اخلاقی حاصل از لیبرال دموکراسی و توسعه یافته در چارچوب تجارب جمعی تاریخی، را مورد تأکید قرار می‌دهد. (Rorty ۱۹۹۸f, ۳۰۴) از نظر رورتی، جیمز هرگز نتوانست «برتری دموکراسی بر فلسفه» (Rorty ۱۹۸۸) که در نگرش عمل‌گرایی منعکس شده را جدی بگیرد، زیرا او ایده‌آل‌های دموکراسی لیبرال را به عنوان «اصول راهنمای فلسفه اخلاقی» و «فرمان مطلق» می‌داند، که خود نتیجه تاریخی تجربه سیاسی نمی‌باشد بلکه از حدوث تاریخی جنبش روشن‌فکری فراتر می‌رود. (Rorty ۱۹۹۷b, esp. ۹۹)

بر خلاف آن، رورتی، نوعی از عمل‌گرایی را پیشنهاد می‌کند که به

طور آگاهانه قوم‌مداری که، برنامه‌اش توصیف «جامعه ما و دیدگاه فلسفی ما درباره نیازهای منطقه‌ای، گذرا و کوتاه‌فکرانه است»، را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در انجام این کار، رورتی می‌تواند از بازسازی عمل‌گرایانه‌ی وظایف فلسفه توسط دیویی، که مطابق آن تفکر فلسفی «عقاید بشر را به عنوان نزاع اخلاقی و اجتماعی زمان خود آشکار می‌کند» (Dewey ۱۹۸۲، ۹۴) استفاده کند. طبق چنین مفهوم کاربردی از فلسفه - همان‌طور که دیویی در اوایل قرن بیستم بیان کرد و بعداً رورتی با اصلاحاتی در اواخر قرن بیستم انجام داد - مشخص‌سازی‌های اساسی و روابط متقابل بین آنچه که ولش در صحبت از تلاش برای «ضمانت کلی» با در نظر گرفتن عمل‌گرایی یا درباره قالب تئوری جهان‌بینی خاص و عام خود بیان می‌کند، تغییر می‌یابد.

در طول تلاش برای ضمانت نظری کلی و عام - و نه برای دستورهای عمل‌گرایی فردی و عینی - جهان‌بینی عام همچون پایه‌ای برای جهان‌بینی خاص عمل می‌کند. اگر این تغییر کند و تلاش فلسفی برای تضمین کلی با گرایش سیاسی و علمی در هماهنگی عمل‌گرایانه درباره واقعیت فرهنگی و تاریخی جایگزین شود، جهان‌بینی خاص، پایه و جهان‌بینی عام، ابزاری برای تحقق اهداف سیاسی و تعیین‌کننده جهان‌بینی خاص می‌شود. جهان‌بینی خاص دیگر به عنوان گزینه‌ای نظری عمل نمی‌کند، بلکه تبدیل به نگرش کاربردی مهمی برای این موارد می‌شود: در اعتقاد به ایده‌آل‌های روشنفکری دموکراتیک و در امید به یکپارچگی انسان‌ها در طول زمان و کاهش تحقیر و خشم بین افراد هم در جوامع دنیای غرب و هم در کشورهای به اصطلاح پیشرفته و در حال پیشرفت.

از نظر رورتی، عمل‌گرایی که در این معنا سازگار است، امید به

اینکه «فلسفه ممکن است در رأس سیاست قرار گیرد و به طور همزمان به یک نظر سیاسی اولویت دهد» را رها می‌کند. طرد همه پروژه‌های نظری توجیه‌کننده فلسفه، بر اساس اسن ایده عمل‌گرایانه است که همه چیز را این‌گونه ببینم «که برنامه دموکراتیک دیگر ریشه در چیزهایی بزرگتر از خود ندارند.» (Rorty ۱۹۹۴, ۹۸۶) از نظر رورتی، در مرکز برنامه سیاسی روشنفکری دموکراتیک، چارچوب نظری یک جهان‌بینی خاص نمی‌باشد بلکه منحصرأ امید یوتوپیایی وجود دارد، امیدی که از لحاظ نظری توجیه‌پذیر نیست ولی به طور تاریخی و تجربی می‌تواند باورپذیر باشد، (امید به اینکه آینده به طور نامشخصی متفاوت و آزادتر از گذشته خواهد بود). (Rorty ۱۹۹۹d, ۱۲۰)

این امر از نظر رورتی به هیچ وجه نیازمند - همان‌طور که ولش پیشنهاد می‌کند - یک نظریه کل‌نگر درباره این دنیای دیگر» نمی‌باشد، بلکه تنها نیازمند تلاشی به شیوه خاص «بهبودگرایی» عمل‌گرایانه، برای به کار بردن متداوم‌تر ایده‌آل‌های موجود درباره جوامع دموکراتیک و توسعه آن به دیگر جوامع می‌باشد. هنگامی که رورتی درباره «امید به اینکه نژاد بشر به عنوان یک کل به طور تدریجی در یک جامعه جهانی جمع شوند» (Rorty ۱۹۹۹c, xxxii) صحبت می‌کند، ظهور انسجام جهانی بین اهداف مختلف سیاسی که جیمز به طور تئوری فرضیه‌سازی کرد و ولش در تاکید شبر جنبه کل‌نگر دیدگاه عمل‌گرایانه، به آن می‌اندیشد، در ذهن دارد.

از نظر رورتی این امید، قطعیت نظری مشتق از ساختار خرد انسان یا ساختارهای بین‌الذهانی ارتباطی زبان نمی‌باشد، بلکه امیدی است که

آگاهی از احتمال تاریخی خود را فراهم می‌کند یعنی توجیه‌ناپذیری تاریخی و غیر قابل اجرا بودن از لحاظ فلسفی. رورتی این موضوع را بدین گونه بیان می‌کند: ما فکر می‌کنیم که جامعه جهانی یوتویپایی که در اساس نامه سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر هلسینکی مجسم شده است، بیش از فاجعه اتمی یا جایگزینی دولت‌های دموکراتیک با فرمانروایی ستمگر، سرنوشت انسان‌ها نمی‌باشد. اگر هر کدام از این دو در آینده اتفاق بیافتند، بشر بدشانس خواهد بود، اما نامعقول و غیر منطقی نخواهد بود. در انجام وظیفه اخلاقی خود شکست نخورده است. بلکه به راحتی شانس شاد بودن را از دست داده است. (Rorty ۱۹۹۹c, xxxii)

بر خلاف این پیش‌زمینه، رورتی، ظهور انسجام جهانی اهداف سیاسی متفاوت را به عنوان گسترش واژه‌نامه سیاسی که در ملل صنعتی غرب در دوره جنبش روشن‌فکری در اروپا و آمریکا و با میانجی‌گری رسانه توسعه یافته است، می‌داند. در این باره رورتی، از «قدرت دموکراسی‌های متمول اروپا و آمریکا برای صدور سنت‌های خود به بخش‌های دیگر جهان» به عنوان قدرتی «که با رویدادهای خاص گذشته گسترش یافته و با رویدادهای خاص اخیر تقلیل پیدا کرده» (Rorty ۱۹۸۹, ۹۳) یاد می‌کند. با این توصیفات رورتی نه تنها ارتباطی بین تفکر عمل‌گرایی و تکنولوژی‌های مدرن رسانه ایجاد می‌کند بلکه به طور همزمان نشان می‌دهد که برای عمل‌گرایی تلاش برای «دیدگاه راهنمای کل‌نگر» که ولش از آن به عنوان قاعده فرهنگی سرزمین‌های غرب (امریکا و اروپا) یاد می‌کند، ویژگی قاعده کلی نظری را نخواهد داشت. بلکه به عنوان نتیجه تاریخی مجموعه قدرت سیاسی که ارتباط

نزدیکی با اختراع تکنولوژی‌های انتقالی مانند کتاب‌های چاپی یا تلویزیون دارند، تأثیر می‌گذارد.

اگر منطق متناسب با عمل‌گرایی در شکلی مناسب در نظر گرفته شود، بر اساس آن، آنچه که ولش به عنوان اساس مشترک عمل‌گرایی و نظریه‌پردازی ارائه کرده به مفاهیمی مربوط تغییر می‌یابد. آنچه که در ابتدا ویژگی مشترک می‌نماید، تفاوتی دیگر می‌باشد. این امر هم برای جهان‌بینی خاص و هم برای جهان‌بینی عام عمل‌گرایی که ولش مشخص کرده به کار می‌رود. در هر دو مورد آنچه که مورد توجه قرار می‌گیرد، از نظر عمل‌گرایی، یک «چارچوب نظری» اختیاری نمی‌باشد، بلکه ابزاری است برای تغییر واقعیت به طور تجربی. هنگامی که این ابزار، کار می‌کند، به طور عمل‌گرایانه همچون ابزار عمل‌هوشمندی، به شیوه‌ای کاملاً متفاوت از گزینه‌های نظری که ولش در نظر می‌گرفت، لازم الاجرا می‌شود. این جنبه عملی تجربی است و نه جنبه نظری اختیاری که تفاوت‌های خاص بین نظریه‌پردازی در جهت دانش کلی درباره واقعیت و عمل‌گرایی که در پیش شرط‌های اجتماعی - سیاسی از لحاظ تاریخی ممکن کار می‌کند، را تشکیل می‌دهد. برای دومی عقاید و تئوری‌ها به عنوان قوانین کارکرد با ویژگی خاصی، وجود دارند، که فقط در کارهای عملی ظاهر می‌شود و هنگامی که از چنین رویه‌ای جدا شود با هیچ استقلال نظری، نسبت دادنی نیست

بر خلاف این پیش‌زمینه، مسئله‌ی امکان درهم تنیدگی‌های متقاطع بین مفاهیم نظریه‌گرایی و عمل‌گرایی فلسفه، به صورت اصلاح شده‌ای مطرح می‌شود. اگر پروژه‌ی اطمینان کلی فلسفه و تدوین جهان‌بینی

خاص و عام مرتبط با این پروژه‌ی نمی‌تواند پایه فرهنگی مشترک عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی در نظر گرفته شود و اگر تفاوت و ناهمسانی بین دو مفهوم متفاوت عمیق‌تر شود، انتقالات رسمی که ولش در فصل ۱۰ کتاب خود «خرد» تأکید می‌کند در مرکز تحقیقات قرار خواهند گرفت. اینها هم در امکان تفسیر متقابل (Welsch ۱۹۹۵, ۸۹۷) و هم در انتقالات مادی مختص به منطق مناسب با مفاهیم مربوطه و غیر قابل ارائه تحت ویژگی‌های مشترک، منعکس شده‌اند.

قابلیت متمایز منطق متقاطع، مطابق گفته‌های ولش، عبارت است از توانایی انجام انتقالات در محیط غیر قابل انتقال به عبارت دیگر، تفکر درباره مفاهیم ناهمسان و توضیح و توسعه آنها با کمک دیگری. اگر این توانایی در قالب عمل‌گرایانه ریخته شود، بر خلاف ولش که از آن، برتری خرد به عنوان قوه رسمی و ناب را استنتاج می‌کند (Welsch ۱۹۹۵, ۷۵۹ f.) به طور تجربی اثبات کرد که کارهای ارزشمند می‌تواند به عنوان معیاری واقعی نسبت به تفکر مستقیم که «در میان حوزه‌های منطقی حرکت می‌کند و نه با بازنگری کلی بلکه با انتقالات، با حرکت بسیار بین استدلال‌ها، به نظری می‌رسد. (Welsch ۱۹۹۵, ۷۶۰ f.) اما عدم تجانس دو مفهوم متفاوت فلسفه - عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی - در برابر مفهوم عمل‌گرایانه‌ی منطق متقاطع، چگونه باید دیده شود؟

برای شروع، باید تأکید کنیم که در ارتباط با منطق متقاطع سازگار شده با عمل‌گرایی، تفکر دیگر با این فرضیه که نقطه نظر بدیهی از پیش‌فرض شده توسط دو مفهوم وجود دارد، که بوسیله آن نزاع بین عمل‌گرایی و نظریه‌پردازی می‌تواند به شیوه فلسفی بی‌طرفانه تعریف

شود، شروع نمی‌شود. تعاریف در این نزاع به عنوان تعاریفی حاصل از دیدگاه عمل‌گرایی یا دیدگاه نظریه‌گرایی می‌باشند. مدل تحلیل ولش ادعا می‌کند که قادر است توصیفی از دیدگاه بی‌طرف خرد محض ارائه کند، نقطه نظری که تنها بنیان‌های مشترک مفاهیم به شدت متفاوت ممکن است دیده شود. در مطالب گذشته سنگینی کفه نظریه‌گرایی نشان داده شده است. نظریه رابطه بین عمل‌گرایی و نظریه‌پردازی از برخی جهات می‌تواند، حمایت‌هایی از رورتنی دریافت کند. ولی همزمان با استفاده از ابزارهای عمل‌گرایی منطق متقاطع به مرحله اجرا از برخی جهات از رورتنی فراتر می‌رود.

در متن قبلی با عنوان «زیبایی، تعالی و جامعه فیلسوفان» رورتنی، رابطه بین عمل‌گرایی و نظریه‌پردازی را به عنوان تنشی بین زیبا و متعالی که در تاریخ فرهنگی تفکر جریان دارد، تعریف می‌کند. فیلسوف نظریه‌گرا به دنبال یک مرجع متعالی است. از نظر او این مرجع پیش‌استدلالی - که گفتمان را ممکن می‌کند، چه درون یا بیرون از ما مؤثر خواهد بود - وجود دارد تا ضمانت کند که عقاید ما نه تنها به هم پیوسته و مرضی‌الطرفین هستند بلکه از لحاظ تطابق نظری هم می‌توانند موافق «صحیح» در نظر گرفته شوند. بر خلاف آن، فیلسوف عمل‌گرا با انسجام و اجماع راضی می‌شود. او در حوزه زیبایی، به عنوان حوزه‌ای مختص به روابط آشکار بین هویت‌های زبانی، باقی می‌ماند. زیرا فلسفه او به دنبال مرجعی به عنوان پایه تفسیرها و ممکن‌کننده بازی‌های زبانی ما، نیست، بلکه به همراه سلارز، به دنبال یافتن این نکته است که چیزها در وسیع‌ترین معنی چگونه با یکدیگر

در وسیعترین معنا اتفاق دارند. (Sellars ۱۹۶۳, ۱)

نکته‌ای که رورتی درباره آن تأکید می‌کند این است که گرچه در یک موقعیت خاص تاریخی ممکن است که تقویت یکی از دو شیوه‌های تفکر بر خلاف دیگری مهم باشد، در طولانی مدت، مطابق گفته رورتی آنچه که مهم است این است که پیشرفت روحی و فکری متکی به حرکت ثابت فیلسوفان است، آنها نمی‌توانند از مراجعه به دانشمندان روشمند و استدلالی و شاعران غیر استدلالی و رمانتیک باز بایستند، و هنگامی که از یکی خسته شدند به سمت یکی دیگری گرایش پیدا کنند. (Rorty ۲۰۰۰b, ۴۱) ممکن است تحریک‌کننده باشد که رورتی در این متن حامیان عمل‌گرایی را در امتداد دانشمندان استدلالی و روشمند قرار می‌دهد و نظریه‌گرایان را در مجاورت شاعران رمانتیک و غیر استدلالی. البته، فیلسوفان نظریه‌پرداز و دقیقاً همین‌ها، شیوه استدلال و روشمندی را دنبال می‌کنند. با این حال، در نهایت - و این برای رورتی می‌باشد - هم نظریه‌گرایان شاعرانه مانند هایدگر دوم و نظریه‌پردازان روشمند و استدلالی مانند مک داول قصد یافتن مرجعی را دارند که دیگر از نظر استدلالی توجیه‌پذیر نباشد، و در جهانی فراتر از بحث و گفت‌وگو قرار داشته باشد و بتواند تنها به طور غیر مستقیم، با اشاره، یا با توسل به شهودات یا بیانات آشکار حس مشترک احضار شود.

بر خلاف نگرش مجادله‌ای نوشته‌هایش، در متن اخیر رورتی روابط راحت‌تر و آزادانه‌تری در جهت سنت نظریه‌گرایی به کار گرفته است. این مطلب در آخرین بند همان تن کاملاً واضح متن انعکاس یافته است. جایی که رورتی این‌گونه می‌نویسد: «از آنجا گاهی اوقات متهم به اعلام

پایان فلسفه شده‌ام، مایلیم با بیان اینکه چرا فکر می‌کنم تا زمانی که فکر کردن آزاد است، نامحتمل است که فلسفه به پایان خود برسد. تلاش‌های اعلام «پایان فلسفه» تلاشی هستند یا برای سخیف کردن والا یا به زیبایی از روی تحقیر نگاه کردن. تلاش‌هایی از این نوع با تضعیف دیگران شکوفا می‌شوند و با پیشرفت آنها نابود می‌شوند. تا زمانیکه جامعه فلسفه به طور ضمنی موافقت کند که آونگ (پاندول) حرکت داشته باشد، هیچکدام آنها موفق نخواهند بود. (Rorty ۲۰۰۰b, ۴۱)

با این جملات رورتی حداقل بحث‌های فلسفه مدرن درباره نظریه‌گرایی در برابر عمل‌گرایی را به سطحی فراتر از جدل‌های متقابل بالا برد. این دیدگاه لیبرال به خودی خود به عنوان یک پاسخ کافی نیست، اما مسیر پاسخ به این سؤال که چگونه عمل‌گرایی و نظری‌گرایی به طور متقاطع به یکدیگر تنیده خواهند شد، را مشخص می‌کند. رورتی به کمبودهای موجود را که در مقایسه بین عمل‌گرایی، که او در اینجا با زیست‌گرایی که حاصل از بررسی‌های داروین تعریف می‌کند، و نظریه‌گرایی که به افلاطون و کانت برمی‌گردد، اشاره می‌کند: «نمی‌دانم که درباره این سؤال که آیا بهتر است وجود انسان به شیوه زیست‌شناسی بررسی شود یا به شیوه‌ای مشابه افلاطون یا کانت، چگونه بحث کنم». و ادامه می‌دهد: «من فکر می‌کنم که هر کدام از این جنبه‌ها تنها بتوانند موارد خود را بارها و بارها و در متون مختلف بیان کنند. اختلاف بین آنهایی که گونه‌ی انسان و جامعه را یک حادثه می‌پندارند و آنهایی که غایتی ذاتی در هر دو می‌یابند، بنیادی‌تر از آن است که از یک دیدگاه بی‌طرف قضاوت شود. (Rorty ۱۹۹۹c)

اگر کسی بخواهد ناتوانی رورتی در این مسئله را پشت سر گذارد، ابزارهای حاصل از منطق متقاطع خدمت خوبی می‌تواند باشند. تفکر با راهنمایی‌های انتقالات متقاطع، جای کنایه رورتی درباره تاریخچه فلسفی آونگ (پاندول) را می‌گیرد. با نگاهی به مسائل عینی و اهداف سیاسی - اجتماعی که مفاهیم متفاوت فلسفه در خود دارند، به ما این امکان را می‌دهند تا انتقالی در محیط‌های غیر قابل انتقال داشته باشیم. مدل تفکر متقاطع در میان نظرات ناهمسان می‌تواند شکل گرفته و به عنوان فعالیتی هوشمند از هر دو دیدگاه عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی تعبیر شود. ولش در کتاب خود، خرد، به طور سیستماتیک امکان همکاری متقاطع بین عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی را از دید نظریه‌گرایی مطرح کرده است، که از دید عمل‌گرایی نیز باید انجام شود.

البته با توضیح چنین امکانی نمی‌توانیم ادعا کنیم که عمل‌گرایی و نظریه‌پردازی را می‌توانیم با یکدیگر در حوزه‌ای بی‌طرف، یگانه و واحد کنیم، ادعایی که ولش داشت اما قادر به محقق کردن آن نبود. چنین توضیحی، با استفاده از ابزارهای منطق متقاطع، عمل‌گرایی جنبه‌های نظریه‌گرایی را که با دید عمل‌گرایی بازتفسیر شده‌اند، را برای اهداف خود بکار خواهد برد. به علاوه، مفهوم تقاطعی که در اینجا دنبال می‌شود نه تنها در ادعاهای خود از ولش متفاوت خواهد بود، همچنین در شکل خود نیز، توضیح عمل‌گرایانه‌ی همکاری بین عمل‌گرایی و نظریه‌پردازی بر خلاف آن چیزی خواهد بود که ولش ارائه کرده است. نه به عنوان بر ساخته‌ای نظریه‌گرایی بلکه به عنوان نمونه تحلیلی از یک مورد عینی کاربردی که تفکرات فلسفی خود را درون آن به طور تجربی

اثبات خواهند کرد، رخ می‌دهد. در ارتباط فلسفه رسانه، چنین مورد کاربردی با تغییر شکل در حال وقوع در رسانه و متمرکز بر اینترنت، فراهم شده است. رشته فلسفه رسانه بویژه برای انتقالات بین نظریه‌گرایی و عمل‌گرایی مناسب به نظر می‌رسد. در نتیجه، از این دید عمل‌گرایی با پیروی رورتی ارائه خواهد شد اما به طور همزمان به طریقی فراتر از او خواهیم رفت.

نقطه اتصال مهمی که همکاری متقاطع بین جنبه‌های نظریه‌گرایی و عمل‌گرایی را در تفکرات رورتی می‌گشاید، توسط خود رورتی بیان شده است: «گرچه فکر نمی‌کنم که مسیر استنباطی که حاصل از دیدگاه ضد بازناماگرایی درباره حقیقت و دانش مشترک نیچه، جیمز و دیویی در ارتباط با دموکراسی و ضد دموکراسی، وجود داشته باشد، ولی فکر می‌کنم که استنباط از عقاید دموکراسی نسبت به چنین دیدگاهی وجود دارد. (Rorty ۱۹۹۸k, ۲۷) موضوع مهم عمل‌گرایی که رورتی پیشنهاد کرده، کمک به تغییر شکل حس مشترک شکل‌یافته از لحاظ بازناماگرایی، که به سمت مراجع درونی یا بیرونی است، به حس مشترک ضد بازناماگرایی و ضد مرجع، می‌باشد. فرضیه رورتی بر این است که، مورد دوم متناسب با فرهنگ معاصر دموکراتیک جنبش روشن‌فکری سیاسی خواهد بود و ممکن است به پیشبرد اهداف سیاسی آن کمک کند. این دیدگاه در تفکرات رورتی به عنوان «امید رمانتیک تبدیل دیدگاه مشترک قدیم به دیدگاه مشترک جدید» بیان شده است. (Rorty ۱۹۹۶a, ۵۲)

نقطه ضعف عمل‌گرایی رمانتیک رورتی در این می‌باشد هیچ ابزار عینی که بتواند به عنوان وسیله‌ای برای تغییر شکل ضد بازناماگرایی

حس مشترک، بکار برده شود، بیان نشده است. مفهوم متقاطع فلسفه رسانه عمل گرایانه، که ابزارهای فلسفه رسانه نظریه گرایانه از آن مستثنی نیستند، بلکه به طور مشترک برای تحقق اهداف عمل گرایه به کار برده می شوند، می تواند چنین ابزاری را برای ما فراهم کنند.

اگر رسانه فنی مدرنیته به عنوان دستگاه‌هایی که با کمک آنها جوامعی توانند روش‌های جدید جهان‌سازی^۱ نشانه‌ای و حسی را در زمانی نسبتاً کوتاه دریابند، تفسیر شود، مشخص خواهد شد که موضوع‌های سیاست رسانه، ابعاد فلسفی اصیلی دارند و اینکه تئوری‌های فلسفه رسانه، جنبه‌های سیاسی برجسته‌ای دارند. با اینکه فلسفه رسانه عمل گرایانه در این معنای خود را از برنامه نظریه گرایانه توجیه فلسفی حوزه‌های سیاسی اجتماعی اعمال ما، جدا می کند، به این معنی نیست که به طور کلی از دقت عمیق فلسفه صرف نظر کند. این استنباط، که از مطالب نامشخص رورتی درباره «فرهنگ پیش - مدرن» گرفته شده است، در برابر تلاش برای تدوین ابزارهای فلسفی تحلیل که به تغییرات حس مشترک توسط رسانه امکان ارتباط با اهداف سیاسی اجتماعی جنبش روشن فکری دموکراتیک را می دهد، قرار گرفته است. با استفاده از یک تحلیل فلسفه رسانه درباره اینترنت به عنوان نمونه، بخش بعدی نشان می دهد که در شرایط تغییر شکل جاری رسانه، این پروژه چگونه می تواند به طور کاربردی بکار برده شود.

فصل چهارم:

ساختار فرارسانه‌ای اینترنت

رشته جدید فلسفه رسانه که در حال شکل گرفتن است، با شمار زیادی از چالش‌های اساسی روبه‌روست، که دو چالش آن باید به طور خاص مورد تأکید قرار گیرند. اولین چالش حاصل از تغییر شکل کنونی رسانه به اینترنت می‌باشد. و چالش دیگر با پروژه تدوین مفهوم کاملی از فلسفه رسانه می‌باشد که سنت‌های عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی، در آن به طور سیستماتیک با یکدیگر مرتبط می‌باشند. دو چالش ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند، زیرا تحلیل آکادمیک و همکاری عمل‌گرایانه در شکل‌گیری ساختار جدید چشم‌انداز رسانه - با ارتباط مطبوعات، رادیو، تلویزیون و فیلم‌های ویدیویی با یکدیگر از طریق اینترنت - متضمن تحقیقات فرارشته‌ای است که در آن جنبه‌های نظریه‌گرایی و عمل‌گرایی رسانه به هم تنیده هستند. در گفتار ذیل، تلاش می‌کنم که به هر دو چالش از دیدگاه مفهوم متقاطع فلسفه رسانه عمل‌گرایانه - که در پایان بخش قبلی طرح‌ریزی شد - پاسخ دهم.

اینترنت رسانه‌ای کاملاً جدید نیست. بلکه از رسانه‌های از قبل آشنا، به طور دیجیتال به هم بافته شده است، کامپیوترهایی که با خطوط ارتباطی از راه دور با سرعت بالا در لینک اینترنت به هم متصل شده‌اند و نرم‌افزارها، شکل‌های استفاده و محتواهایی آشنا برای ما از تلویزیون، رادیو، روابط رو در رو، تلفن و رسانه ویدیویی و چاپی را تغییر شکل

می‌دهند. (Cf. Bolter/Grusin ۲۰۰۰) با این حال، اینترنت - همانطور که شعار بازاریابی چند رسانه‌ای^۱ اشاره می‌کند - صرفاً شامل جمع‌بندی ساده یا ترکیب پراکنده رسانه‌های مختلف نمی‌شود. بلکه اینترنت، سازمان فرارسانه‌ای بسیار پیچیده و شدیداً حساس از جنبه‌هایی می‌باشد که دنیاهای جداگانه رسانه را، برای ایجاد یک «واسطه جدید» از طریق چند نوآوری و تغییر کوچک در شکل‌های استفاده، به هم تنیده کرده است. در ادامه، به منظور توجه درست به ساختار فرارسانه‌ای اینترنت، تمایز بین رسانه سرد و گرم مارشال مک لوهان بازسازی خواهد شد تا برای تحلیل فلسفی - رسانه‌ای اینترنت استفاده شود.

۱. رسانه سرد و گرم

در بخش دوم کتاب خود «درک رسانه»^۲ که در سال ۱۹۶۴ منتشر شد، مک لوهان نقل بسیار نقل شده و اغلب نادرست تقابل بین رسانه سرد و گرم را بیان کرده است، تقابلی که او در بخش ۳۱ در ارتباط با تلویزیون تعریف کرده است. او این تفاوت را بدین‌گونه تعریف می‌کند: قاعده‌ای کلی وجود دارد که یک رسانه گرم مانند رادیو را از نوع سرد آن مانند تلفن متمایز می‌کند، یا یک رسانه گرمی مانند فیلم را از نوع سرد آن مانند تلویزیون مجزا می‌سازد. یک رسانه گرم رسانه‌ای است که یک حس تنها را در «کیفیت بالایی» از هم می‌گستراند. کیفیت بالا حالت پر شدن درست با داده‌ها می‌باشد. [...] تلفن یک رسانه سرد است یا یک نوع کیفیت پایین است زیرا گوش میزان جزئی از اطلاعات

۱. *Multimedia*

۲. *Understanding Media*

دریافت می‌کند و سخنرانی نوعی رسانه سرد از نوع کیفیت پایین است زیرا چیز کمی ارائه می‌شود اما چیزهای زیادی در شنونده باید تکمیل شود. [...] رسانه‌های گرم در مشارکت‌ها کم هستند [...] و رسانه‌های سرد در مشارکت بالا با حضار می‌باشند.

درک‌های نادرستی که از تمایزات مک لوهان ایجاد شد، ارتباط نزدیکی با قالب نظری - رسانه‌ای دارد که با این پیش‌گام فلسفه رسانه نظریه‌گرایانه در کار اصلی خود تدوین کرده است.^۱ قبل از تلاش برای سامان دادن عمل‌گرایانه تفاوت رسانه‌های مک لوهان به منظور تجزیه و تحلیل اینترنت، تمایل دارم از دیدی منتقدانه به سه فرض زیربنایی تمایزهای مک لوهان در بافت «درک رسانه»، نگاه کنم. این فرض‌ها ارتباط نزدیکی با ویژگی نظریه‌پردازانه تئوری رسانه مک لوهان دارند. اولین فرض، حس محوری مفهوم رسانه از دید مک لوهان می‌باشد، که بر طبق آن رسانه به عنوان گسترش حواس انسان تعریف شده است. (McLuhan ۱۹۹۰, ۷, ۲۱) فرض دوم، از عقید مک لوهان درباره تأثیرات مستقیم رسانه در ساختارهای واقعی حواس سرچشمه می‌گیرد. اگر کسی همانند مک لوهان با این فرض که رسانه تنها یک اثر ثانوی بر ساختار احساسات ما ندارد بلکه به عنوان امتداد حواس ما، در ساخت آن مشارکت دارد، شروع کند، فرضیه دوم از فرضیه اول ناشی خواهد شد. در نقد مک لوهان، فرضیه دوم معمولاً تحت عنوان «جبرگرایی رسانه» مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۱ سومین فرضیه در فلسفه تاریخ

۱. تحقیق کاملی از این مناظره که در سال‌های دهه ۱۹۶۰ به وقوع پیوست در کار استرن ۱۹۶۷ یافت می‌شود.

ریشه و ارتباط نزدیکی با دو فرضیه قبلی دارد. مک لوهان فرهنگ ماشینی الفبا و دنیای مدرن چاپ را به عنوان امتداد قوه بصری تفسیر می‌کند. دنیای بصری نوشتار طبق تعاریف مک لوهان، با منطق نگاه با فاصله تعیین می‌شود و از دیدگاه دقیق یک چشم بی‌طرف و تنها که واقعیت عینی را می‌بیند، کار می‌کند. این منطق بی‌احساس دنیای بصری را مک لوهان با دنیای قابل لمس، مشارکتی و کل‌نگر رسانه الکترونیک، که به عنوان گسترش سیستم عصبی مرکزی ما تعبیر می‌کند، مقایسه کرده است. او این انتقال تاریخی از منطق بصری خاص که به نظر او ویژگی عصر مدرن است، به منطق کل‌نگر و قابل لمس عصر حاضر را به عنوان انتقال از فردگرایی الفبایی به جامعه‌سازی و جمع‌گرایی فراگیر تلویزیون بر می‌شمارد.

ساختار کلی سه فرضیه نام‌برده باید در برابر پیش‌زمینه خاص فلسفه رسانه نریه‌گرایانه‌ی مک لوهان دیده شود. این پیش‌زمینه پیش از آنکه یک نوع خالص باشد، یک نوع دوگانه است که شامل درون‌مایه عمل‌گرایی می‌باشد، اما نظریه‌گرایی آن را احاطه کرده و آن را به کار می‌گیرد. ترکیب بین درباره دیدگاه‌های عمل‌گرایی و نظریه‌گرایی توسط مک لوهان به وضوح در مقدمه کتابش «درک رسانه» بیان شده است. او در آنجا می‌گوید که کتابش امتداد خودمان در تکنولوژی‌هایمان را کاوش می‌کند، در جست‌وجوی قاعده قابل فهم بودن در هر کدام از آنها. با اطمینان کامل به اینکه امکان رسیدن به درکی از این شکل‌ها که آنها را به نظم در خواهد آورد، وجود دارد، من با دید تازه‌ای به آنها نگاه می‌کنم.» (McLuhan ۱۹۹۵، ۶) جنبش تئوری تعیین‌کننده پیوند بین جنبه‌های نظری و کاربردی که مورد نظر مک لوهان است، را می‌توان در

این دید که او برتری تحلیل نظری را به عنوان نقطه حرکت خود در نظر می‌گیرد، که در گام دوم برای تحقق منظم اهداف عملی به کار گرفته می‌شود. مک‌لوهان این درک خود را آشکار می‌کند هنگامی که می‌نویسد: نزاع پایانی بین دیدن و صدا، بین انواع شفاهی و نوشتاری درک و سازمان‌دهی وجود بر ما می‌باشد. از آنجا که فهمیدن، عمل کردن را متوقف می‌کند [...] ما می‌توانیم شدت این نزاع را با درک رسانه‌ای که موجب امتداد ما می‌شود، ملایم‌تر کنیم و این جنگ‌ها را بین ما و بدون ما برانگیزیم. (McLuhan ۱۹۹۵, ۱۶)

تفکیک نظریه‌گرایانه دانستن و عمل کردن، که در این نظر مک‌لوهان دانستن عمل را متوقف می‌کند، منعکس شده، رویکرد مک‌لوهان در کتاب «شناخت رسانه» را از روش تجربی و عمل‌گرایانه‌ای او در پیشگفتار کتابش با عنوان «کهکشان گوتنبرگ»، متمایز می‌شود. با نقل قول از کلاود برنارد^۱ در کتاب «بررسی داروهای تجربی»^۲، مک‌لوهان ویژگی منحصر به فرد روش تجربی مختص عمل‌گرایی را از مفهوم نظریه‌گرایی «مشاهده»، جدا می‌کند و می‌افزاید: مشاهده [...] ثبت پدیده بدون دست‌کاری آن می‌باشد، ولی: تجربه [...] بر خلاف آن، ایده‌ی دگرگونی یا دست‌کاری می‌باشد که محقق در شرایط پدیده طبیعی بوجود می‌آورد. (McLuhan ۱۹۶۲, ۳)

می‌کند (همانند مقدمه شناخت رسانه) بلکه برعکس به عنوان عنصری در فرآیند خود عمل در نظر گرفته می‌شود.

هرچند در مقدمه کهکشان گوتنبرگ، مک‌لوهان به طور همزمان،

۱. Claude Bernard

۲. *The Study of Experimental Medicine* (۱۸۶۵)

دوباره روش تجربی را به عنوان رویدادی دوجانبه در نظر می‌گیرد. تجربه و مشاهدات تجربی از یکدیگر جدا می‌شوند به طوری که مشاهدات تجربی یک تامل اضافی می‌شوند، ویژگی خاص تجربی خود را از دست داده و به جای آن مشخصه نظری گرایانه به خود می‌گیرند. مک‌لوهان چنین می‌گوید: «بشر، این حیوان ابزارساز، [...] زمانی دراز به امتداد دادن یک یا چند ارگان حسی خود مشغول بوده است، به گونه‌ای که به همه حس‌ها و قوای دیگر اختلال وارد می‌کند. ولی با تمام این تجربیات، بشر همواره از همراهی آنها با مشاهده خودداری کرده است. (McLuhan ۱۹۶۲، ۴) فرضیه پایه‌ای نظریه‌گرایی تئوری رسانه مک‌لوهان این است که امکان انجام این کار را به شیوه‌ای کاملاً معنادار وجود دارد و به علاوه اینکه، تامل نظری درباره تاریخ تکامل رسانه می‌تواند افقی بگشاید برای اصلاحیه‌ای که از طریق آن سازگاری اصلی تأثیرات متقابل احساسات انسان، سازگاری که با تکنولوژی‌های رسانه نابود شده است، می‌تواند به نوبه خود با ابزارهای تکنیکی احیا شود. سه فرضیه نام برده شده در تئوری‌اش نیز در خدمت این فرضیه پایه‌ای نظریه‌گرایی هستند.

فرضیه اول - فرضیه‌ای که رسانه به عنوان امتداد حواس بشر هستند - این امکان را برای مک‌لوهان فراهم می‌کند تا بدون توجه به استلزامات عمل‌گرایانه‌ای که از دیدن رسانه به عنوان ابزاری برای تغییر واقعیت و هماهنگ کردن افعال انسان‌ها، حاصل می‌شوند، رسانه را به عنوان اجزای بیرونی ساختار ذهنیت انسان ببیند. حواس انسان به صورت بازنماگرایی توسط مک‌لوهان درک می‌شوند، به عنوان طرحی برای ساخت واقعیت که می‌تواند با امتدادهای تکنیکی، تغییر کند: «پیام»

هر رسانه یا تکنولوژی، تغییر مقیاس، آهنگ یا الگویی می‌باشد که در کارهای بشر وارد می‌کند.» و به علاوه: هر فرهنگی و هر دوره‌ای، مدل مطلوبی از ادراک و دانش دارد که تمایل به تجویز آن برای هر شخص و هر چیزی دارد. خصوصیت زمان ما تنفر آن از الگوهای تحمیلی می‌باشد. ما ناگهان مشتاق داشتن چیزها شده‌ایم و مردم وجود خود را فریاد می‌کنند. اعتقاد شدیدی به این نگرش وجود دارد - اعتقادی که هماهنگی نهایی همه مخلوقات را در نظر می‌گیرد. این کتاب نیز با چنین اعتقادی، نوشته شده است. (McLuhan ۱۹۹۰, ۸, ۵f.)

دومین فرضیه تئوری رسانه مک‌لوهان نیز از ویژگی نظریه‌گرایانه‌ی کارهای او ناشی می‌شود. پروژه تحلیل نظریه‌گرایانه زندگی درونی انسان، به همان صورت که توسط رسانه آشکار شده است، مبنی بر فرضیه علیت مستقیم موجود بین یک رسانه به عنوان علت و تأثیر مربوطه آن بر ساختار حواس بشر می‌باشد. فرآیندهای محتمل میانجی‌گری توسط مک‌لوهان حذف شده‌اند زیرا این فرآیندها تحقیقات را به چارچوب تجربی محدود خواهند کرد و از این طریق در برابر دیدگاه نظریه‌گرایی مقاومت خواهد شد. به جای تحلیل پیچیده تاریخی و فرهنگی استفاده انسان از رسانه، مک‌لوهان رهایی ساخته شده در یک دید فلسفی تاریخی را ارائه می‌کند.

این مطالب در فرضیه سوم فلسفه رسانه منعکس شده است که ویژگی نظریه‌گرایانه آن را تکمیل می‌کند. فلسفه تاریخی فراروایت ساختار سه بخشی تکامل رسانه «اختلال‌های» تجربی خاصی را تجربه کرده است، مطابق تعریف McLuhan، یا موازنه حس‌های انسان - اول

درباره سواد سپس درباره چاپ - محل ex به عنوان سقوط تاریخی انسان مشخص می‌کند. (ص ۱۳۱) تاریخ رسانه در اینجا نه به صورت عمل‌گرایانه و به عنوان تاریخ تعامل انسان با رسانه، بلکه به صورت مقدرگرایی و با منطق نظریه‌گرایی یک رویداد تکنولوژیکی - رسانه‌ای مؤثر که در پشت سر انسان‌ها رخ می‌دهد و در شرایط الکترونیک شناخت جهان به اوج خود می‌رسد، شناخته می‌شود. بازنماگرایی فلسفی رسانه‌ای که در فرضیه اول تئوری رسانه مک‌لوهان بیان شده است بنابراین به اوج می‌رسد. در پایان تاریخ رسانه در حالتی که ما زبان‌ها را در راستای آگاهی کلی به کناری می‌گذاریم» (۸۰، ۱۹۹۰ McLuhan) به جای ایده‌های سازمان‌یافته یا واسطه‌ای زبانی قرار می‌گیرد.

برای شروع، تمایز بین رسانه سرد و گرم، باید در برابر پس‌زمینه فرضیه‌های مشکل‌آفرین حاصل از ویژگی‌های نظریه‌گرایانه فلسفه رسانه مک‌لوهان دیده شوند. تمایز بین رسانه سرد و گرم ویژگی مهم بر شناختی خود را برای مک‌لوهان در چارچوب فراروایت انتقال از عصر بصری به عصر لمسی، بدست می‌آورد: در ارتباط با وارونگی روش‌ها و ارزش‌ها در عصر الکترونیک، زمان مکانیکی گذشته، گرم و عصر تلویزیون سرد می‌باشد. (۲۷، ۱۹۹۰ McLuhan)

در عصر سرد تلویزیون، از نظر مک‌لوهان، جنبه‌های منهدم‌شده با فرهنگ گرم نوشتار و آشنا برای ما از دنیاهای رسانه سرد فرهنگ‌های شفاهی، دوباره جان می‌گیرند: «شاید انفجاری که با حروف آوایی شروع شده است [...] به «انفجار از درون» تحت تکانه‌های سرعت زیاد الکترونیسیته تبدیل شود. الفبا (و توسعه آن در فن چاپ) گسترش قدرتی

را امکان پذیر کرده که علم و دانش می‌باشد و زنجیره‌های مردم قبیله‌ای را از بین برده و بنابراین انسان را به توده‌ای از افراد تبدیل کرده است. نوشتار الکتریکی و سرعت دایما و فوراً نگرانی دیگر مردمان را بر او سرازیر می‌کنند. او یک بار دیگر یک قبیله می‌شود. همه خانواده‌های بشر دوباره یک قبیله می‌شوند.

فراروایت مک‌لوهان درباره تاریخ رسانه‌ای انسان مانند همه روایت‌های بزرگ از کاستی‌هایی رنج می‌برد: جزئیات پدیدارشناسی و تاریخی را تحریف می‌کند. بنابراین شیوه نوشتار مک‌لوهان نمونه خوبی از عدم امکان تقسیم طولی سرد و گرم به دو عصر متفاوت با تسلط رسانه سرد یا گرم، است. «سرد» و «گرم» به شیوه‌های استفاده از رسانه برمی‌گردد که پاسخ‌گوی ساختارهای زمانه‌ای نمی‌باشد زیرا از میان مجموعه‌های مختلف فرهنگی و تکنیکی و به شیوه‌های خاصی تشخیص داده می‌شوند.

شیوه بیان مک‌لوهان از رسانه نوشتار آوایی تمایل به دنبال کردن استراتژی سرد دارد. مختصرنویسی، شیوه سرد نوشتار و تمایل او به تفکر با کنایه‌های (اشاره) آزاد و زنجیره‌های مربوطه، از خواننده دقیقاً چیزی را می‌خواهند که طبق تعاریف او مورد نیاز رسانه سرد یعنی مشارکت بالای حضار، می‌باشد. تمایز بین رسانه سرد و گرم گاهی بد برداشت شده است زیرا شیوه سرد مک‌لوهان در نوشتار، به خواننده مجال زیادی برای تفسیر می‌دهد. علاوه بر این، خود مک‌لوهان هیچ‌گاه به وضوح و به قدر کافی تأکید نکرد که تفاوت رسانه‌ها، نه خصوصیات ثابت بلکه ارتباط بین رسانه‌های مختلف را شامل می‌شود. یک رسانه خاص به خودی خود «سرد» یا «گرم» نیست بلکه همیشه در ارتباط با

رسانه‌های دیگر «سرد» یا «گرم» می‌باشد.

حتی با در نظر گرفتن این ارتباط ساختاری، اهمیت دادن مک‌لوهان به محتوای این ارتباط، در ارتباط با مقایسه چاپ گرم با تلویزیون سرد، غیر بدیهی به نظر می‌رسد. خود نویسنده در این باره در بخش «چاپ کلمات» در کتاب «درک رسانه» به این نکته اشاره کرده است، هنگامی که می‌نویسد: ممکن است با نظریات مشهور تناقض داشته باشد اگر بگوییم که فن چاپ به عنوان محیطی گرم از دست‌نوشته‌ها خوانندگانی کمتری را درگیر می‌کند، یا اشاره کنیم که کتاب کم‌دی و تلویزیون به عنوان رسانه‌های سرد مانند ایجادکننده‌ها و شرکت‌کننده‌ها، شامل تعداد زیادی از کاربران می‌شوند.» (McLuhan ۱۹۹۵, ۱۶۱)

در نظر افرادی که تا به امروز قاطعانه از دستاوردهای «گوتنبرگ» استفاده می‌کنند، تفاوت بین پذیرش تلویزیون و کتاب در واقع خود را به شیوه‌ای که مک‌لوهان آن را می‌بیند، ارائه نمی‌کند. بنابراین، یکی از درخشان‌ترین طرفداران کتاب فرهنگی هیلمار هافمن، تأکید می‌کند که «تلویزیون با کمبود تلاش در پذیرش متمایز می‌شود» و ادامه می‌دهد: «شخص لازم نیست که ابتدا تماشای تلویزیون را فرا بگیرد. محرک‌های سطحی تلویزیون به وضوح پیشنهاد می‌کنند که هر چیزی می‌تواند با مشاهده صرف و شنیدن صرف کسب شود. ولی خواندن به طور کیفی متفاوت است. خواننده فعال است. او از خواندن متن، واقعیتی برای خود می‌سازد با واقعیت بیرونی به مطابقت دارد.» (Hoffmann ۱۹۹۴, ۲۶۸)

مک‌لوهان چنین اعتراض‌هایی را پیش‌بینی می‌کند و به خوبی از تحریکات فرضیه خود آگاه است. او در کتاب «درک رسانه» به وضوح

تأکید می‌کند که «اظهار نظر تشریفاتی و پیش پا افتاده ادیبان مبنی بر اینکه تلویزیون تجربه‌ای برای بینندگان منفعل ارائه می‌کند، ناصحیح می‌باشد. تلویزیون رسانه‌ای است که نیازمند پاسخ خلاقانه شرکت‌کنندگان می‌باشد. (McLuhan ۱۹۹۵, ۳۳۶)

اساساً مک‌لوهان دو دلیل برای فعالیت خاص تلویزیون و تأثیر جامعه‌ساز آن، اقامه می‌کند. دلیل اول که کمتر قابل پذیرش است، بحث تکنولوژی داده‌ها و فیزیولوژی ادراکی را به پیش می‌کشد. مطابق این بحث، فعالیت خاص بینندگان تلویزیون در سطح مهمی از ساختار ادراکی تکنیکی خود تصویر وجود دارد. این بینندگان هستند که سه میلیون پیکسل شلیک شده بر شبکه چشم را با هم می‌چسبانند: بیننده موزائیک تلویزیون [...] به طور ناخودآگاه نقاط را به صورت یک کار انتزاعی هنری شکل می‌دهد.

دلیل دوم قابل قبول‌تر است و ارتباطی با ساختن جامعه ایجاد می‌کند. این بحث در ارتباط با تحریک چند حسی ناشی از تلویزیون می‌باشد. دانشجوی سابق مک‌لوهان، دریک دوکرکهاو (Derrick de kerckhove)، نکات اصلی این استدلال را اینگونه خلاصه می‌کند: به طور غیر قابل اجتنابی تلویزیون پاسخ‌های چند حسی که تمام بدن ما را به کار می‌گیرد، برمی‌انگیزد. با ارتباط سطوح صوتی، مناظر بصری و بالاتر از همه حرکات و نگرش‌هایی که تفاسیری برمی‌انگیزند، تلویزیون به شیوه‌ای شبیه حوادث پویا و واقعی در محدوده میان‌فردی با هدف کلی ایجاد پاسخ‌های چندحسی رفتار می‌کند. (Kerckhove ۱۹۹۳, ۱۴۷)

همین جنبه چندحسی تلویزیون در سطح حواس، که مک‌لوهان با

مفاهیم حسی و «لمسی» مشخص کرده است، جامعه جدیدی را در سطح حس‌ها - یک جامعه حسی - ایجاد می‌کند. بنابراین مک‌لوهان در ارتباط با اتصال کامل الکتریکی جهان با تلگراف، تلفن، رادیو و تلویزیون، این‌گونه می‌نویسد: آنچه که انفجار یا انقباضی الکتریکی بین - فردی و بین - ملت‌ها انجام داده است، تصاویر تلویزیونی درون - فردی یا درون - حسی انجام می‌دهند. (McLuhan ۱۹۹۵, ۳۲۲)

از دیدگاهی عمل‌گرایانه، تقابل شدید مک‌لوهان بین رسانه گرم چاپ و رسانه سرد تلویزیون، باید با توجه به اینکه هر دو رسانه - تلویزیون و چاپ - می‌توانند هم فعال و هم منفعل مورد استفاده قرار گیرند، تضعیف گردد. در ارتباط با چاپ، این بدین معناست که ثابت دانستن ویژگی عمده آن به عنوان «گرم» همانطور که مک‌لوهان طرفدار آن است، باید با الگوهای خواندن ارتباط پیدا کند که به دنبال بردن متن به معنایی فرضاً ثابت می‌باشند و هرگز خود را با رویدادهای فعال تفسیر درگیر نمی‌کنند. این الگوهای منفعل خواندن با شماری از جنبه‌های سرد متون چاپی تباین دارند. در فلسفه معاصر این تناقضات توسط هانس جرج گادامر Georg Hans - Gadamer و ژاک دریدا Jacques Derrida و دیگران با جزئیات بسیار و با تأکیدهای متفاوت بیان شده است.^۱ تئوری رسانه معاصر به نتایج مشابهی در مورد تلویزیون رسیده است. در اینجا نیز دو نوع پذیرش متمایل به استفاده فعال و منفعل و بنابراین دارای ویژگی‌های عمده رسانه

۱. در این باره کمک‌های متنوع Forget, ۱۹۸۴ را مشاهده کنید. در تعامل متون چاپی و خواننده Iser, ۱۹۷۸ را مشاهده کنید. در تاریخچه خواندن به عنوان بازسازی کاربردی «تاریخچه روش‌های استفاده، درک و آماده کردن متون مطالب ارائه شده توسط Cava chartier, ۱۱۰/۱۹۹۹ را مطالعه کنید.

سرد و گرم، باید از هم تمییز داده شوند.^۱

به طور همزمان نشان داده شده که ایجاد و تثبیت شکلی خاص از استفاده می‌تواند هم به عادت‌های استفاده که در تعامل با رسانه‌های دیگر بوجود آمده و هم به تأثیرات جدول برنامه‌های شبکه‌ها، متکی می‌باشد. از دیدگاه امروز، باید ذکر کنیم که بر خلاف امیدهای خوش‌بینانه مک‌لوهان، در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اشکال گرم کاربرد تلویزیون در سطح جهانی بوجود آمدند. در بافت تئوری‌های فراتاریخ رسانه این امر موجب گسترش موقعیت‌های جبر رسانه‌ای حامی این دیدگاه شد که تلویزیون در ساختار درونی خود یک رسانه گرم است.^۲

در این کتاب بحث با جزییات درباره مسئله فلسفه رسانه تلویزیون و چاپ ممکن نیست. بلکه به جای آن می‌خواهم تمایزهای مک‌لوهان را به طور عمل‌گرایانه بازسازی کنم تا ادعاهای تئوری - استفاده او را بررسی کنم و آن را برای تحلیل ساختار متقاطع اینترنت استفاده کنم.

۲. تفسیر عمل‌گرا از تفاوت رسانه‌ها مک‌لوهان

به منظور اجتناب از تله‌های نظریه‌گرایی فلسفه رسانه پیرامون تفاوت رسانه‌های مک‌لوهان، من پیشنهاد می‌کنم که تمایزهای او به طور عمل‌گرایانه باز تفسیر شوند. اساس این تفاسیر در مطالب بالا با این بیان

۱. تحقیقی درباره پیشرفت تحقیقات مدرن در کاربرد تلویزیون توسط schumacher, ۲۰۰۰، خصوصاً صفحات ۲۳۸ - ۲۰۶ ارائه شده است. به منظور تحلیل پیشرفت‌ها درباره عادت‌های مختلف تصویرگیری تلویزیون از دیدگاه فیزیولوژیکی مطالب ارائه شده توسط vorderer را مطالعه کنید.

۲. نمونه‌ای از آن در تئوری‌های قبل از تاریخ رسانه از Paul Virilio و Jean Baudrillard

که تمایز بین رسانه سرد و گرم فقط زمانی که در ارتباط با هم مورد استفاده قرار گیرند، معنادار هستند، ذکر شده است. یک رسانه به خودی خود سرد یا گرم نیست، اما همیشه در ارتباط با رسانه‌های دیگر سرد یا گرم می‌شود. این جنبه هنگامی که روشن شود رابطه بین یک یا چند رسانه در ابتدا با جامعه کاربران رسانه ایجاد می‌شود، چرخش عمل‌گرایانه‌ی روشنی می‌یابد. با عادت‌های اجتماعی استفاده از رسانه، کاربران چستی یک رسانه را (در ارتباط با رسانه‌های دیگر) برمی‌سازند. در این دیدگاه کاربردی - نظری، رسانه نه به عنوان امتداد تکنیک ارگان‌های حسی، بلکه به عنوان ساختارهایی اجتماعی شناخته می‌شود.^۱ این ساختارها به نوبه خود می‌توانند روابط خاصی با آن عادت‌های ادراکی اجتماعی که تعریف کننده «حواس» ما هستند، داشته باشند.

برای تمایز بین رسانه سرد و گرم این بدان معناست که از نظر کاربر، یک رسانه، بر اساس تفاوت‌های تجربه شده (در ارتباط با رسانه دیگر) که رسانه با آن تعریف می‌شود و نوع استفاده از آن می‌تواند در یک موقعیت گرم و در موقعیتی دیگر سرد ظاهر شود. فقط براساس عادت‌های اجتماعی و طرح‌های معمول ایجاد شده برای مقایسه رسانه‌ها، یک رسانه به خودی خود می‌تواند سرد یا گرم باشد. وقتی که در آینده، منظور از (سرد) یا (گرم) باشد، تعریف عمل‌گرایانه‌ای می‌باشد که ارائه شد. این حالت بعداً با توجه به اینترنت خاص‌تر هم می‌شود. برای این کار، کارهای ابتدایی انجام شده در بافت تحقیقات تئوری - رسانه اینترنت که بیش از همه در ایالات متحده و کانادا از

۱. در این باره به طور مثال schmidt را مطالعه کنید.

اواسط دهه ۱۹۹۰ دنبال شده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

در سنت فلسفه رسانه مک‌لوهان - بر خلاف پیش‌زمینه ناامیدی‌هایی که با تولید گسترده شکل‌های گرم تلویزیون از سال ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ایجاد شد - امید آرمانی که مک‌لوهان در ارتباط با سرد بودن بالقوه رسانه الکتریکی داشت، به طور فزاینده‌ای از تلویزیون به کامپیوتر منتقل شده است. بنابراین جانشین‌های مک‌لوهان در تورنتو، در یک دوکرکاف (Derrick de kerckhove) اعلام می‌کند که تلویزیون آغاز عصر جدیدی از رسانه کاربردی، سیاسی و جامعه‌ساز را ارائه نمی‌کند بلکه مرحله پایانی در تکامل رسانه مواجهه‌ای و تئوری‌ساز بوده است. (DeKerckhove ۱۹۹۳, ۱۵۸) به فعل ماضی توجه داشته باشید. عصر تلویزیون از بین رفته است. اما پتانسیلی که مک‌لوهان در برای تلویزیون قائل می‌شود، از نظر دوکرکاف در شکلی تغییر یافته و در کامپیوترهای شبکه شده ادامه دارد. بنابراین دوکرکاف درباره «یک تحولی شگرف صحبت می‌کند که کامپیوتر به دنیایی وارد کرده که از و برای تلویزیون ساخته شده بود. و ادامه می‌دهد: «وظیفه اصلی کامپیوتر تقسیم توده نامحدودی به گروه‌های متفاوت و شبکه‌شده می‌باشد [...]» افراد سرعت بالا» در جدا شدن از توده مشتریان و یک تولیدکننده شدن مشکلی ندارد. او خود را در گروه‌های کوچکی که از طریق کامپیوترهای متصل شده، تلفن‌ها و micro-editions خود را به روز نگه داشته‌اند، بازسازی می‌کند.^۱

۱. Dekerckhove = ساختار فرا جغرافی جوامع الکترونیک و نیروی آنها با علایق مشترک از خیلی قبل مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین در مقاله «کامپیوتر به عنوان ابزار ارتباطی» در سال ۱۹۶۸ توسط تحقیقاتی امریکا ARPA (آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفت) منتشر شد، نظریه زیر درباره (ارتباطات تعاملی آنلاین) یافت شده است: در بیشتر زمینه‌ها آنها دارای اعضای جداگانه جغرافی هستند [...] آنها جوامعی خواهند بود نه در جاهای مشترک بلکه با

با این تعاریف دو کرکاف در فناوری رسانه یکی از مهم‌ترین فرضیه‌های فلسفه رسانه درباره تئوری معاصر اینترنت ارائه می‌کند، که شری تورکل sherry Turkle، جی دیوید باتلر Jay David Bolter، هاوارد راینگولد Howard Rheingold در امریکا از آن طرفداری زیادی کردند. بنابراین تورکل در کتاب خود «زندگی روی صحنه»^۱ منتشر شده در سال ۱۹۹۵ که می‌تواند به عنوان تحقیق کلاسیک نظری - فرهنگی اینترنت دانسته شود، تأکید می‌کند که «بسیاری از سازمان‌هایی که مردم را دور هم جمع می‌کرده‌اند - یک خیابان اصلی، سالن اجتماعات، جلسات شهری - دیگر مثل قبل عمل نمی‌کنند. بسیاری از مردم بیشتر وقت خود را پای صفحه‌های تلویزیون یا کامپیوتر می‌گذرانند. با این حال از آنجا که موجودی اجتماعی هستیم، سعی می‌کنیم تا دوباره در اجتماعات گردهم آییم (همانطور که مک‌لوهان بیان کرده است) و کامپیوتر نقش عمده‌ای در آن را بازی می‌کند. (Turkle ۱۹۹۵, ۱۷۸)

با نگاهی به جامعه الکترونیکی اینترنت که تورکل به آن اشاره می‌کند، باتلر ارتباط آن با مک‌لوهان را تأکید می‌کند: «ایده‌ای که رسانه الکترونیک شکل جدیدی از جامعه را بوجود خواهد آورد، حداقل به دهه ۶۰ زمانی که مک‌لوهان فرمول «دهکده جهانی» را وضع کرد، برمی‌گردد. (Bolter ۱۹۹۷, ۵۳) برخلاف تورکل که تحقیقاتش به الگوی گفت‌وگو روانکاوی گرایش دارد، باتلر از استعاره نوشتار برای توصیف

موضوعات مشترک. در این باره نویسنده با خوش‌بینی اضافه می‌کند که: «زندگی برای افراد آنلاین شادتر خواهد بود، زیرا افرادی که به شدت با هم تعامل می‌کنند، بیشتر با اهداف و موضوعات اجتماعی انتخاب خواهند شد تا به طور تصادفی.

۱. *Life on the Screen*

شکل‌های جدید جامعه استفاده می‌کند: «اینترنت جامعه را به صورت فرامتنی شکل می‌دهد. یک جامعه شبکه‌ای، شبکه‌ای از ارتباطات می‌باشد. [...] شاید افرادی که از اینترنت استفاده می‌کنند خود را به عنوان فرامتنی فرض کنند - همچون مجموع ارتباطات جوامع مختلف که به نقطه خاصی از زمان تعلق دارند. (Bolter ۱۹۹۷, ۵۱)

در پایان، در کتاب خود «جامعه مجازی»^۱ که - گرچه قاطعیت تئوری فرهنگی باتلر و تورکل، را ندارد - حاوی مجموعه‌ای از توصیف‌های برجسته درباره پدیده می‌باشد، راینگولد می‌نویسد: «جوان‌های سرتاسر جهان تمایلات ارتباطاتی متفاوتی از گذشتگان خود قبل از دوره مک‌لوهان دارند [...]». اکنون برخی از این افراد در حال انتقال به CMC (ارتباطات کامپیوتری یا Computer-mediated Communication) که با روش‌های جدید تجربه جهان متناسب‌تر است، هستند. واژه‌نامه‌ای هم برای CMC وجود دارد که امروزه از میلیون‌ها میلیون تعاملات آنلاین افراد پدیدار می‌شود. این واژه‌نامه تغییر شخصیت انسان‌ها در عصر اشباع رسانه‌ای را منعکس می‌دهد

در حالیکه دوکرکاف گرایش دارد تا با جبرگرایی رسانه‌ای دیدگاه عمل‌گرای استفاده را تحت الشعاع قرار دهد و تمایز رسانه‌های مک‌لوهان را به اینترنت انتقال دهد، از نظر تورکل، باتلر و راینگولد روشی استفاده از رسانه جدید اینترنت در زندگی، تأثیر مهمی بر اثرات سیاسی و اجتماعی و بر ساختار این رسانه دارد. بنابراین باتلر تأکید می‌کند: «محدودیت‌های تکنولوژی نوشتار فراوان هستند. با این

محدودیت‌ها، فرهنگ‌ها برای شکل دادن به ساختار خاص خود آزاد هستند.» (Bolter ۱۹۹۷, ۴۰) راینگولد کتاب خود را با این نتیجه‌گیری که مستقیماً علیه جبرگرایی رسانه است، به پایان می‌برد: «اواخر دهه ۱۹۹۰ در نهایت ممکن است به عنوان فرصتی تاریخی دیده شود، هنگامی که مردم چه با فعالیت موثر و چه ناموثر، بر تکنولوژی‌های ارتباطاتی چیره خواهند شد [...] آنچه که در آینده رخ خواهد داد، منوط به ماست. (Rheingold ۱۹۹۴, ۳۰۰)

از نظر راینگولد، این نظرات براساس این سؤال انتقادآمیز از مک‌لوهان می‌باشد: چرا ادعاهای دموکراسی‌سازی CMC باید از ادعاهای مشابه برای بخار، الکتریسیته و تلویزیون جدی‌تر گرفته شوند؟ (Rheingold ۱۹۹۴, ۲۷۹) تورکلینز درباره جبرگرایی رسانه چه به صورت آرمانی و چه به صورت فاجعه‌آمیز هشدار می‌دهد: «امروزه افراد زیادی برای مقابله با تقطیع و انفراد اجتماعی، برای گسترش دموکراسی و شکستن تقسیمات جنسی، نژاد و طبقه‌ای و برای حرکت به سوی رنسانس یادگیری، بر کامپیوتر و حقایق مجازی تکیه می‌کنند. دیگران هم معتقدند که این تکنولوژی‌ها تأثیرات منفی خواهند داشت. داستان‌های دراماتیک حامی هر کدام از این نظرات همیشه وسوسه‌کننده هستند. اما بیشتر افرادی که تلاش کرده‌اند تا از تکنولوژی‌های کامپیوتری برای تغییر شرایط کاری و زندگی خود استفاده کنند، همه چیز را پیچیده‌تر یافته‌اند. آنها خود را خسته و سرخورده می‌بینند. (Turkle ۱۹۹۵, ۲۴۴ f.)

انتقال تمایز رسانه‌های مک‌لوهان به اینترنت که دوکرکاف با دیدی نظریه‌گرایانه انجام می‌دهد، در نظریات تورکل، باتلر و راینگولد چرخشی عمل‌گرایانه می‌یابد. از نظر مک‌لوهان، تمایز بین رسانه سرد و

گرم، در شناختی نظری از رسانه عمل می‌کند. از نظر او، رسانه سرد تلویزیون در یک محیط نظریه‌گرایانه باقی ماند. تلویزیون به عنوان ابزاری برای هماهنگی افعال عمل نمی‌کند بلکه به عنوان وسیله بازنمایی احساس برای مجموعه‌ای از عکس‌العمل‌ها نسبت به عمل‌هایی که فقط از طریق بینندگان دریافت می‌شوند اما قابل تأثیرگذاری نیستند، عمل می‌کند: «تلویزیون یک رسانه فعل و عمل همچون یک عکس‌العمل و تعامل نمی‌باشد.» (McLuhan ۱۹۹۵, ۳۲۰) این درست است که دوکراف بُعد فعال عمل که مشخصه شکل‌های بسیاری از استفاده از اینترنت می‌باشد، را در تحلیل خود از اینترنت قرار می‌دهد. اما با وجود این، او با جبرگرایی رسانه‌ای با این فرضیه که اینترنت کاربران را با تأثیری فوری فعال می‌کند، آغاز می‌کند. تا بدین جا، او ساختار فرارسانه‌ای و ویژگی عمل‌گرایی اینترنت را از دیدگاه نظریه‌گرایی توصیف می‌کند. در مقابل آن، بر خلاف پیش‌زمینه تحقیقاتی تورکل، باتلر و راینگولد اکنون نشان داده خواهد شد که چگونه ساختار فرارسانه‌ای اینترنت خود را از دیدگاه عمل‌گرایی ارائه می‌کند.

۳. تمایز مک‌لوهان و اینترنت متقاطع

در مورد اینترنت، بسیار مهم است که شکل‌ها و شیوه‌های متفاوت استفاده در تعامل با یک رسانه و ویژگی‌های فرهنگی سازنده رسانه را در نظر بگیریم. این اهمیت به این علت است که اینترنت در سطح تکنیکی به طور فرارسانه‌ای ساخته شده است. بر طبق این ساختار فرارسانه‌ای تکنیکی، عادت‌های فرهنگی استفاده مختلفی به شیوه انتقالی در اینترنت به یکدیگر مربوط شده‌اند. در این باره جنبه تکنیکی فرارسانه‌ای اینترنت

باید از جنبه فرارسانه‌ای آن در اشکال فرهنگی استفاده متمایز شود. به طور همزمان، هر دو سطح فرارسانه‌ای به شدت به هم به هم‌دیگر تنیده‌اند، زیرا فرارسانه تکنیکی اینترنت در سطح فرهنگی استفاده منعکس شده است. این امر به این علت رخ می‌دهد که شکل‌های خاص استفاده که در تعامل با رسانه چاپ، رادیو، تلویزیون و ویدیو توسعه یافته‌اند - رسانه‌هایی که در اینترنت به یکدیگر می‌پیوندند - به اینترنت انتقال می‌یابند و به طور، به شیوه خاص اینترنت، دگرگون می‌شوند.

ساختار فرارسانه اینترنت، اصول تکنیکی خود را در فرارسانه درونی مختص کامپیوترهای غیر - شبکه دارا می‌باشد. دو کرکاف هنگامی که درباره دستگاه‌های خود - اتکا و غیر شبکه می‌نویسد، اشاره می‌کند: «کامپیوتر شبیه صفحه تلویزیونی است که با شور و هیجان ما را به سمت کتاب‌ها سوق می‌دهد.» (De Kerckhove ۱۹۹۵, ۱۶۲) فراتر از آن، راینگولد، ویژگی فرارسانه‌ای بیرونی ساختار تکنیکی اینترنت را مورد توجه قرار می‌دهد: «نفوذ بالقوه اجتماعی از قدرتی می‌آید که شهروندان معمولی هنگامی که می‌دانند چگونه با دو تکنولوژی مستقل، کامل و نامتمرکز ارتباط برقرار کنند، به دست می‌آورند، میلیاردها دلار پول و چند دهه صرف توسعه کامپیوترهای شخصی ارزان شد. میلیاردها دلار و یک قرن زمان صرف شد تا شبکه‌های ارتباط از راه دور به هم متصل شوند. با اطلاعات درست، و نه زیاده از حد، یک بچه ده ساله امروزی می‌تواند دو تکنولوژی بسیار پیشرفته، وسیع و قدرتمند را برای چند صد دلار با یکدیگر ترکیب کند و به یک وسیله قلدری، کتابخانه کنگره و دنیای مملو از دسیسه‌گران بالقوه برسد. (Rheingold ۱۹۹۴, ۵)

اینترنت به عنوان یک رسانه‌ای عمل می‌کند که به طور فرهنگی

توسط کاربر ساخته شده و از لحاظ ساختار تکنیکی، به صورت درونی و بیرونی، به عنوان یک فرارسانه و ابر رسانه ساخته شده است. در اینترنت، جنبه‌های تلویزیون، تلفن، رادیو، چاپ می‌توانند با کمک تکنولوژی فرارسانه‌ای کامپیوترهای دیجیتال به هم متصل شوند. بدین طریق شکل‌های مرسوم استفاده از رسانه که در تعامل با رسانه‌های قدیمی (پرینت، رادیو، تلویزیون و ویدیو) توسعه یافته‌اند، به اینترنت منتقل شده‌اند و به طور انتقالی به یکدیگر وصل شده‌اند. به منظور توجه به ساختار درونی فرارسانه‌ای اینترنت در سطح فرهنگی استفاده، روابط بین عناصر سرد و گرم که ویژگی تعامل با اینترنت هستند، باید تصریح شوند. در پایان لازم است نگاهی به تفاوت‌های بین انواع مختلف پلتفرم‌های نرم‌افزاری و رویه‌های فرهنگی مرتبط با آنکه شبکه را آن‌گونه که هست ایجاد می‌کنند، بیندازیم.

امروزه هسته اینترنت عبارت است از رابط گرافیکی کاربر در شبکه جهانی وب:^۱ که در سال ۱۹۸۹ در^۲ CERN - لابراتوار اروپایی فیزیک ذرات، توسط فیزیکدان‌هایی چون تیم برنرز - لی Tim Berners-Lee و روبرت کایلیائو Robert Cailliau به وجود آمد. اولین نسخه‌های مرورگرهای وب PC، که رابط گرافیکی کاربر در شبکه جهانی با آن کار می‌کند Mosaic نام داشتند و در سال ۱۹۹۳ توسط مرکز ملی نرم‌افزارهای ابرمחاسباتی (NCSA)^۱ معرفی شدند. مرورهای رایج وب، Netscape و Internet Explorer به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵

۱. بازمینی درباره ساختار و تاریخچه شبکه جهانی وب توسط Vaughan Nichols, ۱۹۹۵ و Bernars - Lee / Fischetti, ۱۹۹۹ ارائه شده است.

۲. European laboratory for particle physics

۱. National Center for Supercomputing Applications

طراحی شده‌اند.^۱ این رابط‌های کاربری‌آسان منجر به انفجار اطلاعاتی «Bit Bang»^۲ که هم اکنون در حال مشاهده آن هستیم، شدند. آنها «نرم‌افزارهای جالبی» هستند که شبکه جهانی اینترنت را یک پدیده جمعی، که از سال ۱۹۹۵ گستره آن در هر ۵۳ روز دو برابر می‌شود، کرده است.^۳

سرویس‌های اینترنتی قدیمی باید از رابط کاربری گرافیکی شبکه جهانی وب تمییز داده شود. این نرم‌افزارهای قدیمی‌تر شامل خدماتی از قبیل مکالمه و ایمیل، خبرهای اینترنتی و لیست میل‌ها و چت اینترنتی، بازی‌های اینترنتی و... می‌شود. در مقایسه با شبکه جهانی ابرمتنی اینترنت، همه اینها به طور مشترک به صورت متون خطی طراحی شده‌اند. از آنجایی که خدمات زیادی توسط اینترنت ارائه می‌شود، مرزهای بین خدمات «قدیمی» و «جدید» انعطاف‌پذیری بیشتری خواهند داشت. اما به عنوان ابزاری ذهنی، تعیین مرز بین متون خطی و ابرمتنی اینترنت می‌تواند به تعریف شرایط رایج شبکه کمک کند.

با وجود انشقاق درونی اینترنت به متون خطی و ابرمتنی، بهتر است رسانه‌های سردتر را از رسانه‌های گرم‌تر مجزا کنیم. شبکه جهانی چند حسی، ویژگی‌هایی دارد که بر اثر اشکال سرد استفاده از تلویزیون برای ما آشناست، و مک‌لوهان با جبرگرایی رسانه‌ای تجسم کرده بود. همچنین در شبکه جهانی وب، کاربران - تا آنجایی که از نرم‌افزارهای

۱. در این باره و تاریخچه mosaic مطالب ارائه شده توسط Bernars - Lee / Fischetti, ۱۹۹۹ خصوصاً صفحات ۸۰ - ۷۳ و ۱۳۲ - ۹۷ را ببینید.

۲. واژه bit bang در برابر واژه big bang قرار گرفته و منظور از آن انتشار و انفجار اطلاعاتی در سطح جهان می‌باشد. مترجم

۳. در این باره مطالب Levy, ۱۹۹۵ را ببینید.

تصویری و صوتی استفاده می‌کنند - به میزان زیادی در اطلاعات و سرگرمی شبکه دخیل می‌باشند. زیرا زبان‌های برنامه‌ریزی جاوا و VRML (زبان مدل‌سازی واقعیت مجازی) می‌تواند برای یکپارچه‌سازی نرم‌افزارهای ۳D و واقعیت مجازی با دنیای چند حسی و قابل لمس شبکه جهانی وب استفاده شوند، و از این طریق آن را هم از دنیای گرم حروف چاپی و هم از بخش‌هایی از وب که بیشتر متشکل از متون است (نه بخش‌های صوتی، تصویری و ویدیویی) تفکیک می‌کند.

بکارگیری متون مکتوب در فضای نمادین ابرمتنی شبکه جهانی وب مشابه تعامل آشنایی که با متن کتاب‌ها داریم، نیست. جابه‌جایی ابرمتنی در شبکه - یعنی کلیک روی لینک‌ها، توالی نشانه‌های برنامه‌ریزی شده‌ای که به اسناد دیگر اشاره می‌کنند - می‌تواند منجر به تعاملات لمسی و تصویری بیشتری با متون شود. بنابراین متن نه تنها ما را به حوزه معنایی خود و حوزه درک درون‌نگرای ما هدایت می‌کند، بلکه فعالیت‌برونگرا و مشارکتی را نیز برمی‌انگیزد، فعالیتی که مستقیماً درگیر رویداد متنی شبکه‌ای شده و محسوس در اصطلاح مک‌لوهان می‌باشد.

با این حال در روشی شبیه تلویزیون، مشخصه و نماد کاربرد ابرمتون سرد با کاربردهای گرم احاطه شده است. به علت جنبه‌های تجاری و رسانه گروهی اینترنت که اخیراً رخ داده، اشکال گرم استفاده از تلویزیون به وسیله بسیاری از کاربران به شبکه هم انتقال یافته است. اشکال گرم استفاده از وب هم که ناشی از آن است می‌تواند با ایجاد مفهوم گشت و گذار^۱ در ارتباط باشد، که به منظور اشاره به

۱. Surfing

جابه‌جایی‌های ابرمتنی در شبکه می‌باشد. گشت و گذار معمولاً به معنی گشت‌وگذار بی‌هدف و بدون مشارکت از یک وب‌سایت به وب‌سایت دیگر، برداشت می‌شود که علایق شخص با محرک‌های تصادفی اطلاعات، که به روش‌هایی کمابیش بی‌ارتباط با به هم مرتبط می‌شوند، جایگزین می‌شود. روال کاهش توجه گشت و گذارکننده شبیه به تغییر کانال در تلویزیون می‌باشد.

نرم‌افزارهای کلاسیک متنی اینترنت خیلی زود با اشکال متون چاپی سرد و گرم در ارتباط پیدا کردند. بنابراین باتلر و گروسین در بخش اینترنت کتاب خود *Remediation* تأکید می‌کنند: «قبل از شبکه جهانی وب، سرویس‌های اینترنتی (مانند ایمیل و انتقال ساده فایل‌ها) رسانه‌های الفبایی (کتاب، نامه، گزارش فنی) را به طور اساسی تغییر دادند. و در ادامه می‌افزایند: در سال‌های اولیه، وب فقط ارتباطات متنی را جابجا می‌کرد. یک فیزیکدان CERN، تیم برنر لو، خدمات ابرمتنی شبکه جهانی وب را پیشنهاد داد تا دانشمندان با تمایل بیشتری داده‌های ارقامی و نوشتاری خود را به اشتراک بگذارند. (Bolter/Grusin ۲۰۰۰، ۱۹۷ f.)»

امکانات متنی خطی از این نوع تا حد زیادی به عنوان کپی‌های دیجیتال متون چاپی عمل می‌کنند. در رسانه جمعی اینترنت، در مقابل پیش‌زمینه عادت‌هایی که از متون چاپی به اینترنت منتقل شده‌اند، این خدمات می‌تواند نگرشی نظریه‌ای را تثبیت کنند که متون نوشته شده به عنوان یک مرجعی مسلم شناخته شود. این نظریه درستایش «دانش جهانی» - که بنابر فرض در اینترنت موجود است - توسط بسیاری از کاربران شبکه منعکس شده است.

متن خطی، لهجه‌های متفاوتی در ایمیل‌ها، میل لیست‌ها و خبرهای شبکه (Netnews) می‌طلبند، که گرچه ناهم‌زمان اما با این وجود به صورت تعاملی عمل می‌کنند. با این سرویس‌ها و خدمات، انتقال به استفاده سرد از متون خطی آشکار می‌شود. درست مثل فرهنگ‌نامه‌ها یا اطلاعیه‌ها، این خدمات الکترونیکی استفاده نوشتن را ناگمنام^۱ یعنی خصوصی‌سازی تعاملی می‌کنند. ریشه‌های اولین انجمن مجازی در اینجا قرار دارند، که - مانند انجمن اینترنتی کالیفرنیا WELL - در ابتدا به عنوان تابلوی اعلانات بوجود آمدند. (Rheingold ۱۹۹۴, ۱۷-۳۴) استفاده سرد از رسانه گرم نوشتاری، به تجربه دهکده جهانی مجال می‌دهد تا در رویه‌های فعال و اجتماعی بکار برده شود. این امر در اشکال سرد استفاده از تلویزیون، تنها به صورت مشارکت واکنشی و عاطفی امکان داشتند. به طور هم‌زمان، می‌توان این تجربه را با ترویج و توسعه بخش‌های مجزایی از مایملک بخش عمومی، متفاوت و دگرگون ساخت. در IRC، MUD و MOO امکان سردسازی رسانه گرم نوشتار هنوز هم خیلی مورد تأکید می‌باشد.

IRC مخفف «چت از طریق اینترنت» (Internet Relay Chat) می‌باشد. و در واقع مجموعه ارتباطات پیچیده‌ای است که شامل چندین شبکه یا انجمن مختلف بحث و گفت‌وگو می‌باشد. در این شبکه مردم سراسر دنیا به صورت آنلاین دور هم جمع می‌شوند و با نام‌های مستعاری که برای خود انتخاب می‌کنند، با یکدیگر به صورت نوشتاری صحبت کنند و جدیدترین اطلاعات با موضوعات مختلفی را با یکدیگر

۱. de-anonymization

مبادله کنند. موضوع بحث‌ها معمولاً شایعه‌های موجود و اطلاعات مجازی، بحث‌های تخصصی درباره نرم‌افزارها و سخت‌افزارها، کمابیش بحث‌های آکادمیک درباره ادبیات، سیاست، فلسفه، فیزیک، درمان و موضوعات دیگر می‌باشد. IRC در سال ۱۹۸۸ توسط جارکو اویکارینن Jarkko Oikarinen در دانشگاه oulu (فنلاند) بوجود آمد.

MUD مخفف سیاه‌چال چند کاربری «Multi User Dungeon» نوعی «چاله‌بازی» (gaminghell) مجازی می‌باشد. شماری از کاربران توامان به بازی‌تخیلی مبتنی بر متن متصل می‌شوند و به منظور به اصطلاح «کسب تجربه» به نبرد با شرکت‌کنندگان دیگر و روبات‌های برنامه‌ریزی شده می‌پردازند و در سلسله مراتب بازی پیش می‌روند تا به (جادوگر) یا (الهه) تبدیل شوند. جادوگران و الهه‌ها قدرت تغییر صحنه بازی را دارند و همین‌طور می‌توانند مشکلاتی که شرکت‌کنندگان دیگر باید حل کنند را برنامه‌ریزی کنند. اولین MUD در سال ۱۹۷۹ توسط روی تروباشو Roy Trubshaw و ریچارد بارتل Richard Bartle در دانشگاه Essex انگلیس طراحی شد.

MOO مخفف «سیاه‌چال چند کاربرشیء محور» (Multi user dungeon Object oriented) می‌باشد. در مقایسه با ماجراهای نسبتاً خشن و شدیداً نظام یافته MUD، در این بازی همکاری، اتحاد، آموزش و علم بسیار مهم می‌باشند. از ابتدا هر شرکت‌کننده به حقوق برنامه‌ریزی می‌رسد یعنی می‌تواند به طور مستقل فضاها و اشیائی را ایجاد کند و در ساختن صحنه بازی همکاری کند. جیمز اسپنز James Aspens دانشجوی فارغ‌التحصیل دانشگاه کارنگی‌میتس‌بورگ بود که در

سال ۱۹۸۸ دموکراتیک کردن MUD به ذهن او خطور کرد و در صدد آن برآمد تا پیشرفت انجمن مجازی را به موقعیتی برجسته و آشکار تغییر دهد. در ایالات متحده MOOS از اواسط سال ۱۹۹۰ به عنوان محیط آموزشی تعاملی مورد استقبال قرار گرفت که والدین و فرزندان، معلمان و دانش‌آموزان با یکدیگر و به طور مسرت‌آمیزی می‌توانند از طریق اینترنت کسب تجربه کنند.

در مقایسه با ویژگی ساختارهای ارتباطی غیر هم‌زمان ایمیل، لیست میل‌ها یا اخبارهای شبکه‌ای (web news)، در خدمات ارتباطی هم‌زمان مانند چت آن‌لاین، Moos و MUDS آوای نوشتاری به شیوه زبان گفتاری به کار می‌رود. زبان گفتاری، که ویژگی محاوره‌ای آن به تقلید از کاربرد نوشتار در ارتباطات کامپیوتری می‌باشد، و از اشکال گرم استفاده چاپ رها شده و بیشتر به صورت رسانه‌ای سرد ظاهر می‌شود. به نظر من لازم است که به نزدیکی جنبه‌های ارتباطات تعاملی با روابط رودرروی هر روزه اشاره کنیم. زیرا چنین مجاورتی نه تنها در بحث‌های تئوری - رسانه در زبان - آلمانی نادیده گرفته شده است، بلکه که بدون بحث و بررسی، انکار می‌شود.

بنابراین النا اسپوزیتو (Elena Esposito) در مقاله «تعاملات، فعل و انفعالات و خصوصی سازی رسانه‌های جمعی»^۱ امکان اینکه «ارتباط از راه دور» بتواند یک «ارتباط توأمآ آشکار و قابل خصوصی سازی» ایجاد کند، را از منظر سیستمی - نظری رد می‌کند. (Esposito ۱۹۹۵، ۲۴۷) او برای توجیه نظریه خود - که در تلویزیون تعاملی و برنامه‌های PC‌های غیر

۱. Interaction, Interactivity and the Personalization of Mass Media

شبکه نیز کاربرد دارد - این شاگرد سابق لومان (Luhmann) بر این امر تأکید می‌کند که در انجمن‌های چت در اینترنت صرفاً افراد با ارتباطاتی نامشخص در نظر گرفته می‌شوند و این امر شخصی‌سازی نیست زیرا هیچ کس در موقعیتی نیست که تشخیص دهد آیا با فردی دیگر یا با روبات - یعنی برنامه‌های تعاملی - ارتباط است. (Esposito ۱۹۹۵, ۲۵۲)

اکنون واضح است که بخش بزرگی از ارتباطات در چت، در ابتدا با هویت واقعی افراد صورت نمی‌گیرد، بلکه تحت نام‌های مستعار می‌باشد. با این حال برای من مهم است که این نوع گمنام‌سازی ثانوی را کاملاً از گمنامی ساختاری و اصلی مربوط به طرف گیرنده که از طریق تلویزیون یا رسانه چاپی با آن آشنا هستیم، مجزا سازم.

چت‌کنندگان تا آخر بی‌نام و نشان نمی‌مانند، بلکه شرط موجود برای شرکت در بحث‌ها این است که برای خود نامی انتخاب کنند. ارتباط موجود در چت از لحاظ فنی ارتباط فردی است. حتی وقتی افراد نامی مستعار برای خود انتخاب می‌کنند، به هر حال با شخصیتی به عنوان ماسک یا هویتی جعلی ظاهر می‌شوند. البته، در آن طرف این قضیه، این مسئله هم وجود دارد که همیشه احتمال جایگزین کردن هویت فعال فرد با هویت واقعی او وجود دارد. به عبارت دیگر، شخصی‌سازی ارتباطات به صورت واقعی و اصیل. این خطر که احتمال ماشین بودن طرف مقابل چت وجود دارد، می‌تواند با وضعیت فعلی هوش مصنوعی نادیده انگاشته شود. هر کسی که با یک روبات برنامه‌ریزی شده - که دقیقاً فاقد توانایی برقرار ارتباط فردی و احساسی می‌باشد - ارتباط برقرار می‌کند به سادگی و به سرعت از ارتباط خود - با دستگاه (ماشین) آگاهی می‌یابد و

آن را از ارتباط خود - با انسان تشخیص می‌دهد. همچنین این مسئله درباره «عوامل هوشمند» که در حال حاضر در حال گسترش بوده و نه روابط انسان - ماشین، بلکه روابط ماشین - ماشین را در نظر می‌گیرد، نیز قابل اعمال است. (Cf. Kuhlen ۱۹۹۹)

نمونه دیگری از تمایل فلسفه رسانه به اغراق تفاوت‌های موجود بین ارتباطات آنلاین و رو در رو (face-to-face) در مقاله کرامر Kramers از اسطوره «هوش مصنوعی به اسطوره «ارتباطات مصنوعی» یافت می‌شود. نویسنده بیان می‌کند: «در چارچوب تفاوت اصطلاحی بین «بازی» آرامش‌بخش روال عادی و «جدیت» که روال عادی را شدت می‌بخشد، شبکه الکترونیکی - تا جایی که به عنوان یک انجمن ارتباطی بکار برده می‌شود - شاخصه چارچوبی را دارد که نوعی تعامل در شبکه بوجود خواهد آمد که مربوط به بازی است.» (Krämer ۱۹۹۷, ۹۸) راهنما یکرامر در این باره فرضیه نظری عمل - سخن، می‌باشد که می‌گوید «ارتباطات در شبکه‌های الکترونیکی» مبنی بر «لغو ابعاد غیر واژگانی و فرارتاباتی اقدامات نمادین ما که با شخصیت و تالیف مرتبط هستند، می‌باشد.» (Krämer ۱۹۹۷, ۹۷)

کاملاً مشخص است که این نظریه تعریف مناسبی برای ارتباطات اینترنتی نمی‌باشد، زیرا بر شکل‌های خاصی از استفاده، خصوصاً در ابعاد روابط تخیلی مانند MUDS و MOOS قابل اعمال است. و حتی برای MUDS و MOOS باید تأکید کنیم که در بافت‌های ساختگی و غیر واقعی بازی هم به سرعت می‌تواند جدی شود، و به همین صورت روابط

۱. From the Myth of "Artificial Intelligence" to the Myth of "Artificial Communication"

ساختگی و استعاری هم به سرعت می‌توانند به گفت‌وگوهای شخصی تبدیل شوند. جوامع مجازی گاهی از بازی‌های تخیلی برخوردارند و از آنها هم دوستی‌های واقعی و حتی ازدواج بوجود آمده‌اند.

در برابر این پیش‌زمینه تأکید ایوا جلدن Eva Jelden بر اینکه افزایش واقعیت دنیای مجازی، عاملی مهم در توسعه کنونی اینترنت می‌باشد، بیجا نیست. با این حال این امر طبق گفته جلدن با تأثیر ابعاد فراارتباطی واقع‌گرایی رسانه‌ای اینترنت مشخص می‌شود. جلدن می‌نویسد: «با هر کلیک ماوس، در واقع هر چیزی را به سمت واقعیت حرکت می‌دهیم، ارتباط برقرار می‌کنیم، پول انتقال می‌دهیم، تجارت می‌کنیم و خیلی کارهای دیگر انجام می‌دهیم. (Jelden ۱۹۹۶, ۲۸) به طور طبیعی ادعای جلدن باید به این صورت که ابعاد فراارتباطی، ویژگی «هر» ارتباطی در شبکه نمی‌باشد، بلکه دقیقاً ویژگی روش معین و واقعیت محوری از استفاده از اینترنت می‌باشد که به طور همزمان اصولی را برای تجاری‌سازی ارائه کند.

پیچیدگی‌های دیگری هم موجود هستند. مفاهیم «واقعی» و «مجازی» مانند «طبیعی» و «مصنوعی»، بازتاب تفکر هستند. برخی چیزها فقط در ارتباط با چیزهای دیگر و در پرسپکتیو (چشم‌انداز) خاص «واقعی» یا «مجازی» هستند.^۱ اگر این نسبت مورد توجه قرار گیرد، تعجبی نخواهد بود که برای بسیاری از کاربران حرفه‌ای اینترنت، دنیای آنلاین واقعی‌تر از دنیای خارج به نظر می‌رسد. این امر فقط به خاطر این نیست که دنیای آنلاین در حال واقعی‌تر شدن (در معنای

۱. در این باره مطالب ۱۹۹۷، ۱۹۹۸-۲۰۰۰ Welsch را مطالعه کنید.

جلدن) است - یعنی دسترسی آسان‌تر و سریع‌تر به واقعیت آفلاین را ممکن می‌کند - بلکه در عوض به علت جدی گرفته شدن منطق خاص دنیای آنلاین توسط بسیاری از کاربران می‌باشد. برای بسیاری از شرکت‌کنندگان، سرزنده بودن تعاملات روابط ساختگی در MUD و MOO به درجه خاصی از واقعیت‌نیز دارد.^۱

در حقیقت در MUD و MOOها جذابیتی که تنها در گفت‌وگوهای رو در رو (face-to-face) فرض می‌شدند، مشاهده می‌شود که سر تا پای وجود شرکت‌کننده را در بر می‌گیرد، همان‌گونه که در اشکال سرد استفاده از تلویزیون شایع است، هویت مجازی آنها و دوستی‌ها و دشمنی‌های مجازی آنها، خیلی سریع‌تر برای بسیاری از کاربران MUD واقعی جلوه می‌کند تا دنیای آفلاین. ساختار فرارسانه‌ای MUD که در این مسئله منعکس شده را تورکل بدین‌گونه توصیف می‌کند: «در MUDها هر بازیکنی مناظر را از هم باز می‌کند و ماجراجویی آغاز می‌شود. بازی در MUD از جهاتی به خواندن یا دیدن تلویزیون شبیه و از جهاتی هم متفاوت است. به هنگام خواندن، متن وجود دارد، اما در MUD در زمانی واقعی متن از هم گشوده می‌شود و شما نویسنده داستان می‌شوید. (Turkle ۱۹۹۵, ۱۸۴)

ساختار فرارسانه‌ای اینترنت و ترکیبی که در اینجا بین اشکال سرد و گرم استفاده توصیف شد، مشخصه این رسانه است که می‌تواند به عنوان پایه‌ای برای درک دوگانگی‌هایی که تورکل در تحقیق درباره تأثیرات روان‌شناسی اینترنت معرفی کرده، به کار گرفت. تورکل که

۱. در این باره مطالب ۱۹۹۲، Bruckman و ۱۹۹۹، Döring و ۲۰۰۱، Sandbothe را مطالعه کنید.

جامعه‌شناس کامپیوتر است تحقیقات خود را با استفاده از الگوهای استفاده از MUDها پیش برد. دو نوع MUD را می‌توان تشخیص داد: MUDهای ماجراجویی و MUDهای اجتماعی. اغلب نوع دوم را MOO می‌نامند که آن را از MUD که صرفاً به عنوان MUDهای ماجراجویی نامیده می‌شوند، مجزا می‌کند. تورکل در کتاب خود، MUDها را در معنای عامش یعنی هم MUDهای ماجراجویی و هم MUDS همکاری جویانه، به عنوان نوعی جدید از واقعیت اجتماعی مجازی مورد بررسی قرار داده‌است. تورکل در این باره می‌نویسد: «در MUDها شخصیت‌های مجازی با یکدیگر صحبت می‌کنند، به هم ایما و اشاره می‌کنند، احساساتشان را بیان می‌کنند، پول‌های مجازی می‌برند یا می‌بازند و از نظر اجتماعی درجه می‌گیرند یا از دست می‌دهند. همه اینها با نوشتن و در فرهنگی که ظاهراً با سلاح سمعی بصری تلویزیون به خواب رفته، به دست می‌آیند. (Turkle ۱۹۹۵, ۱۸۳) در ادامه تحلیل ساختار فرارسانه‌ای اینترنت، تورکل تأکید می‌کند که «این نوع جدید نوشتار هنوز هم دوگانه است: سخن هر لحظه به اثر تصنعی تبدیل می‌شود، اما به طور شگرفی، اثر تصنعی ناپایدار. در این نوشتار جدید، صفحه‌های چشمک زن به زودی جایگزین صفحه‌های قبلی خواهند شد، مگر اینکه چاپ شوند. (Turkle ۱۹۹۵, ۱۸۳) در مورد پذیرش، نوشتار در اینجا تداوم، ثبات و گیرایی متن‌های چاپ شده را ندارد اما در بازنمایی ویژگی‌های ناپایدار، متحرک و غیرثابت که با آنها از طریق تصاویر تلویزیونی آشنا هستیم، را به خود می‌گیرد.

به هر حال پدیده در هم تنیدگی فرارسانه‌ای از نظر او، مستقیماً به اثرات دوگانه‌ای که در سطوح روان‌شناسی جامعه شکل می‌گیرند،

ارتباط پیدا نمی‌کند. او نوع دوم را به صورت تجربی و موردی بررسی کرده و به این صورت خلاصه می‌کند: «وقتی هر بازیکنی بتواند شخصیت‌های بسیاری بسازد و در بازی‌های بسیاری شرکت کند، «خود» نه تنها از محوریت می‌افتد بلکه بدون محدودیت نیز تکثیر می‌شود. گاهی اوقات چنین تجربه‌هایی دانش - فردی و رشد شخصی را تسهیل می‌کند و گاهی اوقات هم تأثیری ندارند. MUD می‌تواند جایی باشد که افراد پیشرفت می‌کنند و شکوفا می‌شوند و یا می‌تواند جایی باشد که سردرگم شده یا شکست بخورند و در دنیای محصور خود گرفتار شوند که اتفاقات راحت‌تر از دنیای واقعی است و جایی که اگر همه چیزهای دیگر شکست بخورند می‌توانید کاراکتر خود را به عقب بازگردانید و بازی جدیدی را با دیگری شروع کنید. (Turkle ۱۹۹۰, ۱۸۰)

تورکل به عنوان یک روان‌کاو و روان‌شناس شخصیتی به دنبال دلایلی برای کاربردهای متفاوت و اثرات متفاوت MUD در روح و روان افراد و ساختار هویتی آنها است.^۱ او این‌گونه می‌نویسد: «MUDها فضای زیادی هم برای تخلیه هیجانی و هم برای فعالیت‌های درونی ایجاد می‌کنند. هم احتمال تغییر و هم تکرارهای بی‌حاصل وجود دارد. بازده به چالش‌های احساسی و پاسخ‌های احساسی بازیکن بستگی دارد.» (Turkle ۱۹۹۰, ۲۰۰) در اینجا شخصیت بازیکن در دنیای واقعی در مرکز توجه قرار دارد. همچنین تورکل به دنبال ارزیابی تعامل کاربران با هویت واقعی‌شان با ربط دادن آنها به هویت دنیای واقعی بدون واسطه رسانه می‌باشد.

۱. در اینترنت «IRL» و «RL» مخفف‌هایی برای «در زندگی واقعی» و «زندگی واقعی» می‌باشند.

تورکل خود جنبه‌های روش‌شناسی بررسی‌اش را در آخر کتابش تأکید کرده و می‌نویسد: «من تصمیم گرفتم تا یافته‌های خود را گزارش نکنم مگر اینکه کاربر اینترنت را شخصا و نه به صورت مجازی دیده باشم. من این تصمیم را به علت موضوع تحقیق گرفتم: که چگونه تجربه‌های واقعیت مجازی بر زندگی واقعی و به طور کلی‌تر بر روابط بین زندگی مجازی و واقعی اثر می‌گذارد. در این صورت، تحقیقات من درباره فضای سایبری به علت ترجیح صریح زندگی واقعی، محافظه‌کارانه می‌باشد. قطعاً محققان با علائق و دیدگاه‌های نظری متفاوت، درباره این تمایز به گونه‌ای دیگر تفکر خواهند کرد.» (Turkle ۱۹۹۰, ۳۲۴)

در حقیقت «ترجیح زندگی واقعی» باید مورد انتقاد قرار گیرد به این صورت که تفاوت دیدگاه‌های گروه‌های متفاوت کاربران در اینترنت و دنیای مجازی MUD، به علت تمرکز روانکاوی بر شخصیت واقعی کاربران به طور سیستماتیک نادیده گرفته می‌شود. قطعاً ساختار شخصیتی واقعی نقش مهمی در ایجاد الگوهای خاص استفاده از رسانه ایفا می‌کند. با این حال اگر فراتر از گفته‌های تورکل برویم، باید در نظر بگیریم که خود هویت دنیای واقعی از پیش تا حدودی با استفاده از رسانه‌های دیگر (چاپ یا تلویزیون) شکل گرفته است. روش استفاده از اینترنت نمی‌تواند به تنهایی در ارتباط با دیدگاه روان‌شناسی فردی و بدون واسطه تعیین شود. بلکه جنبه‌های بسیار پیش پا افتاده و محتمل هم وجود دارند، که به تجارب رسانه‌ای قبلی کاربران و جامعه‌سازی رسانه منوط می‌باشد. یک نقش مهم با طرح این سؤال ایفا می‌شود که آیا کاربر، MUD را که از دورنمای تلویزیون درک می‌کند یا از

دورنمای چاپی؟ و فراتر از آن افراد چگونه چاپ و تلویزیون را تفسیر و مورد استفاده قرار می‌دهند؟

به علت راحت‌تر بودن و همچنین سلطه تلویزیون بر سیستم قدیمی رسانه، من خودم را به تلویزیون به عنوان یک رسانه محدود، محصور خواهم کرد. کاربری که از MUD به عنوان یک سیستم محدود و بسته که از دنیای واقعی جدا بوده و منطقی تخیلی دارد، استفاده می‌کند، MUD را مانند شکل گرم و دور از نظریه‌گرایی استفاده‌هاز تلویزیون، تفسیر می‌کند. چنین کاربری تلاش نمی‌کند تا از دنیای ساختگی به دنیای واقعی وارد شود بلکه تلاش می‌کند تا بخشی از این دنیای ساختگی شود. بنابراین از MUD به کمک اینترنت، به عنوان فرصتی برای ورود به منطق شبیه‌ساز تلویزیون به عنوان بازیگر استفاده می‌شود، به عبارت دیگر، درست شبیه بازیگر، حرکت کردن (بازی کردن) و به تصویر کشیدن حرکات در فضای تصویری رسانه می‌باشد. به علاوه، اغلب دنیای تصویری برنامه‌های تلویزیونی است که فضاها، نقش‌ها و زمینه‌ای برای بازی در MUDS را تشکیل می‌دهند. به طور مثال، سناریوی سریال سفر فضایی Star Trek یکی از مشهورترین طرح‌های MUD می‌باشد.

شیوه دیگر استفاده از MUD هنگامی حاصل می‌شود که MUD از دورنمای جامعه‌سازی تلویزیون تجربه شود که تلویزیون یک دستگاه ساختگی و مصنوعی و محصور در خود نیست، بلکه به عنوان نقطه تماس رسانه با دنیای واقعی عمل می‌کند. این امر به هیچ نحوی «دنیای واقعی» را در حاشیه قرار نمی‌دهد تا به عنوان ساختاری اجتماعی مورد

توجه و آزمایش قرار بگیرد، بلکه این عرف نسل‌های کاربرانی است که با تلویزیون اجتماعی شده‌اند. با این حال، این نوع روابط آرام به شرکت در روابط ساختگی و مصنوعی توجهی ندارد بلکه به عملکرد جوامع مجازی برای خلق جوامعی واقعی توجه دارد. حتی در بافت‌های تخیلی و غیر واقعی، این نوع کاربر در تلاش است تا هویت‌های تخیلی انتخابی خود را به گونه‌ای برگزیند که تجربه‌های او تحت این هویت‌ها بتواند برای هویت - واقعی نیز استفاده شوند. در بافت‌های تخیلی نیز تمایل دارد که دائماً به روابطی پردازد که فراتر از بافت تخیلی می‌روند و به دنیای واقعی نزدیک می‌شوند و در موارد دیگر، و اینکه دنیای مجازی MUD و جوامع تخیلی آن را به شرکت در بحث‌های واقعی اینترنتی یا حتی مشاهده در دنیای واقعی منتقل کند. البته توانایی تشخیص و استفاده خلاقانه جنبه‌های «واقعی» جوامع مجازی، حساسیتی را «مجازی» یعنی جنبه‌های بر ساخته اجتماعی جوامع واقعی، فرض می‌کنند. اگر این حساسیت از بین رود، تلاش برای به هم تنیدگی‌ها هم شکست خواهد خورد زیرا دنیای آنلاین و آفلاین در شیوه وجود داشتن، ظاهر شدن، طبیعت و جدیت و نقش بازی کردن، مخالف و دو مورد غیر قابل مقایسه خواهند بود.

از نقطه نظر کاربر MUD شبیه‌ساز، به هم تنیدگی که کاربر تلاش است تا بین واقعیت حقیقی و مجازی و تخیلی ایجاد کند، به صورت استفاده‌های ناکافی هستند. اغلب در چارچوب MUDها، بحث‌هایی در این باره وجود دارد که آیا ایجاد چنین تحولاتی مجاز است یا نه و همچنین MUDهایی وجود دارند که اگر تلاش کنید هویت غیر

واقعی‌تان را بشکنید و با هویت - واقعی‌تان با دیگران ارتباط برقرار کنید، یک قانون نانوشته را شکسته‌اید. در تحقیقی که میچل رزنیک و ایمی بروکمان Mitchel Resnick و Amy Bruckman با هم انجام دادند بر این نکته تأکید داشتند که: «بیشتر کاراکترهای MUD ناشناس هستند. افرادی که با هم دوست می‌شوند می‌توانند نام واقعی و آدرس ایمیل خود را به همدیگر بدهند اما برخی هم ترجیح می‌دهند این کار را نکنند. زمان مناسب برای صحبت درباره «زندگی واقعی» در گروه‌های مختلف، متفاوت است. در بسیاری از MUDها افراد وقتی بهتر همدیگر را شناختند شروع به صحبت درباره زندگی واقعی می‌کنند. با این حال در برخی گروه‌ها مانند گروه‌هایی که مبنی بر مجموعه کتاب‌های «Dragonriders of Pern» از آن مک‌کافری Anne McCaffrey هستند، صحبت از زندگی واقعی ممنوع می‌باشد.

اگر این گرایش‌ها جدی گرفته شده و همین‌طور تسلط عادت‌های استاده از تلویزیون بر دنیای وب مورد توجه قرار گیرند، نه تنها فرضیه جبرگرایی رسانه‌ای دوکرکاف - ظهور جوامع مجازی منجر به احیای جوامع واقعی می‌شود - مسئله‌ساز خواهد شد، بلکه نظریه ضعیف تورکل، باتلر و راینگولد نیز - تلاش کاربران دائماً به ارتباط دادن دنیای مجازی با دنیای واقعی نیاز دارد - توجیه‌ناپذیر به نظر می‌رسد. زیرا این فرضیه بیش از حد بر کاربر تأکید دارد و در خودمختاری افراد در برابر موقعیت‌های ساختاریافته و پویای استفاده از رسانه، مبالغه می‌کند. شرایط مشابهی هم حاصل از این حقیقت هستند که با استفاده از شبکه جهانی وب، عادت‌های گرم استفاده از تلویزیون به طور افزایشی در

حال انتقال به رسانه جدید می‌باشند و گشت‌زنی در اینترنت را به عنوان پارادایم استفاده از وب قرار می‌دهند.

به طور خلاصه، می‌توان گفت که ساختار فرارسانه‌ای اینترنت هم جنبه فرهنگی و هم جنبه تکنیکی دارد. جنبه تکنیکی متشکل از فرارسانه درونی به علت تکنولوژی دیجیتال کامپیوتر می‌باشد و فرارسانه‌ای بیرونی حاصل از اتصال سروهای اینترنتی و PCها از طریق کابل‌های پرسرعت و خطوط تلفن می‌باشد. هر دو جنبه ساختار فرارسانه‌ای تکنیکی اینترنت با انتقال عادت‌های فرهنگی استفاده دیگر رسانه‌های جمعی به اینترنت در ارتباط می‌باشند. در نتیجه این انتقال عادت‌های استفاده متفاوتی در کنار هم قرار می‌گیرند که با استفاه از تمایز عمل‌گرایانه به دست آمده بین رسانه‌های سرد و گرم می‌توانند توصیف شود. بر این اساس، فصل بعد جنبه دگرگون‌شونده‌ای که با ساختار فرارسانه‌ای اینترنت مرتبط است، را مورد بررسی قرار خواهد داد.

فصل پنجم:

استفاده عمل‌گرایانه از رسانه در اینترنت

در حالیکه تاکنون ساختار فرارسانه‌ای اینترنت را با تنیدگی‌های آن که در بین اشکال مختلف رسانه فرهنگی و تکنیکی گسترش یافته، تحلیل کرده‌ام. تحلیل‌های بعدی، جنبه استفاده از اینترنت را مورد توجه و تأکید قرار داده است، که با تاثیرگذاری بر درهم‌تنیدگی‌های فرارسانه‌ای، به طور همزمان منجر به دگرگونی عادت‌های استفاده از رسانه می‌شود. در مطالب بعدی می‌بینیم که این دگرگونی را می‌توان به عنوان عمل‌گراسازی استفاده ما از اینترنت تعریف کرد. این واقعیت هم درباره سطح تکنیکی و هم درباره سطح‌های بسیار پیشرفته در اشکال فرهنگی استفاده از رسانه اعمال می‌شود.

۱. کد دیجیتال: پایه‌ای برای عمل‌گراسازی

برای پرده برداشتن از عمل‌گراسازی استفاده از رسانه که در اینترنت رخ می‌دهد، متن خود را با سؤالی از پیتر کوخ Peter Koch و سیل کرامر Sybille Krämer در مقدمه «نوشتار، رسانه، شناخت» (چاپ سال ۱۹۹۷)، شروع می‌کنم. این سؤال مربوط به تکنولوژی برنامه‌ریزی دیجیتال کامپیوتر می‌باشد و می‌گوید: آیا در حالی که الفبای باینری «غیر قابل تلفظ» به سمت ساخت «رسانه فراگیر» جدیدی می‌روند، همچنان اتصال نوشتار به تصویرسازی زبان می‌تواند حفظ شود؟ (Koch/Krämer ۱۹۹۷b, ۲۰) نحوه‌ی

طرح این سؤال، بر ظهور کد دیجیتال به عنوان یک الگو یا یک «رسانه فراگیر» جدید که بحث‌های قدیمی نوشتار آوایی را منسوخ می‌کند، دلالت دارد. این پاسخ - هرچند کوخ و کرامر از آن دفاع نکرده‌اند ولی به صورت ماهوی به آن اشاره می‌کنند - مغالطه مادی‌گرایی رسانه‌ای می‌باشد که در تئوری‌های جاری رسانه گسترش یافته است.

این مغالطه شکل استاندارد خود را از بازبینی اطلاعاتی - نظریه‌ای فردریک کیتلر (Friedrich Kittler) درباره هستی‌شناسی Parmenidean به دست آورد: «تنها چیزهای که سخت‌افزاری وجود دارند». تناقض اجرایی این نظرزمانی که کیتلر در جای دیگر می‌نویسد: نوشته‌ها و متن‌ها (شامل متن‌های سخنرانی خودم) دیگر نه در فضاها و زمان‌های قابل درک، بلکه در ترانزیستور کامپیوترها وجود دارند، آشکار می‌شود. پایه نظری این مغالطه توسط کوخ و کرامر به پیروی از کیتلر تحت عنوان مادی‌گرایی اطلاعاتی - نظری تعریف شده است.

در ارتباط با این مغالطه که وجود نوشتار آوایی با ظهور کد دیجیتال به عنوان الگویی جدید با مشکل مواجه شده است، باید گفته شود که در کامپیوتر نیز استفاده از نوشتار آوایی ادامه می‌یابد. ممکن است کامپیوتر در سطح تکنیکی برای بازنمایی نوشتار آوایی در رسانه بکار رود، اما استفاده از نوشتار آوایی در سطح استفاده عملی در برنامه‌ریزی دیجیتال منحل نمی‌شود. بلکه برعکس، در اینترنت، نوشتار آوایی رونق جدید و به طور همزمان دگرگونی ویژه‌ای را تجربه می‌کند.

جزئیات این دگرگونی در بخش بعدی بررسی خواهند شد. در متن حاضر بیشتر بر پایه‌های دیجیتال توجه خواهیم کرد که در شرایط

کامپیوتری نه تنها به عنوان بنیان تکنیکی استفاده از نوشتار آوایی بلکه به عنوان بنیان استفاده ما از رسانه‌های ارتباطی و ادراکینیز عمل می‌کند. متنکد دیجیتال، رسانه‌ای است که به همه رسانه‌های دیگر - زبان، نوشتار آوایی، تصاویر، موسیقی، سمعی، بصری و... - این امکان را می‌دهد تا با یکدیگر مورد استفاده قرار گیرند، دوباره تولید شوند و به هم تنیده شوند. همان‌طور که می‌دانیم، همه داده‌های دیجیتال، دستورات و آدرس‌ها در کامپیوتر با توالی‌های ۰ و ۱ رمزگذاری می‌شوند. برای عمل‌گراسازی دو جنبه بسیار مهم هستند که می‌توان آنها را با توسل به توصیف کیتلر از ویژگی عمده کد دیجیتال، به صورت قابل قبول و بدون اینکه تحت تأثیر مغالطه مادی‌گرایی - رسانه‌ای او باشد، آشکار کرد.

اولین بُعد حاصل از این حقیقت است که امکان ارتباط و اتصال انواع رسانه‌های ناهمگون با یکدیگر از طریق دیجیتالی شدن، خود شامل جنبه عمل‌گرایی خاصی است. بنابراین جان دیویی، در کتاب «جست‌وجوی اطمینان»^۱ بر ساختار عمل‌گرایانه‌ی علوم مدرن تأکید می‌کند: «دانش حس مشترک می‌تواند اشیاء را با علائم و چیزهایی که در اینجا و آنجا توسط دو جنبه تجزیه شده مرتبط کند. اما نمی‌تواند به طور کامل آنها را به هم متصل کند، به طوری که از هر کدام به دیگری برسیم. تجانس موضوعات علمی با قالب بندی روابط فضا، زمان و حرکت، دقیقاً ابزاری است که این انتقالات نامحدود و قابل انعطاف را ممکن می‌کند. ایده موضوعات قالب‌بندی شده به صورت روابطی که بسته به یک تغییر می‌کند، با مقیاس‌های مشترک، راه‌های گسترده و روانی بوجود می‌آورد

۱. *The Quest for Certainty*

که بوسیله‌ی آن می‌توانیم از تصور یک بخش طبیعت به بخش دیگر برویم. به طور ایده‌آل حداقل می‌توانیم از هر معنا - یا رابطه - که در هر جایی در طبیعت یافت می‌شود به معنایی که در هر جای دیگر می‌توانیم انتظار داشته باشیم، حرکت کنیم. (Dewey ۱۹۸۸a, ۱۰۷)

کیتلر در «نوشتار، رسانه و شناخت»^۱ تعریفی مقایسه‌ای از خصوصیت فرارسانه‌ای رسانه‌های دیجیتال ارائه کرده است. بر خلاف کد دانش ریاضی و کمیت‌پذیر علوم مدرن، تکنولوژی کد دیجیتال کامپیوترهای مدرن، نه تنها ارتباط نمادین بخش‌های فردی محتوای دانش‌ها بلکه شبکه‌بندی تکنیکی خود رسانه‌ها که دانش‌های مختلفی را در خود دارند و می‌توانند در دسترس قرار بگیرند، را امکان‌پذیر می‌کند. کیتلر می‌نویسد: از آنجا که در سیستم‌های دیجیتال داده‌ها، آدرس‌ها و دستورات به صورت اعداد باینری وجود دارند، هر عنصری می‌تواند بدون ابهام به دیگری تبدیل شود. این بدان معناست که سه عمل پردازش، انتقال و ذخیره به طور انعطاف‌پذیری می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند. (Kittler ۱۹۹۷, ۱۸۸)

بُعد دوم کدهای دیجیتال که اینجا از اهمیت خاصی برای فرضیه عمل‌گراسازی برخوردار است با این بُعد در ارتباط است. کیتلر در جایی دیگر این بُعد را با استفاده از نسخه Dos نرم‌افزار WordPerfect به عنوان برنامه پردازش متن توضیح می‌دهد. کیتلر تعامل ما با این برنامه را تحت عنوان «نوشتار فرامدرن» می‌داند و با این کار تأکید می‌کند که «برای اولین بار از زمان کشف کلمات acronyms و مخفف‌های غیر

۱. *Writing, Media, Cognition*

قابل تلفظ، هر کجا که امکان رهایی از حروف صدادار باشد، [...] به نظر می‌رسد [نوشتار پست‌مدرن] نیروی جادویی حروف الفبا را دوباره آشکار می‌کند.» (Kittler ۱۹۹۳c, ۲۳۰) کیتلر برای توضیح منظور خود پیشنهاد می‌کند به مشاهده انتقال از بازنمایی نظری معنای انتزاعی به کار عملی در فعالیت‌های عینی که در نوشتار فرامدرن رخ داده، بپردازیم: مخفف WP به عنوان مثال آنچه را که می‌گوید انجام می‌دهد. برخلاف نه تنها کلمات «Word Perfect» بلکه برخلاف کلمات تهی و قدیمی اروپایی مانند «mind» یا «word»، فایل‌های اجرایی کامپیوتر همه برنامه‌ها و داده‌های لازم برای تحقق خود را شامل می‌شوند. نوشتن و فشار دادن حروف P و W و اینتر در کامپیوترهای شخصی، گرچه کلمه را کامل نمی‌کنند، اما در حال حاضر word perfect را به کار می‌اندازند. (Kittler ۱۹۹۳c, ۲۳۰)

آنچه که از نظر کیتلر در استفاده اجرایی نوشتار آوایی جالب است، این است که در این نمونه نوشتار آوایی در اصل به عنوان رونوشت زبان عمل نمی‌کند. در عوض در منطق کدهای دیجیتال، به عنوان ابزاری برای انجام وظایف عملی در دنیای برنامه‌های کامپیوتری به کار گرفته می‌شود. این امر ویژگی عمل‌گرایانه‌ی تکنولوژی دیجیتالی کامپیوتر را نشان می‌دهد. گسترش کدهای دیجیتال به نوشتار آوایی مستقیماً نشان می‌دهد که نشانه‌ها تنها برای بازنمایی معانی غیرنشانه‌ای نیستند، بلکه می‌توانند برای ارتباط دادن نشانه‌ها به یکدیگر و برانگیختن و هماهنگی اقداماتی جاریکه با مرجع نشانه‌شناسی به آن‌ها اشاره می‌شود، نیز بکار گرفته شوند.

با این مثال ساده مشخص شد که حتی و دقیقاً در مواردی که نوشته‌های آوایی نه فقط به عنوان نسخه‌ای از زبان آوایی بلکه به عنوان کدهای اجرایی هم عمل می‌کنند، خود نوشته‌های آوایی به عنوان نسخه‌های آوایی حفظ می‌شوند. مخفف «WP» فقط قادر است تا عمل بکاراندازی که منطبق کدهای دیجیتال برای آن تعیین کرده، را انجام دهد زیرا هم برای شروع برنامه و هم نام برنامه اختصاص یافته است. کارکردبازنمایی که در سطح فرهنگی استفاده، به مخفف اختصاص یافته، در اینجا با کارکرد واقع‌گرایانه‌ی اختصاص یافته به آن در سطح تکنیکی، کوتاه شده است. از آنجایی که مخفف این تقاطع را ایجاد کرده، آن را در سطح فرهنگی با دو معنا مشاهده می‌کنیم: به عنوان نشانه‌ای که به معنی چیزی است و به عنوان نشانه‌ای که بر چیزی اثر می‌گذارد. شروع برنامه، اتفاقی است که همیشه به طور همزمان در فضای ادراکی رخ می‌دهد. بنابراین در همین مثال ساده‌ی کیتلر، نمی‌توان درباره نوشته آوایی و منحل شدن حوادث ایجاد شده با بُعد اجرایی‌اش در کدهای دیجیتال، صحبت کرد.

بر خلاف مغالطه مادی‌گرایی - رسانه کیتلر در بررسی‌هایش، باید اذعان کرد که در یک بنیان دیجیتالی رابطه ما با رسانه‌های ارتباطی و ادراکی بدون انحلال در کدهای دیجیتال، تغییر می‌کند. این امر به طور سیستماتیک می‌تواند با انتقال نظریه عمل‌گراسازی ارتباط ما با نشانه‌ها، که کیتلر آن را با استفاده از مثال‌کدهای دیجیتالی تدوین کرده است، به استفاده ما از اینترنت، توضیح داده شود. و از این طریق تفاوت‌های بین کدهای دیجیتال و رسانه‌های ادراکی و ارتباطی که در یک پایگاه دیجیتالی به طور فرارسانه‌ای درهم تنیده شده‌اند، را آشکار کرد.

۲. عمل‌گرایی اینترنت درباره ارتباط نشانه‌ها

تورکل در کتاب «زندگی در صفحه»^۱ فرضیه فلسفه - رسانه را این‌گونه پیش برد که شرایط تجربه‌پذیر اینترنت امکان درک عمل‌گرایانه بسیاری از موقعیت‌هایی که دریدا در «دستورشناسی» (Grammatology) از دید نظریه‌گرایی بیان کرده، را می‌دهد. بر خلاف این پیش‌زمینه، تورکل ارتباط اینترنتی را به عنوان تجربه‌ای که تفکرات دریدا را در سطح بسیار ابتدایی، تعریف می‌کند. (Turkle ۱۹۹۵, ۱۷)

جرج لاندو (George-p-Landow) و دیوید باتلر (David Bolter) با تحقیقاتی که در سال ۱۹۸۰ درباره ساختار ابرمتنی متون الکترونیکی انجام دادند، به نتایج مشابهی رسیدند. بنابراین لاندو در کتاب خود «ابرمتن، همگرایی نظریه انتقادی معاصر و فن‌آوری»^۲، تأکید می‌کند که «چیزی که دریدا و دیگر نظریه‌پردازان انتقادی به عنوان بخشی از ادعای افراطی درباره زبان می‌دانند، دقیقاً موقعیت جدید خواندن و نوشتن با اشکال مجازی الکترونیکی را توصیف می‌کند.» (Landow ۱۹۹۲, ۸) و همین‌طور در کتاب خود «فضای نوشتن، کامپیوتر، ابرمتن و تاریخچه نوشتن»^۳، باتلر بیان می‌کند که «رسانه الکترونیک می‌تواند آنچه را که دریدا به سختی توانست فقط در چاپ تعریف کند، به راحتی نشان دهد.» (Bolter ۱۹۹۱, ۱۶۶)

در ادامه به نشان دادن ارتباط حقیقتی که آنها بر آن تأکید می‌کنند - که حس مشترک در اینترنت به طور قابل توجهی ویژگی‌های ساختارشکن را به خود می‌گیرد - با بازسازی عمل‌گرای استفاده‌های ما از رسانه روابط

۱. *Life on the Screen*

۲. *Hypertext. Convergences of Contemporary Critical Theory and Technology*

۳. *Writing Space. The Computer, Hypertext, and the History of Writing*

نشانه‌ای در اینترنت، خواهیم پرداخت. به منظور رسیدن به این هدف، دو اقدام ساختارشکنی که دریدا در «درباره دستور زبان»^۱ انجام داده است، می‌توانند به صورت عمل‌گرایانه تغییر شکل یابند و در تجزیه و تحلیل اینترنت استفاده شوند.^۲

وجود مشخصه‌های نوشتاری پنهان در زبان گفتاری، فرضیه‌ی اصلی حرکت ساختارشکن عمودی دریدا می‌باشد. این فرضیه در اینترنت در دو سطح متفاوت قابل ارزیابی است. اولین سطح درباره کد دیجیتال می‌باشد، که قبلاً در بخش اول این فصل درباره آن صحبت کردیم. این سطح در اینترنت نه تنها به متخصصان مرتبط می‌شود بلکه با کمک نرم‌افزار می‌تواند بخشی از استفاده روزمره کاربر غیر متخصص هم بشود. استفاده از کدهای دیجیتال که در ارتباط با داده‌های صوتی (در قالب تماس‌های اینترنتی) رخ می‌دهد، ساختار شبه نوشتاری که پایه و اساس مادیت آوایی زبان گفتاری در کامپیوتر است، را آشکار می‌کند.

این امر هنگامی که با برنامه‌های ویرایشگر، توالی آوایی گفتاری را به عنوان نسخه‌ای دیجیتال درک و بر اساس آنتوالی‌ها را پردازش و تنظیم می‌کنیم، به روشنی آشکار می‌شود. در چنین تجربیاتی که با ساختار فرارسانه‌ای اینترنت عادی می‌شوند، مادیت صدای انسان به پدیدار می‌شود، به گونه‌ای که برای حس عمومی، «سیستم شنیداری (ادراکی) بی‌واسطه به نظر نمی‌رسد». (Derrida ۱۹۹۷, ۷) بلکه سیستمی تکنیکی در بین دیگر سیستم‌ها خواهد بود.

۱. *Of Grammatology*

۲. درباره روابط بین تفکرات Derride و کاربردگرایی مطالب mouffe, ۱۹۹۶ را مطالعه کنید و به طور جزئی‌تر مطالب ارائه شده توسط Derride و Rorty را مطالعه کنید.

سطح دومی که ساختار متفاوت نوشتار در اینترنت به عنوان الگویی برای عملکرد زبان‌ها شناخته می‌شود، سطح فرهنگی ارتباط ما با آوای نوشتاری در قالب خدمات اینترنتی همزمان چت، MUD و MOO می‌باشد. بر خلاف سطح تکنیکی کد دیجیتال که به طور عمده مربوط به کامپیوترها می‌باشد، سطح فرهنگی استفاده از آوای نوشتاری در خدمات ارتباطی، ویژگی خاص اینترنت می‌باشد. به منظور توجه دقیق‌تر بر این ویژگی خاص، لازم است تا روش‌های معمول استفاده از آوای نوشتاری در چت، MUD و MOO از روش‌های کلاسیک استفاده از نوشتار در چاپ، متمایز کنیم.

در رسانه‌ی انتقال فنی چاپ، استفاده ما از آوای نوشتاری کمابیش محروم از تعاملات دوجانبه می‌باشد. زیرا استفاده از نوشتار در اکثر متن‌ها در دنیای گوتنبرگ، ساختاری غیر همزمان، تک‌خطی و تک‌گویانه می‌باشد. طبیعتاً، در اینجا نیز استثنا وجود دارد به عنوان مثال زمانی که روزنامه‌ها نامه‌های خوانندگان در حمایت و مخالفت با بیانیه‌ها را منتشر می‌کنند. اما این نمونه‌ها هم هنوز نوعی ضعیف از شبیه‌سازی تعامل همزمان می‌باشند، زیرا به هنگام خواندن، (به دلایل تکنیکی) خواننده هیچ فرصتی برای پاسخ سریع ندارد. این موضوع در ارتباط با دیگر استفاده‌های نوشتار متفاوت است، به عنوان مثال در طول یک سخنرانی آکادمیک دانش‌آموزان به طور همزمان و تعاملی را مبادله می‌کنند. این یکرویه نوشتار است که به روش خاصی، نوع تعاملی استفاده از اینترنت را پیش‌بینی می‌کند، ولی در زمان گوتنبرگ نشده باقی مانده هنوز هم مفهوم نوشتار را تحت تسلط دارد. طبق این مفهوم

نوشتار، نوشتار آوایی، وسیله «بیان یا بازنمایی» کپی یا خلق واقعیت می‌باشد، تعریفی خالی از حضور همزمان و تعاملانه طرف‌های ارتباط که نشانه مهم زبان گفتاری هستند، می‌باشد.

در شرایط رسانه‌ای محیط انتقال فنی اینترنت، نوع عمل‌گرایانه استفاده از نوشتار توسعه می‌یابد. در چت، MUD و MOO هم استفاده ما از آوای نوشتاری و هم درک ما از زبان گفتاری دستخوش دگرگونی خاصی می‌شوند، زیرا هر دو رسانه ارتباطی عملی در ارتباط با مکانیزم معنی‌ساز تفاوت‌ها آشکار می‌شوند. در چت آنلاین زبان همچون نوشتار عمل می‌کند یعنی کلمات گفتاری یا کلماتی که باید گفته شوند خود را در نوشتن به عنوان نشانه‌ای از یک نماد، تحقق می‌بخشند. این نوع نوشتن عملی مکالمات که عملاً زبان به جای صحبت کردن نوشته می‌شود را می‌توان به عنوان «به تحریر درآوردن زبان» تعریف کرد. (Cf. Sandbothe ۱۹۹۸d, ۷۰) به طور همزمان نوشتار در چت آنلاین به عنوان گونه‌ای تعاملی از زبان عمل می‌کند. تغییراتی که در استفاده از آوای نوشتاری در این متن‌ها صورت می‌گیرد را می‌توان به عنوان «به کلام درآوردن نوشتار»^۱ تعریف کرد. (Sandbothe ۱۹۹۸d, ۷۰) کلمه نوشته شده دیگر به عنوان نشانه‌ای از یک نشانه‌ی اصلی اشتباه گرفته نمی‌شود. بلکه به عنوان نشانه‌ای از یک نشانه از یک نشانه درک می‌شود. این یک مرجع نشانه‌شناسی بی‌پایان است که تنها به صورت عمل‌گرایانه می‌تواند به طور نسبی به پایان برسد.

از طریق استفاده شبه - گفتار یعنی دو جانبه و تعاملی از نوشتار، بُعد

۱. verbalization of writing

عمل‌گرایانه‌ی استفاده ما از علائم نوشتاری در خدمات ارتباطاتی اینترنت روشن می‌شود. محدود کردن نوشتار به مکالمه‌های همزمان در روابط یک - به یک یا گروهی در چت، MUD و MOO، زمینه عمل‌گرایی استفاده از علائم نوشتاری را فراهم می‌کند. با کمک علائم نوشتاری، عمل گفتار بین فردی در ارتباطات کامپیوتر انجام می‌شود: مردم عاشق همدیگر می‌شوند، به هم قول می‌دهند، بحث می‌کنند و دوباره ارتباط برقرار می‌کنند، می‌خندند، گریه می‌کنند، برای هم عشوهِ‌گری می‌کنند و هر آنچه را که می‌توانیم در روابط متقابل رو در رو یا تلفنی انجام دهیم، انجام می‌دهند. در چت، MUD و MOO، از نوشتار منحصرأً برای اعلام نظر درباره چیزها استفاده نمی‌شود. بلکه به شیوه‌ای خاص برای هماهنگی و اجرای اقدامات مشترک اجتماعی به کار گرفته می‌شود.

حتی کارهایی که گفتاری هم نیستند، بلکه کارهایی هستند که به عنوان کارهای غیر زبانی در خارج از شبکه دانسته می‌شوند هم در چت، MUD و MOO به شیوه نوشتار انجام می‌شوند. به این دلیل که در نوشتار تعاملی، به عنوان نوعی ارتباط محدود به محیط نوشتاری، تنها چیزی که به عنوان عمل نوشتن یا گفتن انجام می‌شود به واقعیت ارتباطی تبدیل می‌شود. لبخند من فقط زمانی در محیط کامپیوتر نمایان می‌شود که از جمله «مایک می‌خندد» استفاده کنم یا از شکلک استفاده کنم. همین‌طور است زمانی که که یک لیوان آبجو در یک بار مجازی بنوشم یا روی میز مجازی مکارم بنشینم. در همه این موارد اینکه آیا من واقعیت را کپی کرده‌ام یا نه نامربوط است. مهم نیست که آیا من واقعاً می‌خندم، یک لیوان آبجو می‌نوشم، واقعاً روی میز می‌نشینم یا نه. بلکه آنچه که مهم

است این است که با ساخت این جملات من کاری انجام داده‌ام، یعنی، موقعیت مکالمه‌ای را با عملم در MUD یا MOO تغییر داده‌ام. به طور خلاصه می‌توان گفت که عمل‌گراسازی استفاده رسانه که در بخش اول این فصل با استفاده از مثال کد دیجیتال بیان شد، می‌تواند در نوشتار آوایی چت آنلاین، MUD و MOO بکار برده شود. نه فقط به این دلیل که به کد دیجیتال مقید شده است، بلکه همان‌طور که با تکیه بر مثال کیتلر درباره مخفف WP مشخص شد، مستقل از آن نیز آوای نوشتاری در اینترنت دستخوش تغییر عمل‌گرایانه در استفاده می‌شود. به جای نوشتار بدون مرجع مستقیم به مخاطب که از طریق چاپ با آن آشنا هستیم، تعاملات شخصی در نوشتن، امکان استفاده آگاهانه از علائم آوایی نوشتاری را فراتر از عملکرد بازنمایانه‌ی آنها در ارتباطات همزمان، ایجاد می‌کند. عمل‌گراسازی استفاده از رسانه در اینترنت، با توجه به ساختار ابرمتنیوب، روشن‌تر می‌شود.

در محیط ابرمتن وب، انواع غیرآوایی نوشتار به همراه نوشتار آوایی بکار برده می‌شوند. در ابرمتن‌ها (متون لینک‌دار) همه نوع علائمی همچون آیکون‌ها یعنی همچون دال قابل برنامه‌ریزی می‌شوند که به صورت عمل‌گرایانه با یک کلیک ماوس ارتباطی را با آنچه که برای آنها تعریف شده‌اند، برقرار می‌کند. در منطق عمومی اینترنت، به شیوه‌ای اجرایی مشخص می‌شود که علائم و نشانه‌ها فقط برای بازنمایی معانی شبه‌نشانه و یا غیر نشانه‌ای نیستند. این طرح، طرح نظری - رسانه‌ای جهان گوتنبرگ می‌باشد، جهانی که عادت‌های بازنمایانه‌ی استفاده در آن مسلط بودند و به تصاویر منتقل شده و پس از آن نیز به در

عادت‌های تولید و مشاهده تلویزیون نفوذ کردند. به جای این طرح پیشنهادی، اینترنت رویه‌ای نشانه‌شناسانه‌ای را بوجود آورد که بر اساس آن نشانه‌ها برای ارتباط با دیگر نشانه‌ها و برانگیختن و هماهنگی اقداماتی عینی (واقعی یا مجازی) و مربوط به مراجع نشانه‌شناسی، مورد استفاده قرار می‌گیرند. به طور مثال در کتاب‌فروشی دیجیتال Amazon.com با کلیک روی گزینه‌ای که روی آن نوشته «هم اکنون با یک کلیک یک کتاب خریداری کنید» و - با این فرض که آدرس و شماره کارت بانک شما به عنوان مشتری ثبت شده باشد - به سرعت چنین پاسخی را دریافت می‌کنید: «با تشکر از خرید شما با یک کلیک (بله به همین راحتی). یک جلد از کتاب به زودی برای شما فرستاده می‌شود».

البته خرید کتاب از طریق را با مبادله نامه‌های نوشتاری ویژگی خاص دنیای وب نمی‌باشد. ما می‌توانیم چنین سفارش‌هایی را از طریق فاکس یا پست هم انجام دهیم. ویژگی خاص وب این است که وب، به علت پاسخ سریعی که به سفارشات ما داده می‌شود، بُعد عمل‌گرایانه‌ی استفاده ما از نوشتار را روشن می‌کند. در واقع می‌توان گفت تقریباً همه ویژگی‌هایی استفاده ما از نشانه‌ها در اینترنت، به هیچ وجه به چیز کاملاً جدیدی نیست اما چیزهایی که به طور ضمنی و ناخودآگاه در استفاده روزمره از علائم رخ می‌دهند روشن و ما را نسبت به آنها آگاه می‌کنند. می‌توان گفت که با استفاده عمل‌گرایانه از علائم در اینترنت، هیئت ساختار شکن منطق و معنا، به عنوان شواهد و مواردی عملی و قابل تولید ظاهر می‌شوند نهانی که به طور سیستماتیک با حضور صدای (خود - شنیداری و درک) و مرجع کلمات چاپ شده‌ای که حاصل از آن می‌باشد، پوشیده شود.

حرکت ساختارشکن دوم، یعنی افقی، نیز می‌تواند در برابر استفاده ما از رسانه در اینترنت به طور عمل‌گرایانه تفسیر شود. در مرکز این حرکت ساختارشکن افقی، این فرضیه قرار دارد که نه تنها زبان گفتار، بلکه وسایل ارتباطی ما هم توسط مکانیزم معنا ساز تفاوت‌ها تعیین می‌شود و اینکه اینها یک رابطه ازلی فرارسانه‌ای نسبت به یکدیگر دارند. در واقع، آنچه که برای مادیت آوایی در سطح تکنیکی اطلاعات در اینترنت به کار می‌رود می‌تواند به صورت عمل‌گرایانه، نه تنها به مادیت صوتی داده‌های موزیکال بلکه می‌تواند به ساختار درونی علائم تصویری هم انتقال یابد. اگر ساختار درونی داده‌های تصاویر دیجیتال را در نظر بگیرید، مشاهده می‌کنید که در ارتباط با ساختار تکنیکی، تصاویر از پیکس‌هایی تشکیل شده‌اند که دارای ویژگی‌های متنی هستند. این موردی خاص می‌باشد زیرا با در برنامه‌های ویراستاری، عناصر تصاویر دیجیتال درست همانند کاراکترهای متن، می‌توانند مبادله شوند، حرکت کنند و تغییر یابند. بنابراین در سطح فنی اطلاعات، تصاویر به طور عملی و قابل انعطافی به نسخه‌های قابل اصلاح تبدیل می‌شوند. این استفاده تکنیکی از تصاویر مطابق اقدام عمل‌گرایانه‌ی مشابه در سطح فرهنگی می‌باشد.

نوع دوم با برنامه‌ریزی علائم تصویری در عرصه دیجیتال شبکه جهانی وب، به عنوان مرجع‌هایی مرتبط با فضای اقدام عینی فرآیند استفاده عمل‌گرایانه از شبکه، پدیدار می‌شود یعنی هنگامی که علائم تصویری به عنوان منبع ارجاع از یک نشانه به نشانه دیگر، به هنگام ارتباطات ابرمتنی، عمل می‌کنند. هنگامی که علائم نوشته شده را

می‌خوانیم، هر کلمه را به عنوان چیزی که بر اساس تشابه، نماینده چیزی فرازبانی است، نمی‌خوانیم. بلکه به هنگام خواندن به خودمان اجازه می‌دهیم تا از یک کلمه به کلمه بعدی، از یک جمله به جمله بعدی و... برویم. این خواندن سیال در وب، در ارتباط با علائم تصویری ابرمتنی شبکه‌شده نیز انجام می‌شود. ما تصاویر را به صورت نشانه‌های افتراقی می‌خوانیم که نه تنها ما را از لحاظ معنایی بلکه مهم‌تر از آن از لحاظ عملی (با کلیک ماوس) به نشانه‌های دیگر و به زمینه‌های اقدام واقعی و مجازی رجوع می‌دهد. این شیوه تعامل مختص به اینترنت را می‌توان به عنوان «به تحریر در آوردن تصاویر»^۱ تعریف کرد. (Sandbothe ۱۹۹۸d, ۷۱) این موضوع با بررسی انتقال از صفحه‌ای به صفحه دیگر توسط کاربران اینترنتی، آشکار می‌شود.

اگر به جای آن روشی را که کاربر اینترنت یک صفحه وب را به صورت همگام درک و به طور انتخابی ارزیابی می‌کند، بررسی شود، یک حرکت به‌هم‌پیچیده، چشم‌گیر و برجسته می‌شود. این امر را می‌توان به عنوان «تصویردار کردن نوشتار»^۲ تعریف کرد. (Sandbothe ۱۹۹۸d, ۷۱) در ابرمتن‌های مناسب، لینک‌ها به عنوان مقاطع متقابل جریان خطی علائم عمل می‌کنند و خود را به عنوان نقاط گرهی در تفکر پیشنهاد می‌کنند که برای خوانندگان فرصتی برای همکاری فعالانه در شکل دادن به مجموعه متن‌ها یعنی، توالی تکه‌های متنی و هدایت لینک‌ها به میان‌متن‌ها، پارامتن‌ها، فرامتن‌ها و ابرمتن‌ها را فراهم می‌کند. در خواندن چنین متن‌هایی شکل‌های ادراکی که از طریق دیدن تصاویر آشنا هستیم

۱. scriptualization of the image

۲. pictorialization of writing

بکار می‌آیند. در درک یک تصویر - بر خلاف خواندن کتاب - ابتدا یک الگوی متوالی از علائم مرتب شده را دنبال نمی‌کنیم. بلکه، عناصر تصویری یک تصویر، الگوهای متفاوتی از ادراک شبه - کل را می‌گشاید و بنابراین شکل‌های متفاوتی از خواندن و ساختار تصاویر را به عنوان واحدی از حس ارائه می‌کند.

بر خلاف این پیش‌زمینه، ساختار ابرمتنی شبکه جهانی وب را می‌توان به عنوان یک تصویر متنی تعریف کرد یعنی به عنوان یک «متن تصویری». پایه آن عمل‌گرایانه است. تصویر متنی برای دلالت بر واقعیت نشانه‌ای یا غیر نشانه‌ای که آن را ایجاد یا به تصویر می‌کشد، نیست. بلکه به عنوان ابزار ارتباطی دیجیتال که از بافت‌های ارجاعی نشانه‌ای استفاده می‌کند - که تحت بازنگرایی، به عنوان رسانه بیان و بازنمایی به چشم می‌خورد - برای هماهنگی کارها بین افراد به طور ضد بازنگرایانه، عمل می‌کند.

جنبه عمل‌گرایانه‌ی به تصویر درآوردن نوشتار به عنوان ویژگی اصلی فضاها‌ی نوشتار الکترونیک توسط باتلر در سال ۱۹۹۱ در کتاب «فضای نوشتار، کامپیوتر، ابرمتن‌ها و تاریخچه نوشتار»^۱ با توجه به برنامه‌های ابرمتنی مکتباتش‌ها، اشاره شده بود. با استفاده از مثال صفحه نمایش کامپیوترهای مکتباتش اپل، او می‌گوید که آیکون‌ها همچون «عناصر نمادین در یک تصویر نوشتار حقیقی» عمل می‌کنند. و ادامه می‌دهد: «آنچه را که علائم جادویی در گذشته تنها می‌توانستند پیشنهاد کنند، آیکون‌های الکترونیکی، آنها را تحقق می‌بخشند. زیرا آیکون‌های الکترونیک در

۱. *Writing Space, The Computer, Hypertext, and the History of Writing*

نوشتار کامپیوتر بازنمایی کاربردی دارند.» (Bolter, ۱۹۹۱, ۵۲) شبکه جهانی وب، جنبه عمل‌گرایی «نوشتار الکترونیک» را تشدید می‌کند. زیرا حروفی که به طور آیکونی برنامه‌ریزی شده‌اند و علائم گرافیکی به طور عملی، ارتباطی واقعی با مدلول ایجاد می‌کنند. بنابراین در متنی مربوط به فلسفه، به طور مثال، با کلیک ماوس روی بر روی توالی کلمات (شجره‌نامه نیچه درباره اخلاق) مرا مستقیماً به سمت متون نیچه هدایت می‌کند، به همین صورت، با کلیک روی تصویری لینک شده از ویتگنشتاین، مرا مستقیماً به سمت صفحه‌ای با اطلاعاتی درباره زندگی‌نامه فیلسوفان هدایت می‌کند.

کتابی که Bolter در سال ۱۹۹۱ نوشته بود این امکان را به او داد که مقاله‌ای هم در سال ۱۹۹۷ تحت این عنوان بنویسد: «اینترنت در تاریخچه تکنولوژی‌های نوشتاری». در این مقاله به برآوردهای متفاوتی درباره برخی نکات رسیده است. از یک طرف به ابرمتن‌ها در شبکه جهانی وب، که در فرآیند تبدیل بین خواننده و نویسنده (غائب) که لینک‌های مربوطه را در متن ایجاد می‌کنند» پرداخته است. (Bolter ۱۹۹۷, ۴۳) باتلر درباره ارتباط بین تصویر و نوشتار، تأکید می‌کند: «با این وجود، تمایز بین کلمه و تصویر به طور کامل در متن الکترونیک از بین نمی‌رود. بلکه تمایز تنها برای تأکید دوباره و دوباره خود از بین می‌رود. (Bolter ۱۹۹۷, ۵۴)

در واقع این درست است که، در سطح فرهنگی استفاده، تصاویر موجود در اینترنت طبق الگوی بازنگرایی به عنوان شبه - مرجع عمل می‌کند. جریان ارجاع‌ها را قطع و نقاط پایانی مصنوعی فهرست‌ها یعنی در فضاها لینک‌دار را ارائه می‌کنند. باتلر با در نظر گرفتن این روش

استفاده از تصاویر می نویسد: « عقیده ساده لوحانه‌ی بی‌واسطگی تصویر قدمتی طولانی دارد که می‌تواند از زمان ابداع نقاشی‌های سه‌بُعدی تاکنون ردیابی شود. امروزه نیز فرهیخته‌ترین مشاهده‌کنندگان شبکه جهانی وب تمایل به فراموش کردن کاراکترهای پیچیده صفحه وب و تمرکز بر تصاویر محرک به عنوان کپی مستقیمی از واقعی، دارند. (Bolter ۱۹۹۷, ۵۴ f.) به تبعیت از باتلر می‌توان اذعان داشت که در برابر مصورسازی کلمات، رابطه بین کلمات و تصاویر با رجحان تصویر در حال از بین رفتن است.

اما باتلر این را با سناریویی منفی رها نمی‌کند. او با در نظر گرفتن اشکال فرارسانه‌ای استفاده از وب، به احتمال عمل‌گرا کردن تصویرسازی نوشتار با تغییر در هر دو سیستم علائم، اشاره کرد. بنابراین باتلر در پایان مقاله خود در این باره تأکید می‌کند: «تصورات نابه‌جای حضور در اینترنت به همراه شکل‌های تخیلی و هوشمند ارتباطات ابرمتنی، وجود خواهد داشت. به طوری که کلمه و تصویر با یکدیگر به شیوه خود - ارجاعی به تعامل خواهند پرداخت. (Bolter ۱۹۹۷, ۵۵)

با این وجود، تأکید باتلر بر این امر که تفاوت بین کلمه‌ها و تصاویر به طور کامل در شبکه جهانی وب از بین نمی‌رود، بجاست. البته، در سطح درک علائم، تفاوت معمول بین تصویر و نوشتار حفظ می‌شود. در شبکه جهانی وبنیز با استفاده از چارچوب نشانه‌شناسی خود، می‌توانیم علائم نوشتاری را از علائم تصویری تشخیص دهیم. با این حال، تنها طیف استفاده‌های ممکنه‌ی که از تصاویر و نوشته‌ها در ابرمتن‌ها می‌شوند، تغییر می‌کند. به همراه متون خطی در هم پیچیده،

متون فراخطی نیز در وب یافت می‌شود، در امتداد تصاویر غیر قابل کلیک کردن و ساده، تعاملات تصویری وجود دارند که به عنوان «منبع» عمل می‌کنند و با یک کلیک ماوس به فراتر از خود و به علائم دیگر ارجاع می‌دهند. بنابراین تفاوت نشانه‌شناسی تئوری، نه به طور کامل از بین می‌رود و نه به طور کامل ثابت و دست‌نخورده باقی می‌ماند. بلکه خود را در بافتی از بسط استفاده از رسانه خاص، بازسازی می‌کند.

نکته مهم این مسئله، عمل‌گرایی ما در استفاده از رسانه است، که از طریق آن درهم‌تیدگی‌های فرارسانه‌ای بین رسانه‌های ارتباطی مختلف، در اینترنت امکان‌پذیر شده‌اند. در اینترنت مکانیزم ساختارشکن و معناساز تفاوت‌ها، که تصاویر، زبان و نوشتار به طور فرارسانه‌ای به یکدیگر می‌پیوندند، از لحاظ نظری هدفی در خود در خود دانسته نمی‌شوند، بلکه به عنوان جنبه‌ای از استفاده عمل‌گرایانه رسانه برای هماهنگی افعال بین مردم، در نظر گرفته می‌شود. ریشه‌های عمل‌گرایانه‌ی جنبه ساختارشکن درک معنا در استفاده از رسانه، که در اینترنت رخ می‌دهد، نباید با از بین رفتن معنا برابر دانسته شود. بلکه در اینترنت، معنای یک نشانه می‌تواند در بافت اجرای کارها به شیوه جدیدی تعیین شود، بافت‌هایی که قادرند چیزها را به صورت تخصصی، تغییر دهند. این بدان معناست که از لحاظ نظری به عنوان ارزشی مناسب با نشانه، قابل تشخیص نیست بلکه به عنوان کار ویژه‌ای در حوادث نشانه‌شناسی ارجاعی، همچون ابزاری در بافت عمل زبانی و بنابراین به شیوه‌ای عینی قابل درک می‌باشد.

در هر حال این اقدام هنگامی که انتقال از فرهنگ رسانه چاپ و

تلویزیون به فرهنگ اینترنت، با انتقال از رویه‌ی نظریه‌گرایانه‌ی رسانه به رویه‌ی عمل‌گرایانه، مصادف شود. در بخش آخر این کتاب قبل از بحث در مورد شرایط اقتصادی، آموزشی و سیاسی رسانه در شکل‌گیری چنین انتقال‌هایی، مایلم که نشان دهم چگونه عمل‌گراسازی استفاده از رسانه نه تنها بر استفاده از رسانه‌های ارتباط‌نشانه‌ای اثرگذار است بلکه فراتر از آن، بر استفاده از رسانه‌های ادراک حسی هم تأثیرگذار است.

۳. عمل‌گراسازک رسانه‌هاک ادراکے توسط اینترنت

جیانی واتیمو (Gianni Vattimo) فیلسوف رسانه ایتالیایی، در مجموعه مقاله‌های خود با نام «جامعه شفاف»^۱ طرفدار این فرضیه بود که «تشدید پدیده ارتباطات و گردش‌بیش از پیش اطلاعات که خبرها را سراسر جهان [...]»، در لحظه وقوع منعکس می‌کند، تنها جنبه‌ای از مدرنیزه کردن در بین دیگر جنبه‌ها نیست، بلکه به طریقی در مرکز و نقطه بسیار حساس این فرآیند است. (۱۴، ۱۹۹۲ Vattimo) ژاک دریدا هم با فرضیه واتیمو موافق می‌باشد. دریدا در مقاله «عنوان دیگری - تاملاتی درباره اروپای امروزی»^۲، آسیب‌شناسی فلسفه - رسانه را با نظری بر اروپا این‌گونه بیان می‌کند: «هویت فرهنگی اروپا نمی‌تواند [...] شاهراه یا گذرگاه اصلی ترجمه و ارتباطات و بنابراین رسانه‌سازی^۳ را تکذیب کند. بلکه از طرف دیگر هم نمی‌تواند و نباید سرمایه متمرکز را بپذیرد. [...] زیرا با ایجاد محل‌هایی برای یک توافق راحت، محل‌هایی برای توافق «معامله‌ای» و عوام‌فریبانه، از طریق شبکه‌های رسانه‌ای

۱. *The Transparent Society*

۲. *The Other Heading - Reflections on Today's Europe*

۳. *mediatization.*

متحرک، فراگیر و بسیار سریع که از هر مرزی می‌گذرند، چنین هنجارسازی در هر مکان و زمانی می‌تواند ظرفیت فرهنگی ایجاد کند. همچنین مرکز تسلط، مرکز قدرت یا پایگاه قدرت (*la centrale*)، مرکز رسانه یا همان صفحه کنترل مرکزی: یا همان‌طور که در انگلیسی در مورد تلویزیون گفته می‌شود کنترل از راه دور، فرمان از راه دور همه جا حاضر، شبه - فوری و مطلق، برای حاکمیت مطلقه جدید ایجاد خواهد کرد. (Derrida, ۱۹۹۲, ۳۹)

این تشخیص، انعکاسی از دوگانگی درونی می‌باشد که در نتیجه رسانه‌ای‌سازی تجربه انسان از زمان شکل گرفته است. این امر از طرفی فرصت بی‌بدیل برای ایجاد «هویت فرهنگی اروپایی» بوجود می‌آورد، و از طرفی دیگر خطر ایجاد «یک مرکز تسلط»، که ممکن است آن قدر اوج بگیرد تا مرکز رسانه‌ای حاکمیت مطلق جدید بشود، نیز وجود دارد. (Derrida ۱۹۹۲, ۳۹) فرضیه‌ی زیربنایی این نظرات - مبنی بر اینکه تغییرات تاریخی در اشکال ارتباطی و رسانه تکنولوژیکی، برای فلسفه زمان اهمیت پیدا می‌کنند - را دریدا در سال ۱۹۶۰ در «درباره دستورشناسی» مطرح کرده بود.

دریدا برنامه‌ی تحلیل فلسفه زمانی در ارتباط با رسانه جمعی مدرن را با در نظر گرفتن پیشرفت‌های اخیر در روش‌های عملی بازیابی اطلاعات، ارائه کرد. چنین تحلیل‌هایی را والتر بنجامین (Walter Benjamin) و مارتین هایدگر (Martin Heidegger) در نیمه‌ی اول قرن به راه انداختند و توسط گونتر اندرس (Gunther Anders) و مارشال مک‌لوهان (Marshall McLuhan) در دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ پذیرفته

شدند. از دید «دستورشناسی» زمان و مکان (همان طور که کانت گفته بود) به عنوان شکل‌هایی استقرایی شهود که به طور فوق طبیعی زیربنای نشانه‌های تجربی را تشکیل می‌دهند، ظاهر نمی‌شوند. بلکه تأثیر با واسطه‌ی ساختاری است که در اصطلاحات «دستورشناسانه» اینگونه تعریف شده است: «ریشه تجربه زمان و مکان، این نوشته از تفاوت‌ها، این ساختار اصلی نشانه‌ها، اجازه اتصال دادن تفاوت بین زمان و مکان و پدیدار شدن در وحدت یک تجربه، را می‌دهد. (Derrida ۱۹۹۷, ۶۵)

با ساختار شکنی عملی رسانه‌های ارتباطات نشانه‌شناسی که در اینترنت رخ می‌دهد، تکنولوژی رسانه، بنیان دستورشناسی عملی زمان و مکان را ارائه می‌کند. «ساختار اصلی نشانه‌ها»ی دریدا در اینترنت به رویه عینی استفاده عمل‌گرایانه از رسانه تبدیل می‌شود. در اینترنت یک ساختار بازنمایی سلسله‌مراتبی - که در هدایت علائم به حضور مدلول و حضور شیء بازنمایی شده متمرکز است - با شبکه‌ای از ارتباطات از راه دور و مراجع واقعی جایگزین می‌شود. معنا سازی متفاوت آنها نه تنها در حوزه تئوری بازنمایی رخ می‌دهد بلکه به طور همزمان و آشکار به بافت عمل‌گرایانه‌ی فعالیت‌های عینی اجرایی نیز مرتبط می‌شود.

انتقال از فضای تئوری بازنمایی به عمل‌گرایی زمانی - مکانی اقدامات نشانه‌شناسی، در اینترنت رخ می‌دهد. عمل‌گراسازی رسانه‌های ارتباطات نشانه‌ای منجر به دو حرکت مرتبط و درهم تنیده در سطح رسانه‌های ادراک حسی می‌شود، که می‌توان به عنوان «مکان‌مندی زمان»^۱ و «زمان‌مندی فضا»^۲ تعریف کرد. معنی آن به صورت عینی، با

۱. spatialization of time
۲. temporalization of space

در نظر گرفتن تجربه خاص زمان و مکان (فضا) در استفاده از اینترنت، ابتدا برای خدمات ارتباطی متنی خطی و سپس برای ابرمتن‌های شبکه جهانی وب بسط داده خواهد شد.

ساختار مبنی بر نوشتار محیط‌های ارتباطی چت و دنیای MUD و MOO از اهمیت ویژه‌ای برای فضا و زمان‌مندی خاص آنها برخوردار است. این ساختار در طرف کاربر به شکل مشارکت حضوری از راه دور^۱ در ارتباط می‌باشد. مفهوم appresence در شباهت آزادانه با مفهوم «appresentation» که هوسرل (Edmund Husserl) آن را وضع کرده، تشکیل شده است. منظور من از «حضور از راه دور^۲»، نوعی از حضور از راه دور است که ویژگی اینترنت می‌باشد، به عبارت دیگر شیوه‌ای از حضور مجازی، بدون حضور فیزیکی واقعی می‌باشد. حضور از راه دور با تعویق دائمی حضور فیزیکی، به عبارت دیگر تنها با حضور مشترکش، بدون حضور واقعی، متمایز می‌شود.

با تقلیل ارتباطات به محیط دست‌نوشته‌های تعاملانه در شرایط حضور از راه دور شرکت‌کنندگان، سرنخ‌های لمسی، آوایی و بصری که به طور ناخودآگاهانه در ارتباط رو در رو فرض می‌شوند، خودشان هدف بازسازی آگاهانه در محیط نوشتاری می‌شوند. ویژگی دیرینه زبان گفتار به عنوان واسطه حضور، با حضور از راه دور کاربر در مکالمات نوشتاری چت آنلاین از بین می‌رود. به این معنی که برای حضور در چت، باید به دیگران توضیح دهیم که چه شکلی هستیم، صدای ما چگونه است از لحاظ احساسی چگونه هستیم، در چه ساعت و چه

۱. appresent presence

۲. appresent presence

مکانی هستیم و روی هم رفته چگونگی خود در این دنیا را باید تعریف کنیم. عمل و عکس‌العمل‌های ما در برقراری ارتباط با فرد دیگر و اشیاء مجازی نیز در محیط دیجیتالی نوشتار رخ می‌دهد، یعنی در نوشتارهای تعاملی و در شرایط استفاده عمل‌گرایانه از نشانه‌ها.

به منظور تمرکز بر ویژگی زمان‌مندی عمل‌گرایانه‌ی چت، MUD و MOO، شرایط زمان‌مندی به کار بسته شده در اینترنت باید از زمان‌مندی که در استفاده از تلویزیون برای ما آشنا است، متمایز شود. در حالی که تلویزیون برای بینندگانش مسیر زمانی خطی و ثابتی از طریق مجموعه‌ای از ساختارهای برنامه‌ریزی شده، مقرر می‌کند، (۵۹-۷۵، ۱۹۹۲، Neverla) در چت، MUD و MOO، زمان‌بندی یعنی ترتیبات زمانی در ملاقات‌های روی - خط، با توافق فردی طرفین کاربر اتفاق می‌افتد. در اینجا نیز قواعد خاصی بوجود می‌آیند. اما این قواعد، انتصاب شما هستند، که می‌تواند موضوع بحث‌ها و مذاکرات مجازی در اینترنت باشد. به جای حضور مقرر شده که با رسانه تلویزیون به گیرنده غایب انتقال می‌یابد، خدمات ارتباطی اینترنت، زمان حضور را به صورت جمعی تعیین می‌کنند، که از طریق آن، کاربران هویتشان را بر اساس تعاملی مبنی بر نوشتار در بافتی از برنامه‌های مشترک برای آینده، می‌سازند.

این مجموعه از حضور جمعی، بنیانی برای هر دو جنبش درهم‌تنیده‌ای است که بین زمان و مکان در محیط مجازی دنیای ارتباطات مبتنی بر متن رخ می‌دهد. با این حقیقت که کاربران MUD و MOO، فرصت نوآوری و برنامه‌ریزی توصیف روایی فضای مجازی که باره به همراه دیگر شرکت‌کنندگان حرکت می‌کنند، را دارند، اولین

جنبش - زمان‌مندسازی عمل‌گرایانه‌ی فضا - آشکار می‌شود. بنابراین فضا، دیگر به صورت هویتی از پیش تعیین‌شده که یک نفر فقط به صورت منفعل حرکت کند و هیچ‌گونه تأثیر فعالی نداشته باشد، ظاهر نمی‌شود. بلکه به ابزاری ارتباطی که کاربران آن را برنامه‌ریزی کرده‌اند و بیانگر اهداف مشترک آینده شرکت‌کنندگان که دائماً همراه با آن تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود، تبدیل می‌شود.

به همراه فضایی که شرکت‌کنندگان روی - خط در آن حرکت می‌کنند، زمان روایت هم، توسط خود کاربران اداره می‌شود. فضای مجازی مخصوص MUD و MOO با ویژگی خاص زمان‌مندی آن هماهنگ است. این فضا‌مندی، انعکاسی از دومین جنبش درهم‌تنیده‌ای است که بین مکان و زمان در خدمات ارتباطی تعاملی رخ می‌دهد: یعنی فضا‌سازی عمل‌گرایانه‌ی زمان. تعامل و استفاده دوسویه از نوشتار در MUD و MOO - طبق مدل زبان گفتار - منجر به جنبشی مکالمه‌ای در نوشتار و ادغام فاکتور زمان می‌شود، که ویژگی تعامل دوجانبه، در استفاده از دنیای خاص نوشتار می‌باشد.

این موضوع در اینکه شرکت‌کنندگان در MUD و MOO، حوزه‌های زمانی را که بین خودشان به طور جمعی برنامه‌ریزی کرده‌اند، را مورد توجه و تنظیمات قرار می‌دهند، انعکاس یافته است. به این طریق برنامه‌های آینده‌ای که از جهاتی دیگر به طور فردی و ناخودآگاه طرح می‌شوند، به بحث و مذاکره گذاشته می‌شوند و از این منظر به صورت میان‌فردی ظاهری و آشکار می‌شوند. در همان زمان، پروژه‌های جمعی آینده، که از طریق آن واقعیت روایی MUD یا MOO ساخته می‌شود،

در برنامه‌ریزی فضاهاى مجازى ثبت مى‌شوند. پروژه‌هاى جمعى آينده با فعل عمل‌گرايانه‌ى برنامه‌نويسى فضاى سازى مى‌شوند.

رجوع به گذشته و آينده در فضاى برنامه‌ريزى شده به صورت مشترک، جاي حضور از پيش تعيين شده تلويزيون را مى‌گيرد. بر خلاف بازى‌هاى کامپيوتري يا تلويزيونى دستگاه‌هاى منفرد، ساکنان دنياى ارتباطى، مبتنى بر - نوشتار MUD و MOO در اينترنت، در شبیه‌سازى از پيش تعيين شده زمان و مکان قرار نمى‌گیرند، بلکه زمان و مکان را به عنوان ابزارهاى درهم‌تنیده و کاملاً سازگار با تصور روايى خود، تجربه مى‌کنند. شرکت‌کنندگان که داراى حقوق برنامه‌ريزى هستند و از آنها استفاده مى‌کنند، معماران و نويسندگان تئاتر مجازى مى‌شوند. در اين صحنه الکترونيکى ساختار اصلى زمانى - مکانى ادراکات ما، خود هدف اداره - صحنه مى‌باشد و مى‌تواند به عنوان ابزاری برای هماهنگ کردن روحیه و احساساتمان با انتظارات و اميال شرکت‌کنندگان ديگر به کار گرفته شود.

درهم‌تنیدگی عمل‌گرايانه‌ى زمان و مکان نیز در شبکه جهانی وب اتفاق مى‌افتد. زمان‌مندسازى فضا که در وب ابرمتنى پدیدار مى‌شود، اثر تصويرسازى نوشتار که در بخش دوم اين فصل تعريف شد، مى‌باشد. اثرى که در سطح دريافت همزمان تصوير متنى شبکه واقع مى‌شود. بر خلاف تصوير خطى نوشتار، فضاى ابرمتنى نوشتار به گونه‌اى ساخته شده که خود - به شکل لينک برنامه‌ها به عنوان منبع - نقاط شروع متفاوتى برای ساخت متن ارائه مى‌کند. اين امر خواننده را به فراتر رفتن از فضاى خطى فضاى پذيرش گرم چاپ و به جاي آن، به پيش‌بينى

مسیرهای گوناگون مطالعه در برداشت سرد متون تصویری، برمی‌انگیزد. من پیش‌بینی روش‌های مختلف و ممکن‌ساخت فعال متن را «زمان‌مندسازی فضا»^۱ می‌نامم.

البته، در خواندن یک متن خطی، نیز بالنسبه از لحاظ زمانی در جلو خودمان هستیم، به طوری که خواندن متن‌های تصویری به شیوه‌ای خاص، یک فضای زمان‌مندسازی نوشتار را پیش‌فرض می‌کند. با این حال، این فرآیند به طور معمولی وارد آگاهی‌های روزمره نمی‌شود. بر خلاف آن، زمان‌مندسازی فضا که در هنگام خواندن ابرمتن‌ها رخ می‌دهد، برای کاربران اینترنت به عنوان فرآیند انتخاب قابل تجربه است و بنابراین از این جهت به طور آگاهانه انجام می‌شود. این عملکرد کمک مهمی به ساختار شکنی عمل‌گرایانه‌ی درک ما از نشانه‌ها می‌کند.

دومین جنبش درهم‌تنیدن مرتبط با زمان‌مند کردن فضا، فضا‌مندسازی عمل‌گرایانه‌ی زمان می‌باشد. این امر بر خلاف پیش‌زمینه مکتوب‌سازی تصویر که در شبکه جهانی وب رخ می‌دهد و در بخش دوم، همین فصل توضیح داده شد، می‌باشد. «توهم حضور» باتلر با ارجاع عمل‌گرایانه تصاویر و علائم جایگزین می‌شود و بدین طریق معنا‌سازی را می‌توان به عنون حرکتی مکانی شناخت. در سطح کاربردی، معنای یک نشانه، اثر خاص حرکت ارجاع مکانی بین چندین علامت که به شکل ابرمتن با یکدیگر شبکه‌بندی شده‌اند، می‌باشد.

همچنین درست است که خواندن یک متن خطی، خود مکان‌مندسازی زمان را پیش‌فرض می‌کند. زیرا در ارتباط با خواندن

۱. temporalization of space

متون خطی نیز، معنی یک کلمه یا جمله تنها از ترکیب زمانی بافت بی‌واسطه‌ی جمله (زمان‌مندی فضای) حاصل نمی‌شود. بلکه در ارتباط با بندهای مطابق، منابع خارجی و بافتهای ارجاعی مختلف، تعیین می‌شود. در کتاب‌های چاپی، روابط مکانی به غیر از آنهایی که از لحاظ زمانی در عمل خاص خواندن ترکیب شده‌اند - و با توالی خطی کلمات، جملات و صفحات این رسانه مقرر شده‌اند - باید به سختی با روش صفحه محتوا، فهرست، پاورقی و مطالب ثانویه مربوطه از هم گشوده شوند. بر خلاف آن، ابرمتن به گونه‌ای ساخته شده‌است که از قبل به عنوان محیط بازنمایی، مکان پیچیده‌ای از مرجع‌های یکپارچه برای انتخاب‌های فردی یا ساخت مستقل را به خواننده ارائه می‌کند.

درهم‌تنیدگی زمان و مکان در ابرمتن‌ها، یادآور کیفیات تفکر موجز نیچه و ویتگنشتاین است. این دو، موضوع را با ساختار تک‌خطی و به صورت سیستماتیک و نقطه به نقطه بررسی نمی‌کنند بلکه در درهم‌تنیدگی زمانی و مکانی با ترکیبی از موضوعات و مشکلات دیگر قرار داده می‌شود. در ارتباط با مسیرهای چندشاخه خواندن که با یک ابرمتن خوب گشوده شده، نباید درباره متون غیر خطی صحبت کرد - همان‌طور که اغلب در ادبیات رخ می‌دهد - بلکه باید درباره فضای چند خطی در متون تصویری بحث شود.

ویتگنشتاین وظیفه انتخاب و اتصال داخلی که زیربنای ترکیب «بررسی‌های فلسفی»^۱ اوست، را این‌گونه توضیح می‌دهد: «نقاط مشابه همیشه از جهت‌های مختلفی مورد بررسی قرار می‌گرفته‌اند و طرح‌های

۱. *Philosophical Investigations*

جدید ساخته می‌شدند. بسیاری از این طرح‌ها خیلی بد بوده و همه عیب‌های یک طرح ضعیف را دارا بودند. و با رد آنها، تعداد قابل قبول معدودی، باقی ماندند. که باید مرتب یا تلخیص می‌شدند، تا با خواندن آنها بتوان نمایی کلی از طرح را دید.» با توجه به محدودیت‌هایی که در دنیای تک‌خطی چاپ وجود دارد، ویتگنشتاین به طور همزمان تأکید می‌کند که «اگر تلاش کنم تا آنها را در یک جهت بر خلاف تمایل طبیعی آنها هدایت کنم، تفکراتم به زودی فلج خواهند شد.» (Wittgenstein ۲۰۰۱, ix)

مکان‌مندی پیچیده تفکر که ویتگنشتاین در مورد آن می‌گوید: «طبیعت این تحقیق [...] ما را مجبور می‌کند تا در حوزه وسیعی از تفکرات به صورت رفت و برگشتی سفر کنیم» (Wittgenstein ۲۰۰۱, ix)، می‌تواند در رسانه ابرمتنی بازسازی شود. نویسنده کتاب «بررسی‌های فلسفی» قصد داشته با بهم متصل کردن هوشمندانه‌ی محیط‌های فکری که خود به خوبی ترکیب شده و بی‌عیب هستند، چندین کتاب را در یک کتاب بنویسد. به عبارت دیگر، او می‌خواسته خطوط چندگانه، مسیرهای چندگانه و شاخه‌های پیچیده‌ای ایجاد کند که تفکر ما را در نوشتار نیز قابل تشخیص می‌کنند. برای تحقق مقاصد او، کتاب چاپی محدودیت‌های تکنیکی دارد، ولی ابرمتن‌های هوشمندانه برنامه‌ریزی شده امکانات تکنیکی جدیدی برای چنین دیدگاه‌هایی ارائه کرده‌اند.

درهم‌تنیدگی عمل‌گرایانه‌ی زمان و مکان که در فضای نوشتاری ابرمتنی شبکه جهانی وب رخ می‌دهد، در عمل اصلاح‌شده خواندن بازتاب می‌یابد و به فرآیند تولیدی که ویتگنشتاین توصیف کرده، این امکان را می‌دهد تا در طرف گیرنده دنبال شود. شیوه زمانی خواندن

دیگر بوسیله متون تک خطی مشخص نمی‌شود بلکه به علت خصوصیات چندخطی ابرمتن‌ها، به مسئولیت خواننده تبدیل می‌شود. در این باره می‌توان گفت که مکان‌مندی حقیقی متن در شرایط ابرمتن حاصل زمان‌مندی فردی و نحوه خواندن خواننده که هم به صورت فردی و هم گروهی متن را ایجاد می‌کنند. این نوع استفاده سرد، که در چاپ نیز قابل تشخیص است و همین‌طور مختص شکل‌های پیچیده خواندن کتاب می‌باشد، در شرایط ابرمتنی به طور تکنیکی توسط خود رسانه پیش‌بینی شده و در برخی جاها به عنوان وظیفه‌ای برای خواننده تعیین شده است. بدین طریق فرآیند خواندن رویدادی می‌شود که طی آن فضای ابرمتن‌ها به شیوه فردی، زمان‌مند می‌شود. فضای پیچیده ابرمتن‌ها، خواننده را به سازماندهی متن از طریق فرآیندهای زمان‌مندسازی فردی تحریک می‌کند.

اگر استانداردهای فلسفه رسانه برای تکنولوژی مدرن نوشتار ابرمتن به کار برده شوند، بازده فضای نوشتاری دیجیتال نیز باید مطابق استانداردهایی که نیچه و ویتگنشتاین تعیین کرده‌اند، ارزیابی شود. کاملاً مشخص است که در این مورد زبان HTML در شبکه ناخوشایند است. اگر ابرمتن HTML شبکه جهانی وب را با امکانات اتصال داخلی پالوده با برنامه‌های ابرمتنی مانند Hypercard، story space و Tool Book که برای سیستم‌های خود اتکا ارائه شده، مقایسه شود، کاستی‌های آن مشخص می‌شود. چنین چیزی در آموزش کارایی‌های پیچیده رسانه در ابرمتن‌ها و همچنین برای توسعه سریع لازم درباره نه تنها تعیین بلکه انعکاس، قوه بررسی هم به کار می‌رود که پیش‌نیاز ضروری کاربران برای درخواست‌های سطح بالا و استفاده کاربردی از محصولات ابرمتن می‌باشد.

این گونه محدودیت‌ها هستند که تأثیر خاصی بر مرتبط بودن انتقال از یک فرهنگ رسانه چاپ یا تلویزیون به فرهنگ رسانه اینترنت، با انتقال از یک تصویر نظریه‌گرایانه از کاربرد رسانه به یک نوع عمل‌گرایانه، می‌گذارد. بخش نتیجه‌گیری بعدی پیش شرط‌های اقتصادی، آموزشی و سیاسی رسانه را که در شکل‌گیری این تحولات اهمیت زیادی دارند، توضیح می‌دهد.

فصل ششم:

عمل‌گراسازی حس مشترک در اینترنت

مفهوم فلسفه عمل‌گرای رسانه که در بخش سوم توضیح داده شد، به دنبال ارتباط دادن تحولات حس مشترک در عصر اینترنت، به اهداف هنجاری شکل‌دهی دمکراتیک همزیستی بشر، می‌باشد. بر خلاف این پیش‌زمینه، مهم است که ارتباط بین استفاده ما از رسانه و درک روزمره حس مشترک از خود و جهان، به شیوه جبرگرایی رسانه به عنوان مکانیزمی علمی، دیده نشود. بلکه این ارتباط شامل واکنش پیچیده شرایط محدودیت تکنیکی، منافع اقتصادی، استفاده فرهنگی از رسانه و پیشرفت‌های آموزشی - رسانه‌ای در سیستم آموزشی می‌شود. اکنون این واکنش را بسیار دقیق و کلی با در نظر گرفتن شکل‌های ممتوسعه سیاسی آن بررسی خواهیم کرد.

۱. اقتصاد رسانه و مدیریت رسانه

سیستم رسانه امروزه خود را در سطحی بین‌المللی بازسازی می‌کند. توسعه اقتصادی دنیای رسانه دیجیتال در مرکزیت فرآیند خود - سازمانی رسانه قرار دارد. این فرآیند، فرآیندی پرمخاطره می‌باشد زیرا از برخی جهات دارای تناقض می‌باشد. زیرا محیط راهنمایی دنیای رسانه دیجیتال - اینترنت - در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر مبنای ساختار باز و غیر سلسله‌مراتبی آن، به عنوان فضای فرهنگی غیر تجاری توسعه

یافت. با حرکت به سمت تجاری کردن این فضای فرهنگی، اقتصاد تجارت - الکترونیک جدید، به دنبال وارد عرضه کردن چیزی است که تا کنون از عرضه شدن اجتناب می کرده است. نتیجه آن، جاذبه‌ی میلیارد دلاری تجارت الکترونیک و ریسک بالای آن می باشد.

این ساختار غیر قابل محاسبه که اقتصاد جدید تلاش دارد تا در سطح عینی با تبدیل ساختار غیر قابل محاسبه به ساختارهای قابل محاسبه، کنار گذارد در فراسطح دوباره رخ می نماید. این امر به ساختار غیر قابل محاسبه درونی که مختص فرآیند اقتصادی کردن فضای مجازی می باشد، بر می گردد. چالش اصلی فرآیند تجاری سازی کنونی، به تدوین مدیریت رسانه متکی می باشد که بتواند تناقض تعریف شده را از بین برده و به شیوه سیستم نگهدار بر آن تسلط یابد.

در ادامه به مفاهیمی برای مدیریت رسانه این چنینی که در متون علمی طرح شده و بخشی از آنها به عنوان رهنمودهایی برای کارهای اقتصادی مورد آزمایش قرار گرفته اند، می پردازم. برای چنین کاری باید هزینه های اجتماعی و سیاسی که با ایجاد این مدیریت مرتبط است، در طولانی مدت به شیوه ای متعادل در نظر گرفته شود. بر خلاف این پیش زمینه، باید جنبه های خاصی از فرآیند تجاری سازی مورد انتقاد قرار دهیم و حوزه ای برای گسترش مفهومی دموکراتیک از نظام سرمایه داری مشخص کنیم، نظامی که به شکل های قبلی تجارت الکترونیک این امکان را می دهد که جایگزین مفاهیم هوشمندانه تر تجاری سازی، که برای دنیای رسانه دیجیتال بهتر و مناسب تر هستند، شوند.

منطق اقتصاد دیجیتال به علت پایه و اساس غیر مادی آن، از منطق

نظام سرمايه‌داري صنعتي متفاوت مي‌باشد. جرمي ريفکين (Jeremy Rifkin) اقتصاددان آمريکايي و مشاور دولتي در کتاب خود «عصر دستيابي»^۱، توسعه‌هاي اخير در حوزه رسانه را به عنوان سرمايه‌گذاري هدفمند ذهن تعريف کرده است. (Rifkin ۲۰۰۰) از نظر ريفکين، جاياگاه ارزش دارايي‌هاي ثابت مربوط به چيزهاي زماني - مکاني، مانند خانه‌ها، ماشين‌ها يا مبلمان، به حقوق پوياي دسترسي به مفاهيم، نظريات، وقايع و تجارب منتقل شده است.

نظريه پرداز رسانه آلماني نوربرت بولز (Norbert Bolz) نیز این رویه را مورد توجه قرار داده است. در کتاب خود «اقتصاد ناپیدا»^۲، پيدایش شبکه‌هاي ديگيتال را به عنوان «تغيير مهم در تاريخ رسانه» بيان مي‌کند، که از طريق آن بهره‌برداري از «قدرت توليدي ارتباطات» به شيوه‌اي هدفمند امکان‌پذير مي‌شود. (Bolz ۱۹۹۹, ۲۶, ۵۱) بولز همزمان مشخص مي‌کند که تحقق چنين امکاناتي به تدوين نوع جديدي از مديريت رسانه متکي مي‌باشد. از نظر بولز پيش شرط ايجاد آن، «دوبرابر کردن اينترنت^۳ مي‌باشد» که به اين صورت توضيح مي‌دهد: اينترنت اولاً ابزاري براي «تجارت‌هاي جدي» - (پول خوب) فراهم مي‌کند. و ثانياً به بقيه جهانيان اين امکان را مي‌دهد که در «موضوعات احمقانه» گشت و گذار کنند. (Bolz ۱۹۹۹, ۵۰) از نظر بولز زيربنای فرضيه دوبرابر شدن، اين فرضيه مهم اقتصادي - سياسي است که اينترنت «به عنوان محيط ارتباطات دموکراتيک براي نظام سرمايه‌داري جذابيت ندارد». (Bolz ۱۹۹۹, ۵۰)

بولز به تبعيت از نظريه پردازان مديريت تام پيترز، تري واينوگراد و

۱. *The Age of Access*

۲. *Economy of the Invisible*

۳. doubling of the internet

فرناندو فلورز (Fernando Flore، Terry Winograd، Tom Peters) مدیریت رسانه درونی اقتصاد نوین را به عنوان شبکه‌ای ضد سلسله‌مراتبی گفت و گوهای خود سازمانی توصیف می‌کند. الگوی انضباط نظامی با تعامل غیر جدی بین بازیگرانی با حقوق برابر که اقتدار موقعیتی آنها از کارایی خاص رسانه و مدیریت فردی دانش حاصل می‌شود، جایگزین می‌شود. این ساختار باز بحث و گفت‌وگو، تحرک درونی نوع جدیدی از شرکت‌ها را امکان‌پذیر می‌کند، که مرکز اقتدارشان قابل محلی‌سازی نیست زیرا که در جریانی همیشگی می‌باشند.

به طور همزمان، بدین طریق شرکت رو به بیرون گشوده شده است. از آنجایی که مرکز قدرت درونی‌اش پیوسته در حال تغییر است، به طور استراتژیکی در ساختار شکنی خود کار می‌کند. دیگر مثبه عنوان یک سیستم بسته، که خود را به عنوان موضوع اقتصادی خودمختار می‌شناسد، کار نمی‌کند. بلکه به جای آن خود را به عنوان گرهی در شبکه‌ای از سازماندهی‌ها که قادرند به طور موقت لینک شده و به طور موقعیتی با یکدیگر همکاری کنند، تفسیر می‌کند.

از نظر بولز هنر، طراحی، فلسفه و علم وظائف جدیدی در این محیط کسب می‌کنند. آنها دیگر همچون وجدان نامناسب جامعه عمل نمی‌کنند، بلکه در رسیدن به دانش درباره دانش کمک می‌کنند. در فرآیندهای زیباشناختی رسانه، اطلاعات به طور تبادلی شکل می‌گیرند به روشی که به ابداع مجدد و سازماندهی مجدد دائمی شرکت در شبکه شراکت استراتژیک کمک می‌کنند.

این در مقطع جدید پیشرفت‌های اخیر، مشاوره رسانه‌ای بین سیستم

آموزشی و سیستم اقتصادی را پیش‌فرض در نظر می‌گیرد. به همین دلیل بولز نتیجه می‌گیرد که در سطح سیاسی، تمایزات کلاسیک منحل خواهند شد و به ساختارهای جدید شبه - شبکه منتقل خواهند شد. انتقالات بین اقتصاد و آموزش انعطاف‌پذیر خواهد شد. جامعه، از ساختاری بسته و سیستم خودمختار، به شبکه‌ای از سودهای باز و نقاط تفاوت دائماً متغیر، تغییر خواهد کرد.

برآورد ثانویه اقتصادی کردن دنیای رسانه دیجیتال، که بولز یک جانب‌باز دیدگاه تجارت‌جدی تعریف کرده، ریفکین و دانشمند اجتماعی وینی، جرج فرانک (George Franck) نیز ارائه شده است. بر خلاف بولز آنها بر این امکان تأکید کرده‌اند که «با افزایش اهمیت اطلاعات [...] زمینیز ممکن است با شیوه‌ای از اقتصاد به دست آید که دیگر پول نقش اولیه را در آن ایفا نمی‌کند.» (Franck ۱۹۹۸, ۶۵) فرانک ادامه می‌دهد: مسئله بدست آوردن زمین در اقتصادی فراپولی، دیگر تخیل محض نیست. حداقل نه با موفقیت تجربه بزرگ بازار اطلاعات با نام «اینترنت» (Franck ۱۹۹۸, ۶۶) ریفکین نیز اشاره می‌کند که با اینترنت «یک حوزه عمومی مشارکتی‌تر» بوجود می‌آید که هرچند «با تلاش برای تجاری‌سازی آن، تقلیل یافته‌است»، با این حال باید در توسعه‌های آینده به حساب آید. (Rifkin ۲۰۰۰, ۲۲۳)

در حقیقت هشدارهای منافع و ورشکستگی‌ها در بورس‌های بین‌المللی در شاخه IT، مشخص می‌کنند که استراتژی‌های کوتاه‌مدت تجاری‌سازی چند سال اخیر در تسخیر فضای مجازی برای اهداف اقتصادی خیلی پیش نرفته است.^۱ بر خلاف این پیش‌زمینه، «بوم‌شناسی

۱. در این باره محاسبات Matthias Horx درباره [great dotcom.misunderstanding](http://great.dotcom.misunderstanding) یا چرا بازارهای جدید واقعاً مخرب هستند را مطالعه کنید.

فرهنگ و نظام سرمایه‌داری» که ریفکین در بخش پایانی کتابش از آن یاد می‌کند، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. (Rifkin ۲۰۰۰, ۲۳۵) به تبعیت از تاملات دانشمند سیاسی کانادایی کرافورد مکفرسون (Crawford Macpherson) در سال ۱۹۷۹، ریفکین شرح می‌دهد که چگونه فرهنگ صنعتی دارایی می‌تواند به روشی غلبه شود که پیشرفت جامعه دانش، دیگر به دنبال عمل‌گرایی کوتاه‌مدت انباشت پول نمی‌باشد. بلکه جای آن با عمل‌گرایی طولانی‌مدت بهینه کردن شرایط زندگی فردی و اجتماعی پر کرد.

از نظر ریفکین اگر تسخیر اقتصادی در فضای دیجیتال جهانی سایبری با احیای جغرافیای فرهنگ محلی «زندگی واقعی» ترکیب شود، این امر در دموکراسی‌های غنی غرب می‌تواند حاصل شود. اعتبار مجدد «ارتباطی نزدیک با زمین» که این مطلب منعکس می‌کند، از نظر ریفکین، «اجتماع مخالفان» را مشخص می‌کند. از نظر او، در مرکز این اعتباریابی مجدد باید بینشی دوگانه باشد که اقتصاد پولی، فرهنگی که به دنبال تجاری‌سازی دیجیتالی آن می‌باشد، را پیش فرض در نظر می‌گیرد. درست همانند فرهنگ اجتماعی که محیط طبیعی را که از آن به وجود آمده، را پیش فرض در نظر می‌گیرد. (Rifkin ۲۰۰۰, ۲۵۷, ۲۵۶)

استدلال‌های فرانک متفاوت می‌باشند. او بر برتری ذاتی - رسانه در الگوی مالی از طریق آنچه که در کتابش با چنین نامی یاد می‌کند «اقتصاد جلب توجه» متکی می‌باشد. فرضیه مهم او بیان می‌کند که رسانه‌های جمعی خود را به عنوان صنعتی که تجارتش معامله توجهات است، معرفی کرده‌اند. در این صنعت «جلب توجه» به معنی توجهی است که هر فرد باید به افراد یا برخی مسائل دیگر داشته باشد.

به عنوان «بخش اصلی نظام سرمایه‌داری ذهنی» در ارتباط با توجه، فرانک، نه اینترنت بلکه تلویزیون‌های خصوصی را مورد توجه قرار داد. (Franck ۱۹۹۸, ۱۰۴) زیرا بوسیله آزادسازی مالی خود از فروش اطلاعات با به دست آوردن درآمدهای تبلیغات، خود را از اقتصاد پولی رها ساخته است. (Franck ۱۹۹۸, ۱۰۴) در تلویزیون‌های خصوصی اطلاعات به عنوان کالایی که بینندگان باید پول پرداخت کنند، تجارت نمی‌شود. اطلاعات در اقتصاد رسانه، به عنوان «جذب‌کننده چشم‌ها» عمل می‌کند که توجه را جلب می‌کند و بر افراد مختار و اشیاء تمرکز می‌کند. بدین طریق رسانه جمعی «پادشاه‌ساز واقعی در جامعه فرا صنعتی» شده است. (Franck ۱۹۹۸, ۱۰۵)

از نظر فرانک این امر به طور همزمان، ویژگی استثمارگریانه‌ی «نظام سرمایه‌داری رسانه» را نشان می‌دهد. (Franck ۱۹۹۸, ۱۰۴) سیستم ستارگان و افراد مشهور، فرقه برتری تلویزیونی بر اساس مبادله‌ای هستند که جمعی از بینندگان، به قشر کمی از سرمایه‌داران مورد توجه، توجه می‌کنند بدون اینکه در عوض هیچ توجهی به آنها بشود.

فرانک تأکید می‌کند که به هیچ وجه قصد جایگزین کردن سیستم شبه - فئودال «اقتصاد جلب توجه» را با توزیع برابر و دموکراتیک جلب توجه ندارد. (Franck ۱۹۹۸, ۲۱۶) نتیجه‌گیری‌های او به دنبال گسترش «توصیه عملی‌تر در مبادلات روزمره و جلب توجه» هستند. در مرکز مدیریت رسانه خصوصی این دیدگاه وجود دارد که «به همراه جنبه قابل سرمایه‌گذاری، جمع‌آوری و محاسبه، جنبه‌ای غیر - تجارت در بازی «تبادل جلب توجه» وجود دارد.» (Franck ۱۹۹۸, ۲۳۸, ۲۱۶)

آنچه که فرانک در ذهن داشت را می‌توان به عنوان بازتاب متفکرانه جلب توجه در ارتباط با خود تعریف کرد. توجه، همیشه چیزی بیشتر از

توجه آگاهانه صرف می‌باشد - یعنی توجه مستقیم به شخص یا شیء بیرونی - توجهی که توماس گاتچاک و بوریس بکر (Thomas Gottschalk) و Boris Becker) می‌پسندند همانند توجه لئو کرک (Leo Kirck) و روپرت مورداک (Rupert Murdoch) صحیح به نظر می‌رسد. ارزش افزوده واقعی توجه به حضور عارضی آگاه‌های انسان متکی می‌باشد، که فرانک آن را «خود - توجهی» می‌داند. (Franck ۱۹۹۸, ۲۳۷) این حقیقت که ما به عنوان موجوداتی هوشیار و آگاه، برای خود و دیگران، هستیم و وجود داریم، از نظر فرانک، پایه و اساس تبادل ارادی توجه که به طور ثانوی حاصل می‌شود، را تشکیل می‌دهد. فرهنگی که بینش این پایه و اساس عرضی را از دست دهد خود را بیگانه ساخته و در بازار ظاهری پوچی و تکبر تباه ساخته است.

فرضیه اصلی استدلال فرانک، این ادعاست که «رسانه‌ای‌سازی و سازمان‌دهی صنعتی تبادل» توجه، به بازگشت به «فرهنگ پدیده‌ای و عارضی» امکان‌پذیر می‌دهد، تا به عنوان یک ضرورت درون سیستمی پدیدار شود. (Franck ۱۹۹۸, ۲۴۲, ۲۳۹) از این نظر، فرانک تأکید می‌کند که این «در طبیعت موضوع است که هرگاه طرف ارادی تقلیل یابد، به عمل‌آوری جنبه عرضی و پدیده‌ای اوج خواهد گرفت.» (Franck ۱۹۹۸, ۲۴۶) بر خلاف ریفکین، فرانک انتقال از منطق پولی سرمایه‌داری، به منطق فرا سرمایه‌داری جلب توجه را نه به عنوان ضد حرکت بلکه به عنوان تأثیر ذاتی سرمایه‌گذاری جلب توجه به عنوان جایگزینی برای پول، می‌داند. طبق این دیدگاه، آنچه که در ابتدا به عنوان جایگزینی برای پول عمل می‌کرد، به طور فزاینده‌ای در جنبه غیر تجاری خود تاثیر می‌گذارد.

بدین طریق شکلی از همزیستی انسان با نوعی فراپولی، برای فرانک قابل تصور می‌شود، که او نیز با استفاده از نظام اخلاقی شناخت متقابل آن را شرح می‌دهد. فرانک در آخر کتابش با توسل به فیلسوف فرانسوی امانوئل لویناس (Emmanuel Levinas) به این مطلب اشاره می‌کند. (Franck ۱۹۹۸, ۲۴۲ ff.) همزمان خاتمه اخلاقی کتابش این امکان را به وجود می‌آورد که شباهت‌های درونی تئوری‌های فرانک و ریفکین، با همه تفاوت‌های موجود در شیوه اجرایشان، آشکار شوند.

هر دوی آنها اعتقاد دارند که «دیگر» آرمانی، «خود» در فضای رسانه دیجیتال ایجاد نخواهد شد. زیرا از نظر هر دو، اقتصادی جایگزین به حضور بی‌واسطه و در کنار دیگری، بستگی دارد. تفکرات فرانک در مورد این حوزه بی‌واسطه ارتباط اصیل با خود و دیگران، با «آموزه‌های حکمت شرقی» به عنوان پوشش ژرف‌اندیشانه «دیگران» در درون یک تجربه متفکرانه درباره «خود»، هدایت شده است. در مقابل، تصور ریفکین از آن، با همکاری سیاسی بین جوامع محلی، به عنوان تجربه خود در تعامل جغرافیایی و فرهنگی با دیگران، رهنمون شده است. در هر دو مورد، سیستم رسانه، به عنوان محیط فرآیند تجاری‌سازی متناقض عملی‌کند که باید برای گذر از آن، تا انتها ادامه یابد.

با وجود اختلاف، دقیقاً در همین جا می‌توان قرابتی بین فرانک و ریفکین از یک سو و بولز از سوی دیگر، مشاهده کرد. این قرابت در این امر است که فرانک و ریفکین همانند بولز، به دنبال شکل‌دهی تجاری‌سازی متناقض فضای سایبری، با استفاده از مدیریت رسانه متمایل به «تجارت جدی»، هستند. اختلاف آنها با بولز ناشی از این

حقیقت است که بولز اقتصاد دیجیتال را به عنوان یک پدیده ییگانه، می بیند در حالی که فرانک و ریفکین به اثرات تجاری سازی متناقض فرهنگ رسانه در نواحی غیر رسانه ای دنیای روزمره توجه دارند. در این حوزه است که به نظر آنها، فضایی فراتر از نظام سرمایه داری در حال باز شدن است و ارزش های فرهنگی ادراک - خود متفکرانه، عدالت اجتماعی و انسجام جمعی امکان تغییر شکل می یابند.

با در نظر گرفتن تحلیل آنها درباره پدیده ها، تعیین رابطه بین اقتصاد رسانه و مدیریت رسانه از دیدگاه فلسفه رسانه عمل گرایانه می تواند در ابعادی که فرانک، ریفکین و بولز شرح داده اند، ترسیم شود. به عنوان جایگزین بحث های جزئی رسانه از تئوری های هر سه نویسنده، این پرسپکتیو به طور کاربردی در ارتباط با بیان مشکلات موجود پیشنهاد می شود. همان طور که در بخش چهارم این کتاب توضیح دادیم، با توجه به گفته های مک لوهان و دوکراف، تحلیل های جزئی - رسانه ای در جستجوی قوانین درونی منشق از فرآیند تحولات رسانه، می باشند. بر خلاف آن، روش های عمل گرایانه بر شکل های استفاده از رسانه که از لحاظ اجتماعی شکل گرفته اند و می توانند محیط تکنیکی را به محیطی تاثیرگذار از لحاظ فرهنگی و اجتماعی تبدیل کنند، تمرکز می کنند.

از بُعد فلسفه رسانه عمل گرایانه، پیشرفت هایی که بولز، فرانک و ریفکین توصیف کرده اند، به عنوان گزینه های تجربی نمایان می شوند. یک جامعه می تواند این گزینه ها را به کار گیرد، اما می تواند آنها را نادیده بگیرد یا آنها را به شیوه ای اصلاح شده درک کند. در ادامه، پتانسیل های تحول و سازمان دهی سیاسی مرتبط با تحولات کنونی

رسانه مورد توجه قرار خواهیم داد. نقطه آغاز بررسی‌های من، سیستم دیجیتال ارتباطات اینترنتی می‌باشد که فرانک به درستی به عنوان تجربه‌ای وسیع در بازار جایگزین اطلاعات توصیف کرده است. (Franck ۱۹۹۸, ۶۶)

بر خلاف بولز، من معتقدم که پیشرفت تاریخی موقعیت اینترنت به عنوان «محیط ارتباطات دموکراتیک» (Bolz ۱۹۹۹, ۵۰) می‌تواند اهمیت زیادی برای جوامع سرمایه‌داری داشته باشد. مقدرنگری فلسفی بولز، که در «دوبرابر شدن اینترنت» مشخص شده و بر ریشه‌های دموکراتیک و آکادمیک اینترنت سایه افکنده است، از نظر من از لحاظ سیاسی نگرشی غیر مسئول تلقی می‌شود که در عصر اینترنت نامتناسب می‌باشد.

این موارد در چشم‌پوشی متظاهرانه یفرانک از یک آرمان‌شهر سیاسی - رسانه‌ای «توزیع برابر و دموکراتیک توجه» نیز مصداق دارند. (Franck ۱۹۹۸, ۲۱۶) چنین آرمان‌شهری را ساختار تک‌خطی و به همین ساختار استعمارگرانه رسانه‌های جمعی، قطعاً ساده‌لوحانه است.^۱ اما در محیط تعاملی و دموکراتیک اینترنت، بنگاه‌های غیر رسمی^۲ کارایی به وجود آمده‌اند که فرقه شبه مذهبی فرهنگ رسانه جمعی تلویزیون را سست می‌کنند

آنها این کار را با سازماندهی جوامع علاقه برخلاف تلویزیون انجام می‌دهند. به جای آن، در جوامع مجازی هر کس کمک هوشمندانه‌ای در زمان درست برای حل مسائل عینی ارائه کند، می‌توانند خودشان را

۱. درباره شهرت دوجانبه این داستان در قالب‌های اجرایی تلویزیون مطالب ارائه شده توسط Reichertz را مطالعه کنید.

۲. sub-publics

اثبات کنند. (Lévy ۱۹۹۷) با توجه به اینکه این هوش جمعی به عنوان شکلی از ارتباطات در اینترنت از ۱۹۷۰ گسترش یافته است و در شبکه جهانی وب ادامه یافته است، در انتقال فضای فرهنگی غیر تجاری اینترنت به تجارت جدی، دلیلی برای تبدیل آن به «کالای احمقانه»^۱، به پیروی از بولز وجود ندارد. برعکس، در شرایط کنونی حمایت از تضمین استراتژیک و بهینه‌سازی سیستماتیک این محدوده غیر تجاری، وظیفه‌ای مهم برای آموزش و تدبیر رسانه می‌باشد.

این امر کاملاً در جهت منافع طولانی مدت اقتصادی پایدار است. اقتصادی حسابگر تأثیرات تأییدی فرانک و ریفکین را صرفاً به عنوان ضد جنبش فرهنگی نخواهد دانست. بلکه این حقیقت را مورد توجه قرار خواهند داد که گرایش‌های اقتصادی طولانی مدت، در پشت این تأثیرات قرار دارند، که بر باز تأیید نسبی اقتصاد مواد و اقتصاد پولی در شرایط متغیر رسانه می‌افزایند.

در ارتباط با این موضوع دلیل دومی هم وجود دارد که چرا امنیت و گسترش حوزه غیر تجاری اینترنت به عنوان فضایی از هوش جمعی، از منظر اقتصادی ارزشمند می‌باشد. تجاری کردن غیر قابل انعطاف اطلاعات، همان‌طور که اکنون در حال انجام می‌باشد، بدون تفکر کافی درباره تحقق مادی و فایده آنها، منجر به بکارگیری ایده‌هایی می‌شوند. تجاری‌سازی افسارگسیخته‌ی دنیای نظرات و عقاید می‌تواند حتی منجر به کمبود در دنیای چیزهای واقعی شود زیرا افراد بسیار کمی به اطلاعاتی که ممکن است به آنها کمک کند محیط واقعی را به روشی

۱. stupid stuff

هوشمندانه شکل یا تغییر دهند، دسترسی می‌یابند. اقتصاد مرفعی چیزها، بازاری غیر تجاری و آزاد از نظرات و عقاید را پیش فرض می‌کند. یک اقتصاد جهانی با اقتصادی سازی سخت علم و دانش همچون ارزش راهنمایی خود، اصول وجودی خود را می‌شکند.^۱

به همین دلیل مفهوم جایگزین اقتصاد دیجیتال، توسعه شکل‌های دموکراتیک تجاری سازی اطلاعات و علم و دانش در اینترنت را تقویت خواهد کرد. سیستم‌های جدید پرداخت مانند ریزپرداخت‌کننده‌ها و پرداخت - با - کلیک می‌توانند به روشی انجام شوند که شکل‌های دانش و ابزارهای جست‌وجوی شبکه می‌کند موتورهای جست‌وجوی موضوعی - خاص و بسیار انتخابی یا عوامل باهوش یا پایگاه داده‌های نشریات، تنها برای نخبگان اقتصادی تجارت جدی، مقرون به صرفه نباشند. به جای اینکه افراد کمی مبالغ زیادی برای اطلاعات گران‌بها پرداخت کنند، در آینده بسیاری از مردم جهان هزینه بسیار کمی برای داده‌هایی که برای آنها دارای ارزش فردی و در زندگی واقعی مفید و سودمند می‌باشد، خواهند پرداخت.

گرایش کنونی در جهت «تجاری سازی سریع» دیجیتال، بدین طریق می‌توان اقدامات جدید در جهت انسانی سازی کاربردی و دموکراتیک سازی هوشمندانه نظام سرمایه‌داری خصوصاً در دنیای مجازی اقتصادی مصادف شود. این امر اقتصادهای سیاسی - و نه تنها کشورهای صنعتی ثروتمند بلکه کشورهای جهان سوم نیز - را قادر می‌کند تا از ارزش افزوده معنوی استفاده کنند.

۱. در این باره جزئیات ارائه شده توسط ارسطو درباره فلسفه اقتصادی Armartyasen را مطالعه کنید.

بر اساس این ملاحظات اقتصادی، من از توسعه سیستماتیک محدوده غیر تجاری اینترنت طرفداری می‌کنم. چنین پرورشی این پیش‌فرض را ایجاد می‌کند که مدیریت واقعی رسانه - که بولز تعریف کرد - همچون هنر رمزگونه بازیکنان منتخب جهانی تجارت بزرگ درک نمی‌شود. ارتباط انعطاف‌پذیر با هویت فردی خود، توانایی همکاری متزلزل، روحیه تیمی ساختارشکن، و فرهنگ بحث و گفت‌وگوی آزاد باید راهنمای جهانی برای سیاست‌های آموزشی دموکراتیک شود. این امر ضمانت می‌کند که توسعه شکل‌های فرهیخته کارایی‌های رسانه در آینده متعلق به تجارت روزمره در مدارس و دانشگاه‌ها می‌شود.

این امر به تنهایی با استفاده از تکنولوژی کامپیوتر محقق نمی‌شود. زیرا کارایی‌های پیشرفته رسانه و قابلیت‌های دموکراتیک مدیریت رسانه تأثیرات علی نیستند که به طور خودکار همراه با رسانه دیجیتال ایجاد شوند. بلکه شکل‌های استفاده پیچیده‌ای هستند که از کاربرد استراتژی‌های معنوی، که در تاریخ بشریت، فرهنگ و هنر از پیش تصور شده‌اند، و امروزه اهمیت گسترده‌ای می‌یابند، حاصل می‌شوند. چستی و چگونگی بکار بردن این استراتژی‌ها در آموزش، در بخش بعدی توضیح داده شده است.

۲. صلاحیت رسانه‌ها و قضاوت انعکاسی^۱

هم‌اکنون گذاری از فرهنگ آموزش و یادگیری چاپ و زبان گفتاری به شکلی از رویه آموزشی که در محیط چندرسانه‌ای اینترنت به اهمیت زیادی دست یافته، در حال انجام است. این گذار، چهار فرضیه مهم

۱. MEDIA COMPETENCE AND REFLECTIVE JUDGEMENT

درباره سیستم آموزش سنتی را زیر سوال می‌برد. اولین فرضیه مهم، این نظریه است که علم و دانشی که در مدارس و دانشگاه‌ها ارائه می‌شود باید از بافت عینی کاربرد آن جدا شود و در فضای خاص آکادمیکی انتقال تئوری دانش جایگزین شود. دومین فرضیه مهم بیان می‌کند که درس‌ها در کلاس درس یا سمینارها به عنوان ارتباط بین افرادی که در آنجا حضور دارند، ارائه می‌شوند. در اینجا صوت به عنوان رسانه انتقال دانش نسبت به روابط رو در رو بکار می‌رود. - در قالب این فرآیند - طبق فرضیه اصلی سوم - استاد یا سخنران دارای صلاحیت دانشی همه‌جانبه می‌باشد و نقش دایره‌المعارف زنده را ایفا می‌کند، مانند متون چاپی صحبت می‌کند، برای هر بخش از دانش خود و برای هر سؤال، یک پیش‌نویس، تعریفی محدود و ارزیابی ثابت دارد. چهارمین فرضیه مهم از سه فرضیه دیگر ناشی می‌شود و به ساختار خود دانش مربوط می‌شود. در شرایط قدیمی فرهنگ آموزش و یادگیری، دانش به عنوان مجموعه‌ای از حقایق ثبت شده، که به طور سلسله‌مراتبی تنظیم شده و به صورت الگویی شبیه به سیستم کاتالوگ کتابخانه‌ای ارائه شده، درک و فهمیده می‌شود.^۱

در بافت گفت‌وگو درباره آموزش و فلسفه آموزش در قرن بیستم، هر چهار فرضیه مورد بحث و بررسی قرار گرفته و تا حدی از دیدگاه‌های متفاوت پرده برداشته شده است. با این وجود، ممکن است راهنماهای ضمنی برای رویه‌های آموزشی در اکثر مدارس و دانشگاه‌های اروپا و ایالات متحده در نظر گرفته شوند. با تحولات اخیر

۱. در این باره Robert Musil در رمان خود «انسان بی کیفیت» شخصیت اصلی داشت که از متصدی کتابخانه و مسئول کتابخانه و نظام منطقی تجربه کسب می‌کرد و به این نتیجه رسید که در آنتروپی مخفی است، چشم‌اندازی درباره ماه، فاجعه هندسی

رسانه، چهار فرضیه اصلی - فضای بسته دانش، برتری صوت، صلاحیت استاد طبق کارایی همه‌جانبه و ترتیب سلسله‌مراتبی دانش - برای اولین بار نه تنها در تئوری بلکه بیشتر در رویه‌های عینی آموزشی مشکل‌آفرین شدند. زمانی که مدارس و دانشگاه‌ها، پویایی دانش را پذیرند، همان‌طور که در محیط جدید اینترنت به آن برخوردیم، نیاز به خود - انعکاسی تجربی افزایش پیدا می‌کند. و در چارچوب آن، فرضیه‌های اصلی فرهنگ یادگیری و آموزش دنیای کتاب‌های چاپی و فرهنگ شفاهی زیر سؤال برده می‌شوند.

اولین فرضیه از چهار فرضیه بازسازی شده - نظریه محدوده بسته‌ای از دانش تئوری - به دو روش در دنیای وسیع نشانه‌شناسی اینترنت زیر سؤال برده شد. ابتدا با در نظر گرفتن فضای فیزیکی دانش، کلاس یا اتاق سمینار. به هنگامی که سخنران یا استاد اقدام به استفاده از اینترنت در کارش می‌کند، کلاس مدرسه یا گروه سمینار به فضای مجازی قدم می‌گذارد که محدودیت‌های کلاس درس یا سمینار را پشت سر می‌نهد. به طور همزمان فرارفتن از محدوده‌ها موجب تغییر فضای «نمادین» دانش می‌شود. بافت پیچیده شبکه‌ای و غیر قابل بررسی دانش تئوری و همچنین التزام کاربردی آن به بافت‌های عملی کاربرد، به وضوح در تجارب در دسترس برای ما در اینترنت آشکار می‌شود.

دومین فرضیه مهم فرهنگ آموزش و یادگیری - برتری از پیش تعیین شده صوت - با استفاده هدفمند از اینترنت در آموزش، مسئله‌ساز می‌باشد. در شرایط کاری اینترنتی، روابط رو در رو دیگر به عنوان الگویی برای شرایط ارتباطات آموزشی متمایز نمی‌شوند. بلکه امکانات همزمان و غیر همزمان روابط مبنی بر متن بین افرادی که حاضر نیستند

- به شكل ايميل، گروه‌هاي خبري، چت، IRC، MUD و MOO - وارد مي‌شود و ارزش برابري مي‌يابند. برتري پيشين گفت‌وگو در محيط صوتي بين افرادي كه حاضر هستند، هرچند از بين نمي‌رود ولي در اين روش تا حدي نسبي مي‌شود. تجربه آنلاين ارتباط كامپيوتري، به دو روش تاثير بازخوردی بر روابط رو در رو دارد: از يك طرف كانون‌زدایی كردن آن و از طرف ديگر معتبرسازی دوباره آن.

اين، پیامدهایی برای فرضیه سوم دارد، استفاده از اینترنت در درس‌ها، موجب تحول موقعیت ارتباطی آموزشی می‌شود که تا ساختار درونی فرآیند آموزش رو در رو توسعه می‌یابد. در عصر اینترنت، آموزش شفاهی نیز در معرض كانون‌زدایی قرار می‌گیرد، به طوری که شرایط یادگیری دیگر بر معلمان به عنوان مراجع همه‌جانبه آموزش متمرکز نخواهد بود. محدودیت‌ها و عمر نیمه کوتاه مجموعه دانش فردی معلمان، بوسیله‌ی شبکه جمعی علم و دانش اینترنت به سرعت برای دانش‌آموزان آشکار می‌شود. این امر تا حدی مشروعیت معلمان و ساختار کلاسیک دروس معلم محور را زیر سؤال می‌برد. معلمان دیگر فرد صاحب قدرت قالب منظم و سلسله‌مراتبی علم و دانش به نظر نمی‌رسند تا بتوانند از ساختار خطی آموزش بهره‌مند شوند. به جای آن، در مواجهه با «اضافه‌بار اطلاعات» در اینترنت، آنها وظایف ارتباطی تازه‌ای دوباره میانجی‌گری و هدایت دروس رو در رو پیدا می‌کنند.

نظریه چارچوب منظم دانش و بنابراین فرضیه چهارم فرهنگ آموزش و یادگیری قدیم با ظهور اینترنت مسئله‌انگیز شد. به جای آن ما تجاربی از شبکه متون لینک‌دار، تکامل متقابل و بافت نامحدودی از

علائم صوتی و تصویری و گرافیکی را به دست می‌آوریم. در اینترنت هیچ ترتیب نهادی یا ذاتی سیستم‌گرایی قابل تشخیص نیست که داده‌های در دسترس را در یک مجموعه کامل از دانش، که دنیای نظریه‌های عصر گوتنبرگ را می‌سازد، یک پارچه و واحد کند. بلکه به جای آن به طور روز افزونی از کاربران درخواست می‌شود تا با استفاده از ابزارهای شبکه (book marks، موتورهای جست‌وجوگر، عوامل هوشمند، پایگاه داده‌ها) به داده‌های نامرتب، نظم و ترتیب دهند. دانش از مجموعه هدفمندی از حقایق نهادین منظم به مصنوع دائم‌التغییر نظرات بین‌الذهانی تغییر می‌یابد. همچنین به عنوان فرآیندی که دائماً بازنگری می‌شود، دانسته می‌شود.^۱

چگونه می‌توان اصول فرهنگ آموزش و یادگیری اینترنتی را از نظر تحولاتی که توصیف کردیم، تدوین کرد؟ چگونه می‌توان مطمئن شد که آموزش و یادگیری در عصر اطلاعات به آرمان‌های دموکراتیک روشن فکری سیاسی متعهد بماند یا به بهینه‌سازی کیفی و ترویج کمی شرایط برای تحقق برنامه سیاسی مدرن‌گرایی کمک کند؟ فضای دانش چگونه خواهد بود اگر به عنوان فضای بسته‌ای از بازنمایی تئوری دانش

۱. بخش ارائه شده قبلی (ژنرال stumm به کتابخانه ایالات حمله می‌کند و از متصدی و مسئول کتابخانه و نظام منطقی و تجربه کسب می‌کند در رمان musil (انسان بی‌کیفیت)، ژنرال stumm در کتابخانه ایالات به دنبال نظامی است که از لحاظی شبیه به برنامه ورود و خروج راه آهن می‌باشد که این امکان را به وجود می‌آورد که روابط بین عقاید که هر کدام به طرفی می‌روند را به یک طرف ببریم. هنوز هم او این را از سازمان کاربردی علم و دانش با کمک متصدی کتابخانه پیدا نکرده است اما فقط با کمک مسئول کتابخانه که مراقب روابط فردی ژنرال است به دست آمده است. متصدی کتابخانه شکل‌های انتزاعی از نظامی خردمندانه ارائه می‌کند که ژنرال stumm در پایان مشاهده می‌کند: در صحنه‌ای خاص چیزهایی را ردیف می‌کند که نیاز به خون‌ریزی و آدمکشی را ایجاب می‌کند.

که به طور ادراکی، واقعیت را کپی یا بازسازی می‌کند، درک نشود؟ اگر دانش، سیستمی سلسله‌مراتبی از حقایق منظم نیست، چیست؟ حس و معنی در دنیای شبکه‌بندی شده‌ای که در آن هیچ یک از نقاط ارجاعی ارشمیدسی یا هیچ متن مرجع نهایی یا هیچ سیستم واحدی نباشد، چگونه به وجود می‌آیند؟

این وظیفه فلسفه رسانه عمل‌گرایانه است تا به سؤالات تئوری آموزش از این نوع پاسخ دهد و مفاهیم فلسفه - رسانه‌ای را که به یافتن پاسخ‌های احتمالی و گشودن گستره اقدامات اصلاح‌شده کمک می‌کند، مشخص کند. من در ادامه ابزارهای فلسفه رسانه عمل‌گرایانه، همان‌طور که در بخش‌های پیشین تدوین شده‌اند، را بر چهار مورد آموزشی رسانه برای ترسیم پایه‌های فلسفه - رسانه فرهنگ آموزشی و یادگیری اینترنت، اعمال خواهم کرد.

در فرهنگ آموزش و یادگیری اینترنت، اولین فرضیه مهم حوزه بسته آکادمیک دانش نظری با ساختار شکنی عمل‌گرایانه‌ی فضا‌های آکادمیک دانش جایگزین شده است. فرآیند ساختار شکنی متضمن دو جنبه است: یک جنبه مخرب، یک جنبه سازنده. جنبه مخرب شامل رهایی از تثبیت فرآیند ارتباطی آموزشی به دنیای کلاس‌های درس و سمینارها می‌شود. با ضمیمه شدن اینترنت به رویه‌های روزمره آموزشی، دنیای مجازی به فضایی تبدیل می‌شود که در آن درهم‌تنیدگی آموزش و یادگیری به شیوه‌ای جدید در رویه‌های نشانه‌شناسی ارتباطی و جمعی، ممکن می‌شود. به طور همزمان، جنبه سازنده نیز از این تبدیل ناشی می‌شود.

در طراحی MOO مدرسه یا دانشگاه یا در کار بر روی صفحه اصلی

سمینار یا کلاس درس، معلمان و دانش آموزان فضای علم و دانش را به عنوان محصول تصورات مشترک و قابلیت های طراحی جمعی خود تجربه می کنند.

این فضاهاى دانش خود - طراحی شده و دارای تکامل دائمی می توانند به طور همزمان هم به طور جهانی با فضاهاى دیگر دانش و همچنین فضاهاى عملی واقعی و مجازى متصل شوند. بدین طریق خصوصیات ارتباطات فرافرهنگی آشکار می شوند که در عصر اینترنت می توانند به تحقق آموزش و یادگیری در بافت رو به رشد فراملی کمک کنند. در اینترنت، دانش آموزانی که از لحاظ فضایی و جغرافیایی از یک دیگر جدا هستند، و از این جهت در دنیاهاى متفاوت زندگی می کنند، می توانند به طور مجازى در دنیایی مشترک زندگی کنند. به این صورت جهانی بودن به عنوان شکل عملی زندگی قابل لمس تر می شود و به عنوان رویکردی مهم و طبیعی مورد استفاده قرار می گیرد. (Sandbothe ۲۰۰۰a)

در سطح معرفت شناسی روزمره، بازسازی عملی فضاهاى آکادمیک دانش که اخیراً به طور فزاینده در اینترنت در حال رخ دادن است، منجر به آگاهی هوشیارانه از ساختار عمل گرایانه ی تجارب ما از فضا و زمان می شود. شناخت خصوصیت مشروط بودن حتی عمیق ترین باورها و بینش های معرفت شناسی مان، اصول مهمی برای مکالمات فرافرهنگی با توجه به عقاید و بینش های فرضاً بدیهی، ارائه می کند.

دومین فرضیه مهم فرهنگ قدیم آموزش - برتری صوت - با ورود اینترنت به فرآیند آموزشی، بازسازی شده است. در این مورد جنبه مخرب شامل این حقیقت است که صوت و مکالمات رو در رو صوت

محور، دیگر به عنوان الگوی مسلط در فرآیند ارتباطی آموزشی عمل نمی‌کنند. بلکه به جای آن نوشته‌های تعاملی، ارزیابی مجدد خاصی را تجربه می‌کنند. همان‌طور که در فصل پنجم این کتاب نشان داده شد، در اینترنت، نوشتار - همانند چاپ - منحصرأً به عنوان منبع ناشناخته دانش کاربرد ندارد. بلکه به جای آن به طور فزاینده‌ای (در چت، MUD, IRC و MOO) در تعاملات به عنوان محیط ارتباطات همزمان، به کار برده می‌شود. جنبه سازنده این ساختار شکنی موقعیت آکادمیک ارتباطات، در این حقیقت منعکس می‌شود که ما در گفت‌وگوی نوشتاری بین دو نفر، ایجاد حس و معنا را به عنوان فرآیندی ارجاعی تجربه می‌کنیم که خودشان به علائمی دیگر برمی‌گردند (یعنی علائم علائم علائم...). بدین طریق ویژگی عمده نوشتاری تفکرات و ارتباط‌های ما می‌تواند به راحتی در رسانه ارزیابی شود.

ساختار شکنی ساختار واسطه‌ای فرآیند روابط آموزشی که در فرهنگ آموزش اینترنت محور به طور همزمان رخ می‌دهد، بر روابط رو در روی خارج از شبکه نیز تأثیری عمیق دارد. با این تأثیرات هم در کانون‌زدایی و هم در معتبرسازی مجدد ظاهر می‌شوند. تأثیر معتبرسازی مجدد شامل درک دقیق ویژگی‌هایی متناسب با شرایط مکالمه واقعی در فضای واقعی می‌شود - درک عمیقی که با تجربه تفاوت‌ها با روابط مجازی در فضای مجازی ایجاد شده است - . این امر می‌تواند موجب آگاهی ساختار شکن از بدنه شود که از طریق آن انواع جدیدی از حساسیت به ویژگی‌های اشاره‌ای و لمسی روابط رو در رو در فضای واقعی به دست می‌آوریم. (Sandbothe ۲۰۰۲)

اثر کانون زدایی که حاکی از نشان‌های درونی نوشتاری تفکرات، گفتار و روابط ما در اینترنت می‌باشد، ارتباط بسیار نزدیکی با تحولات فرضیه سوم فرهنگ قدیمی آموزش و یادگیری می‌باشد. در فرهنگ آموزش اینترنت محور، اقتدار سخنران دیگر در گرو تجسم ذخایر دانش در شخصیت معلم نمی‌باشد. اقتدار معلم از توانایی‌های ارتباطی معلمان آموزش دیده در تعامل با منابع مختلف دانش، تفسیرهای ناهمگون و علایق واگرا حاصل می‌شود.

هرجا این توانایی‌ها یافت شوند، تلفیق اینترنت در دروس مشکل جدیدی را ایجاد نمی‌کند. برعکس، معلمانی که عادت دارند برای دانش‌آموزان منابع، رویدادها، نسبت‌ها و راستی‌ها را آشکار کنند و همچنین دانش خود را گسترش دهند، در قالب دروس رو در روی کانون‌زدایی شده، از اینترنت برای ورود به فرآیند مشترک یادگیری مبنی بر رسانه با شاگردان خود استفاده خواهند کرد. در این فرآیند صلاحیت معلم در کمک به دانش‌آموزان برای یادگیری آگاهانه، مؤثر و مستقل (که برای موفقیت در زندگی شخصی‌شان بسیار مهم است) حفظ شده است. مزایای آموزش دیگر شامل دارا بودن مجموعه‌ای از دانش‌ها نمی‌شود، بلکه شامل صلاحیت بسترسازی جریان‌های بسیار و رو به رشد به شیوه‌ای دوستانه، کاربردی و قابل درک و به همراه دانش‌آموزان، تبدیل آن به دانش موجودی که برای جامعه مفید و سودمند است، می‌شود.

در شرایط اینترنت چهارمین فرضیه مهم فرهنگ قدیم تعلیم و تربیت که طبق آن دانش به عنوان مجموعه ثابتی از حقایق منظم درک و فهمیده می‌شود، با مفهوم فرآیندی دانش جایگزین می‌شود. در مرکزیت این

جابجايي، قوه قضاوت انعكاسي^۱ قرار دارد. اين قوه شامل آن جنبه‌هاي بازسازي شده و عمل‌گريانه مي‌شود كه تأثير متقابل هوشمندانۀ آن صلاحيت قطعي در ارتباط با محيط اينترنت، يعني توانايي ارزيابي اطلاعات به طور جداگانه و مطمئن را تشكيل مي‌دهد.

تعريف كلاسيك امانوئل كانت درباره قضاوت اين چنين مي‌گويد: به طور كلي درك كردن به عنوان قوه قوانين در نظر گرفته مي‌شود و قضاوت، قوه استنتاج تحت قوانين مي‌باشد. به عبارت ديگر مشخص كردن اينكه آيا يك چيزها تحت قوانين ارائه شده هستند يا نه. [B ۱۷۱] [۱۷۳, ۱۹۳۳] (Kant) كانت دو نوع قضاوت را متمايز کرده است: قضاوت معين و انعكاسي. وظيفه قضاوت معين مضمول كردن موردی خاص تحت يك عام از پيش ارائه شده مي‌باشد. برعكس قضاوت انعكاسي، موضوع را در ارتباط با عامي كه هنوز ارائه نشده است، بررسي مي‌كند. براي صلاحيت رسانه در عصر اينترنت هر دو قضاوت نقش بسيار مهمي ايفا مي‌کنند.

در رويه رسانه سنتي، بينندگان يا خوانندگان معمولاً درباره ارزش آنچه كه ارائه شده است، به ندرت با لينك كردن آن با يك انتشاراتي خاص، يك پايگاه خاص يا ويراستار خاص، - يعني اختصاص آن به عامي از پيش ارائه شده - ، از پيش قضاوت مي‌کنند. با اينترنت همه چيز متفاوت مي‌شود. با استفاده از ماشين جست‌وجوگر در شبكه جهاني وب و كار با پايگاه داده‌هاي متفاوت از طريق وب، کاربران با طيف عظيمي از اطلاعات تقريباً ناهمخوان در يك كليدواژه ارائه شده، روبه‌رو هستند. ريشه چنين اطلاعاتي هميشه واضح و روشن نيست و اغلب اثبات اينكه متعلق به چه كسي است، مشكل مي‌باشد.

۱. reflective judgement

با اینکه سیستم کلاسیک رسانه براساس ترجیح روزنامه‌ها یا پایگاه‌های ظاهراً قابل اعتماد توسط خوانندگان یا بینندگان می‌باشد، در اینترنت با اضافه‌بار اطلاعات سروکار داریم. حتی با استفاده از ماشین‌های جست‌وجوگر و برنامه‌های هوشمند، این اضافه‌باری تنها از طریق قضاوت انعکاسی فردی کاربر می‌تواند هدایت شود. گرچه قضاوت معین کمابیش در ارتباط با رادیو و تلویزیون مکفی می‌باشد، پیشرفت سیستماتیک قضاوت انعکاسی برای صلاحیت رسانه در اینترنت ضروری می‌باشد.

این امر مرتبط با این است که کاربران اینترنت به طور مداوم باید یاد بگیرند که به طور عملی تداخل و پایانی برای بافت ارجاعی بی‌پایان علائم دیجیتال در شبکه ایجاد کنند. پیشرفت سیستماتیک و وسیع این توانایی‌ها در همه سطوح جمعیتی، وظیفه مهمی برای یک سیستم دموکراتیک آموزشی در قرن ۲۱ می‌باشد.

این وظیفه تاکنون به طور ناخوشایندی در دانشگاه‌ها و مدارس آلمان نادیده گرفته شده است.^۱ این دلیلی برای اینکه چرا ما در میانه حوادث کلی و جدایی‌ناپذیر اطلاعاتی هستیم که منتقد فرانسوی رسانه پاول ویریلیو برای آینده‌ای دور پیش‌بینی کرده بود. (Virilio, ۱۹۹۶)

توانایی ما برای توجه و تمرکز با سیلی از واحدهای اطلاعاتی دیجیتالی سازمان نیافته پراکنده شده است و تنها با قضاوت معین نمی‌تواند مرتب و منظم شود. ما قربانیان یک سناریو نامناسب داده‌های دیجیتال شده‌ایم

۱. برای جزئیات بیشتر مطالب ارائه شده توسط Glotz, ۲۰۰۰ و Goedevertm ۲۰۰۱ را مطالعه کنید.

که ما را از کار می‌اندازد، ما را معتاد می‌کند، و تأثیری مضر بر قابلیت ادراک و دانش ما دارد.^۱

اما باید ذکر کنیم: که اینها به هیچ وجه تأثیر مستقیم و ضروری تکنولوژی اینترنت نمی‌باشند. بلکه نتیجه استفاده خاصی می‌باشد که در مفهوم پرکاربرد «گشت و گذار»^۲ که حرکات بی‌هدف در اینترنت را تعریف می‌کند، منعکس شده است. رویه‌هایی از این دست در چارچوب رسانه جمعی و تجاری‌سازی رسانه جدید و تحت تسلط منافع اقتصادی کوتاه مدت، رشد کرده‌اند. در برابر آن استفاده‌های جایگزین از اینترنت قرار دارند که می‌توانند براساس پیشرفت هدفمند صلاحیت رسانه اینترنت محور فرا گرفته شوند.

این وظیفه آموزشی دور از دسترسی می‌باشد، که با آموزش تکنیکی اینترنت در مراکز و کلاس‌های کامپیوتری به تنهایی قابل حل نیست. آموزش مناسب قضاوت انعکاسی و توانایی ارتباط کاربردی به دانش آموزان مدارس و دانشجویان دانشگاه‌ها به منظور بازیابی بافت‌های ساختارشکن معنا، نیازمند دموکراتیک‌سازی ارتباطات در مدارس و دانشگاه‌ها می‌باشد.

تجربه اینترنت درباره ساختارشکنی صلاحیت و اقتدار، مرتبط با برتری صوت، می‌تواند نیروی محرک مهمی را در این فرآیند فراهم کند. این تجربه تحولی دموکراتیک در موقعیت واقعی آموزش رو در رو

۱. در این باره مطالب ارائه شده توسط Stoll, ۱۹۹۵, ۱۹۹۹ را مطالعه کنید. در مواقع ضروری عادت شدید پیدا کردن به اینترنت که به شدت با پیشرفت شکل‌های جبرانی استفاده از اینترنت مرتبط است مطالب ارائه شده توسط Young, ۱۹۹۸ را مطالعه کنید.

۲. Surfing

بوجود می‌آورد، مرحله تغییر شکل یافته‌ای که در آن موقعیت ارتباطی در کلاس‌ها و سمینارها، به طور سلسله‌مراتبی باقی نمی‌ماند.^۱ بلکه مرکز توجهات به افزایش شخصیت افراد خواهد بود تا اینکه آنها را به فرآیندهای مشارکتی، در خدمت اکتساب جمعی دانش، ارتباط دهند.

بودجه آموزش در ایالات متحده افزایش قابل توجهی در ده سال اخیر داشته است. مبالغ بسیار زیادی هزینه شده‌اند تا افراد بسیاری - نه تنها در دانشگاه‌های نخبه و مدارس غیر انتفاعی بلکه در مؤسسات آموزشی دولتی نیز - آموزش‌های فردی بسیاری در گروه‌های بسیار کوچک رو در رو دریافت کنند. هدف از این اقدامات این است که کار با رسانه جدید از ابتدا باید در خدمت پیشرفت قضاوت انعکاسی بوده و جوامع محلی را قدرت ببخشد. زیرا تنها با ارتباط دادن تجارب بدست آمده در دنیای مجازی با دنیای واقعی و جوامع واقعی خارج از شبکه است که می‌توان بافت‌های به هم پیچیده و سازمان نیافته شبکه را به روشی ساختاربندی کرد که به ما در جهت تحقق کاربردی اهداف اجتماعی سیاسی و ایده‌آل‌های دموکراتیک کمک کند.

بر خلاف این پیش‌زمینه، من خیلی به شور و شوق استفاده از واقعیت مجازی در بحث‌های آموزشی بوجود آمده در بسیاری از سیاستمداران و تعلیم‌دهندگان اروپایی، مشکوک هستم. تکنولوژی‌های جدید باید در دروس بکار برده شوند، اما خود دروس نباید کاملاً دیجیتالی شوند. بلکه آموزش مدارس و دانشگاه‌ها باید ناحیه‌ای باشد که ارزیابی مثبت مکالمات واقعی رو در رو به طور اجتماعی در برابر

۱. در این باره مطالب ارائه شده توسط Struck/wurtl, ۱۹۹۹ را مطالعه کنید.

پيش‌زمينه تجارب ويژه مجازي تجربه شوندي. اين امر نه از طريق آموزش از راه دور و نه از طريق کلاس‌هاي پرجمعيت، سمینارها يا سالن‌هاي سخنراني قابل تحقق است. بلکه آنچه که بايد در برابر چالش‌هاي تکنولوژی‌هاي جديد دانش انجام شود، بازيابي فرهنگ دموکراتيک مکالمه می‌باشد.^۱

به منظور ارائه تصوري واضح‌تر درباره فرهنگ آموزش اينترنت، مايلم سه نمونه از کارهاي خود با اينترنت در آموزش فلسفه در دانشگاه Jena و Magdeburg را ارائه کنم. بايد تأکيد کنم که هر دو دانشگاه از اين نظر که هنوز هم امکان برگزاری دوره‌هاي درسي در گروه‌هاي کوچک ۱۰ - ۱۵ نفره وجود دارد، متمايز می‌شوند.

در چارچوب یک سمینار Magdeburg درباره «نظريه فلسفی رسانه» که در ترم تابستان ۱۹۹۶ ارائه کردم، بر به کارگیری خدمات تعاملی ارتباطی مانند MOO و MUD برای استفاده‌هاي آکادمیک تأکيد کردم. سمینار با چهار نشست بدون کامپیوتر آغاز شد که یک کتاب و یک مقاله از نظريه پرداز آمريکايی رسانه ديويدي باتلر در مؤسسه تکنولوژی جرجيا (ایالت آتلانتا) خوانده شد. به هنگام خواندن متون، سؤالاتی طراحی شدند، که برخی از آنها مستقیماً از درک مطالب بودند و برخی فرضيه‌هاي باتلر را زیر سوال می‌بردند. دومین سمینار در اتاق کارمندان در مرکز محاسبات برگزار شد. دو دانشجو با دعوت باتلر به بحث و گفت‌وگو، روی PC‌هاي متصل به مؤسسه تکنولوژی جرجيا نشسته بودند. با استفاده از موقعیت

۱. به منظور اهمیت زیادی که در شرایط جاری تحولات با مکالمات رو در رو به عنوان شکلی از فرآیندهای اطلاعاتی اجتماعی پدیدار می‌شود مطالب ارائه شده توسط Giesecke, ۲۰۰۲ را مطالعه کنید.

ارتباطی که به صورت آنلاین بین باتلر و سمینار برقرار شده بود، می‌توان به راحتی منظور مرا از کانون‌زدایی ساختار نیافته و کاربرد اطلاعات منظم در شرایط آموزشی را درک کرد.

برای درک این موضوع، ویژگی شرایط ارتباطی اولین سمینار که بدون وجود کامپیوتر رخ داد، باید مختصراً بیان شود. شرایط بحث و گفت‌وگویی ایجاد شده بود که من به عنوان معلم با دانش‌آموزان در درک متون باتلر کار می‌کردم، درکی که موجب ایجاد سؤالات و موارد نامشخص می‌شد. هدف این سمینار، پنهان کردن مشکلات من در درک نبود بلکه بیان این مشکلات بود تا دانش‌آموزان با مثال‌های من برای بیان مشکلات خود در درک مطالب تشویق شوند.

وظیفه من در سمینار، ارائه درک صحیح و لازم از متن برای دانش‌آموزان نبود. من برای آنها یک تفسیر استاندارد لازم‌الاجرا (یعنی کامل و جامع) که به راحتی قادر باشند از متن با استفاده از قضاوت انعکاسی، استنتاج کنند، ارائه نکردم. بلکه من به همراه آنها به فرآیند قضاوت انعکاسی وارد شدم، تا درباره شک و تردیدها، احتمالات تفسیرهای متفاوت، سؤالات آزاد و روابط و مراجع چندگانه که در متون آکادمیک وجود دارد، مکاتبه کنیم. در پایان این فرآیند، لیستی از سؤالات درباره درک و تفسیر بدست آمد که گمان نمی‌کردیم بتوانیم بین خودمان حل و فصل کنیم و همچنین لیستی از سؤالاتی که به نظر ما برخی از نظریات باتلر را زیر سوال می‌برد. با تهیه این دو لیست، به اینترنت و باتلر متصل شدیم.

بالتر از همه آنچه که درباره موقعیت ارتباطی مخصوص بحث‌های

آنلاين ما با باتلر جالب بود، در حقيقت به طور ضمنی کانون‌زدایی در چهار بخش خواندن متون فارغ از کامپیوتر، خود را در مکالمات با باتلر به عنوان تجربه خاصی از همبستگی و ارتباط نشان دادند. در صحبت با باتلر خود را به عنوان جامعه‌ای متفکر نشان دادیم که سؤالاتی را طرح کردیم، مخالفت‌هایی کردیم، بحث‌هایی را ادامه دادیم، موضوعاتی را تغییر دادیم، مسائل جدیدی را مطرح کردیم و غیره. شرایط تکنیکی گفت‌وگو به این مسئله کمک کرده بود. البته باتلر فقط می‌توانست چیزهایی را که می‌نویسیم، ببیند، اما ما می‌توانستیم به طور شفاهی در هر زمانی با هم ارتباط برقرار کرده و درباره آنچه که می‌نوشتیم، بحث کنیم بدون اینکه باتلر بشنود.

فقدان تعیین یا به بیان دقیق‌تر و مثبت، فرصتی که به خودمان در برابر متن در سمینار اولی دادیم، اکنون به عنوان نقطه قدرت ما شده بود. نویسنده متن، که از دنیای گمنام کتاب‌های چاپی به گفت‌وگوی واقعی مجازی در بحث‌های آنلاين آورده شده بود، اکنون می‌توانست به طور مرحله به مرحله با مشکلات خواندن و اعتراض‌های انتقادی ما روبه‌رو شود. در انتقال از دنیای کتاب‌های چاپی به دنیای تعاملی گفت‌وگوهای نوشتاری، شرکت‌کنندگان سمینار به وضوح روشی را تجربه می‌کردند که در یک خواندن موفقیت‌آمیز، قضاوت انعکاسی به قضاوت انعکاسی بعدی منتهی می‌شود. باتلر به آن دسته از سؤالات ما که فراتر از درک متون بود با جمع کردن آنها در بازتاب نظرات خودش پاسخ داد و بنابراین به ما کمک کرد که درک کنیم چگونه دانش را فرآیند‌گذرای تفکر است، فرآیندی که متون خوب و مناسب خوانندگان خود را دعوت می‌کند تا

به تفکر درباره خودشان پردازند.

تمایل دارم تجربه خود را در استفاده از اینترنت در سمینارهای فلسفه در دانشگاه Friedrich schiller در Jena و در سمینار در اصول اخلاق ارسطو که در ترم تابستان در سال ۱۹۹۹ برگزار کردم، تعریف کنم. در چارچوب این سمینار سعی کردم از شبکه جهانی وب به روشی هدفمند استفاده کنم تا موضوع بحث و توانایی دانش‌آموزان در درک خود و دوستانشان به عنوان نویسندگان یا نویسنده متون را بهبود بخشم.

شرکت‌کنندگان خود را برای موضوعات خاص ارسطو با نوشتن خلاصه‌های کوتاه و نظرهایی درباره متن‌های مربوطه قبل از جلسه آماده کردند. یک هفته قبل از نشست مربوطه، این خلاصه‌ها با انتشار آن در صفحه (سایت اینترنتی) سمینار که بدین منظور تهیه شده بود، در دسترس همه قرار گرفت. بنابراین هر شرکت‌کننده نمونه‌ای از جملات منتشر شده از همه دانش‌آموزان را قبل از نشست به دست می‌آورد. روش سمینار به این گونه بود که یک شرکت‌کننده به اصطلاح ارائه تحقیق می‌داد. این ارائه تحقیق متون ارسطو را بازسازی می‌کرد و با این کار، خلاصه‌ها و نظرات شرکت‌کنندگان را به عنوان متون ثانوی ارائه می‌داد.

بدین طریق نویسندگان خلاصه‌ها و نظرات خیلی زود تجربه‌ای درباره خوانده شدن و جدی گرفته شدن به عنوان نویسنده را تجربه می‌کردند. آنها احساس کردند که چگونه یک متن از نویسنده در رسانه انتشار بیگانه می‌شود و چه فرآیندهای ساختار شکن انعکاسی برای ساخت مجدد تفکر در خواندن نیاز هستند. بدین طریق با نوشتن جمعی و انتشار، آنها نوع جدیدی از خواندن‌های متفکرانه را یاد می‌گیرند که

ديگر متن را به عنوان مجموعه دانشي ارائه شده از قبل و تحت عنواني خاص درک نمي‌کنند. بلکه متن را به عنوان ابزاري مي‌شناسند که بايد به شيوه‌اي کاربردي و بامعنا، با استفاده از قضاوت انعكاسي در يك فرآيند فكري مشارکتي و تعاملی و آزاد به کار ببرند.

شکي نيست که امکان داشت که به درجه مشابهي از درهم‌تنيدگي بين خلاصه‌ها و نظرات دانش آموزان، ارائه تحقيق، متن خواني و بحث و گفت‌وگو در سمينار برسيم، حتي اگر خلاصه‌ها و نظرات و تحقيقات در اينترنت گذاشته نمي‌شدند و تنها کپي‌هايي از بحث منتشر مي‌شدند. اما در انجام چنين کاري از جنبه‌ي مهمي که از ويژگي اينترنت ناپديده گرفته مي‌شد. با پخش شدن در شبکه، جامعه بسته سمينار، خصوصيت عمومي تر مي‌يابد. اين امر دانش آموزان را به يادگيري زودهنگام براي جدي شمردن متن‌هايشان سوق مي‌دهد نه صرفاً به عنوان متون سمينار بلکه براي انتشاراتي در سطوح بالاتر و نوشتن آنها به صورتي که جامعه فراتر از سمينار آنها را به راحتی بخواند و درک کند.

توسعه بيشتري اين جنبه، هدف دوره‌هاي بعدي‌ام در سمينارهاي Jena شد، سميناري که تحت عنوان «درآمدي بر فلسفه تحليلي» که در زمستان سال ۲۰۰۰ / ۱۹۹۹ ارائه کردم. در اين سمينار، استانداردهاي رسمي آکادميک در نوشتن خلاصه‌ها، نظريات و ارائه تحقيقات در سطحي بالاتر از سمينار ارسطو برگزار شد. در موازات آن انتصاب شمارشگرهاي ورود به صفحات اينترنتي اين امکان را به دانش‌جويان داد تا تعداد دفعات کليک بر روي نشريات آنها را پي‌گيري کنند، يعني تعداد مشاهده‌کنندگان که نشريات خود را به دست آورند. اين کار

انگیزه شرکت کنندگان سمینار را افزایش می‌داد و آنها را به نشر متن‌هایی سوق می‌داد که از استانداردهای برجسته‌تری برخوردار بودند (هم از لحاظ رسمی و هم محتوا) و حتی (گاهاً در یک گروه) مطالب خود را بهبود بخشند و مطالب ابتدایی را بازمینی کنند.

به طور همزمان در این دوره استفاده از ساختار متون لینک‌دار شبکه جهانی وب را، بیش از سمینار ارسطو، با شبکه‌بندی دقیق واضح‌تر کردیم. این امر بازتاب این حقیقت است که در این سمینار، دانشجویان متون یکدیگر را به دقت خواندند و آگاهی از روشی که سمینار، به عنوان مجموعه‌ای منعکس‌کننده و منتشرکننده در اینترنت، با خوانندگانی روبه‌رو می‌شود که به طور همزمان فراتر از دنیای سمینار می‌رود، به دست آوردند.

این نمونه‌ها از تدریس‌های خودم این امر را روشن می‌کند که نه تنها اینترنت چالشی بزرگ برای تئوری پردازان و تدریس‌کنندگان رسانه است بلکه می‌تواند تکانه‌های خلاقانه‌تری را برای دانشجویان در رشته‌ای منصرف و مستقل از رسانه همچون فلسفه بوجود آورد. به علاوه، این نمونه‌ها مشخص می‌کنند که در تدابیر آموزشی تنها خرید تکنولوژی‌های جدید کامپیوتری، برقراری ارتباطات شبکه و نصب نرم‌افزارهای آموزشی هوشمند، کافی نیست. تعامل تکنیکی با رسانه جدید به هیچ وجه شرایط کافی برای توسعه قضاوت انعکاسی نمی‌باشد.

این خوش‌بینی نادرست، که امروزه بسیاری از مدرسان و سیاستمداران منتشر می‌کنند، مبنی بر جبرگرایی رسانه‌ای می‌باشد. بر خلاف این جبرگرایی باید تأکید کنیم که پیشرفت هدفمند قضاوت

انعکاسی جایگاه آموزشی خود را نه در لابراتور کامپیوتری و مقابل صفحه اینترنت بلکه در شرایط ارتباطی و روزمره و رو در رو و بدون استفاده از کامپیوتر آموزش آغاز می‌شود.

در طول مدرسه و مقاطع آموزشی بالاتر، نشریات و رادیو می‌توانند نقش مهمی در توسعه کارایی‌های مناسب رسانه در عصر اینترنت داشته باشند. با این کار، متدها و منابع بیشتر به عموم مخابره می‌شوند، روزنامه‌نگارانی که به قضاوت انعکاسی می‌پردازند، به اهمیت بیشتر شرایط گذشته رسانه جمعی پی می‌برند. تجارب نشان داده‌اند که شفافیت بیشتر و صداقت روزنامه‌نگاری نه تنها تأثیر مثبتی بر کیفیت محصولات روزنامه‌نگاری دارد، بلکه استفاده کاربردی اطلاعات برای خوانندگان و بینندگان را افزایش می‌دهد. هر دو تأثیر با ارائه جزئیات پیش‌زمینه، ارائه روش‌های تحقیق و با در دسترس قرار دادن نتایج در اینترنت و در یک پایگاه یا صفحه وب خصوصی روزنامه، افزایش می‌یابد.

بر خلاف پیش‌زمینه فلسفه عمل‌گرایانه‌ی رسانه، موقعیتی محافظه‌کارانه در ارتباط با تصورات آینده درباره همزیستی روزنامه‌ها، رسانه‌های سمعی بصری و اینترنت در فرارسانه تعاملی حاصل می‌شود. از لحاظ عمل‌گرایی، فشار تعاملی که در اینترنت با آن روبه‌رو هستیم، جامعه را بیشتر به سمت بازنگری رسانه تک‌واحدی، آرام و صلح‌جو سوق می‌دهد تا به نیاز به استفاده تعاملانه رسانه‌های جمعی قدیمی. لذت بردن از برنامه‌های پایان یافته‌ی مولفان شناخته شده، احساس خوبی دارد. خصوصاً هنگامی که استانداردهای روزنامه‌نگاری به طور کیفی از طریق رقابت رسانه در اینترنت بهبود می‌یابند. بهترین مثال از

این دسته، توسعه روزنامه هفتگی آلمانی Die Zeit در سال‌های اخیر می‌باشد. در اینجا رقابت سالم و همکاری درست در اینترنت، به شدت به بهبود محتوا منجر شده است. چنین چیزی را نمی‌توان درباره فرمت‌های شبه تعاملی و دوگانه تلویزیون مانند Big Brother، که نیروی محرک آن ابزار وبکم اینترنت و ساختارهای ارتباطی چت می‌باشند، بیان کرد.^۱

به طور همزمان، با درخواست‌هایش برای تدوین قضاوت انعکاسی مخصوص اینترنت، فلسفه عمل‌گرایانه‌ی رسانه در برابر تلاش‌های محصورکننده اینترنت را با سلسله مراتب گیرنده - فرستنده تک‌خطی می‌باشد. عنوان‌هایی چون پنخس زنده اینترنتی «web casting» و «انتقال تکنولوژی»^۲ (Push technology) با تلاش‌های بی‌نیازسازی از تحقیق و پژوهش اطلاعات در اینترنت با انتقال اطلاعات مورد علاقه از مرکزی از پایگاه‌های فعال به دریافت‌کنندگان منفعل اطلاعات، مرتبط هستند. هیچ شکی در فواید چنین خدماتی در اینترنت وجود ندارد. اما به طور همزمان، به عقیده من، این از لحاظ اخلاق رسانه مهم می‌باشد که سیستم باز اطلاعات و ارتباطات اینترنت برای هر کاربر، باقی بماند.

در ناحیه پایگاه داده‌ها، گرایش شدیدی نسبت به بازاریابی حقوق دسترسی، در حال شکل گرفتن می‌باشد. از منظر فلسفه رسانه عمل‌گرایانه به عکس‌العمل‌های سیاسی نیاز می‌باشد. دسترسی به پایگاه

۱. البته، مفاهیم خاص بیشتر برای تعامل بین قالب‌های تلویزیونی می‌توانند توسعه یابند در این باره مطالب ارائه شده توسط Wyver, ۱۹۹۹.?? را مطالعه کنید.
 ۲ در این سرویس کاربر نرم‌افزاری را دانلود می‌کند و منتشرکننده نرم‌افزار در حوزه انتخابی کاربر، اطلاعاتی را به صورت روزانه می‌فرستد.

داده‌های مناسب، مانند سیستم اطلاعات تجاری Lexis-Nexis، که امکان دسترسی موضوعی به مهم‌ترین نشریات بین‌المللی را می‌دهد، باید در دسترس هر تعداد از افراد که ممکن است و مستقل از درآمدشان، قرار گیرد. این امر بر نشریه و پایگاه داده اقتصادی آلمانی Genios، که هر کس می‌تواند در آرشیوهای نشریات آلمانی‌زبان در محیطی آسان و با هزینه‌ای نه خیلی کمتر از Lexis-Nexis جست‌وجو کند، نیز مصداق دارد. با این سودجویی گزاف می‌توان به طور مثال با پایگاه‌های داده رایگان در مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، عمارت‌های شهری و امکانات استفاده عمومی رسانه، مقابله کرد. اما انتشاراتی‌ها باید از خودشان بپرسند که آیا نسخه‌های رایگان آرشیو روزنامه‌شان در صفحه روزنامه یا نشریاتشان در میان‌مدت یا طولانی‌مدت مزایای بیشتری در بر دارد یا عرضه آرشیوها از طریق Genios.

آرشیوهای خوب، خوانندگان را به صفحه اصلی روزنامه جذب می‌کنند و از این طریق، جلب توجه به صفحه، شمار مشترکان و مشتریان وفادار افزایش می‌یابد و شکل مؤثری از تبلیغات و روابط عمومی می‌باشد. اگر مزایای اقتصادی جلب توجه آرشیوهای آزاد با درآمدهای پولی بازاریابی مقایسه شود، به نظر من نوع دوم در برابر مزایای مداوم اقتصاد جلب توجه به وضوح کم می‌آورد. عرضه به بازار در قالب Genios به طور مثال به معنی در دسترس کردن آرشیوها برای آن کاربرانی که به قدر کافی از لحاظ مالی غنی هستند که یک یورو برای هر جست‌وجو پردازند و همین‌طور هزینه‌ای بین ۱/۸ و ۲/۷ یورو برای هر مقاله روزنامه‌ای که روی آن کلیک می‌کنند، پردازند. توجه کنید که اینها

هزینه‌هایی برای آرشيوهای قدیمی هستند و نه برای خبرهای جدید. آرشيوهای روزنامه بدین طریق، یک ابزار مصنوعی جست‌وجو برای نخبگان اقتصادی می‌باشد. برعکس، با مشتریان عادی هنوز همچون اقلیت‌هایی که مورد اعتماد نیستند - و به همین دلیل نباید شکل‌های هوشمند آرشيوهای انتقادی به آنها ارائه شود - برخورد می‌شود.

در این متن باید اشاره کنیم که دسترسی به اطلاعاتی که تا حد امکان ارزان هستند باید به عنوان فاکتوری مثبت در نظر گرفته شود، که کمک مهمی به اقتصاد کشور و کارآفرینی می‌کند. (Mosdorf ۱۹۹۸) به علاوه، در زمانی که تأمین حقوق بازنشستگی خصوصی می‌شود و اطلاعات بازار کالا به شدت مهم می‌گردد، برابر بودن حقوق دسترسی به اطلاعات خاص اقتصادی در حوزه اقتصادی، شرایط مهمی برای جوامع اقتصادی می‌باشد.

در حالی که شهروندان هنوز هم به اطلاعاتی که از طریق سیستم رسانه‌های جمعی به آنها منتقل می‌شود، متکی هستند، با کمک اینترنت می‌توانند مستقیماً خود را از «منبع» آگاه سازند. بدین طریق حق آزادی اطلاعات، مبنی بر این «که نه تنها اطلاعات باید از بلکه در منابع آموخته شوند (Herzog ۱۹۹۴)»، به شیوه جدیدی به کار می‌رود. در سال ۱۹۷۹ فیلسوف فرانسوی لیوتارد در کتاب خود به اسم «شرایط فرامدرن»^۱ تأکید می‌کند: «کامپیوتری کردن جامعه [...] می‌تواند ابزاری «رویایی» برای کنترل و تنظیم سیستم بازار شود، و تا شامل خود دانش شود و به طور

۱. *The Postmodern Condition*

کامل با اصل اجرایی اداره شود. در این صورت، به طور ناگزیری شامل استفاده از ترس می‌باشد. اما می‌تواند با تجهیز گروه‌هایی که بحث فراتجویزی می‌کنند به اطلاعاتی که معمولاً برای تصمیم‌گیری درست و آگاهانه فاقد آن هستند، کمک‌کند. مسیری که باید برای کامپیوتری کردن به دومین روش، دنبال شود، تقریباً ساده می‌باشد: به عموم مردم دسترسی آزادانه به بانک‌داده‌ها و حافظه‌ها داده شود. (Lyotard ۱۹۸۴, ۶۷) برای این کار نیازی به اضافه کردن چیزی نیست.

۳. معرفت‌شناسی تجربه رسانه

بر خلاف پیش‌زمینه شرایط سیاسی - رسانه و آموزشی و اقتصادی که من ترسیم کردم، روشن می‌شود که در عصر اینترنت، برای بهینه کردن شرایط دموکراتیک ارتباطات هم در حوزه اقتصادی‌سازی فضای مجازی و هم در ارتباط با یک‌پارچه‌سازی اینترنت در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌های جمعی، راه‌هایی گشوده شده است. راه‌های اشاره شده خصوصیات عمل‌گرایانه دارند، که از طریق آن فرصت‌های بسیاری که اینترنت برای کارهای اجتماعی - سیاسی در همه مراحل زندگی و اجتماع ارائه می‌کند، را می‌توان به شیوه‌ای کاملاً پیچیده و هدفمند درک شود.^۱ آنچه که در اینجا بسیار مهم است، بحث انتقال از شیوه نظری به شیوه عمل‌گرایانه معرفت‌شناسی است، که بر اساس شرایط اقتصادی، آموزشی و سیاسی - رسانه‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم، باید پیوسته طرح‌ریزی شود.

۱. درباره نواحی عینی کارهای سیاسی مطالب ارائه شده توسط ۱۹۹۸, Maal/Leggewie, Kamps, ۱۹۹۹ و Gimmler, ۲۰۰۰ را مطالعه کنید.

شکل‌های استفاده تک‌خطی و تک‌گویی از تعامل با رسانه عمده چاپ، رادیو و تلویزیون، که خود را در قرن بیستم تثبیت کرده‌اند، درکی نظریه‌پردازانه از خود و جهان را القاء می‌کنند. بسیاری از بینندگان آگاهی از این حقیقت که صدا و تصویری که در اتاق نشیمن ما نفوذ کرده‌اند، هنوز هم ارتباطی با دنیای واقعی دارند، را از دست داده‌اند. ارتباط بین معنای نشانه‌ها و رویه‌های عملی هنوز غیر قابل حل باقی مانده است. به طور نمونه تلویزیون چرخه‌ی بسته‌ای از سمبل‌ها را ایجاد می‌کند که دائماً خود را از روابط زمانی - مکانی عمل‌گرایی جدا می‌سازد.

بخش زیادی از جمعیت اروپا و ایالات متحده با نوعی بی‌تفاوتی سیاسی و عدم فعالیت مشخص می‌شوند، که در مشارکت‌های پایین سیاسی در جوامع مدرن دموکراتیک نمایان می‌شود. این پیشرفت‌ها با شکل‌های نظریه‌پردازانه استفاده در تعامل با رسانه عمده (تلویزیون)، شکل گرفته‌اند. برای اکثر بینندگان رسانه‌های جمعی قدیم، دنیایی که چنین رسانه‌هایی منتقل می‌کنند، حقیقتی به نظر می‌رسد که نباید تغییر داده شوند بلکه باید صرفاً کپی یا بازسازی شوند.

بر خلاف آن، ارتباط با اینترنت می‌تواند در ایجاد لایه‌هایی از عمل‌گرایی در منطق عمومی در مورد شکل دادن واقعیت، دخیل باشد. در این باره می‌توان گفت که استفاده مؤثر از امکانات بی‌شمار محیط انتقالی جدید (اینترنت)، به میزان زیادی به حفظ بعد عمل‌گرایی شبکه یا توسعه آن در قالب سیستم رسانه دیجیتال متشکل از چاپ، رادیو و تلویزیون، بستگی دارد.

اگر پیشرفت‌های اخیر در این زمینه و در مرکز آن تجاری‌سازی

اینترنت و رسانه‌ای کردن آن به طور جمعی بررسی شوند، دلایلی برای بدبینی وجود دارند. ترکیب بزرگ‌ترین تولیدکننده شبکه جهانی اینترنت America online با تولیدکننده رسانه جمعی Time Warner، به وضوح تمایل زیاد اقتصادی برای دنبال کردن مضامین و ساختارهای صنعت سرگرمی در اینترنت را نشان می‌دهد. به همراه آن خطر نابود کردن بخشی از ساختار عمل‌گرایانه‌ی اینترنت در ارتباط با تجاری‌سازی آن در تلاش برای سازگار کردن آن با دورنمای رسانه‌های مرسوم و تبدیل آن به فرمت آینده تلویزیون، وجود دارد.

چالش مهم فلسفه عمل‌گرایانه‌ی رسانه، مخالفت با وسوسه رایج در رسانه و تئوری ارتباطات، برای مشروعیت بخشیدن به این گرایش با وسایل آکادمیک و با بکار بردن مفاهیم و اصول نظریه‌پردازی در محیط اینترنت، می‌باشد. برنامه فلسفه رسانه عمل‌گرایانه، علیه این چالش با تلاش برای بررسی نقل و انتقالات حاصل از برهم کنش بین رسانه انتقالات تکنیکی، رسانه ارتباطات نشانه‌ای و رسانه زمانی - مکانی در ارتباط با دلالت‌های معرفت‌شناسی رسانه‌شان و با استفاده از نتایج عمل‌گرایانه‌ی حاصله برای تدوین شکل‌های دموکراتیک اقتصادی، آموزشی و رسانه جمعی استفاده از اینترنت، عکس‌العمل نشان می‌دهد.

پایه‌هایی برای تحقق این برنامه با شرح درک فلسفی وسیع از مفهوم رسانه در این کتاب بیان شده است. این متون روابط به هم پیچیده بین رسانه ادراک حسی، رسانه نشانه‌ای و رسانه انتقالات تکنیکی را مورد هدف قرار داده است. در بررسی این روابط به هم پیچیده با استفاده از نمونه اینترنت، تمرکز از یک طرف برای پاسخ به این سؤال است که

چگونه تحولات در حوزه انتقالات تکنیکی رسانه می‌تواند منجر به تغییر استفاده ما از تصاویر، زبان و نوشتار شود و از طرف دیگر در پاسخ به این سؤال خواهد بود که چگونه تحولات در حوزه رسانه‌های ارتباطات می‌تواند بر درک ما از زمان و فضا (مکان) اثر گذارد.

طرح این سؤالات منجر به ایجاد سؤالاتی دیگر هم می‌شود مانند چه تغییرات در حوزه رسانه زمانی - مکانی، چه تأثیری بر درک ما از واقعیت و ساختار فرهنگ می‌تواند داشته باشد. در ارتباط با این موضوع وظیفه بسیار مهمی برای فلسفه رسانه عمل‌گرایانه در آینده وجود دارد. این تحقیق می‌تواند در قالبی از زیرمجموعه فلسفه رسانه عمل‌گرایانه با عنوان «معرفت‌شناسی تجربی رسانه»، انجام شود. این زیرمجموعه با تحقیق‌هایی درباره رسانه‌های انتقالات تکنیکی به عنوان ابزارهایی بسیار قوی برای تحول درک هر روزه ما از واقعیت با تأثیراتی که بر رسانه‌های روابط نشانه‌شناسی و رسانه‌های درک زمانی - مکانی می‌گذارد، مورد توجه قرار خواهد گرفت. به منظور دستیابی به این هدف، روش‌های تحقیقی که امکان پژوهش در مورد تحولات را می‌دهند، باید تدوین شوند تا نتایج تحقیق در آینده به صورت قابل اعتمادی از طریق شکل‌دهی انتقالات نیمه تاریخی رسانه در شیوه فعال سیاسی، به کار روند. (Giesecke ۲۰۰۲a)

نقش اصلی برای چنین پروژه‌ای را بازرسی تجربی بازخوردهایی ایفا می‌کند که ممکن است بین دیدگاه مشترک تشکیل شده توسط رسانه و معرفت‌شناسی روزمره درک روزمره ما از خود و جهان پدیدار شود. در اینجا «معرفت‌شناسی روزمره» نه تنها به معنی ساختار کلی شیوه‌های استفاده از رسانه‌های روابط نشانه‌ای و رسانه‌های روابط زمانی - مکانی

می‌باشد. بلکه به علاوه، این مفهوم درک فرهنگی از واقعیت که بر این اساس در هوشیاری روزمره به وجود آمده، را نیز دربر می‌گیرد.

در فلسفه مدرن بحث بسیاری درباره درک هوشیاری روزمره از واقعیت وجود دارد. ولی به ندرت بین درک صریح و غیر صریح واقعیت، تمایز گذاشته شده است. به صورت غیر صریح و ضمنی، درک واقعیت برای حس مشترک در دنیای غرب کمابیش به طور عمل‌گرایانه ساخته شده است.^۱ در کارهای روزمره در این باره سؤال نمی‌کنیم که آیا افراد و چیزها همان‌طور که در ظاهر هستند در واقعیت هم به همان‌گونه هستند یا نه. با مردم و چیزها بدون اتکا به شهود واقعی یا ضدواقعی در ارتباط هستیم. همین که مردم و چیزهایی که با آنها درگیر هستیم به نحوی بتوانند با اهداف و برنامه زندگی ما مرتبط شوند، کفایت می‌کند. در اینجا سؤال وضعیت واقعی‌شان حتی هنگامی که مشکلاتی در ارتباط با خود و محیط اطرافمان رخ می‌دهد، به وجود نمی‌آیند. زیرا همچون یک قانون، این مشکلات نه با تاملات فلسفی درباره حقیقت واقعیت، بلکه با ارزیابی‌های عینی درباره تغییرات تکنیکی شرایط واقعی قابل حل می‌شوند.

در این باره می‌توان گفت که دیدگاه مشترک معرفت‌شناسی روزمره، خصوصیات استعاری بیشتری در ارتباط با درک غیر صریح و ضمنی دیدگاه مشترک از خود و دنیا دارد. در مقایسه با آن، روش مناسب معرفت‌شناسی، هنگامی که به درک صریح از خود و دنیا توجه شود،

۱. در ارتباط با مطالب ارائه شده توسط Hedegger، من آن را با جزئیات کامل با در نظر گرفتن ساختار مهم موقتی شناخت امروز خود از دنیا و خود در ۱۰۱ - ۸۳، Jandboth، ۲۰۱۱ را نشان دادم.

حاصل می‌شود. در اینجا ابتدا باید بگوییم که درک روشن و صریح واقعیت به میزان قابل توجهی از درک غیر صریح و ضمنی، متفاوت می‌باشد. در درک صریح، شهود و نظریه‌های واقع‌گرایانه و ضد واقع‌گرایانه‌ی مختلفی بکار می‌روند که به سختی می‌توانند با رویه مدیریت عمل‌گرای موقعیت‌ها روزمره تطابق داده شوند.

این فضای درک صریح واقعیت است که من در صحبت از معرفت‌شناسی روزمره دیدگاه مشترک در معنای صحیح در ذهن دارم. در اصل، این معرفت‌شناسی به روی تحلیل‌ها با استفاده از ابزارهای تحقیق اجتماعی و تجربی کمی و کیفی باز می‌باشد. تاکنون در فلسفه استفاده‌های بسیار کمی از امکانات فراهم شده علوم اجتماعی مدرن، شده است. در قالب معرفت‌شناسی تجربی رسانه، این امید وجود دارد که براساس تحقیقات فلسفه‌ای فراشاخه‌ای، این وضع تغییر کنند.^۱

فرضیه پایه‌ی معرفت‌شناسی تجربی رسانه، این است که درک صریح از خود و دنیا، طبق رسانه‌ای که از آن استفاده می‌کنیم، توسعه می‌یابد یا تغییر می‌کند. از این منظر معرفت‌شناسی آکادمیکی که دانشمندان ارائه کرده‌اند به طور اساسی با دیدگاه مشترک تفاوت ندارد. آنها هم به میزان زیادی از بازتاب‌های نیمه خودآگاه استفاده از رسانه که دانش و تفکر ما در آن رخ می‌دهد، حاصل می‌شوند. سنت‌های فلسفی که مطابق با خودشناسی آگاهانه، این بازتاب‌ها در آن رخ می‌دهند، نقش مهمی را در آن ایفا می‌کند.

۱. تحلیل جنبه‌های مختلف شناخت روزمره خود درباره دنیا و خودمان که Antje Gimmler و من انجام دادیم از پرسش‌نامه‌های خاص - اجتماعی به عنوان ابزارهای تجربی استفاده کردیم که ممکن است به عنوان نمونه‌ای از یک مطالعه مقدماتی که تاکنون در این راستا انجام شده، در نظر گرفته شود.

اما این سنت‌ها هم مستقل از شکل‌های استفاده از رسانه، که به طور صریح یا غیر صریح در آنها رسوب کرده‌اند، نیستند.

با این چشم‌انداز به زیر سوال بردن معرفت‌شناسی تجربی رسانه، نه در بحث بین واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی قرار می‌گیرد، و نه در بحث بین بازنماگرایی و ضدبازنماگرایی. زیرا این دو بحث فلسفی بیشتر در این باره هستند که دیدگاه مشترک، خود طبق ساختار درونی آگاهی‌های انسان، ساختار ذهنی و غیر ذهنی، و طبق شرایط مادی و غیر مادی معنا، زبان یا حد فاصل بین هر دو، چگونه ساخته شده است. معرفت‌شناسی تجربی رسانه نه به این سؤال که «واقعاً» چه حقیقتی برای دیدگاه مشترک وجود دارد (کپی واقع‌گرایانه یا بازسازی ضد واقع‌گرایی) می‌پردازد و نه به این سؤال که چگونه همیشه با واقعیت برخورد می‌کنیم (دانستن بازنماگرایانه یا عمل ضد بازنماگرایی).

به جای آن، با ارتباط دادن طیفی از درک‌های متفاوت از واقعیت، با چارچوب شرایط رسانه سر و کار دارد.^۱ بر این اساس معرفت‌شناسی تجربی رسانه، این سؤال عمل‌گرایانه را دنبال می‌کند که چگونه تکنولوژی رسانه می‌تواند برای ایجاد مفاهیمی از واقعیت و معرفت‌شناسی روزمره برای پیشرفت و پیشرفت‌های بیشتر در شکل‌های دموکراتیک جامعه، دخیل باشد. همان‌طور که در این کتاب با استفاده از نمونه اینترنت نشان داده شده، این امر شامل تأثیر متقابل پیچیده‌ای بین فضای امکانات تکنیکی و عادت‌های استفاده، هم عادت‌های قدیمی و

۱. برای رسیدن به یک دید کامل، شناخت‌های مختلف تاریخی درباره واقعیت در ارتباط با نیروی آشکاری برای موقعیت کنونی رسانه بررسی کردیم که در این مطالب ارائه شده توسط Lesch, ۱۹۹۸ را مطالعه کنید.

عادت‌های جدید که در شرایط رسانه متحول شده، می‌شود. به علاوه، باید در نظر بگیریم که در شرایط فرارسانه‌ای، طیفی از درک‌های متفاوت حقیقت، مخصوص به شکل‌های خاص استفاده از رسانه، روی کار می‌آیند. به این دلیل، در شرایط کنونی رسانه، خیلی منطقی به نظر نمی‌رسد که دیدگاه مشترک یک‌نواختی را به عنوان نقطه آغاز در نظر گرفت. به جای آن کار واضحی که باید انجام شود این است که در عصر اینترنت دیدگاه مشترک به عنوان آگاهی انعکاسی که به طور فزاینده‌ای در حال آزمایش درک صریح می‌باشد، در نظر گرفته شود.

در حالیکه در دوره گوتنبرگ عمدتاً معرفت‌شناسی واقع‌گرا و در عصر تلویزیون عمدتاً معرفت‌شناسی ضد واقع‌گرا، شهرت داشتند، اینترنت می‌تواند به رسوب‌گرایی عمل‌گرا، در سطح درک صریح، در علوم و دنیای گذرا کمک کند.

فصل‌های ۶ - ۴ کتاب حاضر در تلاش هستند که نشان دهند که به چه روشی و با چه پیش‌فرضی استفاده ما از رسانه و معرفت‌شناسی روزمره در ارتباط با آن می‌تواند در شرایط انتقال رسانه عمل‌گراسازی شوند. تحقیقات آینده درباره فلسفه عمل‌گرای رسانه باید نشان دهند که به چه روشی و با چه پیش‌فرضی معرفت‌شناسی روزمره واقع‌گرا و ضد واقع‌گرا توانستند به نوبت در عصر گوتنبرگ و عصر تلویزیون ثابت شوند.

بنیان یا لایه اصلی فلسفه رسانه کاربردی که در این کتاب بررسی شد برای بررسی‌های بعدی با توجه به هم پیشرفت زیربخش‌های فردی و هم جزئیات اقدامات تاریخی آن، باز است. این گشایش انعکاسی از خصوصیت پایه و اساس آن است که قبلاً در مقدمه مورد تأکید قرار گرفته و کتاب حاضر را خاص می‌کند. ساختمان آن هنوز هم باید کامل

شود. با خلاصه‌ای که در اینجا بیان شد، فلسفه رسانه عمل‌گرا هنوز در مراحل اولیه خود می‌باشد.

این نتیجه را می‌توان در تحقق تاریخی آن هم مشاهده کرد. تحقیقات بعدی باید ارتباط بین تحولات تکنیکی رسانه و معرفت‌شناسی روزمره ما را در ارتباط با فرهنگ‌های رسانه‌ای مدرن بازسازی کنند. به علاوه، یک بازسازی عمل‌گرادر تغییرات اساسی رسانه که در دوره باستان با تحول از شفاهیت به کتبیّت، و در قرون وسطی با تغییر از خوانش مذهبی شفاهی به خوانش آرام آکادمیک، و در دوره مدرن و مدرنیته با توزیع کتاب‌های چاپی رخ داده بودند، مورد نیاز است.^۱ به علاوه، تغییراتی که به وسیله تکامل تکنولوژی‌های مجازی پدیدار شده‌اند، برای پیشرفت‌های فلسفه عمل‌گرای رسانه به میزان قابل توجهی اهمیت پیدا می‌کنند.

این طرح اولیه از کارهای آینده، نمای اصلی از توضیح سیستماتیک و تاریخی مفهوم اصلی فلسفه رسانه عمل‌گرایانه را ترسیم می‌کند و به طور همزمان فقط یکی از چندین کانون تحقیقات آینده را شامل می‌شود. کانون دوم از این حقیقت حاصل می‌شود که فلسفه رسانه عمل‌گرا خود را به عنوان یک «شاخه خدمات» نه تنها در فلسفه بلکه در بین رشته‌ها می‌باشد. یکی از خدمات فراشاخه‌ای که به اجرا می‌گذارد شامل تحقیقات عمل‌گرایانه آکادمیک درباره بنیان‌های تغییر یافته و حدود متحول آن شاخه‌های آکادمیکی می‌شود که رسانه را در قرن

۱. در این باره شمار زیادی از کارهای برجسته موجود می‌باشد که به عنوان نمونه در اینجا هر دو کتاب Cavallo و chartier را ذکر می‌کنم و همین‌طور کارهای مربوطه Michael Giesecke, ۱۹۹۱/۱۹۹۸ را ذکر می‌کنم.

بسیستم هدفی شناخته شده قرار دادند. منظور متتحقیقات رسانه و ارتباطات می باشد. در اصطلاح شناسی نظریه سیستم‌ها می توان عملکرد و خدمات فراشاخه‌ای فلسفه رسانه عمل‌گرا را به عنوان مشاهدات درجه سوم تعریف کرد یعنی مشاهده‌ی مشاهده‌کنندگانی (= بررسی ارتباطات و رسانه) که مشاهده‌کنندگان (= رسانه) را مشاهده می‌کنند.

توسعه رهنمودهای عمل‌گرایی، بخشی از دامنه اهداف تحقیقات آکادمیک در رسانه و ارتباطات می‌باشد، که البته اگر به روز و متناسب برای آینده باشند. این رهنمودها می‌توانند به عنوان مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها برای توسعه بیشتر تحولات شاخه‌ی مطالعات ارتباطات و رسانه در عصر اینترنت باشد.^۱ پی‌آمدهای چرخش عمل‌گرایی - همان‌طور که در این کتاب از منظر فلسفه‌ی رسانه ترسیم شد - باید برای مطالعات ارتباطات و رسانه ترسیم شوند.

در اینجا آرزو می‌کنم که با کمک تحقیق و آموزش فلسفه‌ای - رسانه‌ای در زمینه مطالعات فرهنگی، ارتباطات و رسانه، در آینده، تغییرات بنیادی رسانه را منفعلانه به عنوان وقایع سرنوشت‌ساز در تاریخچه‌ای از تکنولوژی تلقی نکنیم. اعمال کاربردی مفهوم فلسفه رسانه عمل‌گرایانه، که اصول آن در این کتاب بیان شد، به دنبال آشکار کردن فضاهای بدون شکل سیاسی - رسانه‌ای می‌باشد. این امر با کمک درک عمل‌گرایانه‌ی اقدامات عملی معطوف به شکل‌دهی دموکراتیک آینده، انجام‌پذیر خواهد بود.

۱. در این باره مطالب ارائه شده توسط Schmidt, ۲۰۰۰ و همچنین صفحات (آنلاین) که آلمانی‌ها برای انتشارات و علوم ارتباطی از شناخت خود ارائه کرده‌اند را مطالعه کنید.

پایان

منابع

- Abel, Günter (۱۹۹۳): *Interpretationswelten. Gegenwartsphilosophie jenseits von Essentialismus und Relativismus*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Abel, Günter (۱۹۹۹): *Sprache, Zeichen, Interpretation*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Adorno, Theodor W. (۱۹۶۳a): 'Fernsehen als Ideologie', in *Eingriffe. Neun kritische Modelle*, Frankfurt/Main: Suhrkamp, ۸۱-۹۸.
- (۱۹۶۳b): 'Prolog zum Fernsehen' in: *Eingriffe. Neun kritische Modelle*, Frankfurt/Main: Suhrkamp, ۶۹-۸۰.
- Allen, Barry (۱۹۹۴): 'Putnam und Rorty über Objektivität und Wahrheit'“, *Deutsche Zeitschrift für Philosophie* ۶, ۹۸۹-۱۰۰۰.
- Altmeppen, Klaus D. and Karmasin, Matthias (eds)(۲۰۰۱): *Grundlagen der Medienökonomie*, ۲ vols, Opladen and Wiesbaden: Westdeutscher Verlag.
- Anders, Günter (۱۹۵۶): *Die Antiquiertheit des Menschen. Über die Seele im Zeitalter der zweiten industriellen Revolution*, vol. ۱, Munich: Beck.
- Apel, Karl-Otto (ed.)(۱۹۷۶): *Sprachpragmatik und Philosophie*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- (۱۹۸۰): *Towards a Transformation of Philosophy*, trans. Glyn Adey and David Frisby, London: Routledge & Kegan Paul.

- Arnheim, Rudolf (١٩٥٤): *Art and Visual Perception. A Psychology of the Creative Eye*, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Austin, John Langshaw (١٩٦٢): *How to Do Things with Words*, Oxford: Clarendon Press.
- Ayer, Alfred (٢٠٠١): *Language, Truth, and Logic*, London and New York: Penguin.
- Baudrillard, Jean (١٩٧٨a): *Agonie des Realen*, Berlin: Merve.
 – (١٩٧٨b): *Kool Killer oder der Aufstand der Zeichen*, Berlin: Merve.
 – (١٩٩٠) *Fatal strategies*, trans. Philip Beitchman and W. G. J. Niesluchowski, ed. Jim Fleming, London: Pluto.
- (١٩٩٤): *The Illusion of the End*, trans. Chris Turner, Cambridge: Polity Press.
- Baumgarten, Alexander Gottlieb (١٩٥٤): *Reflections on Poetry. Alexander Gottlieb Baumgarten's Meditationes philosophicae de nonnullis ad poema pertinentibus*, trans. Karl Aschenbrenner and William B. Holther, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Baur, Ludwig (١٩٠٢): 'Untersuchung', in Dominicus Gundissalinus, *De Divisione Philosophiae*, ed. and historically examined by Ludwig Baur, Münster: Aschendorffsche Buchhandlung, ١٤٥-٣٩٧.
- Behler, Gabriele (٢٠٠٠): *Zukunft: Bildung! Agenda für die Modernisierung unserer Hochschulen*, Bonn: Dietz.
- Ben-David, Joseph (١٩٧١): *The Scientist's Role in Society: A Comparative Study*, Englewood Cliff/N.J.: Prentice-Hall.
- Benjamin, Walter (١٩٩٩): 'The Work of Art in the Age of Mechanical Reproduction', in *Illuminations*, trans. Harry Zorn, ed. Hannah Arendt, London: Pimlico, ٢١١-٢٤٤.

- Bergmann, Gustav (۱۹۵۴a): 'Logical Positivism, Language, and the Reconstruction of Metaphysics', in *The Metaphysics of Logical Positivism*, New York and London: Longmans & Green, ۳۰-۷۷.
- (۱۹۵۴b): 'Two Types of Linguistic Philosophy', in *The Metaphysics of Logical Positivism*, New York and London: Longmans & Green, ۱۰۶-۱۳۱. ۲۱۵
- (۱۹۶۴): 'Strawson's Ontology', in *Logic and Reality*, Madison: The University of Wisconsin Press, ۱۷۱-۱۹۲.
- Berners-Lee, Tim (with Fischetti, Mark)(۱۹۹۹): *Weaving the Web*, San Francisco: Harper.
- Bernstein, Richard (۱۹۹۲): 'The Resurgence of Pragmatism', *Social Research* ۵۹/۴, Winter ۱۹۹۲, ۸۱۳-۸۴۰.
- Bien, Günther (۱۹۷۴): 'Kants Theorie der Universität und ihr geschichtlicher Ort', *Historische Zeitschrift* ۲۱۹, ۵۵۱-۵۷۷.
- Blesenkemper, Klaus (۱۹۸۷): '*Public age*' – *Studien zum Öffentlichkeitsbegriff bei Kant*, Frankfurt/Main: Haag and Herchen.
- Bödeker, Hans Erich (۱۹۹۰): 'Von der "Magd der Theologie" zur "Leitwissenschaft"'.
Vorüberlegungen zu einer Geschichte der Philosophie des ۱۸. Jahrhunderts', in *Das Achtzehnte Jahrhundert. Mitteilungen der Deutschen Gesellschaft für die Erforschung des achtzehnten Jahrhunderts: Popularphilosophie im ۱۸. Jahrhundert* ۱۴/۱, Wolfenbüttel: Hitzeroth, ۱۹-۵۷.
- Böhme, Hartmut, Matussek, Peter and Müller, Lothar (۲۰۰۰): *Orientierung Kulturwissenschaft. Was sie kann, was sie will*, Reinbek: Rowohlt.
- Bolter, Jay David (۱۹۹۱): *Writing Space. The Computer, Hypertext, and the History of*

- Writing*, Hillsdale/N.J. and London: Lawrence Erlbaum Associates.
- (١٩٩٧): ‘Das Internet in der Geschichte der Technologien des Schreibens’, in Münker/Roesler (١٩٩٧), ٣٧-٥٥.
- Bolter, Jay David and Grusin, Richard (٢٠٠٠): *Remediation. Understanding New Media*, Cambridge/Mass.: MIT Press.
- Bolz, Norbert (١٩٩٠): *Theorie der neuen Medien*, Munich: Raben.
- (١٩٩٩): *Die Wirtschaft des Unsichtbaren. Spiritualität – Kommunikation – Design – Wissen: Die Produktivkräfte des ٢١. Jahrhunderts*, Düsseldorf: Econ.
- Borsche, Tilmann (١٩٩٦): ‘Sprachphilosophische Überlegungen zu einer Geschichte der Sprachphilosophie’, in *Klassiker der Sprachphilosophie. Von Platon bis Noam Chomsky*, ed. Tilmann Borsche, Munich: Beck, ٧-١٣.
- Bourdieu, Pierre (١٩٩٨): *On Television*, trans. Priscilla Parkhurst Ferguson, New York: New Press.
- Branahl, Udo (٢٠٠٠): *Medienrecht: Eine Einführung*, Opladen and Wiesbaden: Westdeutscher Verlag.
- Brandom, Robert (١٩٨٣): ‘Heidegger’s Categories in “Being And Time”’, *The Monist* ٦٠, ٣٨٧-٤٠٩.
- (١٩٩٤): *Making it Explicit. Reasoning, Representing, and Discursive Commitment*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press.
- (ed.) (٢٠٠٠): *Rorty and His Critics*, Malden/Mass. and Oxford: Blackwell.
- (٢٠٠٢): ‘Pragmatics and Pragmatisms’, in Hilary Putnam: *Pragmatism and Realism*, eds James Conant and Ursula M. Zeglen, London and New York: Routledge, ٤٠-٥٩.

- Brandt, Reinhard (۱۹۹۹): 'Einleitung', in *Kritischer Kommentar zu Kants Anthropologie in pragmatischer Hinsicht* (۱۷۹۸), Hamburg: Meiner, ۷-۴۸.
- Brasch, Moritz (۱۸۹۵): *Die Facultäten-Frage und die Stellung der Philosophie an den deutschen Universitäten: eine kritische Erörterung*, Leipzig: Ed. Wartigs Verlag, Ernst Hoppe.
- Brecht, Bertolt (۲۰۰۰): 'The Radio as a Communications Apparatus', in *Brecht on Film and Radio*, trans. and ed. Marc Silberman, London: Methuen, ۴۱-۴۶.
- ۲۱۶
- Brentano, Margherita von (۱۹۸۳): 'Kants Theorie der Geschichte und der bürgerlichen Gesellschaft', in *Spiegel und Gleichnis. Festschrift für Jacob Taubes*, Würzburg: Königshausen und Neumann, ۲۰۵-۲۱۴.
- Bruckman, Amy (۱۹۹۲): *Identity Workshop: Social and Psychological Phenomena in Text-Based Virtual Reality*, MIT (online version: <http://www.cc.gatech.edu/fac/Amy.Bruckman/papers/index.html#IW>).
- Bruckman, Amy (۱۹۹۷): *MOOSE Crossing: Construction, Community, and Learning in a Networked Virtual World for Kids*, PhD Dissertation, MIT Media Lab (online version: <http://www.cc.gatech.edu/fac/Amy.Bruckman/thesis/index.html>).
- Bruckman, Amy and Resnick, Mitchel (۱۹۹۵): 'The MediaMOO Project. Constructionism and Professional Community', *Convergence. The Journal of Research into New Media Technologies* ۱ (۱), ۹۴-۱۰۹.
- Carnap, Rudolf (۱۹۶۷a): 'The Logical Structure of the World', in *The Logical Structure of the World and Pseudoproblems in Philosophy*, London: Routledge & Kegan Paul, ۵-۳۰۰.

- (١٩٦٧b): ‘Pseudoproblems in Philosophy’, in *The Logical Structure of the World and Pseudoproblems in Philosophy*, London: Routledge & Kegan Paul, ٢٠٥-٣٤٣.
- (١٩٧٨): ‘The Elimination of Metaphysics Through Logical Analysis of Language’, in *Logical Positivism*, ed. A.J. Ayer, Westport/Connecticut: Greenwood Press, ٦٠-٨٢.
- Carrier, Martin (١٩٩٦): ‘Wissenschaftstheorie’, in *Enzyklopädie Philosophie und Wissenschaftstheorie*, vol. ٤, ed. Jürgen Mittelstraß, Stuttgart and Weimar: Metzler, ٧٣٨-٧٤٥.
- Carstensen, Broder and Busse, Ulrich (eds)(١٩٩٤): *Anglizismen-Wörterbuch. Der Einfluß des Englischen auf den deutschen Wortschatz nach ١٩٤٥*, Berlin: de Gruyter.
- Cavallo, Guglielmo and Chartier, Roger (eds)(١٩٩٩a): *Die Welt des Lesens. Von der Schriftrolle zum Bildschirm*, Frankfurt/Main and New York: Campus.
- (١٩٩٩b) ‘Einleitung’, in Cavallo/Chartier (١٩٩٩a), ٩-٥٧.
- Davidson, Donald (١٩٧٤): ‘Psychology as Philosophy’, in *Philosophy of Psychology*, ed. Stuart C. Brown, London: Macmillan, ٤١-٥٢.
- (١٩٨٤a): ‘On The Very Idea of A Conceptual Scheme’, in *Inquiries into Truth and Interpretation*, Oxford and New York: Oxford University Press, ١٨٣-١٩٨.
- (١٩٨٤b): ‘Radical Interpretation’, in *Inquiries into Truth and Interpretation*, Oxford and New York: Oxford University Press, ١٢٥-١٣٩.
- (١٩٨٦): ‘A Nice Derangement of Epitaphs’, in *Truth and Interpretation. Perspectives on the Philosophy of Donald Davidson*, ed. Ernest LePore, Oxford and Cambridge/Mass.: Blackwell, ٤٣٣-٤٤٦.

- (۱۹۹۰): ‘Meaning, Truth, and Evidence’, in *Perspectives on Quine*, eds Robert Barrett and Roger Gibson, Oxford and Cambridge/Mass.: Blackwell, ۶۸-۷۹.
- (۱۹۹۵): ‘Could there be a Science of Rationality?’, *International Journal of Philosophical Studies* ۳/۱, ۱-۱۶.
- (۲۰۰۰): ‘Reply to Rorty’, in *The Philosophy of Donald Davidson*, ed. Lewis Edwin Hahn, *The Library of Living Philosophers*, vol. XXVII, Chicago and La Salle [Illinois]: Open Court, ۵۹۵-۶۰۰.
- (۲۰۰۱a): *Subjective, Intersubjective, Objective*, Oxford: Oxford University Press.
- (۲۰۰۱b): ‘A Coherence Theory of Truth and Knowledge’, in Davidson (۲۰۰۱a), ۱۳۷-۱۵۳.
- (۲۰۰۱c): ‘A Coherence Theory of Truth and Knowledge: Afterthoughts (۱۹۸۷)’, in Davidson (۲۰۰۱a), ۱۵۴-۱۵۷.
۲۱۷
- (۲۰۰۱d): ‘Epistemology Externalized’, in Davidson (۲۰۰۱a), ۱۹۳-۲۰۴.
- (۲۰۰۱e): ‘The Myth of the Subjective’, in Davidson (۲۰۰۱a), ۳۹-۵۲.
- Deleuze, Gilles (۱۹۷۶): ‘Vorwort: Drei Grundprobleme’, in Guattari, Félix *Psychotherapie, Politik und die Aufgaben der institutionellen Analyse*, Frankfurt/Main: Suhrkamp, ۷-۲۲.
- Deleuze, Gilles and Guattari, Félix (۱۹۸۷): *A Thousand Plateaus. Capitalism and Schizophrenia*, London: Athlone.
- Derrida, Jacques (۱۹۸۱): *Dissemination*, trans. with introduction by Barbara Johnson, London: Athlone.
- (۱۹۸۲a): *Margins of Philosophy*, Chicago: University of Chicago Press.
- (۱۹۸۲b): ‘Différance’, in Derrida (۱۹۸۲a), ۱-۲۷.

- (۱۹۹۲): *The Other Heading. Reflections on Today's Europe*, Bloomington/Indianapolis, Indiana University Press.
- (۱۹۹۶): 'Remarks on Deconstruction and Pragmatism', in Mouffe (۱۹۹۶), ۷۷-۸۸.
- (۱۹۹۷): *Of Grammatology (Corrected edition)*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak, Baltimore and London: John Hopkins University Press.
- Dewey, John (۱۹۲۲): *Human Nature and Conduct. An Introduction to Social Psychology*, New York: Henry Holt.
- (۱۹۳۸): *Experience and Education*, New York: Macmillan.
- (۱۹۶۹): 'The Present Position of Logical Theory', in *The Early Works*, ۱۸۸۲-۱۸۹۸, vol. ۳: ۱۸۸۹-۱۸۹۲, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press, ۱۲۰-۱۴۱.
- (۱۹۷۷): 'Syllabus. The Pragmatic Movement of Contemporary Thought', in *The Middle Works*, ۱۸۹۹-۱۹۲۴, vol. ۴, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press, ۲۰۳-۲۶۳.
- (۱۹۸۲): *Reconstruction in Philosophy*, in *The Middle Works* (۱۸۹۹-۱۹۲۴), vol. ۱۲: ۱۹۲۰, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press, ۷۷-۲۰۱.
- (۱۹۸۴): *The Public and Its Problems*, in *The Later Works* (۱۹۲۰-۱۹۰۳), vol. ۲: ۱۹۲۰-۱۹۲۷, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press, ۲۳۰-۳۷۲.
- (۱۹۸۵): *Democracy and Education. An Introduction to the Philosophy of Education*, in *The Middle Works* (۱۸۹۹-۱۹۲۴), vol. ۹: ۱۹۱۶, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press.

- (۱۹۸۶): *Logic: The Theory of Inquiry*, in *The Later Works*, (۱۹۲۵-۱۹۵۳), vol. ۱۲: ۱۹۳۸, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press.
- (۱۹۸۸a): *The Quest for Certainty. A Study of the Relation of Knowledge and Action*, in *The Later Works* (۱۹۲۵-۱۹۵۳), vol. ۴: ۱۹۲۹, eds Jo Ann Boydston and Harriet Furst Simon, Carbondale/Edwardsville: Southern Illinois University Press.
- (۱۹۸۸b): ‘The Development of American Pragmatism’, in *The Later Works*, ۱۹۲۵-۱۹۵۳, vol. ۲: ۱۹۲۵-۱۹۲۷, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press, ۳-۲۱.
- (۱۹۹۴): *Erziehung durch und für Erfahrung*, introduced, selected, and commentary by Helmut Schreier, Stuttgart: Klett-Cotta. DGPuK (Deutsche Gesellschaft für Publizistik- und Kommunikationswissenschaft) (۲۰۰۱): *Die Mediengesellschaft und ihre Wissenschaft. Herausforderungen für die* ۲۱۸ *Kommunikations- und Medienwissenschaft als akademische Disziplin*, online publication: www.dgpuk.de/allgemein/selbstverstaendnis.htm.
- Dickstein, Morris (ed.) (۱۹۹۸): *The Revival of Pragmatism. New Essays on Social Thought, Law, and Culture*, Durham and London: Duke University Press.
- Dierse, Ulrich (۱۹۹۵): ‘Sprachphilosophie’, in *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, vol. ۹, eds Joachim Ritter and Karlfried Gründer, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, ۱۵۱۴-۱۵۲۴.
- Dilthey, Wilhelm (۱۹۰۳): *Antrag Dilthey und Genossen (۱۴ Professoren) auf Teilung der Fakultät an den Kultusminister vom ۲۱. ۱۲. ۱۹۰۳*, UAG, Phil. Fak. Dekanatsakten, vol.

۱۸۹a.

Döring, Nicola (۱۹۹۹): *Sozialpsychologie des Internet. Die Bedeutung des Internet für Kommunikationsprozesse, Identitäten, soziale Beziehungen und Gruppen*, Göttingen et al.: Hogrefe.

Dörner, Andreas (۲۰۰۱): *Politainment – Politik in der medialen Erlebnisgesellschaft*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

Dudenredaktion (Wissenschaftlicher Rat)(۱۹۶۳): ‘Medium’, in *Der Duden in ۱۰ Bänden*.

Das Standardwerk der deutschen Sprache, vol. ۷: *Etymologie. Herkunftswörterbuch der deutschen Sprache*, Mannheim/Vienna/Zürich:

Bibliographisches Institut, ۴۳۱.

Dürring, Eugen K. (۱۸۷۸): *Logik und Wissenschaftstheorie*, Leipzig: Fues.

Dummett, Michael (۱۹۷۸): ‘Realism’, in *Truth and Other Enigmas*, Cambridge/Mass. and

London: Harvard University Press, ۱۴۵-۱۶۵.

Egginton, William and Sandbothe, Mike (eds)(۲۰۰۴): *The Pragmatic Turn in Philosophy*.

Contemporary Engagement between Analytic and Continental Philosophy, Albany:

SUNY.

Elling, Elmar (۱۹۸۹): ‘Pragmatismus, Pragmatizismus’, in *Historisches Wörterbuch der*

Philosophie, eds Joachim Ritter and Karlfried Gründer, Darmstadt: Wissenschaftliche

Buchgesellschaft, vol. ۷, ۱۲۴۴-۱۲۴۹.

Enzensberger, Hans Magnus (۱۹۸۲): ‘Constituents of a Theory of Media’, in *Critical*

Essays, New York: Continuum, ۴۷-۷۶.

– (۱۹۹۲): ‘The Zero Medium or Why All Complaints about Television are Pointless’, in

Mediocrity and Delusion. Collected Diversions, New York and London: Verso, ۵۹-۷۰.

- Erben, Wilhelm (۱۹۱۳a): 'Die Entstehung der Universitätsseminare (Teil ۱)', *Internationale Monatsschrift für Wissenschaft, Kunst und Technik* ۱۰ (July), ۱۲۴۷-۱۲۶۴.
- (۱۹۱۳b): 'Die Entstehung der Universitätsseminare (Teil ۲)', *Internationale Monatsschrift für Wissenschaft, Kunst und Technik* ۱۱ (August), ۱۳۳۵-۱۳۴۸.
- Esposito, Elena (۱۹۹۵): 'Interaktion, Interaktivität und die Personalisierung der Massenmedien', *Soziale Systeme* ۲, ۲۲۵-۲۶۰.
- Fechner, Frank (۲۰۰۰): *Medienrecht*, Stuttgart: Uni-Taschenbuch.
- Fietz, Rudolf (۱۹۹۲): *Medienphilosophie. Musik, Sprache und Schrift bei Friedrich Nietzsche*, Würzburg: Königshausen & Neumann.
- Filk, Christian (۱۹۹۸): 'Die nicht mehr "aristotelische" Medienkunst. Anmerkungen zu Bertolt Brechts Rundfunktheorie und –praxis (۱۹۲۷-۱۹۳۲)', *Rundfunk und Geschichte. Mitteilungen des Studienkreises Rundfunk und Geschichte/Informationen aus dem deutschen Rundfunkarchiv* ۲۴, no. ۴ (October), ۲۳۳-۲۴۶.
- Flitner, Andreas (۱۹۹۹): *Reform der Erziehung. Impulse des ۲۰. Jahrhunderts*, Munich and Zürich: Piper (extended edition). ۲۱۹
- Forget, Philippe (۱۹۸۴): *Text und Interpretation. Eine deutsch-französische Debatte mit Beiträgen von Jacques Derrida, Philippe Forget, Manfred Frank, Hans-Georg Gadamer, Jean Greisch und Francois Laruelle*, Munich: Fink.
- Forum für Philosophie Bad Homburg (eds) (۱۹۹۲): *Realismus und Antirealismus*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Franck, Georg (۱۹۹۸): *Ökonomie der Aufmerksamkeit. Ein Entwurf*, Munich: Hanser.
- Gabriel, Gottfried (۱۹۹۷): *Logik und Rhetorik der Erkenntnis. Zum Verhältnis von*

wissenschaftlicher und ästhetischer Weltauffassung, Munich: Schöningh.

Geldsetzer, Lutz (۱۹۷۴): 'Traditionelle Institutionen philosophischer Lehre und Forschung', in *Philosophie, Gesellschaft, Planung. Kolloquium Hermann Krings zum ۶۰. Geburtstag*, eds Hans Michael Baumgartner, Otfried Höffe and Christoph Wild, Munich: Bayerisches Staatsinstitut für Hochschulforschung und Hochschulplanung, ۲۸-۴۸.

Genette, Gérard (۱۹۹۷): *Palimpsests. Literature in the Second Degree*, trans. Channa Newman and Claude Doubinsky, Lincoln/London: University of Nebraska Press.

Giesecke, Michael (۱۹۹۱): *Der Buchdruck in der frühen Neuzeit. Eine historische Fallstudie über die Durchsetzung neuer Informations- und Kommunikationstechnologien*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

– (۱۹۹۸): *Sinnenwandel-Sprachwandel-Kulturwandel. Studien zur Vorgeschichte der Informationsgesellschaft*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

– (۲۰۰۲a): *Kommunikative Sozialforschung. Hypertexteinführung in die Methoden der kommunikativen Erforschung interpersoneller Kommunikation*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

– (۲۰۰۲b): *Von den Mythen der Buchkultur zu den Visionen der Informationsgesellschaft. Die Dynamik des Wechsels zwischen Epochen sozialer Informationsverarbeitung*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

Gimmler, Antje (۲۰۰۰): 'Deliberative Demokratie, Öffentlichkeit und das Internet', in *Subjektivität und Öffentlichkeit. Kulturwissenschaftliche Grundlagenprobleme virtueller Welten*, eds Mike Sandbothe and Winfried Marotzki, Cologne: Halem, ۱۹۱-۲۰۸.

- Gimmler, Antje and Sandbothe, Mike (۱۹۹۳): 'Unsere alltägliche Postmoderne. Grundgedanken postmodernen Denkens und deren Sedimentierung im alltäglichen Selbst- und Weltverständnis', in *Frauen-Welten*, ed. Dieter Reigber, Düsseldorf: Econ, ۲۳۰-۲۸۱.
- Glottz, Peter (۱۹۹۶): *Im Kern verrottet? Fünf vor zwölf an Deutschlands Universitäten*, Stuttgart: Deutsche Verlags-Anstalt.
- Goeudevert, Daniel (۲۰۰۱): *Der Horizont hat Flügel. Die Zukunft der Bildung*, Düsseldorf: Econ.
- Gombrich, Ernst (۱۹۷۷): *Art and Illusion*, Oxford: Phaidon.
- Goody, Jack and Watt, Ian (۱۹۶۳): 'Konsequenzen der Literalität', in *Comparative Studies in Society and History* ۵, ۳۰۴-۳۴۵.
- Guattari, Félix (۱۹۸۴): 'Transversality', in *Molecular Revolution. Psychiatry and Politics*, London: Penguin, ۱۱-۲۳.
- Gumbrecht, Hans Ulrich and Pfeiffer, K. Ludwig (eds) (۱۹۹۴): *Materialities of Communication*, trans. William Whobrey, Stanford/Ca.: Stanford University Press.
- Habermas, Jürgen (۱۹۸۳): 'Die Philosophie als Platzhalter und Interpret', in *Moralbewußtsein und kommunikatives Handeln*, Frankfurt/Main: Suhrkamp, ۹-۲۸. ۲۲.
- (۱۹۸۴/۱۹۸۷): *The Theory of Communicative Action*, ۲ vols., trans. Thomas McCarthy, London: Heinemann Education.
- (۱۹۸۹): *The Structural Transformation of the Public Sphere. An Inquiry into a Category of Bourgeois Society*, trans. Thomas Burger with the assistance of Frederick Lawrence, Cambridge: Polity Press.

- (۱۹۹۶a): ‘Coping with Contingencies – The Return of Historicism’, in Niznik/Sanders (۱۹۹۶), ۱-۲۳.
- (۱۹۹۶b): *Between Facts and Norms. Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy*, Cambridge/Mass.: MIT Press.
- (۱۹۹۹a): *Wahrheit und Rechtfertigung. Philosophische Aufsätze*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- (۱۹۹۹b): ‘Einleitung: Realismus nach der sprachpragmatischen Wende’, in Habermas (۱۹۹۹a), ۷-۶۴.
- (۱۹۹۹c): ‘Hermeneutische und analytische Philosophie. Zwei komplementäre Spielarten der linguistischen Wende?’, in Habermas (۱۹۹۹a), ۶۵-۱۰۱.
- (۱۹۹۹d): ‘Wege der Detranszendentalisierung. Von Kant zu Hegel und zurück’, in Habermas (۱۹۹۹a), ۱۸۶-۲۲۹.
- (۱۹۹۹e): ‘Wahrheit und Rechtfertigung. Zu Richard Rortys pragmatischer Wende’, in Habermas (۱۹۹۹a), ۲۳۰-۲۷۰.
- Hacker, Peter M.S. (۱۹۹۶): ‘Post-positivism in the United States and Quine’s Apostasy’, in *Wittgenstein’s Place in Twentieth Century Analytic Philosophy*, Oxford and Cambridge/Mass.: Blackwell, ۱۸۳-۲۲۷.
- Hacking, Ian (۱۹۷۵): *Why Does Language Matter to Philosophy?*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Hahn, Lewis E. (۱۹۷۷): ‘Introduction’, in Dewey, *The Middle Works, ۱۸۹۹-۱۹۲۴*, ed. Jo Ann Boydston, Carbondale and Edwardsville: Southern Illinois University Press ۱۹۷۷, vol. ۴, ix/xxxiv.
- Hamann, Johann Georg (۱۹۶۷): *Schriften zur Sprache*, ed. Josef Simon, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

- Hammerstein, Notker (۱۹۸۳): 'Christian Wolff und die Universitäten. Zur Wirkungsgeschichte des Wolffianismus im ۱۸. Jahrhundert', in *Christian Wolff ۱۶۷۹-۱۷۵۴. Interpretationen zu seiner Philosophie und deren Wirkung*, Hamburg: Meiner, ۲۶۶-۲۷۷.
- Hartmann, Frank (۲۰۰۰): *Medienphilosophie*, Vienna: WUV Universitätsverlag.
- Havelock, Eric A. (۱۹۶۳): *Preface to Plato*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press.
- (۱۹۸۲): *The Literate Revolution in Greece and Its Cultural Consequences*, Princeton: Princeton University Press.
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich (۱۹۵۲): *Philosophy of Right*, trans. T.M. Knox, Oxford: Clarendon.
- Heidegger, Martin (۱۹۹۳): 'The Question Concerning Technology', in *Basic Writings from Being and Time (۱۹۲۷) to the Task of Thinking*, ed. David Farrell Krell, London: Routledge, ۳۱۱-۳۴۱.
- (۱۹۹۷): *Kant and the Problem of Metaphysics*, trans. Richard Taft, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press, enlarged fifth edition. ۲۲۱
- Heintz, Bettina and Huber, Jörg (eds)(۲۰۰۱): *Mit dem Auge denken. Repräsentationsformen in Wissenschaft und Kunst*, Zürich: Edition Voldemeer.
- Held, Klaus (۱۹۷۱): 'Appräsentation', in *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, eds Joachim Ritter and Karlfried Gründer, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, vol. ۱, ۴۵۸-۴۵۹.
- Herder, Johann Gottfried (۱۹۶۴): *Sprachphilosophische Schriften*, ed. Erich Heintel, Hamburg: Meiner, extended second edition.

- Herzog, Roman (۱۹۹۴): 'Rdz.^^ zu Art.° GG', in Theodor Maunz, Günter Dürig, Roman Herzog et al., *Grundgesetz (Kommentar)*, Loseblattsammlung, Munich: Beck.
- Hiley, David R., Bohman, James F. and Shusterman, Richard (eds)(۱۹۹۱): *The Interpretive Turn: Philosophy, Science, Culture*, Ithaca: Cornell University Press.
- Höffe, Otfried (۱۹۸۸): *Immanuel Kant*, Munich: Beck, second edition.
- (۱۹۹۶): *Aristoteles*, Munich: Beck.
- Hörning, Karl H. (۲۰۰۱): *Experten des Alltags. Die Wiederentdeckung des praktischen Wissens*, Weilerswist: Velbrück Wissenschaft.
- Hoffmann, Hilmar (۱۹۹۴): 'Auf Gutenbergs Schultern', in *Gestern begann die Zukunft. Entwicklung und gesellschaftliche Bedeutung der Medienvielfalt*, ed. Hilmar Hoffmann, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, ۲۶۰-۲۷۳.
- Hoffmeister, Johannes (۱۹۵۵): *Wörterbuch der philosophischen Begriffe*, ۲nd edition, Hamburg: Meiner.
- Horkheimer, Max and Adorno, Theodor W. (۱۹۸۱): *Dialektik der Aufklärung. Philosophische Fragmente*, in Adorno, Theodor W., *Gesammelte Schriften*, vol. ۳, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Horx, Matthias (۲۰۰۱): *Smart Capitalism. Das Ende der Ausbeutung*, Frankfurt/Main: Eichborn.
- Humboldt, Wilhelm von (۱۹۶۳): *Schriften zur Sprachphilosophie*, in *Werke in fünf Bänden*, vol. ۳, eds Andreas Flitner and Klaus Giel, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- Innis, Harold A. (۱۹۵۰): *Empire and Communications*, Oxford and New York: Oxford University Press.

- (۱۹۵۱): *The Bias of Communication*, London and Toronto: Toronto University Press.
- Iser, Wolfgang (۱۹۷۸): *The Act of Reading: A Theory of Aesthetic Response*, Baltimore : Johns Hopkins University Press.
- James, William (۱۹۰۷): *Pragmatism: A New Name for Some Old Ways of Thinking*, New York: Longmans, Green & Co.
- (۱۹۷۵): ‘Philosophical Conceptions and Practical Results’, in *The Works of William James*, vol. ۱: *Pragmatism*, eds Fredson Bowers and Ignas K. Skrupskelis, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press, ۲۵۷-۲۷۰.
- (۱۹۷۹): ‘The Moral Philosopher and the Moral Life’, in *The Will to Believe, and Other Essays in Popular Philosophy*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press, ۱۴۱-۱۶۲.
- Jarren, Otfried, Imhof, Kurt and Blum, Roger (eds)(۲۰۰۰): *Zerfall der Öffentlichkeit?*, Opladen and Wiesbaden: Westdeutscher Verlag.
- Jelden, Eva (۱۹۹۶): ‘Weltweiter Datenhighway: Virtuelle Gesellschaft, virtuelle Identität?’ *FIFF-Kommunikation* ۴, Themenheft: *Computer und Demokratie*, ۲۶-۲۹. ۲۲۲
- Jenkins, Henry (۱۹۹۲): *Textual Poachers. Television Fans and Participatory Culture*, New York and London: Routledge
- Joas, Hans (۱۹۹۳): ‘American Pragmatism and German Thought: A History of Misunderstanding’, in *Pragmatism and Social Theory*, Chicago/London: University of Chicago Press, ۹۴-۱۲۱.
- Kamps, Klaus (۱۹۹۹): *Elektronische Demokratie? Perspektiven politischer Partizipation*, Wiesbaden: Westdeutscher Verlag.

- Kant, Immanuel (۱۹۱۳): 'Reflexion ۹۰۳', in *Kant's gesammelte Schriften*, eds Königlich Preußischen Akademie der Wissenschaften, vol. XV, Dritte Abteilung: *Handschriftlicher Nachlaß*: vol. II. First half: *Anthropologie*. First half, Berlin: Reimer, ۳۹۴-۳۹۵.
- (۱۹۳۳): *Critique of Pure Reason*, trans. Norman Kemp Smith, London: Macmillan.
- (۱۹۷۱): 'Idea for a Universal History with a Cosmopolitan Purpose', in *Kant's Political Writings*, ed. Hans Reiss, trans. H.B. Nisbet, Cambridge: Cambridge University Press, ۴۱-۵۳.
- (۱۹۷۴): *Anthropology from a Pragmatic Point of View*, trans. by Mary J. Gregor, The Hague: Nijhoff.
- (۱۹۸۳): *Schriften zur Anthropologie, Geschichtsphilosophie, Politik und Pädagogik*, in *Werke in sechs Bänden*, vol. ۶, ed. Wilhelm Weischedel, Darmstadt: Wissenschaftlich Buchgesellschaft.
- (۱۹۹۲): *The Conflict of the Faculties*, trans. Mary J. Gregor, Lincoln and London: University of Nebraska Press.
- (۱۹۹۶): *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, in *Practical Philosophy*, trans. and ed. Mary J. Gregor, *Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant*, Cambridge and New York, ۳۱-۱۰۸.
- (۱۹۹۷a): 'Metaphysics L (۱۷۹۰-۹۱)', in *Lectures on Logic*, trans. and ed. Karl Ameriks and Steve Navagon, *Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant*, Cambridge and New York, ۲۹۹-۳۵۴.
- (۱۹۹۷b): 'Moral Philosophy: Collin's Lecture Notes', in *Lectures on Ethics*, ed. Peter Heath and J.B. Schneewind, trans. Peter Heath, *Cambridge Edition of the Works of*

- Immanuel Kant*, Cambridge and New York, ۳۷-۲۲۲.
 – (۱۹۹۷c): *Die Vorlesung des Wintersemesters ۱۷۷۵/۷۶ aufgrund der Nachschriften Friedländer ۳.۳ (Ms ۴۰۰)*, *Friedländer ۲ (Ms ۳۹۹) und Prieger*, in *Kant's gesammelte Schriften*, eds Berlin-Brandenburgischen Akademie der Wissenschaften, vol. XXV, Vierte Abteilung: *Vorlesungen*, vol. II, first half: *Vorlesungen über Anthropologie*, Berlin: de Gruyter, ۴۶۰ ff.
 – (۱۹۹۷d): *Die Vorlesung des Wintersemesters ۱۷۸۴/۸۵ aufgrund der Nachschriften Mrongovius, Marienburg*, in *Kant's gesammelte Schriften*, eds Berlin-Brandenburgischen Akademie der Wissenschaften, vol. XXV, Vierte Abteilung: *Vorlesungen*, vol. II, second half: *Vorlesungen über Anthropologie*, Berlin: de Gruyter, ۱۲۰۵-۱۴۳۰.
 – (۱۹۹۹): 'To Marcus Herz (Toward the end of ۱۷۷۳)', in *Correspondence*, trans. and ed, Arnulf Zweig, *Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant*, Cambridge and New York, ۱۳۹-۱۴۱.
 – (۲۰۰۲): 'The Jäsche Logic', *Lectures on Logic*, trans. and ed. J. Michael Young, *Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant*, Cambridge and New York, ۵۲۱-۶۴۰.
 Kenny, Anthony (۱۹۸۴): 'Wittgenstein on the Nature of Philosophy', in *The Legacy of Wittgenstein*, Oxford: Blackwell, ۳۸-۶۰.
 ۲۲۳
 Kerckhove, Derrick de (۱۹۹۳): 'Touch versus Vision: Ästhetik neuer Technologien', in *Die Aktualität des Ästhetischen*, ed. Wolfgang Welsch, Munich: Fink, ۱۳۷-۱۶۸.
 – (۱۹۹۵): *Schriftgeburten*, Munich: Fink.
 Kittler, Friedrich (۱۹۹۹): *Gramophone, Film, Typewriter*, trans. Geoffrey Winthrop-Young

- and Michael Wutz, Stanford/Ca.: Stanford University Press.
 – (۱۹۹۰): *Discourse networks*, ۱۸۰۰/۱۹۰۰, trans. Michael Metteer and Chris Cullens, Stanford/Ca.: Stanford University Press.
 – (۱۹۹۳a): *Draculas Vermächtnis. Technische Schriften*, Leipzig: Reclam.
 – (۱۹۹۳b): ‘Real Time Analysis, Time Axis Manipulation’, in Kittler (۱۹۹۳a), ۱۸۲-۲۰۷.
 – (۱۹۹۳c): ‘Es gibt keine Software’, in Kittler (۱۹۹۳a) ۲۲۰-۲۴۲.
 – (۱۹۹۷): ‘Memories are made of you’, in Koch/Krämer ۱۹۹۷, ۱۸۷-۲۰۴.
 Klinkenberg, Hans Martin (۱۹۷۱): ‘Artes liberales/artes mechanicae’, in *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, vol. ۱, eds Joachim Ritter and Karlfried Gründer, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, ۰۳۱-۰۳۰.
 Kloock, Daniela and Spahr, Angela (۱۹۹۷): *Medientheorien. Eine Einführung*, Munich: Fink.
 Kluge, Alexander and Negt, Oskar (۱۹۸۱): *Geschichte und Eigensinn*, ۳ vols, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
 – (۱۹۹۳): *Public sphere and Experience. Toward an Analysis of the Bourgeois and Proletarian Public Sphere*, trans. Peter Labanyi, Jamie Owen Daniel and Assenka Oksiloff, Minneapolis and London: University of Minnesota Press.
 Kluge, Alexander (et al. eds)(۱۹۸۰): *Industrialisierung des Bewußtseins. Eine kritische Auseinandersetzung mit den ‘neuen’ Medien*, Munich: Piper.
 Klüver, Jürgen (۱۹۸۳): *Universität und Wissenschaftssystem. Die Entstehung einer Institution durch gesellschaftliche Differenzierung*, Frankfurt/Main and New York: Campus.

- Koch, Peter and Krämer, Sybille (eds)(۱۹۹۷a): *Schrift, Medien, Kognition. Über die Exteriorität des Geistes*, Tübingen: Stauffenburg.
- (۱۹۹۷b): ‘Einleitung’ in Koch/Krämer (۱۹۹۷a), ۹-۲۶.
- Köhnke, Klaus Ch. (۱۹۸۹): ‘Philosophie: Institutionelle Formen’ [= part ۰ of the article ‘Philosophie’], in *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, vol. ۷, eds. Joachim Ritter and Karlfried Gründer, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, ۷۹۰-۸۴۶.
- (۱۹۹۱a): *The Rise of Neo-Kantianism. German Academic Philosophy between Idealism and Positivism*, trans. R.J. Hollingdale, Cambridge: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۱b): ‘The rise of an autonomous discipline called *Erkenntnistheorie*’ in Köhnke (۱۹۹۱a), ۳۶-۶۶.
- Kracauer, Siegfried (۱۹۶۰): *Theory of Film The Redemption of Physical Reality*, Oxford and New York: Oxford University Press.
- Krämer, Hans Joachim (۱۹۷۱): *Platonismus und hellenistische Philosophie*, Berlin: de Gruyter.
- Krämer, Sybille (۱۹۹۶): ‘Sprache und Schrift oder: Ist Schrift verschriftete Sprache?’ *Zeitschrift für Sprachwissenschaft. Organ der Deutschen Gesellschaft für Sprachwissenschaft* ۱۰ (۱), ۹۲-۱۱۲.
- (۱۹۹۷): ‘Vom Mythos “Künstliche Intelligenz” zum Mythos “Künstliche Kommunikation” oder: Ist eine nicht-anthropomorphe Beschreibung von Internet-Interaktionen möglich?’ in Münker/Roesler, ۸۳-۱۰۷. ۲۲۴
- (ed.)(۱۹۹۸a): *Medien-Computer-Realität. Wirklichkeitsvorstellungen und Neue Medien*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

- (۱۹۹۸b): ‘Das Medium als Spur und als Apparat’, in Krämer (۱۹۹۸a), ۷۳-۹۴.
- (۲۰۰۱): *Sprache, Sprechakt, Kommunikation. Sprachtheoretische Positionen des ۲۰. Jahrhunderts*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Kühne-Bertram, Gudrun (۱۹۸۳): ‘Aspekte der Geschichte und der Bedeutungen des Begriffs “pragmatisch” in den philosophischen Wissenschaften des ausgehenden ۱۸. und des ۱۹. Jahrhunderts’, *Archiv für Begriffsgeschichte* ۲۷, ۱۰۸-۱۸۶.
- Kuhlen, Rainer (۱۹۹۹): *Die Konsequenzen von Informationsassistenten*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Landow, George P. (۱۹۹۲): *Hypertext. Convergences of Contemporary Critical Theory and Technology*, Baltimore and London: John Hopkins University Press.
- Leff, Gordon (۱۹۹۳): ‘Die Artes Liberales. Das *trivium* und die drei Philosophien’, in *Geschichte der Universität in Europa*, vol. ۱: Mittelalter, ed. Walter Rüegg, Munich: Beck, ۲۷۹-۳۰۲.
- Lenk, Hans (۱۹۹۳): *Interpretationskonstrukte. Zur Kritik der interpretatorischen Vernunft*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Lévy, Pierre (۱۹۹۷): *Collective Intelligence: Mankind’s Emerging World in Cyberspace*, trans. Robert Bononno, Cambridge/Mass.: Perseus Books.
- Levy, Steven (۱۹۹۰): ‘The Year of the Internet’ *Newsweek* ۲۶, Special Double Issue (۲۰th Dec. ۱۹۹۰/ ۱st Jan. ۱۹۹۱), ۱۷-۲۶.
- Lewis, David (۱۹۶۹): *Convention. A Philosophical Study*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press.
- Licklider J.C.R. and Taylor, Robert W. (۱۹۶۸): ‘The Computer as a Communication Device’ *Science & Technology* ۷۶, April, ۲۱-۲۱.

- Lippmann, Walter (۱۹۲۵): *The Phantom Public*, New York: Harcourt.
- Long, David A. (۱۹۸۲): ‘Kant’s Pragmatic Horizon’, *American Philosophical Quarterly* ۱۹/۴ (October), ۲۹۹-۳۱۳.
- Luhmann, Niklas (۱۹۹۷): *Die Gesellschaft der Gesellschaft*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
 – (۲۰۰۰): *The Reality of the Mass Media*, trans. Kathleen Cross, Stanford/Ca.: Stanford University Press.
- Lyotard, Jean-François (۱۹۸۴): *The Postmodern Condition*, Manchester: Manchester University Press.
 – (۱۹۸۶): *L’enthousiasme. La critique kantienne de l’histoire*, Paris: Éditions Galilée.
- Maar, Christa and Leggewie, Claus (eds)(۱۹۹۸): *Internet und Politik. Von der Zuschauer zur Beteiligungsdemokratie*, Cologne: Bollmann.
- Margolis, Joseph and Rockmore, Tom (eds)(۲۰۰۰): *The Philosophy of Interpretation*, Oxford and Cambridge/Mass.: Blackwell.
- Margreiter, Reinhard (۱۹۹۹a): ‘Realität und Medialität. Zur Philosophie des “Medial Turn”’, *Medien Journal. Zeitschrift für Kommunikationskultur*, Themenheft: *Medial Turn. Die Medialisierung der Welt*, vol. ۲۳/۱, ۹-۱۸.
 – (۱۹۹۹b): ‘Medienphilosophie als Reformulierung einer “philosophy of mind”’, in *Vielfalt und Konvergenz der Philosophie*, eds Winfried Löffler and Edmund Runggaldier, Vienna: Hölder-Pichler-Tempsky, ۵۲۰-۵۲۴.
- Marquard, Odo (۱۹۶۲): ‘Kant und die Wende zur Ästhetik’, *Zeitschrift für philosophische Forschung* ۱۶, ۲۳۱-۲۴۳ and ۳۶۳-۳۷۴.
 ۲۲۵
- Maupertuis, Pierre Louis Moreau de (۱۹۸۸): *Philosophische Betrachtungen über den*

- Ursprung der Sprachen und die Bedeutung der Wörter*, in *Sprachphilosophische Schriften*, ed. Winfried Franzen, Hamburg: Meiner.
- McCarthy, Thomas (۱۹۹۱): 'Philosophy and Social Practice', in *Ideals and Illusions. On Reconstruction and Deconstruction in Contemporary Critical Theory*, Cambridge/Mass.: MIT Press, ۱۱-۲۴.
- McDowell, John (۱۹۹۶): *Mind and World*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press,.
- (۱۹۹۸): 'Having the World in View: Sellars, Kant, and Intentionality', *Journal of Philosophy* XCV, no. ۹ (September), ۴۳۱-۴۹۱.
- McLuhan, Marshall (۱۹۶۲): *The Gutenberg Galaxy. The Making of Typographic Man*, London: Routledge and Kegan Paul .
- (۱۹۹۵): *Understanding Media. The Extensions of Man*, London: Routledge.
- Menand, Louis (۲۰۰۱): *The Metaphysical Club. A Story of Ideas in America*, New York: Farrar, Straus & Giroux.
- Meyer, Regina (۱۹۹۵): 'Das Licht der Philosophie. Reformgedanken zur Fakultätenhierarchie im ۱۸. Jahrhundert von Christian Wolff bis Immanuel Kant', in: *Universitäten und Aufklärung*, ed. Notker Hammerstein, Göttingen: Wallstein, ۹۷-۱۲۴.
- Meyrowitz, Joshua (۱۹۸۵): *No Sense of Place. The Impact of Electronic Media on Social Behaviour*, Oxford and New York: Oxford University Press.
- Morris, Charles W. (۱۹۷۰): *The Pragmatic Movement in American Philosophy*, New York: Braziller.
- Mosdorf, Siegmur (۱۹۹۸): *Bausteine für einen Masterplan für Deutschlands Weg in die Informationsgesellschaft (Gutachten)*, ed. Michael Domitra, Bonn: Friedrich-Ebert-

Stiftung.

Mouffe, Chantal (ed.) (۱۹۹۶): *Deconstruction and Pragmatism*, London and New York:

Routledge.

Münker, Stefan and Roesler, Alexander (eds) (۱۹۹۷): *Mythos Internet*, Frankfurt/Main:

Suhrkamp.

Münker, Stefan, Roesler, Alexander and Sandbothe, Mike (eds) (۲۰۰۳): *Medienphilosophie*.

Beiträge zur Klärung eines Begriffs, Frankfurt/Main: Fischer.

Murphey, Murray G. (۱۹۶۸): 'Kant's Children. The

Cambridge Pragmatists', *Transactions*

of the Charles S. Peirce Society ۴, ۳-۳۳.

Musil, Robert (۱۹۶۱): *The Man without Qualities*, vol. ۲, trans.

Eithne Wilkins and Ernst

Kaiser, London: Secker and Warburg.

Nagl, Ludwig (۱۹۹۸): *Pragmatismus*, Frankfurt/Main:

Campus.

– (۱۹۹۹): 'Renaissance des Pragmatismus?', *Deutsche*

Zeitschrift für Philosophie ۴۷ / ۶,

۱۰.۴۵-۱۰.۵۶.

Neumann-Braun, Klaus and Müller-Dohm, Stefan (eds) (۲۰۰۰):

Medien- und

Kommunikationssoziologie. Eine Einführung in zentrale

Begriffe und Theorien,

Weinheim and Munich: Juventa.

Neverla, Irene (۱۹۹۲): *Fernseh-Zeit. Zuschauer zwischen*

Zeitkalkül und Zeitvertreib - Eine

Untersuchung zur Fernsehnutzung, Munich: Ölschläger.

Nietzsche, Friedrich (۱۹۸۰a): *Nachgelassene Fragmente:*

Anfang ۱۸۷۵ bis Ende ۱۸۷۹, in

Sämtliche Werke. Kritische Studienausgabe, vol. ۸, eds

Giorgio Colli and Mazzino

Montinari, Munich and Berlin: Deutscher Taschenbuchverlag

and de Gruyter.

۲۲۶

– (۱۹۸۰b): *Nachgelassene Fragmente: Juli ۱۸۸۲ bis Herbst*

۱۸۸۵, ۱. Teil: Juli ۱۸۸۲ bis

- Winter ۱۸۸۳/۸۴ (۱-۲۴)*, in *Sämtliche Werke. Kritische Studienausgabe*, vol. ۱۰, eds Giorgio Colli and Mazzino Montinari, Munich and Berlin: Deutscher Taschenbuchverlag and de Gruyter, ۹-۶۶۴.
- (۱۹۸۰c): *Nachgelassene Fragmente: Herbst ۱۸۸۰ bis Anfang Januar ۱۸۸۹, ۱. Teil Herbst ۱۸۸۰ bis Herbst ۱۸۸۷ (۱-۱۰)*, in *Sämtliche Werke. Kritische Studienausgabe*, vol. ۱۲, eds Giorgio Colli and Mazzino Montinari, Munich and Berlin: Deutscher Taschenbuchverlag and de Gruyter, ۹-۰۸۲.
- (۱۹۹۴): *On the Genealogy of Morality*, ed. Keith Ansell-Pearson, trans. Carol Diethe, Cambridge: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۵): *Geschichte der griechischen Literatur*, in *Werke. Kritische Gesamtausgabe*, II. Abteilung, Fünfter Band: Vorlesungsaufzeichnungen (WS ۱۸۷۴/۷۵-WS ۱۸۷۸/۷۹), eds Giorgio Colli and Mazzino Montinari, Berlin and New York: de Gruyter, ۱-۳۵۳.
- (۱۹۹۷a): *Untimely Meditations*, ed. Daniel Breazeale, trans. R.J. Hollingdale, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۷b): *Twilight of the Idols or How to Philosophize with a Hammer*, trans. Duncan Large, Oxford and New York: Oxford University Press.
- (۲۰۰۱): *The Gay Science*, ed. Bernard Williams, trans. Josefine Nauckhoff and Adrian del Caro, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Niznik, Józef and Sanders, John T. (eds) (۱۹۹۶): *Debating the State of Philosophy. Habermas, Rorty, and Kolakowski*, Westport/Conn. and London: Praeger.
- Norris, Christopher (۱۹۹۴): *The Deconstructive Turn: Essays in the Rhetoric of Philosophy*, London and New York: Methuen ۱۹۸۴.

- Okrent, Mark (۱۹۸۸): *Heidegger's Pragmatism. Understanding, Being, and the Critique of Metaphysics*, Ithaca and London: Cornell University Press.
- Ong, Walter J. (۱۹۸۲): *Orality and Literacy. The Technologizing of the Word*, London and New York: Methuen.
- Pape, Helmut (۲۰۰۱): *Der dramatische Reichtum der konkreten Welt. Der Ursprung des Pragmatismus im Denken von Charles S. Peirce und William James*, Weilerswist: Velbrück Wissenschaft.
- Peirce, Charles Sanders (۱۹۳۴a): *Pragmatism and Pragmaticism, Collected Papers of Charles Sanders Peirce*, vol. ۵, Cambridge/Mass.: Harvard University Press.
- (۱۹۳۴b): ‘How to Make our Ideas Clear’, in Peirce (۱۹۳۴a), ۲۴۸-۲۷۱.
- (۱۹۳۴c): ‘What Pragmatism Is’, in Peirce (۱۹۳۴a), ۲۷۲-۲۹۲.
- Pettegrew, John (ed.) (۲۰۰۰): *A Pragmatist's Progress. Richard Rorty and American Intellectual History*, Lanham i.a.: Rowman & Littlefield.
- Pieper, Annemarie (ed.) (۱۹۹۸): *Philosophische Disziplinen. Ein Handbuch*, Leipzig: Reclam.
- Plato (۱۹۶۱a): *Phaedrus*, in *The Collected Dialogues of Plato Including the Letters*, eds Edith Hamilton and Huntington Cairns, Princeton, N.J.: Princeton University Press, ۴۷۵-۵۲۵.
- (۱۹۶۱b): ‘The Seventh Letter’, in *The Collected Dialogues of Plato Including the Letters*, eds Edith Hamilton and Huntington Cairns, Princeton, N.J.: Princeton University Press, ۱۵۷۴-۱۵۹۸.
- Postman, Neil (۱۹۸۵): *Amusing Ourselves to Death. Public Discourse in the Age of Show Business*, New York: Viking-Penguin. ۲۲۷

- (۱۹۹۹): *A Bridge to the Eighteenth Century*, New York: Knopf.
- Prommer, Elisabeth and Vowe, Gerhard (eds)(۱۹۹۸): *Computervermittelte Kommunikation. Öffentlichkeit im Wandel*, Constance: UVK Medien.
- Putnam, Hilary (۱۹۸۱): *Reason, Truth, and History*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۰): ‘James’s Theory of Perception’, in *Realism with a Human Face*, ed. James Conant, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press, ۲۳۲-۲۵۱.
- (۱۹۹۲a): *Renewing Philosophy*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press.
- (۱۹۹۲b): ‘A Reconsideration of Deweyan Democracy’, in Putnam ۱۹۹۲a, ۱۸۰-۲۰۰.
- (۱۹۹۵): *Pragmatism. An Open Question*, Oxford and Cambridge/Mass.: Blackwell.
- (۱۹۹۷): ‘James’s Theory of Truth’, in *The Cambridge Companion to William James*, ed. Ruth Anna Putnam, Cambridge and New York: Cambridge University Press, ۱۶۶-۱۸۵.
- Putnam, Hilary and Putnam, Ruth Anna (۱۹۹۰): ‘William James’s Ideas’, in Hilary Putnam, *Realism with a Human Face*, ed. James Conant, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press, ۲۱۷-۲۳۱.
- Quine, Willard Van Orman (۱۹۵۳): ‘Two Dogmas of Empiricism’, in *From a Logical Point of View*, Cambridge/Mass.: Harvard University Press, ۲۰-۴۶.
- (۱۹۶۰): *Word and Object*, Cambridge/Mass.: MIT Press.
- (۱۹۶۹): ‘Epistemology Naturalized’, in *Ontological Relativity and Other Essays*, New York and London: Columbia University Press, ۶۹-۹۰.
- (۱۹۸۱): ‘On the Very Idea of a Third Dogma’, in *Theories and Things*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press, ۳۸-۴۲.

- Quine, Willard Van Orman and Ullian, Joseph S. (۱۹۷۰): *The Web of Belief*, New York and Toronto: Random House.
- Rajchman, John and West, Cornel (eds)(۱۹۸۵): *Post-analytic Philosophy*, Columbia University Press: New York.
- Ramberg, Bjørn (۲۰۰۲): 'Rorty and the Instruments of Philosophy', in *Richard Rorty: Philosophy, Culture and Education*, eds Michael A. Peters and Paulo Ghiraldelli, Boulder/Coldorado: Rowman & Littlefield, ۱۵-۴۶.
- Redaktion (۱۹۹۵): 'Sprachphilosophie: Analytische Philosophie', in *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, vol. ۹, eds Joachim Ritter and Karlfried Gründer, Wissenschaftliche Buchgesellschaft: Darmstadt, ۱۵۲۴-۱۵۲۷.
- Reichertz, Jo (۱۹۹۹): "'Navigieren" oder "Surfen" oder: Das Ende der Bedrohung', in *Alle möglichen Welten*, ed. Manfred Fassler, Munich: Fink, ۲۰۷-۲۲۲.
- (۲۰۰۰): *Die frohe Botschaft des Fernsehens. Kulturwissenschaftliche Untersuchung medialer Diesseitsreligion*, Constance: UVK.
- Reid, Elisabeth (۱۹۹۱): *Electropolis: Communication and Community on Internet Relay Chat*, Honours Thesis, Department of English, University of Melbourne.
- (۱۹۹۲): 'Electropolis: Communication and Community on Internet Relay Chat' *Intertek* ۳.۳ (Winter), ۷-۱۵.
- (۱۹۹۴): *Cultural Formations in Text-Based Virtual Communities*, Masters Thesis, Department of English, University of Melbourne (online version: <http://www.ee.mu.oz.au/papers/emr/index.html>).
- Reinhold, Ernst (۱۸۳۲): *Theorie des menschlichen Erkenntnißvermögens und Metaphysik*, Gotha i.a.: Hennings ۱۸۳۲.

۲۲۸

Rheingold, Howard (۱۹۹۴): *The Virtual Community. Homesteading on the Electronic*

Frontier, Reading/Mass.: HarperCollins .

Rickert, Heinrich (۱۸۹۹): *Kulturwissenschaft und Naturwissenschaft*, Freiburg: Mohr.

Riedel, Manfred (ed.)(۱۹۷۲/۱۹۷۴): *Rehabilitierung der praktischen Philosophie*, ۲ vols,

Freiburg: Rombach.

Rifkin, Jeremy (۲۰۰۰): *The Age of Access*, London: Penguin.

Rötzer, Florian (۱۹۹۰): *Die Telepolis. Urbanität im digitalen Zeitalter*, Mannheim:

Bollmann.

Rorty, Richard (۱۹۶۲): ‘Realism, Categories, and the “Linguistic Turn”’, *International*

Philosophical Quarterly II/۲ (May) , ۳۰۷-۳۲۲.

– (۱۹۷۹): *Philosophy and the Mirror of Nature*, Princeton/New Jersey: Princeton University

Press.

– (۱۹۸۲a): *Consequences of Pragmatism (Essays: ۱۹۷۲-۱۹۸۰)*, Minneapolis: University of

Minnesota Press.

– (۱۹۸۲b): ‘Introduction: Pragmatism and Philosophy’, in Rorty (۱۹۸۲a), xiii-xlvii.

– (۱۹۸۲c): ‘Overcoming the Tradition: Heidegger and Dewey’, in Rorty (۱۹۸۲a), ۳۷-۵۹.

– (۱۹۸۲d): ‘Professionalized Philosophy and Transcendentalist Culture’, in Rorty (۱۹۸۲a),

۶۰-۷۱.

– (۱۹۸۲e): ‘Dewey’s Metaphysics’, in Rorty (۱۹۸۲a), ۷۲-۸۹.

– (۱۹۸۲f): ‘Philosophy in America Today’, in Rorty (۱۹۸۲a), ۲۱۱-۲۳۰.

– (۱۹۸۲g): ‘Deconstruction and Circumvention’, in Rorty (۱۹۸۲a), ۸۰-۱۰۶.

– (۱۹۸۰): ‘Epistemological Behaviorism and the De-Transcendentalization of Analytic

Philosophy’, in *Hermeneutics and Praxis*, ed. Robert Hollinger, Notre Dame/Indiana:

- University of Notre Dame Press, ۸۹-۱۲۱.
- (۱۹۸۶a): ‘Pragmatism, Davidson and Truth’, in *Truth and Interpretation. Perspectives on the Philosophy of Donald Davidson*, ed. Ernest LePore, Oxford and Cambridge/Mass.: Blackwell, ۳۳۳-۳۵۵.
- (۱۹۸۶b): ‘Beyond Realism and Anti-Realism’, in *Wo steht die Analytische Philosophie heute?*, eds Ludwig Nagl and Richard Heinrich, Vienna/Munich: Oldenbourg, ۱۰۳-۱۱۵.
- (۱۹۸۷): ‘Non-Reductive Physicalism’, in *Theorie der Subjektivität. Eine Festschrift für Dieter Henrich*, eds Konrad Cramer et al., Frankfurt/Main: Suhrkamp, ۲۷۸-۲۹۶.
- (۱۹۸۸): ‘The Priority of Democracy to Philosophy’, in *The Virginia Statute of Religious Freedom*, eds Merrill Peterson and Robert Vaughan, Cambridge and New York: Cambridge University Press, ۲۵۷-۲۸۸.
- (۱۹۸۹): *Contingency, Irony and Solidarity*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۰): ‘Pragmatism as Anti-Representationalism’, in *Pragmatism. From Peirce to Davidson (with an Introduction by Richard Rorty)*, ed. John P. Murphy, Boulder i.a.: Westview Press, ۱-۶.
- (۱۹۹۱a): *Objectivity, Relativism, and Truth, Philosophical Papers*, vol. ۱, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۱b): *Essays on Heidegger and Others, Philosophical Papers*, vol. ۲, Cambridge und New York: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۱c): ‘Wittgenstein, Heidegger, and the Reification of Language’, in Rorty (۱۹۹۱b), ۵۰-۶۵.
- ۲۲۹

- (۱۹۹۱d): ‘Introduction: Antirepresentationalism, Ethnocentrism, and Liberalism’, in: Rorty (۱۹۹۱a), ۱-۱۷.
- (۱۹۹۱e): ‘Representation, Social Practice, and Truth’, in Rorty (۱۹۹۱a), ۱۵۱-۱۶۱.
- (۱۹۹۱f): ‘Solidarity or Objectivity?’, in Rorty (۱۹۹۱a), ۲۱-۳۴.
- (ed.)(۱۹۹۲a): *The Linguistic Turn. Essays in Philosophical Method (With Two Retrospective Essays)*, Chicago: University of Chicago Press.
- (۱۹۹۲b): ‘Introduction: Metaphilosophical Difficulties of Linguistic Philosophy’, in Rorty (۱۹۹۲a), ۱-۳۹.
- (۱۹۹۲c): ‘Ten Years After’, in Rorty (۱۹۹۲a), ۳۶۱-۳۷۰.
- (۱۹۹۲d): ‘Twenty-Five Years Later’, in Rorty (۱۹۹۲a), ۳۷۱-۳۷۴.
- (۱۹۹۴): ‘Sind Aussagen universelle Geltungsansprüche?’, *Deutsche Zeitschrift für Philosophie* ۴۲/۶, ۹۷۵-۹۸۸.
- (۱۹۹۵a): ‘Deconstruction’, in *The Cambridge History of Literary Criticism*, vol. ۸: *From Formalism to Poststructuralism*, ed. Peter Brooks, Cambridge and New York: Cambridge University Press, ۱۶۶-۱۹۶.
- (۱۹۹۵b): ‘Response to Frank Farrell’, in *Rorty & Pragmatism. The Philosopher Responds to His Critics*, ed. Herman J. Saatkamp, Nashville and London: Vanderbilt University Press, ۱۸۹-۱۹۵.
- (۱۹۹۵c): ‘Philosophy and the Future’, in *Rorty & Pragmatism. The Philosopher Responds to His Critics*, ed. Herman J. Saatkamp, Nashville and London: Vanderbilt University Press, ۱۹۷-۲۰۵.
- (۱۹۹۶a): ‘On Moral Obligation, Truth, and Common Sense’, in Niznik/Sanders (۱۹۹۶), ۴۸-۵۲.

- (۱۹۹۶b): ‘Remarks on Deconstruction and Pragmatism’, in Mouffe (۱۹۹۶), ۱۳-۱۸.
- (۱۹۹۷a): ‘What Do You Do When They Call You a “Relativist”?’ , *Philosophy and Phenomenological Research* LVII/۱ (March), ۱۷۳-۱۷۷.
- (۱۹۹۷b): ‘Religious Faith, Intellectual Responsibility, and Romance’, in *The Cambridge Companion to William James*, ed. Ruth Anna Putnam, Cambridge and London: Cambridge University Press, ۸۴-۱۰۲.
- (۱۹۹۸a): *Truth and Progress, Philosophical Papers*, vol. ۳, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- (۱۹۹۸b): ‘Hilary Putnam and the Relativist Menace’, in Rorty (۱۹۹۸a), ۴۳-۶۲.
- (۱۹۹۸c): ‘Robert Brandom on Social Practices and Representations’, in Rorty (۱۹۹۸a), ۱۲۲-۱۳۷.
- (۱۹۹۸d): ‘The Very Idea of Human Answerability to the World: John McDowell’s Version of Empiricism’, in Rorty (۱۹۹۸a), ۱۳۸-۱۵۲.
- (۱۹۹۸e): ‘Human Rights, Rationality, and Sentimentality’, in Rorty (۱۹۹۸a), ۱۶۷-۱۸۵.
- (۱۹۹۸f): ‘Dewey between Hegel and Darwin’, in Rorty (۱۹۹۸a), ۲۹۰-۳۰۶.
- (۱۹۹۸g): ‘Habermas, Derrida, and the Functions of Philosophy’, in Rorty (۱۹۹۸a), ۳۰۷-۳۲۶.
- (۱۹۹۸h): ‘Davidson between Wittgenstein and Tarski’, in *Crítica. Revista Hispanoamericana de Filosofía* ۳۰, ۸۸ (April ۱۹۹۸), ۴۹-۷۱.
- (۱۹۹۸i): ‘Pragmatism’, in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, vol. ۷, ed. Edward Craig, London and New York: Routledge, ۶۳۳-۶۴۰.
- (۱۹۹۸j): *Achieving Our Country. Leftist Thought in Twentieth-Century America*, Cambridge/Mass. and London: Harvard University Press. ۲۳۰.

- (۱۹۹۸k): ‘Pragmatism as Romantic Polytheism’, in *The Revival of Pragmatism. New Essays on Social Thought, Law, and Culture*, ed. Morris Dickstein, Durham and London: Duke University Press, ۲۱-۳۶.
- (۱۹۹۹a): *Philosophy and Social Hope*, London and New York: Penguin.
- (۱۹۹۹b): ‘Hope in Place of Knowledge’, in Rorty (۱۹۹۹a), ۲۳-۹۰.
- (۱۹۹۹c): ‘Relativism: Finding and Making’, in Rorty (۱۹۹۹a), xvi-xxxii.
- (۱۹۹۹d): ‘Education as Socialization and as Individualization’, in Rorty (۱۹۹۹a) ۱۱۴-۱۲۶.
- (۱۹۹۹e): ‘Pragmatism as Anti-Authoritarianism’, *Revue Internationale de Philosophie* ۲۰۷ (۱), ۷-۲۰.
- (۲۰۰۰a): ‘Analytische und verändernde Philosophie’, in *Philosophie & die Zukunft. Essays*, Frankfurt/Main: Fischer, ۰۴-۷۸.
- (۲۰۰۰b): *Die Schönheit, die Erhabenheit und die Gemeinschaft der Philosophen*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- (۲۰۰۰e): ‘Universality and Truth’, in *Rorty and His Critics*, ed. Robert Brandom, Oxford: Blackwell, ۱-۳۰.
- Rötzer, Florian (۱۹۹۰): *Die Telepolis. Urbanität im digitalen Zeitalter*, Mannheim: Bollmann.
- Rousseau, Jean-Jacques (۱۹۸۶): ‘Essay on the Origin of Language’, in *On the origin of Language: Essays on the Origin of Languages (Jean-Jacques Rousseau, Johann Gottfried Herder)*, trans. John H. Moran and Alexander Gode, Chicago: University of Chicago Press, ۱-۸۳.
- Russell, Bertrand (۱۹۶۱): *Our Knowledge of the External World*, London: George Allen & Unwin.

- (۱۹۹۲): ‘Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description’, in *The Collected Papers of Bertrand Russell*, vol. ۶, *Logical and Philosophical Papers*, London and New York, Routledge, ۱۴۷-۱۶۱.
- Sandbothe, Mike (۱۹۹۳): ‘Zeit und Medien. Postmoderne Medientheorien im Spannungsfeld von Heideggers “Sein und Zeit”’, *Medien und Zeit. Forum für historische Kommunikationsforschung* ۸ (۲), ۱۴-۲۰.
- (۱۹۹۶): ‘Mediale Zeiten. Zur Veränderung unserer Zeiterfahrung durch die elektronischen Medien’, in *Synthetische Welten. Kunst, Künstlichkeit und Kommunikationsmedien*, ed. Eckhard Hammel, Essen: Blaue Eule, ۱۳۳-۱۵۶.
- (۱۹۹۷): ‘Interaktivität-Hypertextualität-Transversalität. Eine medienphilosophische Analyse des Internet’, in Münker/Roesler (۱۹۹۷), ۵۶-۸۲.
- (۱۹۹۸a): ‘Mediale Temporalitäten im Internet. Zeit- und Medienphilosophie nach Derrida und Rorty’, in: *Anthropologische Markierungen. Herausforderungen pädagogischen Denkens*, eds Alfred Schäfer, Winfried Marotzki and Jan Masschelein, Weinheim: Beltz/Deutscher Studienverlag ۱۹۹۸, ۲۵۷-۲۷۶. (In abridged form in: *Medienwissenschaft: rezension/reviews* ۳, ۲۷۶-۲۸۹.)
- (۱۹۹۸b): ‘Pragmatismus und philosophische Medientheorie’, in *Repräsentation und Interpretation*, ed. Evelyn Dölling, Reihe, Arbeitspapiere zur Linguistik, Berlin: Verlag der Technischen Universität Berlin, ۹۹-۱۲۴.
- (۱۹۹۸c): ‘Theatrale Aspekte des Internet. Prolegomena zu einer zeichentheoretischen Analyse theatraler Textualität’, in *Inszenierungsgesellschaft. Ein einführendes Handbuch*, eds Herbert Willems and Martin Jurga, Opladen: Westdeutscher Verlag, ۵۸۳-۵۹۵.

۲۳۱

- (۱۹۹۸d): ‘Transversale Medienwelten. Philosophische Überlegungen zum Internet’, in Vattimo/Welsch (۱۹۹۸), ۵۹-۸۳.
- (۱۹۹۹): ‘Das Internet als Massenmedium. Neue Anforderungen an Medienethik und Medienkompetenz’, *Bildung und Erziehung* ۵۲/۱, Themenheft: Der pädagogische Diskurs im Internet, ۶۵-۸۳.
- (۲۰۰۰a): ‘Globalität als Lebensform. Überlegungen zur Ausbildung einer internetspezifischen Urteilskraft’, in *Zum Bildungswert des Internet*, eds Winfried Marotzki, Dorothee M. Meister and Uwe Sander, Opladen: Leske & Budrich, ۱۷-۳۱.
- (۲۰۰۰b): ‘Pragmatic Media Philosophy and Media Education’, in *Enquiries at the Interface: Philosophical Problems of On-line Education. A Special Issue of The Journal of Philosophy of Education*, eds Paul Standish and Nigel Blake, Oxford: Blackwell, ۵۳-۶۹.
- (۲۰۰۱a): ‘Medienethik und Medienkompetenz im Zeitalter der Globalisierung’, *Siegener Periodicum zur Internationalen Empirischen Literaturwissenschaft*, Themenheft: ‘Medienpädagogik in der Globalisierung’, no. ۲, ۱۹۰-۲۰۲.
- (۲۰۰۱b): ‘Das Reale im Virtuellen und das Virtuelle im Realen entdecken!’ *Deutsche Zeitschrift für Erwachsenenbildung* ۸/III, Themenheft: ‘Virtualität’, ۱۷-۲۰.
- (۲۰۰۱c): *The Temporalization of Time*, Lanham, Maryland: Roman and Littlefield.
- (۲۰۰۱d): ‘Pragmatische Medientheorie des Internet. Überlegungen zu einer integralen Konzeption zeitgenössischer Medienwissenschaft’, in *Anschluß-Einschluß-Teilnahme*.

- Formen interaktiver Medienkunst*, eds Natalie Binczek, Peter Gendolla, Irmela Schneider and Peter M. Spangenberg, Frankfurt/Main, Suhrkamp.
 – (۲۰۰۲): ‘Ist alles nur Text? Bemerkungen zur pragmatischen Dekonstruktion menschlicher Körpererfahrung’, in *Grenzverläufe. Der Körper als Schnitt-Stelle*, eds Annette Barkhaus and Anne Flaig, Munich: Fink.
 Sandbothe, Mike and Nagl, Ludwig (eds)(۲۰۰۴): *Systematische Medienphilosophie*, Berlin: Akademie Verlag.
 Sandbothe, Mike and Zimmerli, Walther Ch. (eds)(۱۹۹۴): *Zeit-Medien-Wahrnehmung*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
 Sartre, Jean-Paul (۱۹۴۸): *The Psychology of Imagination*, New York: Philosophical Library.
 Schachtner, Christina (۲۰۰۰): ‘Netfeelings. Das Emotionale in der computergestützten Kommunikation’, in *Subjektivität und Öffentlichkeit. Kulturwissenschaftliche Grundlagenprobleme virtueller Welten*, eds Mike Sandbothe and Winfried Marotzki, Cologne: Halem, ۲۱۶-۲۳۰.
 Schäfer, Thomas, Tietz, Udo and Zill, Rüdiger (eds)(۲۰۰۱): *Hinter den Spiegeln. Beiträge zur Philosophie Richard Rortys*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
 Schelling, Friedrich Wilhelm Joseph (۱۹۶۶): *On University Studies*, trans. E.S. Morgan, ed. N. Guterman, Athens, OH: Ohio University Press.
 Schmidt, Siegfried J. (۱۹۹۴): *Kognitive Autonomie und soziale Orientierung. Konstruktivistische Bemerkungen zum Zusammenhang von Kognition, Kommunikation, Medien und Kultur*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
 – (۱۹۹۶): *Die Welten der Medien. Grundlagen und Perspektiven der Medienbeobachtung*, Brunswick and Wiesbaden: Vieweg.

- (۲۰۰۰): *Kalte Faszination. Medien-Kultur-Wissenschaft in der Mediengesellschaft*, Weilerswist: Velbrück Wissenschaft.
۲۳۲
- Schmidt, Siegfried J. and Zurstiege, Guido (۲۰۰۰): *Orientierung Kommunikationswissenschaft. Was sie kann, was sie will*, Hamburg: Rowohlt.
- Schnädelbach, Herbert (۱۹۸۴): *Philosophy in Germany ۱۸۳۱-۱۹۳۳*, trans. Eric Matthews, Cambridge: Cambridge University Press.
- Schneider, Hans Julius (۱۹۸۹): ‘Pragmatik’, in *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, vol. ۷, eds Joachim Ritter and Karlfried Gründer, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, ۱۲۳۴-۱۲۴۱.
- Schneider, Ulrich Johannes (۱۹۹۹): *Philosophie und Universität. Historisierung der Vernunft im ۱۹. Jahrhundert*, Hamburg: Meiner.
- Schönrich, Gerhard (۱۹۹۰): *Zeichenhandeln. Untersuchungen zum Begriff einer semiotischen Vernunft im Ausgang von Ch. S. Peirce*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Schorr, Angela, Groebel, Jo und Six, Ulrike (eds)(۲۰۰۰): *Medienpsychologie. Ein Lehrbuch*, Weinheim: Psychologie Verlags Union.
- Schumacher, Heidemarie (۲۰۰۰): *Fernsehen fernsehen. Modelle der Medien- und Fernsehtheorie*, Cologne: Dumont.
- Schwemmer, Oswald (۱۹۹۰): *Die Philosophie und die Wissenschaften*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Searle, John R. (۱۹۶۹): *Speech Acts*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Seel, Martin (۱۹۹۸a): ‘Bestimmen und Bestimmenlassen. Anfänge einer medialen

- Erkenntnistheorie', *Deutsche Zeitschrift für Philosophie* ۴۶/۳,
۳۵۱-۳۶۵.
- (۱۹۹۸b): 'Medien der Realität und Realität der Medien', in
Krämer (۱۹۹۸a), ۲۴۴-۲۶۸.
- Sellars, Wilfrid (۱۹۶۳): *Philosophy and the Scientific Image of
Man, in Science, Perception
and Reality*, New York: Routledge & Kegan Paul, ۱-۴۰.
- (۱۹۹۷): *Empiricism and the Philosophy of Mind*,
Cambridge/Mass. and London: Harvard
University Press.
- Sen, Amartya (۱۹۹۹): *Development as Freedom*, Oxford:
Oxford University Press.
- Shusterman, Richard (۱۹۹۵): 'Pragmatismus und
Liberalismus', in *Die Gegenwart der
Gerechtigkeit. Diskurse zwischen Recht, praktischer
Philosophie und Politik*, eds.
Christoph Demmerling and Thomas Rentsch, Berlin:
Akademie, ۱۰۵-۱۸۰.
- Simon, Josef (۱۹۹۵): *Philosophy of the Sign*, trans. George
Heffernan, Albany: SUNY Press.
- Smith, Merritt Roe and Marx, Leo (eds) (۱۹۹۴): *Does
Technology drive History? The
Dilemma of Technological Determinism*, Cambridge/Mass. and
London: MIT Press.
- Stearn, Gerald E. (ed.) (۱۹۶۷): *McLuhan: Hot & Cool*, New
York: The Dial Press.
- Stein, Ludwig (۱۹۰۸): 'Der Pragmatismus II. Versuch einer
Geschichte des Terminus
"Pragmatismus"', in *Archiv für Philosophie* (II. Abteilung:
Archiv für systematische
Philosophie), New Series XIV/۲, ۱۴۳-۱۸۸.
- Stetter, Christian (۱۹۹۷): *Schrift und Sprache*, Frankfurt/Main:
Suhrkamp.
- Stoll, Clifford (۱۹۹۵): *Silicon Snake Oil. Second Thoughts on
the Information Highway*,
New York et al.: Doubleday.
- (۱۹۹۹): *High-Tech Heretic. Why Computers Don't Belong in
the Classroom and Other*

- Reflections by a Computer Contrarian*, New York et al.: Doubleday.
- Struck, Peter and Würtl, Ingo (۱۹۹۹): *Vom Pauker zum Coach. Die Lehrer der Zukunft*, Munich: Hanser.
- Szlezák, Thomas A. (۱۹۸۵): *Platon und die Schriftlichkeit der Philosophie. Interpretationen zu den frühen und mittleren Dialogen*, Berlin and New York: de Gruyter.
۲۳۳
- Taylor, Mark C. and Saarinen, Esa (۱۹۹۴): *Imagologies: Media Philosophy*, London and New York: Routledge.
- Thayer, Horace Standish (۱۹۸۱): *Meaning and Action. A Critical History of Pragmatism*, Indianapolis/Indiana: Hackett.
- Thiel, Detlef (۱۹۹۳): *Platons Hypomnemata. Die Genese des Platonismus aus dem Gedächtnis der Schrift*, Freiburg and Munich: Alber.
- Toulmin, Stephen (۱۹۹۰): *Cosmopolis. The Hidden Agenda of Modernity*, New York: The Free Press.
- Turkle, Sherry (۱۹۹۵): *Life on the Screen. Identity in the Age of the Internet*, New York: Simon & Schuster.
- Ulmer, Gregory L. (۱۹۸۵): *Applied Grammatology. Post(e) Pedagogy from Jacques Derrida to Joseph Beuys*, Baltimore and London: John Hopkins University Press.
- Vaihinger, Hans (۱۸۷۶): ‘Über den Ursprung des Wortes “Erkenntnistheorie”’, *Philosophische Monatshefte* II, ۸۴-۹۰.
- Vattimo, Gianni (۱۹۹۲): *The Transparent Society*, Cambridge: Polity Press.
- (۱۹۹۸): ‘Die Grenzen der Wirklichkeitsauflösung’, in Vattimo/Welsch (۱۹۹۸), ۱۵-۲۶.
- Vattimo, Gianni and Welsch, Wolfgang (eds)(۱۹۹۸): *Medien-Welten-Wirklichkeiten*,

- Munich: Fink.
- Vaughan-Nichols, Steven (۱۹۹۵): *Inside the World Wide Web*, Indianapolis: New Riders Publishing.
- Virilio, Paul (۱۹۸۴): *L'horizon négatif*, Paris: Éditions Galilée.
- (۱۹۸۹): *War and Cinema. The Logistics of Perception*, trans. Patrick Camiller, London: Verso.
- (۱۹۹۱): *The Aesthetics of Disappearance*, trans. Philip Beitchman, New York: Semiotext(e).
- (۱۹۹۴): *The Vision Machine*, Bloomington: Indiana University Press.
- (۱۹۹۵): *The Art of the Motor*, trans. Julie Rose, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- (۱۹۹۶): ‘Warum fürchten Sie einen Cyber-Faschismus, Monsieur Virilio? Ein Interview von Jürg Altwegg’, *Frankfurter Allgemeine Magazin*, no. ۸۴۲ (۱۹th April ۱۹۹۶), ۵۸.
- (۲۰۰۰a): *Polar Inertia*, trans. Patrick Camiller, London and Thousand Oaks/Ca.: Sage.
- (۲۰۰۰b): *Desert Screen: War at the Speed of Light*, trans. Michael Degener, London and New York: Continuum.
- (۲۰۰۰c): *A Landscape of Events*, trans. Julie Rose, Cambridge/Mass.: MIT Press.
- Vogel, Matthias (۲۰۰۱): *Medien der Vernunft. Studien zu einer Theorie des Geistes und der Rationalität auf Grundlage einer Theorie der Medien*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Vollbrecht, Ralf (۲۰۰۱): *Einführung in die Medienpädagogik*, Weinheim: Beltz.
- Vorderer, Peter (۱۹۹۲): *Fernsehen als Handlung. Fernsehfilmrezeption aus motivationspsychologischer Perspektive*, Berlin: Bohn.
- Walzer, Michael (۱۹۹۴): *Thick and Thin. Moral Argument at Home and Abroad*, Notre

Dame/Indiana: University of Notre Dame Press.

Weizenbaum, Joseph (۱۹۷۶): *Computer Power and Human Reason. From Judgement to Calculation*, San Francisco: Freeman.

– (۱۹۹۳): *Wer erfindet die Computermymthen? Der Fortschritt in den großen Irrtum*, Freiburg: Herder.

۲۳۴

Welsch, Wolfgang (۱۹۸۷): *Unsere postmoderne Moderne*, Weinheim: VCH Acta humaniora.

– (۱۹۸۸): ‘Philosophie zwischen Weisheit und Wissenschaft. Die aktuelle Balance’, in *Philosophie und Wissenschaft*, ed. Willi Oelmüller, Paderborn i.a.: Schöningh, ۱۱۰-۱۲۶.

– (۱۹۹۰): *Vernunft. Die zeitgenössische Vernunftkritik und das Konzept der transversalen Vernunft*, Frankfurt/Main: Suhrkamp.

– (۱۹۹۷): ‘Artificial Paradises? Considering the World of Electronic Media – and Other Worlds’, in *Undoing Aesthetics*, London: Sage, ۱۶۸-۱۹۰.

– (۱۹۹۸): ‘“Wirklich”. Bedeutungsvarianten – Modelle – Wirklichkeit und Virtualität’, in Krämer (۱۹۹۸a), ۱۶۹-۲۱۲.

– (۲۰۰۰): ‘Virtual to Begin With?’, in *Subjektivität und Öffentlichkeit*.

Kulturwissenschaftliche Grundlagenprobleme virtueller Welten, eds Mike Sandbothe and Winfried Marotzki, Cologne: Halem, ۲۰-۶۰.

Welsch, Wolfgang and Sandbothe, Mike (۱۹۹۷): ‘Postmodernity as a Philosophical

Concept’, in *International Postmodernism: Theory and Literary Practice*, eds Hans Bertens

and Douwe Fokkema, Amsterdam: John Benjamins, ۷۰-۸۷.

Weyand, Klaus (۱۹۶۴): *Kants Geschichtsphilosophie. Ihre Entwicklung und ihr Verhältnis zur Aufklärung*, Cologne: Kölner Universitätsverlag.

- Williams, Raymond (۱۹۶۱): *The Long Revolution*, New York: Columbia University Press.
- (۱۹۶۲): *Communications*, Baltimore: Penguin.
- (۱۹۷۴): *Television. Technology and Cultural Form*, Hanover and London: Wesleyan University Press.
- Winterhoff-Spurk, Peter (۱۹۹۹): *Medienpsychologie. Eine Einführung*, Stuttgart: Kohlhammer.
- Wittgenstein, Ludwig (۱۹۶۱): *Tractatus logico-philosophicus*, trans. D.F. Pears and B.F. McGuinness, London and New York: Routledge.
- (۱۹۸۰): *Culture and Value*, ed. G.H. von Wright, trans. Peter Winch, Oxford: Blackwell.
- (۲۰۰۱): *Philosophical Investigations*, trans. G.E.M. Anscombe, Oxford: Blackwell.
- Wolff, Christian: (۱۹۷۳): *Ausführliche Nachricht von seinen eigenen Schriften, die er in deutscher Sprache von den verschiedenen Theilen der Welt=Weisheit heraus gegeben / auf Verlangen ans Licht gestellt*, in *Gesammelte Werke*, Abteilung I, vol. ۹, ed. Hans Werner Arndt, Hildesheim and New York: Olms.
- (۱۹۷۸): *Vernünftige Gedanken von den Kräften des menschlichen Verstandes und ihrem richtigen Gebrauche in Erkenntnis der Wahrheit*, in *Gesammelte Werke*, Abteilung I, vol. ۱, ed. Hans Werner Arndt, Hildesheim and New York: Olms.
- Wyver, John (۱۹۹۹): “‘Broadcatching’ und ‘Inhabited Television’”: Neue Formen partizipatorischer Medien’, in *Televisionen*, eds Alexander Roesler and Stefan Münker, Frankfurt/Main: Suhrkamp, ۱۴۸-۱۷۰.
- Young, Kimberly S. (۱۹۹۸): *Caught in the Net. How to Recognize the Signs of Internet Addiction – and a Winning Strategy for Recovery*, New York: Wiley & Sons.

Zeller, Eduard (۱۸۶۲): 'Über Bedeutung und Aufgabe der Erkenntnistheorie', Heidelberg: Buchhandlung von Karl Groos.